



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عرفان اسلامی

ترجمہ سید

جلد چہارم

استاذ محترم انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	عرفان اسلامی جلد ۴
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۲۰	باب ۷ در بیان لباس
۲۰	اشاره
۲۲	لباس ظاهر و لباس باطن
۲۶	جسم مرکب روح
۲۸	نصایح اولیاء الله
۳۰	لباس ایمان زیباترین لباس
۳۱	لباس در قرآن
۳۱	اشاره
۳۲	۱-لباس مادی ظاهری
۳۴	۲-لباس طبیعی
۳۵	۳-لباس معنوی
۳۶	۴-لباس بهشتی
۳۷	۵-لباس جهنمی
۴۱	لباس ظاهر نعمت الهی
۴۲	لباس در روایات
۴۲	اشاره
۴۳	جنس لباس
۴۴	رنگ لباس
۴۵	نوع لباس
۴۷	لحظه ای تأمل

۴۹	لباس در نماز
۵۷	عدم اسراف در لباس
۵۸	لباس زنان
۵۸	جایگاه زن قبل از اسلام
۶۱	جایگاه زن در غرب «عصر جدید»
۶۶	جایگاه زن در اسلام
۶۹	حدّ لباس زن در اسلام
۷۳	الگوگیری از پویندگان پاک
۷۹	بهترین نوع لباس
۸۴	بدترین لباس
۸۴	اشاره
۸۴	آفات لباس باطن
۸۶	منزه بودن اهل سلوک از لباس آلوده
۸۸	تشریح سلوک
۸۹	رعایت چهار اصل در سلوک
۹۲	ستر باطن به لباس صدق
۹۳	مقام خوف و شوق
۹۴	فناوی در حق با لباس صدق
۹۴	اشاره
۹۵	اقسام توحید
۹۵	اشاره
۹۵	توحید عام
۹۶	توحید خاص
۹۸	توحید خاص الخاص
۹۹	آراستن باطن به صدق و ظاهر به طاعت
۹۹	اشاره

- انواع عبادت ----- ۱۰۰
- مقامات قرب به حضرت حق ----- ۱۰۰
- اسباب اتصال ----- ۱۰۱
- اسباب انقطاع ----- ۱۰۱
- اسباب شقاوت ----- ۱۰۲
- اسباب لباس ظاهر و باطن ----- ۱۰۴
- حرمت اشتغال به عیوب دیگران ----- ۱۰۶
- اشاره ----- ۱۰۶
- ارزش ستر عیب در روایات ----- ۱۰۹
- وجوب اشتغال به عیوب خود ----- ۱۱۴
- اشاره ----- ۱۱۴
- مدح روایات ----- ۱۱۶
- چشم پوشی از آنچه سود دنیایی و آخرتی ندارد ----- ۱۱۸
- خسارت نسیان ذنوب ----- ۱۱۹
- اشاره ----- ۱۱۹
- نتیجه گناهان در آیات و روایات ----- ۱۲۰
- باب ۸ آداب مسواک ----- ۱۲۹
- اشاره ----- ۱۲۹
- بهداشت دهان و دندان ----- ۱۳۴
- اهمیت مسواک در روایات ----- ۱۳۶
- شیوه مسواک زدن ----- ۱۴۰
- وقت مسواک ----- ۱۴۱
- گریه ----- ۱۴۴
- اشاره ----- ۱۴۴
- گریه علامت مؤمن ----- ۱۴۵
- ارزش گریه در روایات ----- ۱۴۷

- ۱۵۱ ----- خشوع
- ۱۵۶ ----- شب زنده داری
- ۱۵۶ ----- نعمت با عظمت شب
- ۱۵۸ ----- شب زنده داری ائمه اطهار علیهم السلام
- ۱۶۱ ----- عظمت نماز شب
- ۱۶۴ ----- استغفار در سحر
- ۱۶۹ ----- حرکت از ظاهر به باطن
- ۱۷۳ ----- باب ۹ در بیان مبرز
- ۱۷۳ ----- اشاره
- ۱۷۷ ----- استراحت نفوس از نجاسات
- ۱۷۸ ----- ابو سعید و مسئله پند و عبرت
- ۱۸۲ ----- شهوت شکم یا تنور جهنم
- ۱۸۲ ----- اشاره
- ۱۸۴ ----- روایات طعام و شکم
- ۱۸۷ ----- آثار و فواید کم خوری
- ۱۹۶ ----- باب ۱۰ در بیان طهارت
- ۱۹۶ ----- اشاره
- ۲۰۱ ----- طهارت
- ۲۰۲ ----- وضو، تیمم و غسل در قرآن مجید
- ۲۰۲ ----- اشاره
- ۲۰۳ ----- آب و خاک نعمت های گران بها
- ۲۰۳ ----- آب و خاک در قرآن
- ۲۰۶ ----- طهارت و بهداشت جسم و جان
- ۲۰۶ ----- اشاره
- ۲۰۷ ----- ۱- بهداشت غذا
- ۲۰۸ ----- ۲- بهداشت هوا

- ۲۱۰ ۳-بهداشت آب
- ۲۱۱ ۴-بهداشت خواب
- ۲۱۲ ۵-بهداشت غریزه
- ۲۱۴ ۶-بهداشت مسکن
- ۲۱۵ ۷-نور آفتاب
- ۲۱۶ ۸-بهداشت عمومی بدن
- ۲۱۷ بهداشت ورزش
- ۲۱۸ بهداشت روان
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۹ اصول بهداشت روان
- ۲۲۲ تیمم معنوی
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۳ مراتب طهارت
- ۲۲۴ اسرار تیمم
- ۲۳۳ غسل معنوی
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۵ اسرار غسل
- ۲۳۹ اقسام غسل از دیدگاه عارفان
- ۲۴۵ وضوی معنوی
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ (آداب وضو)
- ۲۴۸ اسرار وضو
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۴۹ ستر مضمضه و استنشاق
- ۲۵۱ ستر مسح سر
- ۲۵۱ اسراری دیگر از وضو

- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۲ سز شستن روی
- ۲۵۳ سز شستن دو دست
- ۲۵۴ سز مسح سر
- ۲۵۴ سز مسح پا
- ۲۵۵ بیان اسراری دیگر
- ۲۶۰ اوصاف آب
- ۲۶۳ فوائد آب برای اهل بصیرت
- ۲۷۰ باب ۱۱ در آداب خروج از منزل
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۱ خروج از منزل بی امید به بازگشت
- ۲۷۷ خانه از نظر اسلام
- ۲۸۰ آداب ورود به منزل و خروج
- ۲۸۴ همسایه در اسلام
- ۲۸۸ خروج از خانه
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ نیت خروج در روایات
- ۲۹۳ حقوق مؤمن بر مؤمن
- ۲۹۵ در راه خدمت به خلق
- ۳۰۰ اندیشه پیش از عمل
- ۳۰۴ آداب خروج از منزل
- ۳۱۱ نگاه به دید عبرت
- ۳۲۰ برآوردن حاجت مؤمن
- ۳۳۰ راهنمایی گمگشتگان
- ۳۳۱ اعراض از جاهل
- ۳۳۳ باب ۱۲ در آداب وارد شدن به مسجد

- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۸ مسجد
- ۳۳۹ مسجد در قرآن
- ۳۴۴ مسجد در روایات
- ۳۴۹ راهیابی به بارگاه ربوبی
- ۳۵۳ حرکت عملی به سوی پاکی
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۴ ۱- اندیشیدن در هر کار
- ۳۵۴ ۲- پاکی نیت
- ۳۵۵ ۳- دعا همراه با حرکت و عمل
- ۳۵۸ ۴- کشتن هواهای نفس و دوری از شهوات
- ۳۶۰ ۵- مجاهده، رنج کشیدن، گرسنگی
- ۳۶۰ ۶- عبادت
- ۳۶۰ ۷- پیروی از ولی حق
- ۳۶۱ علائم پاکان و صدیقان
- ۳۶۵ کمالات امام علی علیه السلام پاک مرد بزرگ و صدیق اکبر
- ۳۷۵ تا بارگاه معبود
- ۳۷۷ آراسته شدن به حسنات با طهارت نفس
- ۳۷۷ اشاره
- ۳۷۷ حالات نفس
- ۳۸۱ عدم غفلت هنگام ورود به مسجد
- ۳۸۲ علو همت و عظمت روح
- ۳۸۲ اشاره
- ۳۸۳ معنای نزاهت و حکمت
- ۳۸۵ نفس کلیة الهیة
- ۳۸۶ درک مقامات عالی معنوی با علو همت

- ۳۹۲ رحمت و فضل الهی
- ۳۹۴ شیوه کسب رحمت در آیات
- ۳۹۶ بخل در عبودیت موجب دفع رحمت
- ۳۹۷ طاعت قلیل و اجر جزیل
- ۴۰۰ اظهار عجز هنگام ورود به مسجد
- ۴۰۳ عرضه اسرار به محضر حضرت حق
- ۴۰۵ علم حضرت حق
- ۴۰۵ اشاره
- ۴۰۷ دستیابی بشر به حقایق علمی
- ۴۱۱ علم خداوند به ساختمان طبیعی انسان
- ۴۱۴ گوشه ای دیگر از علم حق در آیات و روایات
- ۴۱۸ توفیق درک محضر حق با سه موضوع
- ۴۱۸ اشاره
- ۴۱۹ ۱- احساس نیاز به درگاه بی نیاز
- ۴۲۱ ۲- تخلیه دل از موانع وصال
- ۴۲۲ ۳- ثبت نام در دیوان سعادت
- ۴۲۲ اشاره
- ۴۲۳ شقاوت ابدی
- ۴۲۸ سعادت ابدی
- ۴۳۵ ورود به مسجد بعد از کسب فضایل
- ۴۳۵ اشاره
- ۴۳۶ لذت مناجات
- ۴۴۰ وارد نشدن به مسجد بدون فضایل
- ۴۴۲ درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳-، توشیحگر

عنوان قراردادی: مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ. شرح

عنوان و نام پدید آور: عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمد جواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاہری: ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک: ۷۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۹-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۰-۶-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۷-۷-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛
۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴-۸-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۸-۰۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۵-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۶: ۶-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۷: ۷-۰۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۸: ۸-۰۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۹: ۹-۰۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۰: ۱۰-۰۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۱: ۱۱-۰۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۲: ۱۲-۰۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۳: ۱۳-۰۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۴: ۱۴-۱۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۵: ۱۵-۱۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸.

یادداشت: ج. ۲-۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۲-۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت: ج. ۷-۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۰-۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

یادداشت: کتابنامہ.

عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَزَيْنُ اللَّبَاسِ لِلْمُؤْمِنِينَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَ أَنْعَمُهُ الْإِيمَانُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ] (١).

وَ أَمَّا لِبَاسُ الظَّاهِرِ فَنِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يُسْتَرُّ بِهَا الْعَوْرَاتُ وَ هِيَ كَرَامَةٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهَا ذُرِّيَّةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يُكْرِمَ بِهَا غَيْرَهُمْ.
وَ هِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آلَةٌ لِأَدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.

وَ خَيْرٌ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْغُلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ شُكْرِهِ وَ ذِكْرِهِ وَ طَاعَتِهِ.

وَ لَا يَحْمِلُكَ فِيهَا إِلَى الْعُجْبِ وَ الرِّيَاءِ وَ التَّرْتُّبِ وَ الْمَفَاخِرَةِ وَ الْخِيَلَاءِ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَ مَوْرَثَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ.

فَمَاذَا لَبِسْتَ ثِيَابِكَ فَمَاذَا كَرَّ سَتْرُ اللَّهِ عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ وَ أَلْبَسَ بَاطِنَكَ بِالصِّدْقِ كَمَا أَلْبَسَتْ ظَاهِرَكَ بِثُوبِكَ وَ لِيَكُنْ بَاطِنُكَ فِي سَتْرِ الرَّهْبَةِ وَ ظَاهِرُكَ فِي سَتْرِ الطَّاعَةِ.

وَ اعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللَّهِ «عَزَّ وَ جَلَّ» حَيْثُ خَلَقَ أَسْيَابَ اللَّبَاسِ لِتَسْتُرِ الْعَوْرَاتِ الظَّاهِرَةَ، وَ فَتِيحَ أَبْوَابِ التَّوْبَةِ وَ الْإِنَابَةِ لِتَسْتُرِ بِهَا عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ أَخْلَاقِ السُّوءِ.

وَ لَا تَفْضَحْ أَحَدًا حَيْثُ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمَ مِنْهُ وَ اسْتَعِجَلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ

ص:٧

وَاصْفَحْ عَمَّا لَا يَغْنِيكَ أَمْرُهُ وَحَالُهُ وَاحْذِرْ أَنْ يَفْنِيَ عُمْرُكَ بِعَمَلٍ غَيْرِكَ وَيَتَجَرَّ بِرَأْسِ مَالِكَ غَيْرِكَ وَتَهْلِكَ نَفْسُكَ، فَإِنَّ نِسْيَانَ الذَّنْبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبَةِ اللَّهِ فِي الْعَاجِلِ وَأَوْفَرِ أَسْبَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْأَجْلِ وَاشْتَغَلِ بِعَيْبِ نَفْسِكَ.

وَ مَا دَامَ الْعَبْدُ مُشْتَغَلًا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةِ عُيُوبِ نَفْسِهِ وَ تَرْكِ مَا يَشِينُ فِي دِينِ اللَّهِ «عَزَّ وَ جَلَّ» وَ هُوَ بِمَعْزِلٍ عَنِ الْآفَاتِ غَائِصٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ «عَزَّ وَ جَلَّ» يَفُوزُ بِجَوَاهِرِ الْفَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ.

وَ مَا دَامَ نَاسِيًا لِذُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعُيُوبِهِ رَاجِعًا إِلَى حَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ لَا يُفْلِحُ إِذَا أَبَدًا.

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَزَيْنُ اللَّبَاسِ لِلْمُؤْمِنِينَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ وَ أَنْعَمُهُ الْإِيمَانُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ]

لباس ظاهر و لباس باطن

از متن این روایت که از سرچشۀ حقایق، امام به حق ناطق، حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل شده، استفاده می شود که برای انسان-به تناسب وجودش که دارای جسم و روح می باشد-دو نوع لباس است.

یک نوع لباس جهت جسم که از مواد طبیعی بافته می شود و نوع دیگر لباسی برای روح و باطن که از حقایق عالی و حسنات اخلاقی و صفات الهی و اسرار عرشی ساخته می گردد.

لباس ظاهر برای زینت و پوشش جسم و حفظ عیوب بدن و لباس باطن برای زیبایی روح و حفظ جان از خطرات نفس اماره و شیاطین جنّی و انسی است.

انسانی که عاری از لباس ظاهر است، منظره ای کریه و صورتی بدنما دارد و هیولایی زشت است و تمام مردم با خفت و خواری به او نظر کرده و وی را یا مجنون یا انسانی بی حیا می دانند.

به همین نسبت، انسانی که عاری از لباس باطن است، سماواتیان و اهل دل و عارفان بیدار، او را بسیار زشت دیده و گویی درون او را هم چون جنگلی پر از حیوانات وحشی و درنده می نگرند.

انسان به همان گونه که برای پوشش ظاهر خود، دست به انواع فعالیت های مادی می زند و برای آرایش ظاهر خود به وسیله لباس از انواع محصولات طبیعی استفاده می کند و عریان بودن ظاهر را از لباس برای خود بسیار زشت می داند، باید برای لباس معنوی خود بیش از آنکه برای ظاهر خود می کوشد، تلاش کند.

جسم در میدان حیات انسان به منزله مرکب و روح عالی انسانی- که از عالم الهی است- به منزله راکب است.

جسم برای انسان به منزله یک نقطه محدود بیش نیست، ولی روح برای انسان عالمی است بی انتها و جهانی است گسترده تر از جهان ظاهر.

فعالیت انسان برای جسم باید در حد عفاف و کفاف و در محدوده قناعت باشد، ولی برای عظمت و اعتلای روح باید حریمانه کوشید و تا لحظه آخر عمر به دریا دریا سرمایه معنوی قناعت نکرد.

چه بدبخت و بیچاره و پست اند آن آدمیان و انسان هایی که در امور معنوی به حد اقل برنامه و گاهی به کمتر از حد اقل یعنی به نماز و روزه واجب قناعت کرده، ولی در امور مادی برای خود مرز توقفی نمی شناسند!

چون صبح از خواب سنگین جسم برمی خیزند، برای به دست آوردن ثروت و تکاثر آن، از تمام وجود مایه می گذارند و نیمه شب با آنکه در روز بیش از خرج چند سال خود و اهل و عیال خویش را به دست آورده اند، بدون آرامش دل به خانه باز می گردند و با حرص هرچه تمام به آرزوی رسیدن صبح اند، تا دوباره به ثروت مادی هجوم برده و از راه حرام و غضب و سرقت و پایمال کردن حقوق دیگران بر ثروت بیفزایند!!

این گرسنگان سفره مادی که اگر همه جهان را در اختیار آنان بگذارند، سیر نمی شوند، با پر شدن دهانشان از خاک گور به قناعت دست می یابند و آنجاست که

دچار حسرت و اندوه فراوان گشته و آرزوی برگشت به دنیا می کنند، اما از طرف حضرت حق به آنان خطاب می شود که برگشتی برای شما نیست !!

این تهیدستان و حمالان و زر و وبال در عالم برزخ، نگران اموال و ثروت بی کران خود هستند که فعلاً به دست وارثان عیاش افتاده و آنان با کمال بی رحمی به جان اندوخته های او افتاده و مشغول خرج کردن ثروت در راه شهوت و شکم و گناه و معصیت اند! بیچاره در عالم برزخ، آه از نهاد می کشد و می گوید: تمام عمر گرانیه را خرج به دست آوردن مال و انباشتن ثروت کردم و خود از آن لذتی نگرفته و اکنون محصول حمالی و عملگی مرا دیگران صرف عیش و نوش می کنند و من و زر و وبال آنان را به عنوان کمک کار به اهل معصیت به دوش می کشم !!

و چه خوشبخت آن انسان های بیدار و بینایی که اندکی از وقت را صرف به دست آوردن مال حلال به قدر احتیاج می کنند و بقیه وقت را برای اعتلای روح که کلمه حق است مصرف می نمایند.

زبان حال اینان که در صراط مستقیم حنند و سیری جز سیر الی الله ندارند و راهی جز راه خدا نمی شناسند و محبوبی جز حضرت الله انتخاب نکرده اند، همان است که عارف شاعر، مولوی می گوید: بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست *** بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

ای آفتابِ حسن برون آدمی ز ابر *** کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز *** باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست

گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا برو*** آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست

این نان و آب چرخ چو سیلی است بی وفا*** من ماهیم، نهنگم، عمانم آرزوست

یعقوب وار و اسفاها همی زنم*** دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت*** شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

جانم ملول گشت زفرعون و ظلم او*** آن نور روی موسی عمرانم آرزوست(۱)

جسمی که دو روز دیگر با یک کفن می خواهد در جایی تنگ و تاریک و در خانه وحشت منزل بگیرد و خوراک موران و ماران گردد، چه ارزشی دارد که خارج از حدود مقررات الهی برای او کار کرد؟

منزلی در حد نیاز، خوراکی برای به دست آوردن توان و قدرت، لباسی برای پوشیدن در زمستان و تابستان و محل کسبی برای ادای حقوق جسم و اهل و عیال و خرج کردن در راه خیر برای انسان کافی است.

به رشد و کمال روح پردازید، لباس تقوا برای امروز و فردا فراهم کنید، ما را پس از این جهان، عقبات سنگینی است که برای عبور از آن عقبات، لباس تقوا لازم است.

فقط به فکر بدن نباشید، فقط در جمع وسیله برای عیش بدن نکوشید، شما را

ص: ۱۲

برای اداره امور بدن تنها نیافریده اند، اگر هدف از خلقت انسان فقط رسیدگی به جسم بود، انبیای الهی بر این معنی خبر می دادند، دیگر این همه کتاب و حساب و قانون و مقررات و حلال و حرام لازم نبود.

انبیا و امامان علیهم السلام برای رشد و تعالی عقل و روح و آراسته نمودن انسان به صفات الهی و متخلق کردن بشر به اخلاق الهی آمدند و اگر در دستوره‌های آن بزرگواران که بر اساس وحی است دقت کنید، چیزی جز این نمی یابید.

حتی در دستورهایی که برای حیات جسمی داده اند سراسر و معنویت و صفا و روحانیت دیده می شود و اصولاً آراستگی ظاهر از نظر آنان مقدمه آراستگی باطن است و رسیدگی به جسم و زندگی مادی برای تقویت حیات روح و زندگی معنوی است.

جسم مرکب روح

انسان در مدت بسیار کوتاهی که در دنیا زیست دارد، بر او لازم است با بیداری و بصیرت زندگی کرده و خود را و عقل و جان خود را برای این چند روزه محدود تباه نکند؛ او باید سعی داشته باشد که آخرتش را با دنیا بسازد و آخرت ساختن با دنیا در گرو ایمان و عمل صالح است و ایمان و عمل جز از طریق دستوره‌های الهی برای کسی میسر نیست.

کسی را خبر دارید که بعد از تولد نمرده باشد؟ آیا برای کسی در این دنیا حق حیات ابد قرار داده شده؟ انبیا و امامان علیهم السلام که در تمام امور سرچشمه های معنی و فضیلت بودند، گاهی از کوتاه ترین عمر برخوردار بودند.

عیسی در سی و سه سالگی عروج می کند و یحیی در همین حدود سر مبارک در راه جانان نثار می نماید، حضرت زهرا علیها السلام در هیجده سالگی از دنیا رحلت می کند

و پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله با آن همه عظمت و مقام در شصت و سه سالگی تسلیم مرگ می گردد !!

امام جواد علیه السلام در سن بیست و پنج سالگی به شرف شهادت نایل می گردد و سایر انبیا و امامان علیهم السلام نیز از نظر طول عمر در همین حدود و سنین از دنیا رخت بر بسته اند.

آن بزرگواران، به حقیقت دنیا را مزرعه آخرت حساب می کردند و بر اساس همین محاسبه زندگی کردند و زندگی از نظر سلامت و خیر بنا به فرموده آیات قرآن از بهترین زندگی ها و میدان تجلی رضایت و عنایت حضرت دوست بود.

گاهی به گورستان ها سر بزیند و کمی در غصه ال خانه ها مکث کرده و به انواع آدمیان از قبیل، سلطان، رئیس جمهور، وکیل، وزیر، رئیس، ملک التجار و... که روی سنگ غسل خانه ها خاموش و ساکت افتاده اند تا نوبت غسل آنان برسد، فکر کنید تا روح و عقل شما از غوغای مادی گری نجات پیدا کرده و از اسارت هوای نفس و شیطان های داخلی و خارجی آزاد گردد !!

تا به خود آییند و بدانید و بفهمید که در دنیا ماندنی نیستید، همه پایه های حیات شما بر ضربان قلب است و ضربان قلب در اختیار شما نیست، در اختیار حضرت اوست، اگر نخواهد بی معطلی از کار افتاده و شما را روانه خانه گور می کند !!

چه بسا که شب در خواب راحت، ناگهان با یک زمین لرزه تمام هستی و زندگی تو زیر و زبر شده و اسم و نشانت از جهان برای همیشه به باد فنا رود !

چه بسا که با برخورد به یک حادثه غیر قابل پیش بینی لباس عاریت از وجودت کنده شود و لحظات بعد در خانه قبر قرار بگیری !

بیشتر فکر کن و به خود آی و دنیا را برای ساختن آخرت انتخاب کن و از امور ظاهر برای عمارت و آبادی باطن کمک بخواه.

انبیا و امامان، اولیا و عاشقان، عارفان و بیداران، مصلحان و مؤمنان در این زمینه چه نصیحت های دلپذیر و چه پندها و عبرت های تکان دهنده از خود به یادگار گذاشته اند.

در روایت آمده:

وقتی ابو ذر غفاری به مکه مکرمه آمد کنار درب بیت الله ایستاد و از مردمی که از اطراف ممالک اسلامی به حج آمده بودند دعوت کرد برای شنیدن سخنان او اجتماع کنند.

پس از اجتماع مردم فرمود: ای مردم! می دانید که من جُنْدِبِ غفاری هستم و نسبت به شما خیرخواه و مهربانم. ای مردم! هرگاه یکی از شما اراده سفر کند، همانا از زاد و توشه آن قدر بردارد که در آن سفر به آن محتاج و نیازمند است و از برداشتن زاد و راحله و بردن با خود هیچ چاره ای ندارد، هرگاه امر سفر دنیا که خیلی معمولی است چنین باشد، پس برداشتن زاد و توشه برای سفر آخرت سزاوارتر است!

مردی در میان جمعیت گفت: ابو ذر! ما را به زاد و توشه سفر آخرت راهنمایی کن.

فرمود: برای دفع رنج روز نشور، روزه بگیرید و برای عظام امور، حج واقعی گذارید و برای برطرف کردن وحشت قبر، در دل شب دو رکعت نماز خالص برای حضرت رب به جای آورید (۱).

ص: ۱۵

امام مجتبی علیه السلام در آستانه حرکت به سفر آخرت جناده بن ابی امیه را نصیحت کرد و فرمود:

برای سفری که در پیش داری آماده شو و برای راهی که پیمودن آن را ناچاری، زاد و توشه بگیر، قبل از این که چنگال مرگ گریبانانت را بگیرد و از تو کاری ساخته نباشد (۱)!!

در روایت آمده:

امیر المؤمنین علیه السلام در هر شب، هنگامی که مردم به خوابگاه خود می رفتند، صدای نازنینش بلند می شد، در حدی که اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند صدای آن حضرت را می شنیدند که می فرمود:

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ (۲).

ای مردم! آماده شوید و اسباب سفر مهیا کنید، خداوند شما را رحمت کند، اینک منادی مرگ است که در بین شما ندای کوچ کردن سر داده، دلبستگی خود را به دنیا کم کنید، آماده کوچ کردن از دنیا باشید، از اعمال صالحه برای دنیای دیگر خود زاد و توشه بردارید، در برابر شما عقبه های بسیار دشواری است و منزل هایی که سخت هولناک است.

در هر صورت می توان از تمام نعمت های الهی برای ساختن آخرت استفاده کرد و راه آن منحصر به این است که در کلیه مسائل مادی و دنیایی از برنامه های وحی استفاده کرد.

ص: ۱۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۳۹/۴۴، باب ۲۲، حدیث ۶.

۲- ۲) - الأمالی، شیخ صدوق: ۴۹۸، المجلس الخامس و السبعون، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۳۹۳/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۱۲.

خوشبخت آن انسان های با بصیرتی که یک لحظه از عمر خود را هدر نمی دهند و دمی از یاد مرگ و عقبات آن غافل نمی مانند.

سعدی در زمینه یادآوری مسائل مرگ می گوید:

دو بیتم جگر کرد روزی کباب*** که می گفت گوینده ای با رباب

دریغا که بیما بسی روزگار*** بروید گل و بشکفد لاله زار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت*** برآید که و ما خاک باشیم و خشت

پس از ما بسی گل دمد بوستان*** نشیند با یک دگر دوستان

کسانی که از ما به غیب اندرند*** بیایند و بر خاک ما بگذرند

زدم تیشه یک روز بر تلّ خاک*** به گوش آدمم ناله ای دردناک

که زنهار اگر مردی آهسته تر*** که چشم و بنا گوش و رویست و سر

خبر داری ای استخوانی قفس*** که جان تو مرغیست نامش نفس

چو مرغ از قفس رست و بگسست قید*** دگر ره نگرده به سعی تو صید

نگهدار فرصت که عالم دمی است*** دمی نزد دانا به از عالمی (۱)

لباس ایمان زیباترین لباس

حکیم فرزانه و عارف بزرگوار مرحوم ملا عبد الرزاق لاهیجی در ترجمه جمله اول روایت چنین توضیح می دهد:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

زیباترین لباس از برای مؤمن لباس تقواست، چرا که لباس چیزی است که عورت ظاهری آدمی را بپوشد و از شدت سرما و گرما انسان را محافظت کند.

ص: ۱۷

و چون تقوا انسان را از رسوایی روز قیامت و از شداید و رنج‌ها و عذاب آن روز حفظ می‌کند، پس زیباترین لباس برای آدمی است.

و نیز می‌فرماید:

نرم‌ترین لباس برای مؤمن لباس ایمان است، ایمان یعنی اعتقاد جازم و ریشه‌دار به حضرت حق و نبوت انبیا و هرچه از احوال مبداء و معاد از جانب حضرت حق رسیده است.

اما نکته‌ای که در اینجا هست این است که ایمان با گناه و عصیان و فسق و فجور قابل جمع است، پس ایمان داشتن کمال مطلق نیست، بلکه با نقصان صاحبش را مستحق دخول در عذاب می‌کند، به خلاف تقوا که کمال مطلق است و با گناه و عصیان و استحقاق دخول در عذاب قابل جمع نیست؛ پس تقوا ازین لباس است و ایمان کمال فی الجمله است و به همین خاطر خدای بزرگ در قرآن مجید فرمود:

لباس تقوا از هر لباسی بهتر است، چرا که لباس ظاهر عورت ظاهر را می‌پوشاند و لباس تقوا هم ظاهر و هم باطن را از هر نوع رجس و آلودگی محافظت کرده و پاک نگاه می‌دارد.

لباس در قرآن

اشاره

کتاب الهی از پنج نوع لباس در آیات نورانش نام می‌برد:

۱- لباس مادی ظاهری.

۲- لباس طبیعی.

۳- لباس معنوی.

۴- لباس بهشتی.

۵- لباس جهنمی.

ص: ۱۸

از لباس ظاهر که مردم بر بدن می پوشانند، به عنوان نعمت یاد فرموده و از انسان می خواهد که به این معنی توجه داشته باشد که میلیون ها چرخ به اراده حضرت حق در این خانه با عظمت آفرینش به گردش می آید تا برای بشر لباس فراهم گردد، انسان باید نسبت به این نعمت شاکر باشد و سعی کند از لباس و پوشش بدن خود در راهی که مولای او خواسته استفاده کند.

[وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مَلْبُوسًا وَ تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَ لِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] (۱).

و اوست که دریا را رام و مسخر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید و زینتی را که می پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشتی ها را می بینی که آب را می شکافند [تا شما را برای حمل کالا، تجارت و داد و ستد جابجا کنند] و برای این که از فضل و احسان خدا طلب کنید و [در نهایت] به سپاس گزاری خدا برخیزید.

ملاحظه می کنید که یکی از منابع مهم لباس برای پوشش بدن، دریا است و خدای بزرگ در آخر آیه شریفه از مردم می خواهد که او را برای این نعمت شکر کنند و شکر لباس به این است که انسان از آن لباس در راه خدا و خیر رساندن به مردم استفاده کند.

[وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا]

ص: ۱۹

أَثَانًا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ * وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظُلُمًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُم بِأَسْكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ [(۱)] .

و خدا خانه هایتان را برای شما مایه آرامش و راحت قرار داد و برای شما از پوست دام ها سر پناه [مانند قبه و خیمه] مقزّر کرد، که آن ها را روز کوچ کردنتان و هنگام اقامتتان [در جابجا کردن] سبک می یابید و [برای شما] از پشم ها و کرک ها و موهای آن ها تا زمانی معین، وسایل زندگی و کالای تجارت پدید آورد.* و خدا برای شما از آنچه آفریده سایه هایی قرار داد، از کوه ها پناه گاه هایی برایتان به وجود آورد، و تن پوش هایی برای شما قرار داد که شما را از گرما نگه می دارد و پیراهن هایی [مقاوم] که شما را از آسیب جنگ و نبردتان حفظ می کند؛ این گونه نعمت هایش را بر شما کامل می کند تا تسلیم فرمان های او شوید.

یک بار دیگر در این دو آیه و آنچه به عنوان نتیجه در پایان آن ذکر شده دقت کنید؛ لباس مادی نعمت خداست، پوششی است که حضرت حق مقرر فرموده، تا از سرما و گرما محفوظ مانده و برای شما زینت زندگی باشد و شما با به دست آوردن آن از هر رنجی دور مانده و خیالتان آسوده باشد، تا با سلامت کامل و آسودگی خیال به اطاعت از او امر و نواهی جناب او اقدام کنید.

فکر کنید که تاکنون با لباس هایی که در اختیار شما قرار گرفته چه برخوردی داشتید و از آن ها در چه راهی استفاده کردید، برای چه به دست آوردید و برای چه پوشیدید و برای چه به تن کردید؟ آیا به لباس خود به عنوان نعمت حضرت

ص: ۲۰

دوست نظر کردید؟ آیا به خاطر او به دست آوردید و به خاطر او پوشیدید و در مقام قدردانی و تشکر از حضرت او بر آمدید و این لباس ظاهر را مقدمه به دست آوردن لباس باطن قرار دادید؟ در این لباس به تواضع حرکت کردید؟ یا دچار کبر و خوشحالی زودگذر شدید؟ از این لباس در راه عدل و حکمت استفاده کردید یا در آن لباس به ظلم آلوده شدید؟ و یا در آن لباس به پایمال کردن حقوق معطی لباس و حقوق مردم دچار شدید؟!

[يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا] (۱).

ای فرزندان آدم! ما لباسی که شرمگاهتان را می پوشانند، و لباسی فاخر و گران که مایه زینت و جمال است، برای شما نازل کردیم.

[وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَهُ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ] (۲).

و به سود شما صنعت ساختن پوشش های دفاعی را به او آموختیم تا شما را از [آسیب] جنگ تان محافظت نماید، پس آیا شما شکر گزار حق هستید؟

۲- لباس طبیعی

قرآن مجید از مسئله شب و وضع زندگی مرد و زن نسبت به یکدیگر و این که هر یک برای دیگری در جهاتی از زندگی به منزله پوششند تعبیر به لباس فرموده و شب و پوشش زن و مرد را نسبت به یکدیگر از اعظم نعمت های الهی شمرده، باشد که انسان به این نعمت های پر منفعت توجه کرده و در مقام شکر حضرت منعم برآید.

ص: ۲۱

۱-۱) - اعراف (۷): ۲۶.

۲-۲) - انبیا (۲۱): ۸۰.

[وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا] (۱).

و اوست که شب را برای شما پوشش، و خواب را مایه استراحت و آرامش، و روز را [زمان] پراکنده شدن [جهت فعالیت و کوشش] قرار داد.

[أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيِّمِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ] (۲).

در شبِ روزهایی که روزه دار هستید، آمیزش با زنانتان برای شما حلال شد.

آنان برای شما لباسند و شما برای آنان لباسید.

از آنجایی که زنان به وسیله بهره گرفتن از شوهران خود از بسیاری از گناهان محفوظ می مانند و مردان نیز به خاطر همسران خویش از بسیاری از معاصی در امان می مانند و زن و مرد به وسیله یکدیگر در پوششی از عفت و حیا و کرامت قرار می گیرند، خداوند بزرگ از زن نسبت به مرد و از مرد نسبت به زن تعبیر به لباس و جامه فرمود، همان طور که لباس مادی پوشاننده عیوب ظاهر است، لباس طبیعی هم پوشاننده بسیاری از عیوب و حافظ انسان از بسیاری از گناهان است.

۳- لباس معنوی

لباس معنوی که اظهر و اتم آن تقوا است از عظیم ترین و پرمفعت ترین نعمت های الهی نسبت به عبد است.

این لباس است که در دنیا انسان را از تمام آلودگی های اعتقادی، عملی و اخلاقی حفظ کرده و در آخرت از عذاب الهی در امان حضرت حق برده و بالاترین

ص: ۲۲

۱- ۱) - فرقان (۲۵): ۴۷.

۲- ۲) - بقره (۲): ۱۸۷.

درجات بهشت را نصیب انسان می نماید.

در سوره اعراف می خوانید:

[وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ] (۱).

و لباس تقوا [که انسان را از آلودگی های ظاهر و باطن بازمی دارد] بهتر است.

۴- لباس بهشتی

خداوند مهربان در قرآن مجید به آن انسان هایی که دارای ایمان و عمل صالح و آراسته به حسنات اخلاقی هستند، وعده لباس های فاخر بهشتی داده و فرموده به جزای عمل آنان در بهشت آراسته به لباس هایی هستند که عنایت و لطف حضرت دوست برای آنان مقرر کرده است.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا * أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ لِيبَاسًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسْبَتْ مُزْنَفًا] (۲).

مسلمانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند [پاداششان داده خواهد شد]؛ زیرا ما پاداش کسانی را که کار نیکو کرده اند، تباه نمی کنیم. * برای آنان بهشت های جاودانی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، در حالی که در آنجا بر تخت ها تکیه دارند با دستبندهایی از طلا آراسته می شوند، و جامه هایی سبز از دیبای نازک و سبتر می پوشند، چه پاداش خوبی و چه آسایش گاه نیکویی.

ص: ۲۳

۱-۱) - اعراف (۷): ۲۶.

۲-۲) - کهف (۱۸): ۳۰-۳۱.

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ] (۱).

مسلماناً پرهیزکاران در جایگاه امنی خواهند بود.* در میان بوستان ها و چشمه سارها؛* لباس هایی از حریر نازک و دیبای ضخیم می پوشند در حالی که برابر هم می نشینند.

[إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ] (۲).

بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، در بهشت هایی درمی آورد که از زیر درختانش نهرها جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می شوند، و لباسشان در آنجا حریر است.

۵- لباس جهنمی

اما آنان که انسانیت و آدمیت را فراموش کنند و روزگار به غفلت و جهل و پستی و دنائت و بردگی نسبت به شکم و شهوت بگذرانند و کاری جز مخالفت با خدا و خلق خدا و زورگویی و ستم نداشته باشند در دنیا دچار لباس جوع و خوف و در آخرت گرفتار لباس و پوششی از سخت ترین عذاب خواهند شد.

[وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمٍ كَانَتْ آمِنَهُمْ مُطْمَئِنَّةٌ يَأْتِيهِمْ رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ] (۳).

ص: ۲۴

۱-۱) -دخان (۴۴): ۵۱-۵۳.

۲-۲) -حج (۲۲): ۲۳.

۳-۳) -نحل (۱۶): ۱۱۲.

و خدا [برای پندآموزی به ناسپاسان] مثلی زده است: شهری را که امنیت و آسایش داشت و رزق و روزی [مردمش] به فراوانی از همه جا برایش می آمد، پس نعمت خدا را ناسپاسی کردند، در نتیجه خدا به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند، بلای گرسنگی و ترس فراگیر را به آنان چشانید.

این چنین مردم که از نعمت های حضرت حق قدردانی نکرده و به شکر در برابر آن نعمت ها بر نمی خیزند و بلکه راه عصیان و کفر در پیش گرفته و خود و محیط خود را آلوده به فساد می کنند، در قیامت به آنان لباس عذاب پوشانده می شود، چنانچه در قرآن مجید آمده است:

[وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ * سَرَابِلُهُمْ مِنْ فَطْرَانٍ وَ تُعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ] (۱).

و آن روز مجرمان را می بینی که در زنجیرها [به صورتی محکم و سخت] به هم بسته شده اند. * پیراهن هایشان از قطران [ماده ای متعفن، قابل اشتعال و بدبو] است، و آتش چهره هایشان را می پوشاند.

این بود نوع لباس هایی که قرآن برای فرزندان آدم اسم می برد، چه نیکوست که این چند روزه کوتاه عمر را ملبس به لباس تقوا شویم و از لباس ظاهر هم جهت عبادت و خدمت به خلق و شکر حضرت حق استفاده کنیم و از لباس طبیعی هم برای رضای دوست بهره بگیریم تا در جهان آخرت از لباس بهشتی بر ما پوشانند و از لباس عذاب در امان بمانیم.

سراج قمری شاعر پرمایه قرن ششم در مقام نصیحت انسان می گوید:

ص: ۲۵

ای باز پس فتاده تر از جمله جهان***هین راه پیش گیر که رفتند همرهان

از راه باز مانده ای بی نور و خاکسار***چون آتشی که باز بماند ز کاروان

امروزه راه راست نیاری شدن دلیر***فردا ره صراط سپردن کجا توان

آخر چگونه طاقت درد سفر بود***آن را که درد سر بودش بوی بوستان

پیری برانده است جوانیت هم چو دود***رانده شود زشعله آتش بلی دخان

مانند شمع شعله شیب است بر سرت***زان زرد وتن ضعیفی چون موی و ریسمان

چون از سرت سپیده برآمد سپید شد***گلگونه می ار سیهش کرد خان و مان

پیری چو خاک بر سرم افشانند شد یقین***کان آتش جوانی من مرد بی گمان

آتش چو مرد یا به ستم یا به طبع خویش***بر فرق او زمانه کند خاک در زمان

خداوندا! ما فرزندان ضعیف و ناتوان آدم را از قید اسارت تن برهان که هر کس اسیر تن شد، بزرگ ترین خیانت را به ابدیت خویش کرد و از تمام حقایق و فضایل و حسنات الهی محروم گشت. بارالها! اسیر تن، پست ترین و زبون ترین موجود این کره کوچک خاکی است، موجودی است که تمام درهای رحمت و مغفرت را به

روی خویش بسته است !!

خداوندا! اسیران تن و بردگان شکم و شهوت، از حیات چه فهمیدند و از هستی که خیر محض است، چه خیری دیدند و از عنایات و الطاف خاصه تو چه بهره ای بردند؟

صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بزرگوار تو، امامان عزیز، مصلحان، اندیشمندان، عارفان، حکیمان، برای هدایت انسان چه فریادها که نکشیدند و چه حکمت ها که از خود بروز ندانند و چه جان های شیرین که در این میدان زندگی برای بیداری انسان نثار راه تو نکردند، ولی این بدبخت اسیران تا آخر عمر انگار کر و کور زیستند و گویی در این خط پرفیض هستی خبری و ندایی و صدایی نبوده و برقی برای روشن شدن محیط زندگی اینان ندرخشیده.

این بیچاره ها چه با فضاحت زندگی کردند و چه تهیدست و دست خالی و بدون برداشت محصول مثبت از حیات و زندگی روز و شب گذراندند، اینان بالاترین مایه وجود را که عمر است و در دریای خلقت گوهری پرقیمت تر از آن یافت نمی شود با شیطان معامله کردند، ولی در مقابل از این دشمن غدار و دیرین انسانیت چیزی نگرفتند!

اینان جهان را که بر عدل و علم و حکمت حق استوار است به بازیچه گرفتند و والاترین انسان ها را مسخره کرده و به آنان پوزخند زدند و ندانسته یا دانسته راهی که نباید بروند رفتند و با این خط سیرشان هم خود را تباه کردند، هم آنان که در اشراف آنان می زیستند.

اینان خود را از پیشگاه مقدس تو دور کردند و لعنت ابدی برای خویش خریدند و آخرت پر نعمت را با دنیای دون عوض کرده و در این معامله جز غضب و سخط و عذاب تو سودی نبردند.

ص: ۲۷

[وَ أَمَّا لِبَاسِ الظَّاهِرِ فَنِعْمَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يُسْتَرُّ بِهَا العُورَاتُ وَ هِيَ كَرَامَةٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهَا ذُرِّيَّةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يُكْرِمَ بِهَا غَيْرَهُمْ وَ هِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آلَةٌ لِأَدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ]

لباس ظاهر نعمت الهی

با توجه به موقعیتی که انسان در میان موجودات زمین و بلکه موجودات عالم دارد، اگر از نعمت لباس ظاهر محروم بود چه می کرد و چه صحنه ای در زندگی داشت و حیات پر قیمت و اصیل او به کجا می کشید؟! !

لحظه ای فکر کنید و در نظر بگیرید که اگر میدان زندگی که دارای همه چیز است، تنها از لباس ظاهر خالی بود، مسئله پاک‌ها و فضایل چه می شد و آیا نسیم تربیت جای وزیدن داشت؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لباس ظاهر نعمتی است از حضرت حق به سوی انسان که با آن عیوب و عورات آدمی پوشیده می شود و این لباس ظاهر کرامت الهی است که فرزندان آدم را به آن گرامی داشته، کرامتی که غیر آدمی زاد را به آن آراسته نفرموده است و این لباس برای مردم مؤمن وسیله ادای واجبات خداست.

اسلام که در تمام جوانب حیات مقرراتی بس پرارزش وضع نموده و نقطه ای از نقاط زندگی بشر را از هنگام ولادت تا مرگ از نظر دور نداشته و مسئله ای نبوده مگر

این که برای آن قانونی وضع نموده، درباره لباس هم مقررات بسیار ارزنده ای چه نسبت به ظاهر لباس، چه نسبت به مسائل معنوی آن ارائه نموده که دقت در آن مقررات انسان را متوجه حقیقت دین و کمال آن نموده و به این نکته واقف می کند که اسلام دلسوزترین مکتب برای سعادت بشر و جامع ترین مدرسه برای اداره حیات و زندگی انسان ها است.

لباس در روایات

اشاره

اسلام عزیز، بر وفق مصلحت جامعه اسلامی، لباس زربفت، حریر، ابریشم و لباسی که از پوست حیوان مرده می سازند و لباسی که از پوست حیوانات حرام گوشت به دست می آید و انواع این گونه البسه ها را حرام اعلام کرده و پوشیدن این نوع لباس ها را درخور شأن انسان نمی داند انسان با خصوصیتی که دارد، والاتر و آقا تر از آن است که به لباس حریر، یا ابریشم، یا طلا باف روی آورده و خود را با آن ها بیاراید؛ وجود انسان عزیزتر از آن است که در لباسی که از پوست حیوان مرده یا حرام گوشت به دست می آید پوشیده شود.

انسان، منبع کرامت و محل شرافت و مرکز فضایل و آئینه تجلی اسما و صفات ربوبی است، این موجود پرارزش نباید محکوم بدن و جسم گشته و به پوشاندن مقداری گوشت و پوست با انواع لباس ها و زینت ها، عمر گرامی را تلف کند !!

در زمینه لباس باید توجه به طرح و نقشه حضرت دوست کند و آنچه را جناب او می پسندد بپوشد، جسم به آن اندازه موقعیت ندارد که آدمی شئون گرانمایه خویش را فدای آن کند.

عَلَّامَةُ بزرگوار، مرحوم مجلسی رحمه الله در کتاب پرارزش «بحار الأنوار» در آداب زئی و تجمل روایاتی را نقل می کند که لازم است به پاره ای از آن روایات که بیانگر مسئله لباس است اشاره شود.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

جامه حریر مپوش تا در بهشت جامه حریر بر تو بپوشانند (۱).

در حدیث دیگر آمده:

هر کس جامه حریر بپوشد، پوستش در قیامت به آتش سوزانده می شود (۲).

به سند معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده:

جامه پنبه ای بپوشید که آن پوشش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پوشش ما اهل بیت است و نبی اسلام جامه مویی و پشمی نمی پوشید مگر به علت و جهتی (۳).

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

جامه مویی و پشمی نپوشید مگر عذری اقتضا کند (۴).

امام صادق علیه السلام فرموده:

کتان از پوشش پیامبران است و بدن را فربه می کند (۵).

ص: ۳۰

۱-۱) - بحار الأنوار: ۲۴۸/۸۰، باب ۵، حدیث ۸.

۲-۲) - علل الشرایع: ۳۸۴/۲، باب ۵۷، حدیث ۳.

۳-۳) - مستدرک الوسائل: ۲۵۴/۳، باب ۱۵، حدیث ۱.

۴-۴) - الکافی: ۴۴۹/۶، باب لبس الصوف و الشعر و الوبر، حدیث ۱.

۵-۵) - وسائل الشیعه: ۲۹/۵، باب ۱۶، حدیث ۱.

در چند حدیث از نبی اسلام صلی الله علیه و آله آمده:

جامه سپید بپوشید که پاکیزه ترین و نیکوترین جامه هاست (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

امیر المؤمنین علیه السلام اکثر اوقات جامه سپید می پوشید (۲).

حفص مؤذن می گوید:

حضرت صادق علیه السلام را در حرم پیامبر بین قبر و منبر دیدم که جامه ای زرد به رنگ به پوشیده بود و نماز می خواند (۳).

در حدیث حسن از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

جامه سرخ تیره پوشیدن کراهت دارد، مگر برای تازه داماد (۴).

ابو العلاء- که یکی از راویان حدیث است- می گوید:

حضرت صادق علیه السلام را در حال احرام دیدم که خود را با بُرد یمنی سبز پوشانده بود (۵).

رسول اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود:

سیاه پوشیدن مکروه است، مگر در سه چیز: کفش، کلاه [عمامه]، عبا (۶).

ص: ۳۱

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۲۶/۵-۲۷، باب ۱۴.

۲-۲) - وسائل الشیعه: ۲۷/۵، باب ۱۴، حدیث ۵۸۰۱.

۳-۳) - حلیه المتقین: ۱۷.

۴-۴) - وسائل الشیعه: ۲۹/۵، باب ۱۷، حدیث ۵۸۰۶.

۵-۵) - حلیه المتقین: ۱۷.

۶-۶) - الکافی: ۴۴۹/۶، باب لبس للسواد، حدیث ۱.

اسلام مردم را از پوشیدن جامه ای که از حد معمول بلندتر است و علت فخر و کبر بر دیگران می شود منع کرده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

امیر المؤمنین علیه السلام به بازار رفت و سه پارچه خرید، به قیمت یک اشرفی، یکی را پیراهن کرد تا نزدیک بند پا و یکی را لنگ تا نیمه ساق و یکی را ردا تا پایین تر از کمر، آن گاه دست به آسمان برداشت و پیوسته حمد الهی کرد تا به خانه بازگشت (۱).

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:

ترجمه ظاهر [وَ لِيَا بَكَ فَطَهَّرْ] (۲) این است که جامه های خود را پاک گردان با توجه به این که جامه های حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه پاک بود، مراد الهی این است که جامه را کوتاه کن که آلوده نشود (آلوده به کثافات ظاهر و آلوده به کبر و غرور و خودپسندی) (۳).

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به شخصی وصیت کرد که زینهار که پیراهن و ازار خود را بلند میاویز که این از تکبر است و خدا تکبر را دوست نمی دارد (۴).

نبی اسلام صلی الله علیه و آله به ابو ذر فرمود:

هر که از روی تکبر جامه اش را بر زمین کشد، حق تعالی در قیامت نظر رحمت به

ص: ۳۲

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۴۰/۵، باب ۲۲، حدیث ۵۸۴۳.

۲-۲) - مدثر (۷۴): ۴.

۳-۳) - وسائل الشیعه: ۴۰/۵، باب ۲۲، حدیث ۵۸۴۴.

۴-۴) - وسائل الشیعه: ۴۱/۵، باب ۲۳، حدیث ۵۸۴۸.

او نفرماید (۱).

اسلام، مردان را از پوشیدن لباس زنان و زنان را از پوشیدن لباس مردان منع می کند (۲) و هم چنین مسلمانان را از پوشیدن لباسی که مخصوص به کفار است، نهی می نماید (۳).

امام باقر علیه السلام می فرماید:

جایز نیست زنان شبیه به مردان شوند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت کرد مردانی که خود را شبیه زنان کنند و زنانی که خود را شبیه مردان بیاریند (۴).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خدای عز و جل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنان بگو: جامه دشمنان مرا پوشید و طعام دشمنان مرا نخورید و به مسلک دشمنان من سلوک ننمایید که شما هم جزء آنان قرار خواهید گرفت (۵).

از مجموع روایات استفاده می شود که مردان باید از لباس حریر، ابریشم و طلا باف بپرهیزند و از پوشیدن لباسی که از پوست حیوانات حرام گوشت تهیه شده خودداری کنند و از پوشاندن بدن به لباس زنان و کفار خودداری کنند و مرد و زن سعی کنند از پوشیدن لباس هایی که اسلام به هریک از آنان حرام نموده کناره گیری نمایند و هم چنین بر مردان و زنان لازم است از پوشیدن لباس بدن نما و لباس تنگ و لباسی که محرک شهوت نامحرمان است جداً خودداری نمایند.

ص: ۳۳

۱- ۱) - حلیه المتقین: ۱۸.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۲۵/۵، باب ۱۳.

۳- ۳) - وسائل الشیعه: ۳۸۲/۴، باب ۱۹.

۴- ۴) - وسائل الشیعه: ۲۲۱/۲۰، باب ۱۲۳، حدیث ۱.

۵- ۵) - وسائل الشیعه: ۳۸۵/۴، باب ۱۹، حدیث ۵۴۶۸.

زندگی ما در این جهان مادی مگر چند روز است؟ ما تا چه مدت در این دنیای دون هستیم و تا کی می توانیم خیمه و خرگاه زندگی را در این زمین که سیاره ای بسیار کوچک و کم حجم است سرپا نگهداریم و تا چه زمان قدرت داریم در این جهان استقرار داشته باشیم؟ رحل اقامت تا کی می توان در سرا انداخت؟!

این چه بدبختی است که گریبان گروهی از مردان و زنان را گرفته که تمام ساعات پرارزش خود را وقف فراهم آوردن غذا و لباس برای جسم بی ارزش می کنند؛ عزیزان! ارزش و اعتبار شما به عقل و روح و باطن و قلب شما است، جسم را در گرما و سرما با اندک پارچه ای معمولی بپوشانید و این ظواهر کم ارزش را وقف باطن پرارزش کنید، به خدا قسم در برزخ و قیامت به حسرتی دچار شوید که ما فوق آن تصور ندارد و به روزی گرفتار آید که پشیمانی در آن روز به شما سودی ندهد، به خود آید و از خواب گران غفلت برخیزید، برای روزی که با دو متر پارچه کم ارزش به خانه گور و به دنیای برزخ می روید فکری کنید، دست به دامن خضر راهی بنزید تا از برکت وجود او از ظلمات مادی گری نجات پیدا کنید.

جمال الدین اصفهانی در نصیحت غافلان چنین سروده:

تو را ز مشرق پیری دمید صبح مخسب*** که خواب تیره نماید چو صبح شد روشن

شب جوانی ناگاه روز پیری زاد*** که دید زنگی هرگز به رومی آبستن

اگر سلامت جویی حقیقت ای مسکین*** مساز در بن دندان اژدها مسکن

حیات دنیا خوابست و مرگ بیداری***ز کان حکمت محض است این بلند سخن

هر آنکه بیش خورد کم شود به معنا ز آنک*** چراغ کشته شود چون بشد ز حد روغن

میان جامه دلی زنده گر نداری پس ***به نام خواه کفن خوان و خواه پیراهن

ز بهر دنیا چندین عناگری نکند*** که می نیرزد این مرده خود بدین شیون

اگر نباشی مردم دد و ستور باش *** و گر فرشته نباشی مباش اهریمن

مباش غره بدین گنده پیر دانا ز آنک*** هزار شوهر کشت و هنوز بکر آن زن

بمیر پیشتر از مرگ تا رسی جایی*** که مرگ نیز نیاردت گشت پیراهن

اگر انسان، لحظه ای در منزل گاه با عظمت فکر نشیند و مرغ ملکوتی عقل را در میدان پهناور با عظمت هستی به پرواز آورد و از قله مرتفع اندیشه حقایق را بنگرد، به خود آمده به این نتیجه برسد که دنیا کاروانسرای بیست و این مکان برای اقامت در اختیار او قرار نگرفته و عن قریب باید توشه مادی را بگذارد و به جهان دیگر برود که در آن جهان جز توشه معنوی مایه دیگری برای دستگیری وجود ندارد و در آنجا باید در دادگاه حضرت الهی حاضر گشته و تمام برنامه های خویش را در محضر حضرت حق جواب گو باشد، در این صورت زندگی مادی را ساده و آسان گرفته و حاضر نیست لحظه ای از عمر را فدای فراهم آوردن پوشاکی

و خوراکی غیر ضروری برای جسم کند، سعی می کند، بپوشد و بخورد و فعالیت کند، اما برای خدا و برای تحصیل رضا و خشنودی حضرت دوست، در چنین حالتی حاضر نیست جز در راه او قدم بردارد و می کوشد از آنچه که خلاف خواسته محبوب اوست دوری کند.

خود را در تمام حالات مواظبت می کند و هم چون واعظی دلسوز و ناصحی حکیم خود را نصیحت و موعظه کرده و برای دیگران هم از بهترین نمونه های عالی حسنات اخلاقی خواهد بود.

آری، اندیشه در وضع خویش با کمک گیری از اولیا خدا، انسان را بیدار کرده و به علم حقیقی رسانده و به سعادت ابدی متصل می کند.

لباس در نماز

مسئله لباس نماز گزار چه مرد چه زن از مسائل بسیار مهم اسلامی است؛ لباس نماز گزار از هر جهت باید مباح و حلال و پاک و پاکیزه باشد.

لباس هایی که پوشیدن آن در فرهنگ اسلام حرام شده، یعنی لباس زربفت و حریر و ابریشم خالص برای مردان و آنچه از حیوانات حرام گوشت ساخته می شود و آنچه از راه غیر مشروع به دست می آید، برای مردان و زنان، نماز در آن باطل است.

انسان به هنگام نماز باید به این نکته توجه داشته باشد که به محضر مقدس حضرت رب العزه می رود و می خواهد در پیشگاه با عظمت حضرت ذوالجلال بایستد و قصد دارد در برابر صاحب عالم و آدم قرار بگیرد، باید از لباسی که در خور شأن محضر آن جناب نیست پرهیز کرد و از پوشیدن لباسی که او متنفر است دوری جست، به خصوص در مسئله لباس در همه جا و در برابر حضرت مولا به طریق

اولی باید توجه داشت که لباس تن از حق مظلومان و خون دل مسکینان بافته نشده باشد و هر تار و پودش متعلق به محرومی نباشد و آن لباس از طریق فروش مواد احتکاری، مواد حرام و خدعه و حيله با مسلمانان و غصب و زور و ظلم و تجاوز بدست نیامده باشد و داستان لباس، داستان گوهر تاج شاه نباشد که هر ذره اش از خون دل یتیم و فقیر و محروم و مسکین و بیوه زن ساخته شده باشد.

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی***فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم*** کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست

آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست*** پیداست آن قدر که متاعی گرانبهاست

نزدیک رفت پیره زنی گوژپشت و گفت*** این اشک دیده من و خون دل شماست

ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است*** این گرگ سالهاست که با گله آشناست

آن پارسا که ده خرد و ملک، رهن است*** آن پادشا که مال رعیت خورد، گداست

بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن*** تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

پروین به کج روان سخن از راستی چه سود*** کو آن چنان کسی که نرنجد زحرف راست(۱)

ص: ۳۷

آری، لباس نمازگزار مسئله بسیار مهمی است، لباس نمازگزار تار و پودش بافته شده از مایه قناعت، انصاف، درستی، صدق، رعایت حلال حق است و لباسی است که از غضب، ظلم، دزدی، تجاوز به حقوق دیگران، رشوه، احتکار، بی انصافی، کلاه برداری به دور است.

لباس نمازگزار، لباسی است که بر اساس خواسته مولا بدست آمده و برای رضای مولا پوشیده شده و از هر پیرایه ای جز عنایت و لطف دوست پاک و پاکیزه است و خلاصه لباس نمازگزار، لباس عبودیت است و بس!

در «تفسیر ابو الفتوح رازی» آمده:

مردی به بازار برده فروشان رفت برای خرید برده، برده ای را در مغازه ای دید و قبل از خرید از او سؤال کرد که غذا و لباس و اندازه کار تو چیست؟ او به سؤالات پاسخ گفت: خریدار او را نپسندید، به مغازه دیگر رفت برده ای را دید از او پرسید:

چه نوع غذایی خوراک تو است؟ گفت: هرچه مولا. محبت کند. پرسید: چه اندازه کار می کنی؟ پاسخ داد: آنچه مولا بخواهد. سؤال کرد: چه لباسی می پوشی؟ جواب داد: آنچه مولا بپسندد.

ای مسلمانان و ای نمازگزاران! از پوشیدن لباسی که مولا نمی پسندد پرهیزید و لباس خود را به خصوص به وقت عبادت از نوعی قرار دهید که محبوب مولا است، در پیشگاه مقدس حضرت او در غذا و کار و اخلاق و لباس از یک برده کمتر نباشید!

جامه خود را جامه غرور و تکبر و فخرفروشی قرار ندهید، از جامه ای که شما را به سوی رذایل اخلاقی می کشد خودداری کنید، جامه خود را جامه ادب، وقار، محبت، خدمت، شرف، پاکی، فضیلت و تواضع و انکسار و عرفان قرار دهید، آری، جامه عارفانه بپوشید.

به قول پروین اعتصامی:

به درویشی بزرگی جامه ای داد*** که این خلقان بنه کز دوش افتاد

چرا بر خویش پیچی ژنده و دلچ*** چو می بخشند کفش و جامه ات خلق

چو خود عوری چرا بخشی قبا را*** چو رنجوری چرا ریزی دوا را

کسی را قدرت بذل و کرم بود*** که دیناریش در جای درم بود

بگفت ای دوست از صاحب‌دلان باش*** بجان پرداز و با تن سرگران باش

تن خاکی به پیراهن نیرزد*** و گر ارزد به چشم من نیرزد

ره تن را بزن تا جان بماند*** ببند این دیو تا ایمان بماند

قبایی را که سر مغرور دارد*** تن آن بهتر که از خود دور دارد

در هنگام ورود به جهان پرمفعت نماز باید توجه داشت که بیداران راه حق و عاشقان واصل و عارفان کامل بر اساس استفاده از مسائل وحی و گفتار نوربخش انبیا و امامان علیهم السلام معتقد به پوشش دو نوع لباس به وسیله نماز گزارند: یکی برای پوشش ظاهر به عنوان ستر عورت و دیگر برای پوشش باطن به عنوان آراستگی جان.

در این زمینه در کتاب «معراج السالکین و صلاه العارفين» چنین آمده است:

فصل پنجم در ستر عورت است و آن نزد عامه ستر مقابح بدن است از ناظر محترم و در حال صلاه و در نزد خاصه ستر مقابح اعمال است به لباس تقوا که خیر البسه است مطلقاً و در وقت حضور در محضر بالخصوص و در نزد اخص خواص ستر مقابح نفوس است به لباس عفاف و در نزد اهل ایمان ستر مقابح قلوب است به لباس طمأنینه و در نزد اهل معرفت و کشف ستر مقابح سرّ است به لباس شهود و در نزد اهل ولایت ستر مقابح سرّ است به لباس تمکین و سالک چون بدین مقام رسید، ستر جمیع عورات خود را نموده و لایق محضر شده و از برای او دوام حضور است.

و حق تعالی جلت رحمته و وسعت ستّاریت، ستّار جمیع عورات و مقابح خلق است.

این گونه بشر را به البسه گوناگون که آن ها را از مقابح ظاهریه بدنی ستر نماید مورد محبت قرار داده و مقابح اعمال او را به پرده ملکوت ستر فرموده و اگر این پرده ستّاریت ملکوتیه بر صور اعمال ما بندگان نبود و صور غیبیه آن ها ظاهر می شد، در همین عالم رسوا و خوار می شدیم.

آری، اگر رحمت و عنایت و لطف و کرم و آقایی و بزرگواری او نسبت به ما نبود، ما در میان خلق جایی و محلی برای زندگی نداشتیم، اما حق تعالی جلت عظمته خود قبائح اعمال ما را از انظار اهل عالم مستور فرموده و ستر نموده مقابح اخلاقی و ملکوت خبیثه ما را به این صورت معتدله مستقیمه ملکیه و اگر این ستر را هتک فرموده بود و صور ملکات اخلاق ظاهر می شد، هریک به یک با آن ملکیه باطنیه بودیم، چنانچه در غیر این عالم که وقت ظهور سرایر امت و روز بروز ملکات است، چنین خواهد گردید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تُحْشَرُ عَشْرَةُ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِي أَشْتَاتًا قَدْ مَيَّرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ يَدَّلُ صُورَهُمْ فَبَعْضُهُمْ عَلَى صُورِهِ الْقِرَدَةِ وَ بَعْضُهُمْ عَلَى صُورِهِ الْخَنَازِيرِ.. (١).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مردم در قیامت به ده صورت محشور می شوند که خداوند آنها را از مسلمانان جدا کرده و صورتشان را تبدیل می کند، بعضی از ایشان به صورت میمون محشور می شوند و بعضی به صورت خوکها.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده:

متکبر، محشور شود به صورت مورچه ضعیفی و پایمال خلاق گردد، تا مردم از حساب فارغ شوند. (٢) بالجمله این صورت انسانیه پرده ستاریت حق است به روی عورات باطنیه، چنانچه ستر مقابح قلوب و اسرار را فرماید به ستاریت افعالیه و اسمائیه و ذاتیه، از همه موجودات ملکیه و ملکوتیه به حسب مراتب آن ها.

و بر سالک سیل آخرت و مجاهد فی سبیل الله لازم است که ستر عورات باطنیه و سریه خود را بنماید تمسک به مقام غفاریت و ستاریت حق و حقیقت توبه و ورود به منزل انابه خود و عورات خود را مستور نماید.

سالک الی الله و مجاهد طریق معرفت در هیچ حالی از وظیفه عبودیت و حفظ محضر ربوبیت جلت عظمته غفلت نکند، حتی در امور عادی و آداب معاشرت، حظ قلوب و ارواح را عطا کند و حق تعالی و نعم و عطیات او را در هر چیز مشاهده کند.

١- ١) - بحار الأنوار: ٨٩/٧، باب ٥، صفة المحشر.

٢- ٢) - وسائل الشیعه: ٣٧٨/١٥، باب ٥٨، حدیث ٢٠٧٩٥.

پس در وقت پوشیدن لباس ظاهر از لباس تقوا و ایمان که خیر البسه هستند غفلت نکند و چنانچه با لباس ظاهر ستر عورت
ظاهری کند، با آن البسه ستر عورات باطنیه نماید که قباحت و زشتی آن ها بالاتر است.

و کرامات حق تعالی و الطاف آن ذات مقدس را منظور کند و لباس ظاهر را برای ادای عبودیت و لباس باطن را برای آداب
حضور در محضر ربوبیت بپوشد و در البسه ظاهریه و باطنیه، بهترین آن ها او را به یاد حق آورد و از ذکر او غافل نکند.

پس در ماده و هیئت لباس ظاهر، اختیار چیزی کند که اسباب سرکشی نفس نشود و مورث غفلت از حق نگردد و او را در زمره
اصحاب عجب و ریا و مفاخرت و تکبر و تزیین منسلک نکند و ملتفت باشد که رکون به دنیا حتی در این امور، در قلب تأثیرات
غریبی می گذارد که موجب هلاکت آن است.

و بداند که این آثاری که در نفس به واسطه بعض البسه فاخره حاصل می شود از آفات دین و قسوت قلب است که خود از
امهات امراض باطنیه است.

و در البسه باطنیه خیلی اهتمام کند که شیطان و نفس اماره را در آن ها تصرفی نشود و او را مبتلا به عجب و ریا و سرکشی و
افتخار نکند و بر بندگان خدا به دین خود و یا تقوا و طاعت و کمال و معرفت و علم افتخار ننماید و تکبر نفروشد و از عواقب
امر خود و مکر الله ایمن نباشد و بندگان خدا را هر چند در لباس او باش و اهل معصیت هستند، حقیر نشمارد که این ها از
مهلکات نفس است و موجب عجب به ایمان و اخلاق و اعمال است که سرچشمه همه مفساد است.

و در وقت پوشیدن لباس، متذکر حق شود و رحمت های ظاهره او را که از جمله آن ها شرّ ذنوب و فضایح است به یاد آرد و
با حق تعالی به اخلاص و صدق معامله کند و ظاهر را به ستر طاعت و باطن را به ستر خوف و رهبت مزین نماید و متذکر
عنایات حق شود که اسباب ستر عورات ظاهره و باطنه را مرحمت فرموده و راه

توبه و انابه را به روی بندگان مفتوح فرموده که به ستر ستاری و غفاری حق خود را مستور کرده و عیوب خویش را بیوشانند و چنانچه حق تعالی ستار عیوب بندگان است، ستاران را دوست دارد و از هتک ستور بیزار است.

پس سالک الی الله، ستار عیوب بندگان خدا است و عمر خود را در کشف سرّ مردم تلف نکند و چشم خود را از عورات و عیوب بندگان خدا بپوشد و هتک ستر نکرده و پرده ناموس احدی را ندرد، چنانچه خداوند ستار، ستر عیوب او را که از دیگران بزرگ تر و فضیح تر است فرموده و بترسید از این که اگر پرده عیوب کسی را بدرد، حق تعالی پرده ستاریت از بعض اعمال و اخلاق او بردارد و در میان جمع او را رسوا و خوار گرداند.

و مسافر طریق آخرت، مطالعه در عیوب و عورات، او را از عیوب دیگران مشغول می کند و تجسس اموری که به حال او فائده ندارد یا ضرر دارد نمی کند و عمل خود را رأس المال تجارت دیگران قرار نمی دهد آن هم به واسطه غیبت و هتک ستر و از عیوب و ذنوب خود هیچ گاه نسیان نمی کند که نسیان گناهان از بزرگ ترین عقوبات حق است در دنیا که انسان را از جبران آن ها باز می دارد و از بزرگ ترین اسباب عقاب در آخرت است و تا بنده خدا به طاعت حق و مذاقه در اعمال خود و مطالعه در معایب نفس مشغول است و از آنچه در دین خدا عار است برکنار باشد، از آفات دور و در دریای رحمت حق مستغرق و به گوهرهای حکمت فائز است و اگر نسیان ذنوب خود کرد و از معایب خود غفلت ورزید و خودبین و خودخواه شد و اعتماد به حول و قوه خود کرد، رستگاری نخواهد دید و به فلاح نایل نخواهد شد.

ای محبوب محبان! ای خالق مهربان! ای آمرزنده گناهان! سراسر وجودم و تمام هستیم و همه موجودیم از عیب و علت و از عوامل عار و ننگ موج می زند،

اگر پرده پوشی تو نبود، اگر لباس ستّاری و غفاری بر من نمی پوشانیدی، کدام یک از بندگانت حاضر بودند جواب سلام مرا بدهند و کدام یک آماده بودند با من معاشرت کنند و چه انسانی حاضر بود به من خدمت نماید؟

پرده پوشی تو باعث شده که من در بین خلق تو صاحب و جاهت و آبرو باشم و بندگانت خیال کنند که من هم بنده ای از بندگان خوب توام، وای بر من! آه بر من! حسرت و اندوه و غم از من که دچار چه بلائی بزرگی هستم، بلائی دو صورت بودن، سیرتم غرق در خبث و پلیدی و آلودگی، صورتم غرق در ادب و وقار و بندگی، در حالی که تو از من خواسته ای باطنم از ظاهرم بهتر باشد، وای بر من از روزی که پرده ها برداشته شود و تمام عیوب و نواقص باطن آشکار گردد! آه بر من از روزی که در دادگاه تو حاضر شوم و قاضی من تو و انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام باشند! ای معشوق! همان طور که در دنیا آبرویم را حفظ کردی و لباس ستّاری بر باطن من پوشانیدی، در آخرت هم آبروی این عبد ذلیل را حفظ کن و مگذار در میان بندگانت، به خصوص در محضر انبیا و اولیا رسوا گردد.

عدم اسراف در لباس

این وصیت عالی اسلام را هم از یاد نبرید که از شما می خواهد از اسراف و تبذیر در کل برنامه ها- که یکی از آن ها لباس است- پرهیزید که خدا مردم مسرف را دوست ندارد (۱) و مبذرین، برادران شیطانند (۲).

خرج های گزاف برای خرید و دوخت و پوشش لباس از نظر اسلام اسراف و کار نابه جایی است، وجدان مسلمان و انصاف یک انسان قبول نمی کند که بدن

ص: ۴۴

۱- ۱) - اعراف (۷): ۳۱.

۲- ۲) - اسراء (۱۷): ۲۷.

خودش، پوشیده به انواع البسهٔ پر قیمت باشد، ولی در جامعه عده ای زندگی کنند که از فراهم آوردن حد اقل لباس برای خود و فرزندان‌شان عاجز باشند!!

اندازه گیری در مسائل مالی و اندازه نگاه داشتن در برخورد به مال برای هر مؤمنی لازم است، مراعات عدالت و میانه روی، حقیقتی است که اسلام بر آن تأکید فراوان دارد:

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ:

الْفِقْهُ فِي الدِّينِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ (۱).

علی علیه السلام فرمود، مرد، حقیقت ایمان را نمی چشد، مگر در او سه خصلت باشد: فهم در دین، ایستادگی در برابر مصائب، نیکو اندازه نگاه داشتن در معاش.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُجِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِنَّ السَّرْفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ حَتَّىٰ طَرَحَكَ النَّوَاءُ فَإِنَّهَا تَصْلِحُ لَشَيْءٍ وَ حَتَّىٰ صَبَّكَ فَضَّلَ شَرَابِكَ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: میانه روی حقیقتی است که محبوب خدا است و زیاده روی برنامه ای است که مبعوض حق است تا جایی که هسته ای را به دور بیندازی، هسته ای که به درد کاری می خورد و تا جایی که زیادی آب آشامیدنی خود را بر زمین بریزی.

لباس زنان

جایگاه زن قبل از اسلام

ص: ۴۵

۱- ۱) -قرب الإسناد: ۴۶؛ بحار الأنوار: ۳۴۶/۶۸، باب ۸۶، حدیث ۸.

۲- ۲) -الكافی: ۵۲/۴، باب فصل القصد، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۴۶/۶۸، باب ۸۶، حدیث ۱۰.

انسان با وجدان وقتی تاریخ رقت بار جنس مؤنث را می خواند و هنگامی که تاریخ جنایاتی که بر این موجود پاک سرشت رفته مطالعه می کند، از شدت ترس و خجالت بر خود می لرزد!

ملت های جدا از مکتب الهی در هیچ زمینه ای با جنس مؤنث رفتار درست و صحیح نداشتند و قضاوت آنان نسبت به این موجود شریف و اعمال و رفتاری که در برابر او داشتند از حدود آدمیت و کرامت و شرف خارج بود!!

در این زمینه کتاب های زیادی در شرق و غرب و به خصوص به وسیله متفکران مسلمان نوشته شده و توضیح وضع زن از حدود این رساله خارج است، ولی به تناسب نظر اسلام درباره جنس زن و لباس و زینت او و این که به چه کسانی محرم است و به چه افرادی نامحرم است و بر او حرام است خود را در معرض تماشای آنان قرار دهد، لازم می دانم دورنمایی از زندگی او را در میان اقوام از حق بی خبر در این جزوه و نوشتار بیاورم، تا بر خوانندگان عزیز معلوم شود که تنها مکتبی که شخصیت والای زن را در تمام شئون و جهات حیات حفظ کرده و علاقه شدید به تکامل این جنس در راه الهی دارد، مکتب حیات بخش و سعادت آفرین اسلام است.

در کتب زیادی که در این زمینه نوشته شده (۱) می خوانیم:

ملل بی خبر از مکتب وحی درباره زن می گفتند: زن وسیله ای است برای اداره زندگی مرد که هم چون یکی از وسایل در اختیارش گذاشته شده و وظیفه او تهیه کردن اسباب خوشی و هوس رانی مرد و زاییدن فرزند و خدمت در خانواده است!!

برای این جنس، خواندن و نوشتن، تعلیم و تعلم و فهمیدن خطرناک است، از

ص: ۴۶

خانه بیرون رفتن او مطلقاً موجب فساد است، برای او جایی بهتر از چهار دیوار خانه نیست، نباید هیچ گونه اختیاری داشته باشد، در برابر مرد-که فعال ما یشاء است-باید موجودی بی اراده باشد!

در ممالک مسیحی کار تفریط در نظریه نسبت به جنس زن به جایی رسیده بود که می گفتند:

زن را باید مانند دهان سگ دهنه بند زد و می گفتند:روح زن از روح ملکوتی جداست و بحث داشتند که آیا روح او بشری هست یا نه؟!

در آفریقا زن،حکم کالا- و ثروت را داشت و برای مرد به منزلهٔ گاو و گوسفند بود.هرکس زن بیشتری داشت در حقیقت ثروتمندتر بود،خرید و فروش زن و بکار گرفتن او برای شخم زدن زمین امری عادی بود!

در کلد و بابل،زنان را مانند سایر کالاها می فروختند و هر سال بازاری برای این کار داشتند که دختران به سن ازدواج رسیده را بفروشنند.

در ایران تنها معادل بیست من جو برای زن،حقّ ملکیت بود و از حقّ دیگری جز بهره کشی مرد برخوردار نبود!

در هندوستان،دختر را از سن پنج سالگی شوهر می دادند و برای آن ها حقّی قائل نبودند،حیات زن و هستی او از طفیل حیاتِ مرد بود و گاهی او را با جسد شوهرش یک جا می سوزاندند!!

در چین و تبت،زن را به جز کارهای سنگین در خانه حقّی نبود و برای کم کردن قدرت راه رفتن او از ابتدا پایش را در قالب آهنی می گذاشتند که از رشد و نمو باز بماند!!

در یونان،جنس زن وضع بسیار بدی داشت،در صورت سه بار پشت سر هم

دختر زاییدن محکوم به اعدام گشته و به چوبه دار سپرده می شد !!

در عربستان که بعداً نور اسلام از آن تابید و بزرگ ترین کانون های دینی شد، زن پست ترین مخلوق بود و اصولاً دختر ننگی بود که دامن گیر پدر می شد و باید با کشتن یا زنده به گور کردن او این ننگ شسته می شد:

[وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ] (١).

و چون یکی از آنان را به [ولادت] دختر مژده دهند [از شدت خشم] چهره اش سیاه گردد و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود !! به سبب مژده بدی که به او داده اند، از قوم و قبیله اش [در جایی که او را نبینند] پنهان می شود [و نسبت به این پیش آمد در اندیشه ای سخت فرو می رود که] آیا آن دختر را با خواری نگه دارد یا به زور، زنده به گورش کند ؟!

تعدد زوجات بسته به تمکن و اندازه شهوت رانی مرد بود، زن از ارث و تمام حقوق محروم بود و چون شوهرش می مرد خود او جزء ما ترک میت به پسر بزرگ می رسید و او اختیار داشت که زن پدر را برای خود بگیرد، یا به هر کس میل دارد ببخشد. مردم عرب برای این موجود بزرگ ارزشی بیش از اسب و شتر قائل نبودند، زن در این قوم یکی از آلات آسایش و وسایل خوش گذرانی و عیش و عشرت مرد بود !!

جایگاه زن در غرب «عصر جدید»

این مسائل، گوشه ای از وضع زن در دنیای قبل از اسلام بود و اما بلایی که امم

ص: ۴۸

و ملل بی دین و به قول معروف متمدن از قرن هیجدهم بر سر زن آوردند و این بلا-دامن گیر تمام ممالک شرقی و غربی شد، بسیار بدتر از بلاهایی بود که جوامع قبل از اسلام بر سر زن آوردند.

زن در قرون اخیر فقط و فقط به منظور کالای شهوت و بهره گرفتن از او برای جاسوسی و پر کردن جیب بی غیرتان ملل و ستمگران و زورمندان مورد توجه قرار گرفت، آزادی بدون قید و شرط به او داده شد، از خانه برای ارضای اهداف شیطانی به کوچه و بازار، به مدرسه و اداره و به مراکز خوش گذرانی و عیش و نوش کشیده شد!! برای انواع بهره کشی ها به رادیو، تلویزیون، تأثر، پرده سینما کشیده شد، به عالی ترین برنامه الهی او که حجاب و پوشیده بودن از نامحرم بود و در سایه این حقیقت شرف و غیرت و عفت و حیا و پاکی و ادب و وقار او حفظ می شد، حمله شدید شد و بی فضیلتان و بی غیرتان هم چون خوک و گرگ گرسنه به پرده الهی حجاب او حمله کردند و از این رهگذر ضربات غیر قابل جبران به تمام شئون آدمیت زدند؛ فساد را از طریق بی حجابی و بی عفتی به تمام شئون حیات کشاندند و نظام عالی حیات را از این رهگذر دستخوش انواع خطرات قرار دادند، هجومی که تمدن جاهلی از طریق بی حجابی به انبیا و فرهنگ الهی برد در تمام ادوار تاریخ بی سابقه بود، بسیاری از شکست های مادی و معنوی بشر معلول بی بند و باری جنس زن شد و ای کاش در تمام جهان این جنس والای به پستی کشیده بفهمد که چه بلای بزرگی به سر او آمده؟!!

محمد قطب- که از دانشمندان معروف کشور مصر است و در بسیاری از مسائل اسلامی تألیفات ارزنده ای دارد و مردی دنیا دیده و بینا بود- در این زمینه در کتاب پر ارزش «جاهلیت قرن بیستم» که یکی از بهترین نوشته های اوست می نویسد:

در این زمان های اخیر فساد اخلاقی در زمینه مسائل جنسی تا اعماق پی و درون

استخوان اجتماع فرانسوی نفوذ کرده و جنگ جهانی دوم به هنگامی شروع شد که کشور فرانسه به صورت مرکز فحشای بزرگی در مرداب فساد جنسی غوطه ور شده بود و در نتیجه بروز چنین وضع اسف بار بود که فرانسه در ظرف چند روز از پا در آمد و این سقوط و زبونی نه از آن جهت بود که فرانسه اسلحه و ساز و برگ جنگ نداشت؛ زیرا در آن تاریخ تازه ترین و مؤثرترین سلاح های جنگی در اختیار آن کشور بود و استحکامات خط «ماژینو» استوارترین سدی بود که تا آن زمان پدید آمده بود، آری، این سقوط ارتباطی به ساز و برگ جنگ و استحکامات جنگی نداشت، بلکه مربوط به فقدان روحیه رزم جویی و ضعف احساس شرف و غیرت و عزت بود، مربوط به ترس و وحشت از ویران شدن رقااص خانه ها و کاباره های پاریس زیر بمب های نیروی هوایی آلمان بود و به همین جهت در ظرف مدتی کوتاه که از دو هفته تجاوز نمی کرد، به زانوی خضوع و تسلیم درآمد.

اما آمریکا: کندی رئیس جمهور ایالات متحده در تصریح خطیر خود (در سال ۱۹۶۲ م) خاطر نشان ساخت که آمریکا در خطر است؛ زیرا نسل جوان این سرزمین سست و تنبل و فاسد و مستغرق در غرقابه شهوات است و قدرت تحمل بار مسؤولیتی را که بر دوش آن نهاده اند ندارند و در میان هر هفت جوانی که برای سربازی عرضه می شود، شش تن از آن هفت تن فاقد صلاحیتند؛ زیرا شهوت رانی لیاقت مزاجی و روحی ایشان را تباه کرده است.

اما انگلستان: شاید برای نشان دادن شاخص فساد در این امپراتوری اشاره به لایحه قانونی شناختن هم جنس بازی و به خطر افکندن اسرار نظامی دولت در برابر کام گرفتن وزیر جنگ بریتانیا از زنی روسپی کافی باشد !!

اما روسیه: رئیس جمهور روسیه (در سال ۱۹۶۲ م) خاطر نشان ساخت که آینده روسیه در خطر است و آینده جوانان روس اطمینان بخش نیست؛ زیرا نسل

جوان در این مملکت دستخوش سستی و فساد شده و در منجلاب شهوات غوطه ور گشته است.

اما مترقی ترین کشورهای جهان یعنی دولت های شمال اروپا: در این کشورها با جوانانی عاصی و بی بند و بار مواجه می شویم که با استعمال حشیش و افیون قدرت های خلاقه خود را تباہ می سازند و با تشکیل باندهای خطرناک به منظور دزدی و قتل و هتک ناموس امنیت دولت و خاطر علمای اجتماع را پریشان می کنند.

این مفاسد که نمونه هایی از آن را مورد اشاره قرار دادیم تنها در یک جنبه از جوانب حیات، یعنی جنبه جنسی بود، ولی از این رهگذر خطرناک این مفاسد از این حد و جنبه گذشته و به سائر شئون حیات هم سرایت کرده است.

در آمریکا باندهایی از بزرگان و دانشمندان از طبقه وکلای دادگستری و پزشکان و نویسندگان و رجال قانون وجود دارند که کار و برنامه ایشان فراهم ساختن وسایل زنا برای مقاصد و اغراض قانونی است.

چنان که می دانیم در استیت های کاتولیکی آمریکا اقدام به طلاق جز در مورد ارتکاب زنا از طرف زن یا شوهر روا نیست و تنها در این صورت است که زن یا شوهر به استناد آنکه همسرش مرتکب آن عمل ناروا شده می تواند مطالبه طلاق کند.

روی همین اصل، هریک از زوجین که مایل به ادامه زندگی زناشویی نباشد متوسل به آن باندها می شود تا همسرش را به ارتکاب زنا وادارند و در همان حال او را تسلیم پلیس کنند و مدارک قانونی طلاق گرفتن را در اختیار او قرار دهند و دستمزد خود را در برابر انجام آن خدمت دریافت نمایند.

هم چنین در آمریکا باندهایی وجود دارند که کارشان فروختن دختران است، فروختن دختران به توانگران و ثروتمندان از اهالی اروپا که طالب این متاعند و ثمن

مطلوب و مرغوبی در برابر آن می پردازند.

و این همه از برکات هجوم به شخصیت والای زن و دریدن پرده عفت و عصمت و حیا و شرم و حجاب او نصیب بشریت در این دوره ها گشته، انقلاب صنعتی و آثار و تبعات آن، از قبیل پاشیده شدن خانواده و نظامات خانوادگی، هجرت جوانان مجرد از ده به شهر و از میان رفتن حدود و قیود سابق و عدم قدرت جوانان بر تشکیل خانواده به علت کمی درآمد و سقوط جوانان در ورطه زنا به علت سهولت این عمل قبیح و دشواری ازدواج از عوامل مهمی است که فساد را توسعه داد و در این زمینه از جنس زن کمک مهمی گرفته شد !!

ورود و شرکت زن در کارها و کارخانه ها و ابتذال اخلاقی و آلودگی زن در راه تحصیل معیشت ضروری و مبارزه اش در راه تأمین مساوات کامل با مرد حتی مساوات در فسق و فجور این وضع خطرناک را برای بشریت به ارمغان آورد، صهیونیسم بین المللی با فراهم آوردن انواع و به خصوص با کمک گیری از جنس زن چه در عالم نظریات و چه در زندگی واقع بر ابعاد فساد و جنایت افزود !!

مارکس و فروید و درکایم که از این باند مخوف بودند، به عنوان ارائه نظریات علمی به فرو کاستن و خوار شمردن اخلاق همت گماشتند و هریک به نوبه خود و از طریق مخصوص به خود زن را به بیرون شدن از حریم حیا و فعالیت جنسی فرا خواندند تا او را به آسانی در دسترس مرد قرار دهند و در منجلاب شهوات حیوانی غوطه ور سازند.

سپس سینما که خود اساساً صنعتی یهودی است با همکاری تلویزیون و رادیو در افزایش انواع بی بند و باری جنسی و سقوط در غرقابه شهوات حیوانی نقش مؤثر را ایفا نمود و سالن های مد و آرایش و آداب اجتماعی قائم بر اساس اختلاط و آمیزش پسران و دختران، لابلالی گری و عنان گسیختگی را به منتهای شدت

و حدت خود رهبری کرد !!

آمار خودکشی ها بر اثر شکست در روابط عشق، آمار فحشا و منکرات، آمار زنا، فرار دختران و پسران از خانه و خانواده، به هم پاشیدن نظامات خانوادگی، روابط نامشروع زنان شوهردار با مردان بی غیرت، سقط جنین، اعتیادهای خطرناک و بسیاری از مفاسد و بلاهای خانمان سوز، نود و نه درصدش معلول وضع غیر الهی و غیر انسانی زن در ممالک عالم است و این وضع خطرناکی که برای زن پیش آمده معلول فرهنگ قرون اخیر و بی بند و باری این جنس لطیف و شریف در جوامع است.

جایگاه زن در اسلام

اسلام، وضع زن را در دنیای قبل از خودش و اوضاع زن را پس از تمدن قرون اخیر به هیچ صورت قبول ندارد، اسلام برخورد مردان را نسبت به جنس زن به این صورت خیانت بزرگ می داند و مردان را در این زمینه گناهکار دانسته و زن را هم به خاطر این که خود را وسیله هوسرانی قرار داده مجرمی بزرگ و خائنی بی نظیر می شناسد !!

اسلام، زن را نیمی از پیکر انسانیت دانسته و بقای حیات را از برکت وجود او می داند.

اسلام، شخصیت فطری و وجدانی و انسانی زن را همانند مردان به حساب آورده و ازدواج او را با مرد واجد شرایط به عنوان پیوند الهی یاد کرده است.

اسلام می گوید:

مردی که دختر دارد و در تربیت الهی او بکوشد، تا آن دختر زنده است، معادل عمر هر روزش ثواب یک سال عبادت در نامه پدر ضبط می شود.

ص: ۵۳

اسلام می گوید:

مادری که به دهان فرزند خود پستان می گذارد، در برابر هر مکیدنی که از طرف طفل صورت می گیرد، او معادل ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسماعیل در راه خدا دارد !!

اسلام می گوید:

دختر به منزله در رحمت الهی است که به روی یک خانه باز شده. اسلام برای زن حقوقی مقرر فرموده که مطالعه آن حقوق آدمی را به اعجاب سخت وامی دارد.

اسلام برای ایمان و عمل زن در فردای قیامت مزد و اجر ثوابی معادل با ثواب ایمان و عمل مرد قرار داده است.

شخصیت زن در پیشگاه الهی بستگی به ایمان و اسلام و عمل صالح او دارد و در این زمینه بین زن و مرد فرقی نیست.

زن در اسلام استعداد یافتن مقام با عظمت عصمت را دارد و اسلام در این زمینه نمونه های با عظمتی هم چون مریم کبری، فاطمه زهرا و زینب بزرگوار نشان می دهد.

قسمتی از آیات قرآن و روایات اسلامی نشان دهنده شخصیت زن و تربیت یافتگانی از جنس زن است که آدمی در دقت کردن در آن آیات و روایات به شخصیت والای زن و عظمت این موجود عالی بیش از پیش پی می برد.

اسلام، توجه به زن را از هنگام ولادت او تا همسر بودنش در خانه و به هنگام رعایت حق از اخلاق عالی انبیا می داند.

اسلام، تجاوز به حقوق زن و شخصیت او را از اعظم گناهان شمرده و بدرفتاری با زن را ظلم فاحش می داند.

اسلام، بهشت را زیر پای مادران می‌داند (۱) و عاق مادر و پدر را از رحمت حق محروم معرفی کرده است (۲).

اسلام برای پاک ماندن محیط پر قیمت خانه و پاک ماندن محیط اجتماع از هر نوع گناه و آلودگی از زن می‌خواهد که ادب، عفت، وقار، کرامت، اصالت، شرافت و آداب الهی و انسانی خود را حفظ کند و برای این که بستر فساد و گناه و شهوت گسترده نگردد، از خودنمایی و عشوه‌گری و جلب توجه نامحرمان، خودداری کرده و تقوای الهی را مراعات نماید.

در اسلام، ارزش و شخصیت زن به پاکی و تقوا و عفت اوست و حضرت زهرا علیها السلام قیمت و اعتبار زن را در این می‌دانند که با نامحرمان در رابطه نباشد!!

زنان باید بدانند که قوانینی که در مسئله عفت و عصمت و لباس و زینت از طرف مولای عالم حضرت حق برای آنان وضع شده در درجه اول به مصلحت خود آنان و در مرحله بعد به مصلحت خانه و اجتماع بوده و باید توجه کنند که گریز از آن قوانین این همه بلا و مصیبت و ضربه‌های غیر قابل جبران برای امت اسلامی به بار آورد.

بر یک زن مسلمان واجب است که هم چون خدیجه و زهرا و زینب کبری و آسیه و مریم زندگی کرده و در همه شئون حیات، حافظ شرف و غیرت و حمیت و عفت و تقوا باشد.

شخصیت زن بستگی به علم و تقوا و سلامت و پاکی او در همه شئون حیات دارد.

زن، زن است، یعنی انسان و آدم است، یعنی خلیفه خدا در روی زمین است،

ص: ۵۵

۱-۱) - مستدرک الوسائل ۵/۱۸۰، باب ۷۰، حدیث ۱۷۹۳۳.

۲-۲) - الخصال ۱/۲۰۳، حدیث ۱۸.

یعنی مادر است، یعنی منع تربیت بنی آدم است، یعنی مادر انبیا و امامان علیهم السلام و رحم پاک او جایگاه رشد حکیمان و عارفان و فیلسوفان و اندیشمندان و مؤدبان به آداب الهی است و چه فرق عظیم و بزرگی است بین این گونه زنان و آنان که عروسک شهوات بی غیرتان و بی شرف های روزگارند !!

قرآن مجید اجازه نمی دهد که زنان، لباس و زینت خود را در معرض دید نامحرمان بگذارند و آن گونه با مرد نامحرم حرف بزنند که دل نامحرم را از حالت طبیعی خارج کنند و آن گونه راه بروند که غریبه ها از داشتن زینت آنان آگاه شوند و عطر زده از منزل، خارج گشته تا جلب توجه مردان غریبه کنند !!

زن در اسلام موجودی الهی است و در خانه و اجتماع باید رنگ خدایی او حفظ شود و از دستبرد نامحرمان و صاحبان شهوت و رذایل مصون بماند، در این زمینه به آیات قرآن کریم و روایات پرارزش اسلامی مراجعه کنید.

زن در اسلام موجودی اصیل و حقیقی است نه وجودی طفیلی و تبعی، از این جهت دارای حقوق عالی است و مردان ملزم هستند که حقوق مالی، فطری، طبیعی، زناشویی، ارثی، اخلاقی و اسلامی زن را به احسن وجه رعایت کنند؛ نفقه، لباس، مسکن، ادای حق زناشویی واقعیت هایی هستند که بر مرد واجب است نسبت به زن رعایت نمایند.

حدّ لباس زن در اسلام

زن، حقّ پوشیدن لباس زربفت، حریر، ابریشم و... و زینت نمودن به انواع اشیای گرانبها را دارد، ولی باید این امور به طور حتم از راه مشروع به دست آمده باشد و روزی مزین به این زینت ها شود که در جامعه عده ای در مضیقه و سختی نباشند و به هیچ عنوان حق ندارد لباس و زینت و زیبایی خود را در معرض دید

آنان که خدا اجازه نمی دهد بگذارد؛ زن برای ادای احترام به احکام الهی و عمل کردن به دستورهای حضرت حق چاره ای جز حجاب ندارد، در حقیقت حصار تقوای ابدی اوست و منافع حجاب برای خودش و اهل خانه و به خصوص جامعه قابل شمردن و احصا نیست.

رعایت حجاب، یعنی رعایت وحی، رعایت زحمات صد و بیست و چهار هزار پیامبر، رعایت کوشش های امامان و فقیهان و عارفان و حکیمان !!

رعایت حجاب، یعنی رعایت عفت، عصمت، اخلاق، شرف، عظمت، شخصیت !!

رعایت حجاب، یعنی پیش گیری از به هم خوردن نظام خانواده ها، پیش گیری از زنا، پیش گیری از فحشا و منکرات، پیش گیری از روابط نامشروع یعنی جلوگیری از ازدیاد طلاق، پیش گیری از تمام امور شیطانی.

حجاب، حکم صریح قرآن در آیات متعددی در سوره نور، حجرات و انعام است و منکر آن به خاطر انکار ضروری اسلام بدون شک کافر و نجس و خارج از حدود اسلام و ایمان است.

[وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ

و به زنان باایمان بگو: چشمان خود را از آنچه حرام است فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، و زینت خود را [مانند لباس های زیبا، گوشواره و گردن بند] مگر مقداری که [طبیعتاً مانند انگشتر و حنا و سرمه، بر دست و صورت] پیدا است [در برابر کسی] آشکار نکنند، و [برای پوشاندن گردن و سینه] مقنعه های خود را به روی گریبان هایشان بیندازند، و زینت خود را آشکار نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پسرانشان، یا پسران شوهرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان [هم کیش خود] شان، یا بردگان زر خریدشان، یا خدمتکارانشان از مردانی که ساده لوح و کم عقل اند و نیاز شهوانی حس نمی کنند، یا کودکانی که [به سنّ تمیز دادن خوب و بد نسبت به امیال جنسی] نرسیده اند. و زنان نباید پاهایشان را [هنگام راه رفتن آن گونه] به زمین بزنند تا آنچه از زینت هایشان پنهان می دارند [به وسیله نامحرمان] شناخته شود.

و [شما] ای مؤمنان! همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.

از آنجا که خاندان رسالت و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برای تمام امت معیار هستند، دستورهایی که در قرآن به همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده شد در حقیقت به تمام زنان داده شد، در قرآن مجید به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ دستور صریح و اکید نسبت به حجاب می دهد و رعایت وجوب مسئله پوشش در آن حدی که ناظر و بیننده به طمع نیفتد و نحوه سخن گفتن در کیفیتی که قلوب مریض حالی به حالی نشوند

ص: ۵۸

نسبت به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و تمام زنان امت عمومیت دارد و بر زنان مسلمان واجب حتمی است که از دستوره‌های حق نسبت به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مسئله حجاب و عفت و گفتار و دستوره‌های حق نسبت به خودشان پیروی کنند. [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا] (۱).

ای پیامبر! به همسران و دختران و همسران کسانی که مؤمن هستند بگو:

چادرهایشان را بر خود فرو پوشند [تا بدن و آرایش و زیورهایشان در برابر دید نامحرمان قرار نگیرد]. این [پوشش] به این که [به عفت و پاکدامنی] شناخته شوند نزدیک تر است، و در نتیجه [از سوی اهل فسق و فجور] مورد آزار قرار نخواهند گرفت و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

این که در ترجمه آیه بدین گونه آورده شد: پوشش های خود را بر تمام قامت پوشید. بر اساس ترجمه لغت جلاباب در کتاب لغوی «المنجد» است، آنجا که می گوید:

الجلباب: القميص او الثوب الواسع؛ جلاباب: پیراهن یا پوشش گشاد است و عده ای فرموده اند: به طور دقیق جلاباب پوششی است از روسری بزرگ تر و از عبا کمی کوچک تر.

در هر صورت زن آنچه از لباس و زینت برایش حلال است می تواند، به اندازه شأنش پوشد، ولی عشوه گری و طنز و خودآرایی نکند و بداند خود نشان دادن به دیگران و آن کسانی که اسلام آنان را محرم نمی داند به طور قطع برای او حرام است و در صورت توجه نکردن به دستوره‌های سعادت آفرین اسلام مبعوض حق و در قیامت اهل عذاب خواهد بود.

ص: ۵۹

زن به هنگام خروج از خانه و به وقت روبرو شدن با نامحرمان باید از جلباب استفاده کرده و در پوشیدن لباس زیبا و زینت و بدن و آنچه مرد را به تحریک سوق می دهد حتی در حرف زدن از دستوره‌های الهی پیروی کرده و از محرمات خودداری نماید و بداند که تمام احکام الهی و انبیا و امامان و حکیمان و ناصحان و عارفان و اولیا خدا به نفع اوست و آنان جز خیر دنیا و آخرت او نظری ندارند و توجه داشته باشند که طی راه انسانیت و رسیدن به مدارج کمال و فراهم آوردن زمینه برای شکوفایی استعدادهای خدادادی جز با طی طریق الهی به کمک انبیا و امامان راهی ندارد.

بدانند در تمام اعصار و قرون، خداوند بزرگ در میان تمام اقوام و ملت ها برای همگان در هر شأنی که هستند حجت و گواه و دلیل و راهنما قرار داده و فردای قیامت در مقابل آنچه جرم داشته اند به خصوص در مسئله بی بند و باری و بی حجابی که ریشه نود درصد از مفاسد خانوادگی و اجتماعی است، عذر قابل قبولی نخواهد داشت.

الگوگیری از پویندگان پاک

آری، خداوند فیض بخش توانا، از روی حکمت و رحمت بی پایان خود، برای این که افراد موجودات و به خصوص نوع انسان راه کمال مطلوب مقدر خویش را به آسانی پیدا کند، همیشه به نزد هر قومی سرمشق هایی و راهنمایانی فرستاده تا احکام او را تعلیم و آنان را به راه تکامل و ترقی ارشاد و هدایت کنند.

حکمت کامله خداوندی که دانا به استعدادها و قابلیت آفریدگان است هرگز تکلیفی که ما فوق طاقت و توانایی ایشان باشد تحمیل نمی کند و هرگز راهی را که نرفته اند، بی بدرقه و راهبر نمی گذارد.

بدین جهت دست تقدیر و عنایت خداوندی در هر دوره ای و در نزد هر ملتی مثال های درخشانی از کمال مطلوب جسمی و روحی در پیش چشم افراد و ملت ها گذاشته است تا آنان را سرمشق و نمونه پیروی خود قرار دهند و آن راهی را که ایشان می روند و نشان می دهند، بروند.

اگر به دیده دقت و بصیرت تاریخ حیات و اقوام و ملل را تدقیق و مطالعه کنیم می بینیم که پیوسته هریک از ادوار تاریخ و به خصوص در روزهای تاریک آنکه ظلمت خودپرستی و نادانی افق افکار مردم را فرا گرفته است، نورهای درخشنده ای از علم و معرفت و فداکاری و فضیلت برای هدایت و حمایت مردم افروخته شده است.

هیچ ملت و قومی پیدا نمی شود که در میان خود افراد ممتاز و نفوس کامل در هریک از تکامل جسمی و قلبی و عقلی نداشته باشد.

همواره در هریک از رشته های اخلاق و علم و معرفت، رجالی که برتری دیگران و سمت معلمی و تربیت و راهنمایی داشته باشند در هر قرنی موجود بوده است، خواه در قلمرو دین و مذهب و خواه در منطقه سیاست و حکومت و خواه در دایره علم و معرفت و اخلاق و صنعت؛ هریک از ملت ها، نابغه ها و سرآمدان و پیشوایان بزرگ داشته است که او را در شاهراه تکامل راهنمایی کرده اند. هر مرد متفکر منصف هر قدر هم ماده پرست باشد، اعتراف و تصدیق می کند که در تاریخ بشر گاهی افرادی ظهور کرده اند که از حیث فضل و دانش و قوت و قدرت و علم و شجاعت و هنر و صنعت و شرافت و فضیلت درجه ما فوق بشری را دارا بوده، به طوری که امتیاز ایشان بر مردمان مانند امتیاز انسان نسبت به حیوان می باشد.

این مردان خدایی که سرآمد ایشان به نام انبیا و اولیا و حکما و عرفا و هادیان بشر معروفند، ارواح کامله ای بوه اند که صفات خدایی را در نفس خود به اندازه ای

پرورش داده بودند که از آنان به عنوان مثال خدا، یا انسان های فوق بشر، یا نفوس ملکوتی نام برده اند!

از آن جهت تشنگان باده معرفت بیانات ایشان را زلال حقیقت شمرده و حیات ایشان را سرمشق زندگی خود قرار داده اند.

دانایان بینادل جهان و نفوس بیدار شده انسان همواره آرزو داشته اند که پیروی از تعلیمات و حیات آن هادیان بشر و آن مجریان قضا و قدر کنند و مس وجود و نفس خود را با اکسیر معرفت و فضیلت آن صاحب نظران کیمیا اثر مبدل به زر خالص جمال و کمال الهی سازند، این پیروی راه ایشان را بزرگ ترین سعادت دانسته و اکتساب اخلاق و صفات ایشان را بهترین وسیله رسیدن به کمال مطلوب مقدر شمرده اند.

گمان نمی رود که در میان علمای فنون مادی و مثبت هم، امروز کسی پیدا شود که در عمق دل خود حرمتی نسبت به این برگزیدگان بشر احساس نکند و یا مقام بلند و صفات کمالیه این پیشوایان نوع انسان را انکار نماید و رسیدن به مقام ایشان را برای خود و نوع بشر آرزو نکند و مایه خوشبختی نشمارد.

این که مردانی و نفوسی از میان نوع بشر بدین مقام رسیده اند و آثار و عظمت و ابهت و قدرت از خود به یادگار گذاشته اند، خود دلیل است بر این که این راه بر همه افراد انسانی باز است و بلکه یگانه راهی است که همه باید آن را بپیمایند تا به سعادت دو جهان نایل آیند.

این کمال مطلوب که در تظاهرات سه گانه جسمی، قلبی و عقلی تجلی می کند چیزی بر خلاف قانون طبیعت نیست، بلکه خود نتیجه تکامل و میوه شیرین طبیعت است؛ زیرا که خود طبیعت هم راه پیمای کمال است و انسان به طور جدی مأمور و مکلف است که به وسیله قدرت های بی کران خدایی که دارد، به تکمیل طبیعت

نیز یاری کند، ولی در ادای این تکلیف خود، وقتی می تواند کامیاب گردد که قبلاً با کمک انبیا و امامان علیهم السلام و چهره های ملکوتی به تربیت و تکمیل نفس خود پردازد.

عقل بی شائبه از هوی[□]ها به وجود این کمال مطلوب و به وجوب پیروی آن حکم می دهد.

اگر ما دل های خود را از آرایش هوی و هوس نفسانی و اغراض و منافع خود پرستانه پاک سازیم، یقیناً یک اشتیاق بزرگ در نهاد خودمان نسبت به این کمال مطلوب که هدف همه بزرگان عالم بوده حس خواهیم کرد؛ زیرا که روح مجرد ما که در دقایق مخصوص زندگی، موجودیت خود را برای ما محسوس می سازد، از آن مقام بلند عالم ملکوتی پایین آمده و ذوق و شادی جاودانی و نافانی آن عالم، همیشه در کام او زنده است و یاد آن ایام الفت و محبت و آن حظوظ روحانی را هرگز فراموش نمی تواند کرد.

بنابراین رسیدن به درجه کمال مطلوب مقدر یک احتیاج فطری و یک اشتیاق غریزی و درونی روح انسانی است و اساساً غرض از هبوط روح از عالم ملکوت به عالم ناسوت و پیمودن مراحل ترقی از میان مراتب و طبقات عالم مادی همین تکمیل نفس و اکتساب انتباه و معرفت و تحصیل ادراک حقیقت یعنی رسیدن به درجه کمال مطلوب است؛ زیرا فرق است میان بودن و میان هشیار و توانا بودن.

انسان ابتدا در این عالم فاقد همه چیز جز جسم و روح خالی از تمام معارف است، باید به تدریج در ضمن طی مراحل تکامل در آغوش این جهان به مقام قدرت فعاله خالقه و معرفت مدرکه بالغه ذات خود، یعنی به کمال مطلوب مقدر خویش که اکتساب قدرت و صنعت خدایی است برسد و صعود نماید، تا بتواند به نیابت از خداوند به ذات خالق عوالمی نو گردد و به وسیله عبودیت و طاعت به مقام ربوبیت برسد، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده: عبودیت جوهری است

که ریشه آن ربوبیت (۱) است و به گفته عارفان حقیقت بین، دوگانگی را از میان بردارد و به مقام وحدت برسد.

بنابراین باید گفت: تربیت کننده حقیقی کسی است که در نهاد خود یک حس لطیف عالی برای خدمت به تهیه وسایل تکامل جسمی و قلبی و عقلی نفوس بشر احساس کند و این احساس یک حس مسئولیت و یک اشتیاق قوی و سوزان با یک قدرت بیکران فداکاری در دل او تولید نماید (۲) و این حقیقت به طور کامل در نهاد انبیا و امامان علیهم السلام بود و هم اینان بودند که با عمق وجود اتصال به وحی داشته و از عمق وجود برای نجات بشر دل می سوزاندند، تمام مردان و زنان باید بدانند که جز با طی طریق این بزرگواران به کمال مطلوب مقدر نمی رسند، دورافتادگان از این وادی چه مردان چه زنان با بار سنگین جهل و بی تربیتی به عمق بیشتری از منجلا ب مفاسد فرو رفته و عاقبت از اسفل سافلین جهنم سر در می آورند، با این وضعی که گروهی از مردان و به خصوص بعضی از زنان در لباس و خوراک و اعمال و اخلاق دارند، مگر توقع خیر و فلاح برای آنان می توان داشت، مردی که ابزار و عامل شیطان و زنی که برده هوس و شهوات مردان بی غیرت و در هر ساعت عروس شیطانی از شیاطین است مگر روی خیر و سعادت می بینند؟ این انبیا و امامان علیهم السلام هستند که با بیان پاک تر از گوهر خود می خواهند شما را به اوج کمال مطلوب مقدر برسانند، این هادیان راهند که در تمام زمینه های زندگی دلسوز شمایند، اگر به فرهنگ پاک آنان بنگرید و به دستورها و احکام و حلال و حرام و قواعد اخلاقی آنان توجه کنید، می یابید که فقط از این طریق است که تمام درهای سعادت به روی شما باز است، پس بیاید اطاعت از صاحبان زر و زور و قدرت و مال و شهوت و گناه را

ص: ۶۴

۱- ۱) - مصباح الشریعه: ۷، باب الثانی.

۲- ۲) - اصول اساسی فن تربیت: ۱۳۶.

کنار گذاشته و از دام هوی و هوس های حیوانی خود، خویش را برهانید و دست توسل به دامن این برگزیدگان الهی بزنید تا
همای سعادت بر سر شما به پرواز آمده و تاج [كَرَمًا] (۱) بر فرق شما گذاشته شود و نشان [إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً]
(۲) به بازوی جان شما بسته شود! ترجمه تحت اللفظی روایت هفتم «مصباح الشریعه» را دوباره مرور می کنیم:

لباس ظاهر نعمتی است از جانب خدای تعالی به بندگان خود، برای پوشاندن جسم و عیوب و عورات و این لباس ظاهر کرامت
و عزتی است که خداوند بزرگ به لطف و مرحمت خودبینی آدم کرامت فرموده و این لباس ظاهر برای مردم مؤمن وسیله
ادای واجبات الهی است.

آری، مردم مؤمن و در حقیقت عاشقان حق، همه چیز را در راه عشق او می خواهند، لباس که چیزی نیست، آنان برای او زنده اند
و برای او می میرند و غیر او را نمی خواهند و به غیر او فکر نمی کنند و اگر چیزی به مصرف عشق او نرسد، گرچه همه عالم
باشد، پیشیزی برایش ارزش قائل نیستند.

ص: ۶۵

۱- ۱) - اسراء (۱۷): ۷۰.

۲- ۲) - بقره (۲): ۳۰.

[وَ خَيْرُ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْغُلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ شُكْرِهِ وَ ذِكْرِهِ وَ طَاعَتِهِ]

بهترین نوع لباس

و بهترین لباس تو، لباسی است که تو را از خداوند عزیزت غافل ننماید، بلکه آن لباس وسیله ای باشد که تو را بنده ای شاکر و ذاکر و مطیع قرار دهد.

ملا عبد الرزاق لاهیجی در توضیح بسیار مختصری می گوید:

آن لباسی که تو را از حق غافل نکند، لباسی است که اولاً تحصیل و به دست آوردنش راحت باشد و ثانیاً قیمتش سبک و ارزان تمام شود، چرا که لباس وقتی عزیز الوجود باشد و قیمتش از حد معمول بیشتر باشد، برای تهیه آن عمری بیشتر و اوقاتی زیادتر و برای خریدنش مال سنگین تری لازم است و بدون شک صرف وقت زیاد و پول سنگین برای به دست آوردن دو قطعه پارچه برای جسم ناقابل موجب غفلت از دوست است؛ علاوه بر این وقتی چنین لباسی با آن همه زحمت و صرف وقت زیاد و پول فراوان به دست آمد و بر بدن پوشانده شد موجب کبر و خودخواهی خواهد شد !!

اما لباسی که به دست آوردنش وقت زیاد نخواهد و پول فراوان هم لازم نداشته باشد و در حقیقت از پارچه عادی و ارزان به دست آمده باشد، باعث تواضع در برابر خلق خدا و همسان شدن با فقیران و مسکینان و محبوبان خداست و در این

لباس عادی است که انسان میلش به اطاعت از دوست و شکر و ذکر او قوی و زیاد است.

انسان، وقتی پوشاک و خوراک و محل زندگی را ساده گرفت، از بسیاری از گناهان در امان خواهد ماند و به بسیاری از فضایل آراسته تر خواهد شد.

عاشقان زندگی با تجمل، برای فراهم آوردن تجمل هرگز قناعت به داده حق نمی کنند، بلکه برای ارضای هوی و هوس به انواع محرمات کسبی و اخلاقی و عملی آلوده می شوند، ولی عاشقان حق همیشه بر اساس عشقشان قانع به داده حقند و به خاطر لباس و خوراک و محل زندگی به گناه و آلودگی و خباثت دچار نمی شوند، خداشناسان در گرسنگی و سیری، در دارایی و ننداری، در سلامت و مرض، شاکر و ذاکر و مطیعند و برای رسیدن به وصال در آرزوی پایان عمرند، تا جام شیرین مرگ را در کشیده و مستانه به سوی یار و لقای حضرت او حرکت کنند.

به قول شوریده میدان عشق، حافظ شیرازی:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم***راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب***من به بوی سر آن زلف پریشان بروم

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت***رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت***به هواداری آن سرو خرامان بروم

در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت***با دل زخم کش و دیده گریان بروم

نذر کردم گر ازین غم به در آیم روزی***تا در میکده شادان و غزلخوان بروم

به هواداری او ذره صفت رقص کنان***تا لب چشمه خورشید درخشان بروم

تازیان را غم احوال گرانباران نیست***پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم

ورچو حافظ ز بیابان نبرم ره بیرون***همره کوکبه آصف دوران بروم

حضرت علی علیه السلام در زمانی که عهده دار امور مملکت پهناور اسلامی بود، به

برای من و تو پیراهن لازم است، چون لباس هر دو نفر ما در حدی کهنه شده که قابل استفاده نیست. پس به بازار پیراهن فروشان رفتند و دو پیراهن قیمت کردند یکی به دو درهم و یکی به سه درهم و هر دو را خریدند، چهار درهمی را به قنبر مرحمت کرد و فرمود: بپوش. عرض کرد: علی جان! شما عهده دار ریاست کل کشوری پیراهن قیمتی تر زینده شماس. فرمود: قنبر! من به پیری نزدیک شده ام و تو جوانی، پیراهن کم قیمت تر برازنده من و پر قیمت تر زینده تو است!! (۱) بیایید روش زندگی را در برابر جسم و این بدن خاکی، بدنی که فردا در قبر خوراک ماران و موران است از اولیای خدا بیاموزیم؛ بیایید قدری هم برای صفحه دیگر حیاطمان که آخرت است فکر کنیم؛ بیایید با نور هدایت مردان راه حق از ظلمتکده جسم خود را نجات داده و به ساحل کرامت و عظمت و شخصیت برسانیم؛ بیایید خود را از رسوایی و تنگ نظری نجات داده و میدان فکر و اندیشه را به وسعت عالم وسعت دهیم!

به قول شاعر نکته سنج، سعدی بزرگوار:

توانگری نه به مال است نزد اهل کمال*** که مال تالاب گور است و بعد از آن اعمال

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم*** تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

محل قابل و آن که نصیحت قائل*** چو گوش هوش نداری چه سود حسن مقال

ص: ۶۸

به چشم و گوش و زبان آدمی نباشد شخص*** که هست صورت دیوار را همین تمثال

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است*** به گوش مردم نادان و آب در غربال

دل ای حکیم بر این معبر هلاک میند*** که اعتماد نکردند بر جهان عقال

مکن به چشم ارادت نگاه در دنیا*** که پشت مار به نقش است و زهر او قتال

خداوندا! لباس با عظمت تقوا بر روح و جان و بر قلب و نفس ما بپوشان.

پروردگارا! لباس عبودیت بر تمام قامت هستی ما درانداز که هرکس عریان از این دو لباس زندگی کند، دچار خزی دنیا و آخرت خواهد شد.

برای درست زندگی کردن و مؤدب شدن به آداب، تمام انسان ها نیاز به انسان های ملکوتی دارند، نیاز به علم و فرهنگ آنان، علم و فرهنگی که سرچشمه اش وحی الهی است، با آموختن این علم و فرهنگ و به کارگیری اراده برای عمل به این علم و فرهنگ، انسان در صراط مستقیم حق قرار خواهد گرفت و از گناه دور خواهد ماند.

ورنه با این عقل و علم محدود، چگونه می توان به تمام حسنات و سیئات احاطه پیدا کرد؟ و چگونه می توان دارای زندگی صحیح شد.

انبیا و امامان علیهم السلام آمدند تا خواسته های حق و اوامر و نواهی حضرت او و خلاصه راه صحیح زندگی را به انسان ها بیاموزند، اگر انسان توجه به تعلیمات الهی آنان ننماید، در چاهی از ضلالت سقوط خواهد کرد که در آمدنش گاهی محال می شود؛ سعی کنید لباس تقوا و عبودیت را از این خیاطان عالی معنوی دریافت

کرده و ببوشید و مواظب باشید که تا آخر عمر هیچ قدرتی نتواند این لباس را از اندام هستی شما در آورد.

جز آیین وحی کدام مکتب می تواند شما را به لباس فضایل و حسنات بپوشاند، تنها مکتبی که از معنویت کامل و روحانیت حقیقی و قواعد جهان شمولی برخوردار است مکتب با عظمت الهی است که با نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت امامان علیهم السلام برای همیشه تمام و کامل شد و هم اکنون تجلی آن کمال در قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عزیز اوست.

اثر معنوی این آیین، پرورش انسان حقیقی و افراد درست و نیکوکار است، افراد موحد، دانشمند، راستگو، درست کردار، عادل، کارگر، خیرخواه، فداکار، زاهد، افراد خاندان رسالت از زن و مرد، خدیجه، علی، زهرا، زینب، حسن، حسین و گروهی از صحابه و یاران، مانند: سلمان، ابو ذر، مقداد، عمار، عبد الله رواحه، از بهترین نمونه پرورش یافتگان مدرسه اسلامند و در این میانه دسته ای از زنان پاکدامن هم مانند: ام سلمه، ام ایمن، حمینه دختر جحش، خنساء، از نمونه های عالی تربیتی در جنس مؤنث اند.

ص: ۷۰

[وَلَا يَحْمِلُكَ فِيهَا إِلَى الْعُجْبِ وَالرِّيَاءِ وَالتَّزْيِينِ وَالمُفَاخَرَةِ وَالخِيَلَاءِ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَمُورَثَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ]

بدترین لباس

اشاره

امام صادق علیه السلام در این قسمت از روایت می فرماید:

لباست لباسی نباشد که تو را به گناه خودپسندی، ریا، تظاهر، مباحات بر دیگران، فخر فروشی، آلوده کند که تمام این پلیدی ها آفت دین و موجب سنگدلی است.

آفات لباس باطن

عجب: عبارت از خود برتر دیدن، خود پسندیدن، از خود راضی بودن است و دارنده این صفت فردیست احمق و موجودیست نادان؛ زیرا انسان از خود چیزی ندارد و مالک ذره ای از ذرات نیست، آنچه دارد از خدا است و در کنار سفره ای از برکت عباد شایسته الهی نشسته، به کدام برنامه خود را برتر می داند، به کدام ملکیت و کدام برنامه مستقل خود را پسندیده و با کدام عمل و مسئله از خود راضی است؟! مملوک و عبد که از خود چیزی ندارد، موجودات نسبت به وجود حضرت او عدم محضند و هستی آن ها تابع هستی اوست، به اراده او زنده اند و به اراده او مالک و سائلی بسیار ناچیزند، برای انسان چه جای عجب و خودپسندی است؟

ص: ۷۱

خودپسند احمق و نادان و جاهل و نفهم است، دو متر پارچه بی ارزش که از لعاب دهان کرمی یا بوته گیاهی، یا پشم گرده حیوانی به دست آمده در مقابل عظمت اشیای هستی چیست؟ که انسان با پوشیدن آن خود را بیسندد یا از خود راضی شود، لباسی که در غسل خانه از تن بیرون می کنند و برای این که دیگران از پوشیدن آن آلوده نشوند آن را می سوزانند !!

ریا: عبارت است از خودنمایی و جلب خشنودی مردم به واسطه آن خودنمایی، انسان مگر از خود شخصیتی دارد تا خود را بنمایاند، ممکن در برابر واجب قابل حرف نیست، موجودی که ابتدایش نطفه و پس از آن مقداری گوشت و پوست و استخوان و سپس در خانه قبر جیفه ای بیش نیست، جای خودنمایی و جلب خشنودی دیگران برایش وجود ندارد، تو و دیگران کسی نیستید که خود را به یکدیگر بنمایانید و خشنودی یکدیگر را جلب کنید، مگر مردم کارگردان امور حیات تواند که برای جلب نظر آنان لباس به تن کنی و خود را با لباس عالم و عابد و زاهد و سردار و قوی و دولتمرد جلوه دهی و دل آنان را به خود مایل نمایی؟! تزین: برای که خود را می آرایی؟ برای که خود را جلوه می دهی؟ با لباس برای که آرایش می کنی و آراسته می شوی؟ اگر برای غیر محرم این کار را می کنی در حقیقت زمینه ارتباط نامشروع فراهم می کنی و اگر نظری نداری پس کار بیهوده می کنی؛ در هر دو صورت، وقت و عمر عزیز خود را به آلودگی و بیهودگی صرف می کنی و از تو انسان صاحب عقل و وجدان و صاحب قلب و روح زمینه سازی گناه و عمل بیهوده بسیار قبیح است.

مفاخره: بزرگی به یکدیگر فروختن دلیل بر آلودگی باطن است، مگر ما بزرگیم که به یکدیگر بزرگی بفروشیم؟! ما نسبت به عظمت ظاهری قابل گفتگو نیستیم و نسبت به عظمت معنوی عالم اصلاً قابل حرف نیستیم، اگر هم بزرگی در ما باشد

فقط از جنبه معنوی می تواند باشد، آن هم عنایت خداست ارتباطی به ما ندارد، چون هرچه خیر است از ناحیه او به ما می رسد، ما مالک خیر نیستیم، «بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱).

بنابراین جایی برای بزرگی فروشی به یکدیگر نداریم و علتی برای مباهات بر یکدیگر تا ابد در وجود ما نیست.

خیلاء: کبرiایی و بزرگی مخصوص ذات مبارکی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است، غیر او از خود چیزی ندارد که به آن کبر ورزند و بزرگی نشان دهند، غیر او فقیر اویند و این فقر نسبت به همه آن ها ذاتی است و قابل جدایی از آن ها نیست. ما سوی الله فقر محضند، تعلق و ربطند، اثری از خود ندارند، اراده و خواسته ای برای آنان نیست.

هر کس گرفتار عجب، ریا، تزین، مفاخره و خیلاء شود در حقیقت گرفتار آفات دین شده و با دست خود برای درهم ریختن عالی ترین ساختمان معنوی که ایمان است وسیله فراهم کرده و این گناهان باطنی چه خطرات سنگینی است که اگر بر دوش جان بار شود، کمر هستی انسان را خم کرده و با این بارهای سنگین به جهنم خواهد افتاد !!

منزه بودن اهل سلوک از لباس آلوده

کمال انسان و زینت او در معنویت و روحانیت و ملکوتی بودن اوست، انسان با پوشیدن لباس معنی زینت می شود و با پوشیدن لباس حق آراسته می گردد، بزرگی آدمی در لباس زهد و عفت و تقوا و حمیت و غیرت و ایمان و سلامت، صلاحیت

ص: ۷۳

و درستی و پاکی و اصالت و شرافت و معرفت و تواضع و خشوع است.

انسان با سالک شدن در راه حضرت حق عظمت پیدا می کند و به بزرگی دست می یابد؛ قیمت و ارزش و اعتبار فقط منحصر به اهل سلوک است؛ اهل سلوک از هر لباسی که مورث آلودگی باطن یا آزار مردم، یا تحقیر دیگران است به سختی برحذرند؛ اهل سلوک عاشق جمال و جلال حضرت یارند و هرگز به پایمال شدن حق الله و حق الناس، اگرچه به قیمت جان آنان تمام شود راضی نخواهند شد.

به قول سعدی:

هرکسی را نتوان گفت که صاحب نظر است***عشقبازی دگر و نفس پرستی دگر است

گر من از دوست بنالم نفسم صادق نیست***خبر از دوست ندارد که زخود با خبر است

آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس***آدمی خوی شود ورنه همان جانور است

شربت از دست دل آرام چه شیرین و چه تلخ***بده ای دوست که مستسقی از آن تشنه تر است

من خود از عشق لبت فهم سخن می نکنم***هرچه زان تلخ ترم گر تو بگویی شکر است

گر به تیغم بزنی با تو مرا خصمی نیست***خصم آنم که میان من و تیغت سپر است

من از این بند نخواهم به در آمد همه عمر***بند پایی که زدست تو بود تاج سر است

ص: ۷۴

دست سعدی به جفا نگسلد از دامن تو*** ترک لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطر است

تشریح سلوک

صاحب «کشف الحقایق» درباره سالکان الی الله و تشریح سلوک می گوید:

بدان که سلوک در لغت عرب رفتن است علی الاطلاق، پس سالک رونده و سلوک رفتن بود مطلقاً و به نزدیک اهل شریعت و اهل طریقت و اهل حقیقت سلوک رفتن مخصوص است و همان رفتن است از جهل به علم و از اخلاق بد به اخلاق نیک و از هستی خود به هستی خدای.

پس به نزدیک اهل شریعت، سالک محصل و سلوک تحصیل باشد و به نزدیک اهل طریقت، سالک مجاهد و سلوک مجاهده باشد و به نزدیک اهل حقیقت، سالک فانی و مثبت و سلوک نفی و اثبات باشد، یعنی نفی خود و اثبات حق تعالی، این است معنی «لا إله إلا الله» و آن عزیز از سر همین نظر گفته است:

یک قدم بر نفس خود نه دیگری بر کوی دوست*** هر چه بینی نیک بین با این و آنت کار نیست

آن عزیز دیگر گفته است:

تو خود را در حجاب خویش مگذار*** حجاب خود تویی از پیش بردار

و لفظی که هر سه معنا را شامل است طلب باشد که تحصیل بی طلب نباشد و نفی و اثبات هم بی طلب نباشد، پس سالک طالب و سلوک طلب باشد.

بدان که سلوک بر دو نوع است: یکی به طریق تحصیل و تکرار است و این ها سالکان کوی ظاهرند و یکی به طریق ریاضت و اذکار است و این ها سالکان کوی حقیقت و معنویت اند.

سالک آن است که هر روز چیزی یاد بگیرد و یکی آن است که هر روزی چیزی فراموش کند، در یک طریق وظیفه آن است که هر روز چیزی از کاغذ سپید سیاه کند و در یک طریق آن است، ورد ایشان که هر روز از دل سیاه سپید کنند.

و بعضی گفته اند: حرفت کجّال بیاموزیم و چشم های خود را به کحل جواهر و شیاف روشنایی علاج کنیم تا نور چشم ما تیزبین و دوربین گردد، تا هرچه در عالم موجودات است ببیند و بعضی گفته اند که صناعت صیقلی بیاموزیم و آینه دل خود را به مصقل مجاهده و ریاضت جلا دهیم تا دل ما شفاف و عکس پذیر شود تا هرچه در عالم موجودات است، عکس آن در وی پیدا آید، بعضی چشم دل را دوربین و تیزبین کردند تا نامه نانوشته را برخوانند و بعضی گوش دل را تیز شنو و دور شنو کردند تا سخن ناگفته را بشنوند.

رعایت چهار اصل در سلوک

در سلوک راه دوست، چهار چیز باید رعایت شود:

۱- تجرید به اندرون و بیرون.

۲- امثال امر به اندرون و بیرون ۳- ترک اعتراض به اندرون و بیرون.

۴- ثبات به اندرون و بیرون.

سالک، اوّل باید مجرّد شود و از هرچه هست و هر که هست جز حضرت دوست و این تعلیمی است که همه انبیا و اولیا داده اند، در حقیقت سالک باید حقیقت «لا إله إلاّ الله» را در قلب خود تحقق دهد و بیابد که رب و مالک و خالق و باریء و همه کاره عالم اوست.

چون مجرّد شد فرمانبردار محض شود، یعنی در فرمان بردن از حضرت یار

چون مرده در دست غسل و هم چون گوی در پای چوگان باشد و هرگز به فکر و اندیشه خود کاری نکند.

و چون مجرّد گشت و فرمانبردار شد، بر اقوال و افعال حضرت حق اعتراض نکند و در مقام رضای مطلق نسبت به جناب حق قرار بگیرد.

و علامت ترک اعتراض آن است که جمله گفتار و افعال مولا را نیک بیند و نیک داند.

و چون مجرّد شد و فرمانبردار گشت و ترک اعتراض نمود، بر این هر سه کار تا آخر عمر ثبات و مداومت داشته باشد و ملالتی برایش نیاید که اگر بی ثباتی کند و ملول شود، جمله کارهای او بی ارزش شود.

ای عزیز! با ارزش ترین لباس برای دنیا و آخرت تو لباس سلوک است، این لباس برای تو مورث ورع، زهد، تقوا، ایمان و همه فضایل و حسنات است و تو را از بیرون آراسته به تواضع و از درون آراسته به خشوع می کند و این لباس لباسی است که حضرت دوست بر تو می پسندد.

لباسی برای وطن اصلی تهیه کنید که آن لباس شما را از عذاب جهنم حفظ کند و در بهشت ابدی سازد.

اهل ظاهر، وطن، شهر مصور معین را می دانند مثل قونیه و آقسرا و قیصریه، غلط فهم کرده اند؛ زیرا تمامت شهرها از مغرب تا مشرق یک زمین است، و محققان، وطن آن عالم را می دانند که ارواح پیش از اشباح به چندین هزار سال در آن رحمت بی زحمت آسوده بودند و از آنجا اینجا آمدند، عاقبه الامر همه را باز رجوع بدان خواهد بود، آه و حسرت که انسان ها پس از هبوط به این جهان مادی و ظلمانی، وطن اصلی خود را از یاد برده و به نعمت های مادی و گذرای

جهان خاک دل خوش کرده اند (۱).

چون انسان گرفتار بند مادیات، وطن اصلی را از یاد ببرد، در مقام تهیه لباس برای وطن اصلی بر نخواهد آمد و فقط به لباس پارچه ای این جهان که تنها بدن را می پوشاند، دل خوش می دارد و با آن لباس که پس از چند روز کهنه می شود به عجب و ریا و تزین و خیلاء آلوده می گردد و از اثر این آلودگی قلبش سیاه و از رابطه خود با حضرت حق جدا گشته در اعمال و اخلاق چون حیوان پست و درنده ای خواهد شد !!

ص: ۷۸

۱-۱) - رباب نامه: ۸۶.

[فَإِذَا لَبِسْتَ ثِيَابَكَ فَادْكُرْ سِتْرَ اللَّهِ عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ وَ أَلْبَسْ بَاطِنَكَ بِالصِّدْقِ كَمَا أَلْبَسْتَ ظَاهِرَكَ بِتَوْبِكَ وَ لِيَكُنْ بَاطِنُكَ فِي سِتْرِ الرَّهْمَةِ وَ ظَاهِرُكَ فِي سِتْرِ الطَّاعَةِ]

ستر باطن به لباس صدق

امام صادق علیه السلام در این جمله می فرماید:

هرگاه لباس ظاهر را پوشیدی و به وسیله آن عیوب و نقائص بدنت را از دیدگان همه پنهان کردی، به یاد آور که در این مدت عمرت، خداوند مهربان با رحمتش گناهانت را مخفی داشت و اجازه نداد کسی از آنچه بر خلاف او انجام دادی آگاه شود که اگر آگاه می شد آبرویت می رفت و کسی حاضر نبود کم ترین احترامی به تو بگذارد، ولی مولا و سید تو بزرگ تر از آن است که پرده از عیوب باطنت بگیرد و گناهان و خطاهایت را برملا کند؛ برتوست که در هر مرتبه ای که لباس می پوشی از این عنایت و لطف خاص حضرت او یاد کنی و از این که در ظاهر غرق لباس مادی و در باطن غرق پوشش رحمت هستی شکر به حقیقت کنی و به راستی و درستی در مدار بندگی او قرار بگیری و در همین حال لباس پوشیدن و یادآوری پوشش رحمت حضرت او با خضوع و خشوع از جنابش بخواهی که ای آقای که در دنیا بدنم را به لباس ظاهر پوشانیدی و عیوب و گناهانم را از مردم با لباس رحمت مخفی داشتی! در قیامت هم عیوب باطنم و گناهانی که از من صادر شده به کرم و لطف و رحمت

بپوشان و اجازه مده و مخواه که این عبد ذلیل و وامانده از راه و ناتوان از هر در رانده و در مرز عشق تو مانده، در میان مردم و به خصوص در حضور انبیا و اولیا و وجود مقدس ائمه طاهرین علیهم السلام رسوا شود و آبروی ناقابل او بریزد.

مقام خوف و شوق

آن گاه در دنباله کلام خود، حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

چنان که ظاهر بدن را به لباس ظاهری پوشی، باطن را نیز به لباس صدق و راستی بپوشان باطن صادق باطنی است که از مکر و حيله و خدعه و تزویر و ریا و غل و غش و دغلی پاک باشد، باطن صادق باطنی است که از تخیلات ردیه و اعتقادات سخیفه مخلی شده و به حلیه آرای صحیحه و علوم حقه مزین و محلی باشد، باطن باید با پرده خوف از خدا و ظاهر با پرده اطاعت از حضرت حق پوشیده باشد.

راستی چه دنیای پر بهایی است، دنیای خوف از مقام حضرت او و دنیای اطاعت از فرامین حضرتش، به حقیقت خودش قسم، دنیایی برای انسان بهتر از این دنیا نیست، خوف از مقام او علت ترک گناه و شوق وصال او علت اطاعت حضرت اوست.

وقتی مقام خوف و شوق حضرتش آمد، همه جهان مادی برای انسان به اندازه بال مگس ارزش ندارد و آنچه در دست انسان است همان را آدمی فقط برای او می خواهد و آنچه را نمی پسندد، انسان ابداً خیال آن را هم نمی کند !!

به قول عارف عاشق جلال الدین بلخی:

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم *** همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم

حرام دارم با مردمان سخن گفتن *** و گر حدیث تو آید سخن دراز کنم

هزار گونه بلنگم به هر رهم که برند***رهی که آن به سوی توست ترکناز کنم

اگر به دست من افتد چو خضر آب حیات***زخاک کوی تو آن آب را طراز کنم

ز آفتاب و زمهتاب بگذرد نورم***چو روی دل سوی آن شاه دلنواز کنم

چو آفتاب شوم آتش و ز گرمی دل***چو ذرها همه را مست و عشق باز کنم

آری، به عشق او دم زدن و به ذکر او زیستن و به یاد او بودن و ظاهر و باطن را برای او آراستن، مقصد اعلا و هدف والا است و بعثت انبیا و زحمت امامان علیهم السلام به همین خاطر بوده است.

فناى در حق با لباس صدق

اشاره

راهنمایان راه آمدند تا بشر این جهان مادی را با همه دستگاہی که دارد، وسیله ای برای رسیدن به مقام قرب قرار دهند و تدریجاً مقام به مقام را طی کرده، خیمهٔ هجر از سرزمین دل برکنده و عمارت وصل بنا کنند و از دوگانگی گذشته به مقام وحدت رسند و از بقای خود دست برداشته به فنا افتند و به فرمودهٔ حضرت صادق علیه السلام بر درون خویش لباس صدق پوشند که هر کس لباس صدق بپوشد از همه چیز بگذرد و فانی در حضرت باقی شود.

عارف نامدار روزبهان بقلی شیرازی در این باب براساس آیات کتاب و روایات دقیق توضیحی بدین صورت دارد:

توحید، ذروهٔ علیای احوال است و عروه و ثقای مقامات است و تیجان انبیا است و حلیهٔ اولیا است و حقایق توحید نه هر رهروی که راه یافت، یافت که سر توحید لباس ربوبیت است که «جان جان» بدان ملبس است، تا واحد در واحد نشود سالک در عین عیان توحید نرسد. اگر کسی به مقام فنا نرسد به جایی نرسیده، مقامی که خود و جهان را به حقیقت نفی کرده و در نفی خود و جهان،

جان خود و جهان را اثبات نماید و در حقیقت واقعیت «لا إله إلا الله» را در تجلی ببیند و بس.

اقسام توحید

اشاره

اصل توحید سه قسم است:

قسمی توحید عام است و قسمی توحید خاص و قسمی توحید خاص الخاص.

توحید عام

اما آن که توحید عام است، بعد از ارشاد حق، سیر کردن در آیات و جستن حق به وسیله عقل و نور ایمان و شواهد حدثان، تا ساکن باشند از اضطراب شک و یقین و در اثبات وحدانیت حق افتند و از خطرات نفس [با اجرای فرامین او] باز رهند و تقدیس ذات قدیمش بیابند و تنزیه صفات عزیزش بدانند و معلوم کنند که حق سبحانه واحد است من کل الوجوه، ذاتش در صفات یکتاست و صفاتش در ذات یکتاست، قدمش از حدود جدا کنند و دانند که وجود جلیش متعلق نیست به شیئی از اشیا و از دل خیال محال بیرون کنند و حضرت الله را سبحانه و تعالی منزّه دانند از جواهر و اعراض و زمان و مکان و تشبیه و تعطیل و کیف و حیث و قبل و بعد و جهات وحد و حدود و صورت و قرب و بعد و حلول و ضد و ند و مثل و جزء و کل و کوچکی و بزرگی و جرم و جسم و ارکان و جارحه و قدمش را اول ندانند و ابدش را آخر نشناسند و هرچه در وهم و فهم آید از آن بیرون شوند و به فرموده حضرت صادق علیه السلام باطن را با لباس صدق [که مصداق کاملش ایمان به وحدانیت حق و ذات حضرت او و صفات علیا و اسمای حسنائش هست] بپوشانند و صدق باطن در مرحله عالی و اعلایش جز این نیست، باطنی که با او

ص: ۸۲

همراه نیست باطن نیست، منبعی از تیرگی و ظلمت و ظرفی پر از وساوس و شک و تردید است، این توحید در حقیقت توحید علمی و به عبارت دیگر توحید معرفتی است که بر دلیل و برهان و استدلال استوار است و مرحلهٔ اول توحید یا مرتبهٔ دانی آن است.

به قول حکیم بزرگوار، نظامی گنجوی:

ای نام تو بهترین سرآغاز***بی نام تو نامه کی کنم باز

ای یاد تو مونس روانم***جز نام تو نیست بر زبانم

ای کار گشای هرچه هستند***نام تو کلید هرچه بستند

ای هیچ خطی نگشته زاول***بی حجت نام تو مسجل

از ظلمت خود رهایم ده***با نور خود آشنایم ده

توحید خاص

اما توحید خاص آن است که تمام عوالم به جملگی نزد وجود عظمت حق، محو بینند و موجودات را در ربوبیت الله تعالی معدوم یابند، از غلبات انوار قدم و چنان که در قدم حق تعالی موجود بود و موجودات معدوم، اکنون هم چنان دانند و در وجود، هیچ چیز نبینند که نه آن در امر حق مستغرق باشد، به مشاهدهٔ بعد از علم که علم عام راست و مشاهده خاص راست و عالم را چنان بینند که گویی نزد صولجان قدرت باری تعالی در میدان خدایی که از ازل به ابد می برد و از ابد به ازل.

و مبادی توحید خاص سیر کردن است در شواهد صورت و روح و عالم صغری که جند حق و باطل آنجایند، چون لشگر عقل و لشگر جان و لشگر دل و لشگر نفس و حجاب قهر و لطف و غرایب اشکال مقدورات که در آن عالم موجود است و ظهور حق عز و جل که در اسرار حقایق ملکوت به چشم جان بیند که توحید عام

از عالم ملک و شهادت رفتن است به حق که به صورت آن عالم کبری است.

و توحید خاص از خود رفتن است به حق که به صورت آدم، عالم معانی و سرای تجلی است و آن آیت کبری است اگرچه در جنب جهان کوچک است.

و فرق میان خاص و عام در توحید آن است که عام به شواهد و عقل باز مانند و خاص چون حق را بدانستند از شواهد عالم صغری و کبری فنا شوند و فنای خود در بقای حق بیابند و پیوسته در وجود حق مضمحل باشند، تا احکام قدیمش برایشان می گذرد و ایشان به طوع محکوم می باشند.

به قول عارف بلخی که از قول فانیان در حق و مطیعان وارسته گفته:

ما در ره عشق تو اسیران بلائیم***کس نیست چنین عاشق بیچاره که ماییم

بر ما نظری کن که در این ملک غریبیم***بر ما کرمی کن که در این شهر گداییم

زهدی نه که در کنج مناجات نشینیم***و جدی نه که بر گرد خرابات برآییم

نه اهل صلاحیم و نه مستان خرابیم***اینجا نه و آنجا نه چه قومیم و کجاییم

ترسیدن ما چون که هم از بیم بلا بود***اکنون زچه ترسیم که در عین بلائیم

ما را به تو سرّیست که کس محرم آن نیست***گر سر برود سرّ تو با کس نگشاییم

ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است***بردار ز رخ پرده که مشتاق لقاییم

بر رحمت خود بین و مبین بر گنه ما*** ما غرق گناه از سر تا ناخن پاییم

توحید خاص الخاص

اما توحید خاص الخاص آن است که از حق به حق سیر کنند و آن سیر آنگه باشد که روح مقدس از همه مراکب حدود پیاده شود و علوش سفلی شود و سفلیش علو گردد و جهات و مکان و سیر و زمان نزد او معزول شود و حمر خیال از اصطبل مرکب نور براند و فهم و وهم را میل نیافت در دیده کشد و حس حواس و ضمیر بی عقل را معطل کند و عقل را به مقراض تنزیه زبان فضول ببرد و نفس رعنا را در بازار غیرت توحید سر بردارد و لشگر هوی و شهوت را که حزب شیطانند به صدمه عشق بشکند و دل که شهر خدایست بی عمارت عبودیت نگذارد و خانه طبايع که مملو است از اخلاق انسانی به توفان نیستی و معول هستی ویران کند و هستی صغری و کبری را با شواهد و دلایل در هم پیچد و در کتم عدم اندازد، تا بی ائصال حدود در قدم گامی چند بردارد و چون از ازدحام خلقت بیساید خود را به دریای نیستی دراندازد، تا او از او فنا شود، پس از بحر بقای حق سر بر آورد و بی خود حق را به حق بیند و بداند که این یک خطوت است از نیستی به هستی، پس آن قدم بردارد و به قوت عبودیت به جناح ربوبیت در هوای هویت پرواز کند.

حکیم صفای اصفهانی در زمینه فناء عاشق در معشوق گوید:

ما رهرو فقیریم و فنا راهبر ما*** بی خویشتی کو که شود هم سفر ما

ای آنکه زخود با خبری در سفر عشق*** زنهاریایی که نیابی خبر ما

در پای دلم پای منه باک ز جان کن*** کاین خانه بود فرش ز خون جگر ما

در کشور فقر آمده مهمان فنایم*** لخت جگر و پاره دل ما حضر ما

رنج تن ما از تب عشق است چه حاصل*** از رنج طیبی که دهد در دسر ما

ما خاک نشین در میخانه عشقیم*** تاج سر خورشید بود خاک در ما

موران ضعیفیم ولی ملک سلیمان*** باد است درین بادیه پیش نظر ما

آراستن باطن به صدق و ظاهر به طاعت

اشاره

در آراستن باطن به صدق و رهبت و ظاهر به طاعت، خواجه نصیر طوسی در «اخلاق ناصری» می گوید:

قومی گفته اند که بر اقرار به ربوبیت او و اعتراف به احسان و تمجید او بر حسب استطاعت اقتضار نماید.

و طایفه ای گفته اند که تقرب حضرت او به احسان باید نمود، اما با نفس خود به تزکیه و حسن سیاست و اما با اهل و نوع خود به مواسات و حکمت و موعظت.

و جماعتی گفته اند که حرص باید نمود بر تفکر و تدبر در الهیات و تصرف در محاولاتی که موجب مزید معرفت باری سبحانه بود تا به واسطه آن معرفت به کمال رسد و توحید او به حد تحقیق انجامد.

و طبقه ای از متأخرین حکما گفته اند که عبادت خدای تعالی در سه نوع محصور تواند بود:

اول: آنچه تعلق به ابدان دارد مانند صلاه و صیام و وقوف به مواقف شریفه از جهت دعا و مناجات.

دوم: آنچه تعلق به نفوس دارد مانند اعتقادات صحیح چون توحید و تمجید حق تعالی و تفکر در کیفیت افاضه وجود و حکمت او بر عالم و آنچه از این باب بود.

سوم: آنچه واجب شود در مشارکات خلق مانند انصاف در معاملات و مزارعات و مناکحات و ادای امانات و نصیحت ابنای جنس و جهاد با اعدای دین و حمایت حریم.

و از ایشان گروهی که به اهل تحقیق نزدیک ترند گفته اند که عبادت خدای تعالی سه چیز است:

اول: اعتقاد حق.

دوم: قول صواب.

سوم: عمل صالح.

مقامات قرب به حضرت حق

و بیاید دانست که نوع انسان را در قرب به حضرت الهیت منازل و مقامات است و آن مقام چهار است:

مقام اول: مقام اهل یقین است که ایشان را موقنان خوانند و آن مرتبه حکمای بزرگ و علمای کبار باشد.

مقام دوم: مقام اهل احسان است که ایشان را محسنان گویند و این مرتبه کسانی بود که با کمال علم به حلیه عمل متحلی باشند و به فضائلی که بر شمردیم موصوف.

مقام سوم: مقام ابرار بود و ایشان جماعتی باشند که به اصلاح بلاد و عباد مشغول باشند و سعی ایشان بر تکمیل خلق مقصور بود.

مقام چهارم: مقام اهل فوز بود که ایشان را فائزان و مخلصان گویند و نهایت این مرتبه منزل اتحاد بود و ورای این نوع انسان را هیچ مقام و منزلت صورت نیندد.

اسباب اتصال

و استعداد این منازل به چهار خصلت باشد:

اول: حرص و نشاط در طلب.

دوم: اقتنای علوم حقیقی و معارف یقینی.

سوم: حیا (۱) از جهل و نقصان قریحتی که نتیجه اهمال بود.

چهارم: ملازمت سلوک طریق فضایل به حسب طاقت و این اسباب را اسباب اتصال به حضرت حق خوانند.

اسباب انقطاع

و اما اسباب انقطاع از آن حضرت که آن هم چهار بود:

اول: سقوطی که موجب اعراض بود و استهانت به تبعیت لازم آید.

دوم: سقوطی که مقتضی حجاب بود و استخفاف به تبعیت لازم آید.

ص: ۸۸

۱- ۱) - الحیاد: کناره گیری از چیزی - دوری گزیدن از چیزی.

سوم: سقوطی که موجب طرد بود و مقت به تبعیت لازم آید.

چهارم: سقوطی که موجب خساست بود، یعنی دوری از حضرت و بغض به تبعیت لازم آید.

اسباب شقاوت

و اسباب شقاوت ابدی که مؤدی بود بدین انقطاعات نیز چهار بود:

اول: کسل و بطالت و تضييع عمر تابع آن افتد.

دوم: جهل و عبادتی که از ترک نظر و ریاضت نفس به تعلیم خیزد.

سوم: وقاحتی که از اهمال نفس و خداعت و خلاعت غدار او، در تتبع شهوات تولد کند.

چهارم: از خود راضی شدن به رذایلی که از استمرار قبایح و ترک انابت لازم آید و در الفاظ به تنزیل، زیغ و رین و غشاه و ختم آمده است.

چون این چهار رذیلت کسی از خود دور کند، از آن چهار سقوط در امان بماند و چون آن چهار حقیقت به کار بندد به آن مقامات عالی برسد و چون به آن مقامات عالی برسد به صدق ظاهر و باطن رسیده است.

به قول عارف شوریده، حاج میرزا حبیب الله خراسانی:

از داغ غمت هر که دلش سوختنی نیست*** از شمع رُخت محفلش افروختنی نیست

گرد آمده از نیستی این مزرعه را برگ*** ای برق مزین خرمن ما سوختنی نیست

در طوف حریمش ز فنا جامه احرام*** کردیم که این جامه به تن دوختنی نیست

یک دانه اشک است روان بر رخ زرین***سیم و زر ما شکر که اندوختنی نیست

در مدرسه آموخته‌های گرچه بسی علم*** در میکده علمی است که آموختنی نیست

خود را چه فروشی به دگر کس، به خود ای دل*** بفروش اگر چند که بفروختنی نیست

گویند که در خانه دل هست چراغی*** افروخته کاندرا حرم افروختنی نیست

یک بار دیگر به جملات نورانی حضرت صادق علیه السلام درباره لباس پوشیدن دقت کنید:

زمانی که لباس را پوشیدی، به یاد آور که خداوند بزرگ با لباس رحمت خود گناهان تو را پوشاند و آبروی تو را حفظ کرد، به شکرانه حفظ آبرویت، باطنت را با لباس صدق پوشان، چنانچه ظاهریت را با لباس مادی پوشانیدی و باید باطنت در پوشش خوف و ظاهریت در پوشش اطاعت و عبادت قرار بگیرد.

ص: ۹۰

[وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ خَلَقَ أَسْبَابَ اللَّبَاسِ لِتَسْتُرَ الْعَوْرَاتِ الظَّاهِرَةَ، وَفَتَحَ أَبْوَابَ التَّوْبَةِ وَالْإِنَابَةِ لِتَسْتُرَ بِهَا عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَخْلَاقِ الشُّوْءِ]

اسباب لباس ظاهر و باطن

امام صادق علیه السلام می فرماید:

با نظر عبرت و چشم بصیرت و دیده تحقیق به فضل حضرت حق بنگر که وسایل پوشش را برای پوشاندن عیوب و نواقص ظاهری برای تو خلق کرده و درهای توبه و بازگشت را برای پوشیده شدن عیوب باطن و گناهان و اخلاق ناپسند به روی تو باز کرده است !!

بر تو لازم است از لباس ظاهر استفاده کنی و شکرش را به جای آوری و شکر لباس ظاهر به این است که لباست لباس حرام و ظلم و ریا و لباس تزین و مفاخرت و مباهات نباشد، بلکه این لباس در بدن تو برای عبادت و خدمت به خلق قرار داشته باشد، تا در سایه این عبادت و خدمت به سعادت دو جهان برسی.

و بر تو واجب و لازم و ضروری است که برای علاج و پوشاندن گناهان و از بین بردن اخلاق سوء از در توبه و انابه به حضرت حق وارد شوی و تلخی درد هجر را به شیرینی قرب و وصال حضرت او تبدیل کنی.

[وَلَا تَفْضَحْ أَحَدًا حَيْثُ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمَ مِنْهُ وَ اشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ وَ اصْرِفْ عَمَّا لَا يُعْنِيكَ أَمْرُهُ وَ حَالُهُ وَ اخْذَرْ أَنْ يَفْنِيَ
عُمُرَكَ بِعَمَلِ غَيْرِكَ وَ يَتَّجِرَ بِرَأْسِ مَالِكَ غَيْرِكَ وَ تَهْلِكَ نَفْسُكَ، فَإِنَّ نَسِيَانَ الذَّنْبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبِهِ اللَّهُ فِي الْعَاجِلِ وَ أَوْفَرَ
أَسْبَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْأَجْلِ وَ اشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی را به بدی هایی که از او خبر داری رسوا و بی آبرو مکن، خود تو همان انسانی هستی که خداوند غفار قبایحی بدتر از آنچه که از دیگران خبر داری بر تو پوشانده و نگذاشته آبرویت به باد رود!

آبرو و شخصیت دیگران را محترم بدان و سعی کن از اعتبار دیگران کم نکنی، به عیب خود مشغول باش و برای آن بکوش که رفع عیب از اعظم مسائل زندگی و از بهترین کارهاست و هرچه برای تو انجامش و برنامه اش سود ندارد از آن درگذر و بترس از این که با مشغول شدن به عیب دیگران از طریق غیبت و تهمت و افترا عمرت را فنا کنی و این سرمایه گرانبهای هستی را از دست بدهی. در حدیث است که غیبت موجب عذاب غیبت کننده و کفاره گناهان غیبت شونده است، آن چنان عمل مکن که خوبی های تو سرمایه دیگران شود و دیگران به عمل تو از عذاب نجات پیدا کرده و تو به خاطر بدی هایی که در حق دیگران کردی به عذاب مبتلا شوی!

در این جملات نورانی چهار موضوع بسیار مهم مطرح است:

۱- حرمت اشتغال به عیوب دیگران.

۲- وجوب اشتغال به عیوب خود.

۳- چشم پوشی از آنچه سود برای دنیا و آخرت ندارد.

۴- خسارت نسیان ذنوب.

حرمت اشتغال به عیوب دیگران

اشاره

انسان ها از نظر قوت و ضعف روحی و علمی و عقلی و ایمانی به دسته های مختلفی تقسیم می شوند.

از مقام عصمت که مقام با عظمت انبیا و امامان علیهم السلام و تعدادی بسیار کم از اولیا مثل قمر بنی هاشم و زینب کبری که بگذریم، بقیه انسان ها در معرض گناه و لغزش هستند.

گاهی علت گناه ضعف اراده و گاهی ضعف عقل و گاهی ضعف علم و گاهی ضعف ایمان است.

اگر گناه در حدی است که خود گناهکار در میدان جامعه برای خویش آبرو نگذاشته و خود باعث کشف سر خود شده و گناهش علنی و برای تربیت مردم موجودی مضر است، باید با او مبارزه کرد و نحوه مبارزه با او در کتب اسلامی ما آمده است.

اگر گناهکار، انسانی است مؤمن و به خصوص آبرومند و در میان مردم و اهل محل و اهل مسجد و اقوام دارای اعتبار است و همه او را به نیکی می شناسند و به نیکی می ستایند و اتفاقاً کسی از گناه پنهانی او با خبر شد و گناه او از قبیل توطئه بر علیه مسلمانان و کشور اسلامی نبود، بلکه گناهش گناه بین خود و خدا بود، پرده

دری نسبت به او از بزرگ ترین محرمات الهی است و این پرده دری را قرآن مجید شدیداً نهی فرموده و به مسلمانان دستور اکید می دهد که عیب و لغزش و گناه برادر مسلمانان را بپوشان و نسبت به او از پرده دری پرهیز و از فاش کردن سر او و عیب او و خطای او بر حذر باش؛ قرآن و روایات ستر عیب و کتمان سر مسلمان را عبادت دانسته و هر کس عیب مسلمانی را بپوشد در پیشگاه خدای بزرگ از اجر بزرگ بهره مند خواهد شد.

همه ما مسلمانان و مؤمنان بر اساس امر: «تخلقوا باخلاق الله» باید از فاش کردن عیب پنهانی و گناه نهانی یکدیگر پرهیزیم، چنانچه خداوند عزیز و پروردگار مهربان از فاش کردن گناه ما ابا دارد و دوست دارد بنده اش در میان مردم با آبرو و عزت و با اعتبار و کرامت زندگی کند.

آری، پوشاندن گناه، اخلاق خداست که حضرت سیدالشهدا علیه السلام در دعای روز عرفه که در صحرائ عرفات با گریه و ناله خوانده اند به پیشگاه مقدس حضرت حق عرضه می دارند:

وَلَوْ لَا رَحْمَتُكَ لَكُنْتُ مِنَ الْهَالِكِينَ، وَأَنْتَ مُقْبِلُ عَثْرَتِي، وَلَوْ لَا سَتْرَكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ (۱)...

اگر رحمت نبود، از هلاک شدگان بودم و تو لغزش مرا نادیده گرفتی و اگر پرده پوشیت نسبت به من نبود، همانا از رسواشدگان بودم.

و در جمله ای دیگر عرضه می دارد:

يَا مَنْ سَتَرَنِي مِنَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ أَنْ يَزْجُرُونِي، وَمِنَ الْعَشَائِرِ وَالْإِخْوَانِ أَنْ يُعَيِّرُونِي، وَمِنَ السَّلَاطِينِ أَنْ يُعَاقِبُونِي، وَلَوْ أَطَّلَعُوا يَا مَوْلَايَ عَلَيَّ مَا أَطَّلَعْتَ

ص: ۹۴

عَلَيْهِ مِنِّي إِذَا مَا أَنْظِرُونِي، وَ لَرَفُضُونِي وَ قَطَعُونِي (۱)...

ای آنکه مرا با تمام عیوبم از پدران و مادران پوشانندی! از این که مرا با تندی از پیش خود برانند و از چشم خویشاوندان و برادرانم دور نگاه داشتی از این که به من عیب گیری کنند و از حکومت ها پنهانم داشتی از این که مرا مجازات نمایند.

ای مولایم! چنانچه اینان بر آنچه تو از من می دانی آگاه می شدند، در این صورت مهلتم نمی دادند و همانا به دورم می انداختند و از من قطع رابطه می کردند.

در جمله دیگر عرضه می دارد:

□
اللَّهُمَّ يَا مَنْ مَلَكَ فَقَدَرَ، وَ قَدَرَ فَفَقِهَرَ، وَ عَصِيَ فَسَتَرَ، وَ اسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ (۲)...

ای پروردگار جهانیان! ای آنکه مالک شد و توانست و توانست و چیره گشت و از حضرت او نافرمانی شد، پس پرده کشید و از او طلب آموزش شد، پس آمرزید.

محبوب عارفان، حضرت زین العابدین علیه السلام در مناجات سحر ماه رمضان در دعای معروف ابو حمزه ثمالی در پیشگاه مقدس حضرت ربوبی در زمینه پرده پوشی حق نسبت به گناه عرضه می دارد:

...وَ الدَّلِيلُ الَّذِي أَعَزَزْتَهُ، وَ السَّقِيمُ الَّذِي شَفَيْتَهُ، وَ السَّائِلُ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ، وَ المُدْنِبُ الَّذِي سَتَرْتَهُ، وَ الخَاطِئُ الَّذِي أَقَلْتَهُ (۳).

منم آن ذلیلی که او را عزیز کردی و آن دردمندی که درمانش نمودی و آن سائلی

ص: ۹۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۲۲/۹۵.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۲۲/۹۵.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۸۷/۹۵.

که عطایش کردی و آن گنهکاری که به گناهش پرده پوشاندی و خطاکاری که خطایش را نادیده گرفتی.

و در جمله ای دیگر عرضه می دارد:

سَيِّدِي أَنَا أَسْأَلُكَ مَا لِمَا أَشْتَحِقُّ، وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فَاغْفِرْ لِي وَالْبَشِيرِي مِنْ نَظْرِكَ ثَوْبًا يُعْطَى عَلَيَّ التَّيْبَعَاتِ وَتَغْفِرْهَا لِي وَلَا أُطَالِبُ بِهَا، إِنَّكَ ذُو مَنِّ قَدِيمٍ، وَصَفْحٍ عَظِيمٍ، وَتَجَاوُزٍ كَرِيمٍ (۱).

ای سرور من! از تو می خواهم آنچه را مستحق آن نیستم اما تو شایسته تقوا و شایسته آمرزشی، پس بیامرزش مرا و ببوشان مرا از توجهت جامه ای را که ببوشاند بر من بدی ها را و بیامرزشی مرا به طوری که من به خاطر آن گناهان آمرزیده شده تعقیب نشوم؛ زیرا تو دارای منت دیرینه و چشم پوشی بس بزرگ و گذشت بی حد کریمانه ای هستی.

ارزش ستر عیب در روایات

کسی که نسبت به برادران و خواهران مسلمان و مؤمن خود، همانند حضرت حق، پرده پوشی کند و عیوب آنان را ببوشاند، به رحمت پروردگار اتصال پیدا کرده و از عنایت و لطف او برخوردار شده است؛ در این زمینه روایات بسیار مهمی در کتب معتبره روایی و اخلاقی نقل شده که دانستنش بر هر مسلمانی لازم است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَتَرَ عَلَيَّ مُسْلِمٍ سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۲)؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بر مسلمان پرده پوشی کند، خداوند در دنیا

ص: ۹۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۹۵/۹۰.

۲- ۲) - جامع السعادات: ۲۰۸/۲ - ۲۰۹.

و آخرت بر او پرده پوشی می کند.

و قَالَ: لَا يَسْتُرُ عَبْدٌ عَبْدًا إِلَّا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱)؛

و آن حضرت فرمود: عبد، پرده بر عیب عبدی نمی پوشد، مگر این که خداوند در قیامت به خاطر این عملش بر او پرده پوشی کند.

و قَالَ: لَا يَرَى امْرُؤٌ مِنْ أَخِيهِ عَوْرَةً فَيَسْتُرُهَا عَلَيْهِ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ (۲)؛

و فرمود: مرد از برادرش عیبی نمی بیند مگر آن را بپوشد که به واسطه این عمل داخل بهشت می شود.

و قَالَ: إِنَّ مِنَ الْخِيَانَةِ أَنْ تُحَدِّثَ بِسِرِّ أَخِيكَ (۳)؛

و نیز آن حضرت فرمود: گفتگو از سرِّ برادرت از خیانت است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أَذَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُتَبَدِّلِهَا وَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّىٰ يَزِنَ كِبَهُ (۴)؛

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که افشای بدی کند مانند کننده آن است و هر کس مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، از دنیا نرود تا مرتکب آن مورد شود.

و قَالَ: كُلُّ أُمَّتِي مُعَافَىٰ إِلَّا الْمُجَاهِرِينَ (۵)؛

و نیز فرمود: همه امت من در سلامت است، مگر آنان که عیوب پنهان مردم را

ص: ۹۷

۱-۱) -جامع السعادات: ۲۰۸/۲- ۲۰۹.

۲-۲) -جامع السعادات: ۲۰۸/۲- ۲۰۹.

۳-۳) -جامع السعادات: ۲۰۸/۲- ۲۰۹.

۴-۴) -جامع السعادات: ۲۰۸/۲- ۲۰۹.

۵-۵) -جامع السعادات: ۲۰۸/۲.

آشکار می کنند.

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ يَصُبُّ فِي أُذُنَيْهِ الْأَنْتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱)؛

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس خبر قومی را بشنود، آن خبری که قوم از آن کراهت دارند، در قیامت در گوش او قطعه ای از عذاب می ریزند.

آری، نشستن در مجلسی که می خواهند عیوب پنهان گروهی را آشکار کنند، خلاف اسلام و شنیدن آن عیوب از محرّمات الهی و باعث عذاب است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ لَا تَتَّبِعُوا عَثْرَاتِ الْمُشْرِكِينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثْرَاتِ الْمُشْرِكِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَفْضَحْهُ (۲)؛

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: ای جمعیتی که به زبان ایمان آورده و به قلب تسلیم خدا نشده اید! عیوب و لغزش های مسلمانان را دنبال نکنید، کسی که دنبال لغزش ها و عیوب مردم باشد، خداوند عیوب او را دنبال خواهد کرد و خدا او را رسوا خواهد نمود.

از این روایت استفاده می شود که دنبال کننده عیوب مسلمانان، به حقیقت مسلمان نیست.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاحِيَ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيُخْصِي عَلَيْهِ زَلَّاتِهِ لِيَعْبُرَهُ بِهَا يَوْمًا مَا (۳)؛

ص: ۹۸

۱- ۱) -جامع السعادات: ۲/۲۰۸؛ الخصال ۱/۱۰۹، باب ثلاثه يعذبون يوم القيامة.

۲- ۲) -الكافي: ۲/۲۶۴، باب من طلب عثرات المؤمنين، حديث ۴.

۳- ۳) -الكافي: ۲/۳۵۵، باب من طلب عثرات المؤمنين، حديث ۶؛ جامع السعادات: ۲/۲۰۸.

امام باقر علیه السلام فرمود: نزدیک ترین حالت عبد به کفر این است که با مردی برادر دینی باشد، پس لغزش های او را شماره کند تا روزی او را به آن ها سرزنش نماید.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَنْتَبَ مُؤْمِنًا أَنْتَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۱)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس مؤمنی را توبیخ کند، خداوند او را در دنیا و آخرت توبیخ خواهد کرد.

قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ عَوْرَةَ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَبُ إِئِمَّا عَوْرَةَ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَرَاهُ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ يُعَابُ عَلَيْهِ فَيَحْفَظُهُ عَلَيْهِ لِيَعِيرَهُ بِهِ يَوْمًا إِذَا غَضِبَ (۲)؛

به امام صادق علیه السلام گفته شد چیزی مردم می گویند و آن این است که عورت مؤمن بر مردم حرام است، حضرت فرمود: آن طور نیست که فکر می کنی، عورت به این معناست که کلامی را از مؤمنی ببیند که به خاطر آن بر او عیب بگیرند و آن کلام را شنونده نگه دارد تا روزی که بر مؤمن غضب کرد از او عیب جویی کند.

عن أبي جعفر عليه السلام قال: إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ وَأَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةُ الْبَغْيِ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يُبْصَرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَعْمَلُ عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ يُعَيِّرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَهُ أَوْ يُؤْذِي جَلِيسَهُ بِمَا لَا يُعْنِيهِ (۳)؛

امام باقر علیه السلام فرمود: راستی ثواب خوش رفتاری و کار نیک زودتر از هر کار

ص: ۹۹

۱-۱) -الكافی: ۳۵۶/۲، باب التعییر، حدیث ۱؛ جامع السعادات: ۲۰۸/۲.

۲-۲) -معانی الأخبار: ۲۵۵، حدیث ۳؛ جامع السعادات: ۲۰۸/۲.

۳-۳) -الكافی: ۴۵۹/۲، باب من یعیب الناس، حدیث ۱.

خیری باشد و کیفر شورش و دست اندازی زودتر از هر کار بدی آید و این عیب برای مرد بس که در مردم ببیند آنچه را که دربارهٔ خودش نسبت به دیگران کور باشد و مردم را سرزنش کند به کاری که خودش تارک آن نیست، یا هم نشین خود را اذیت و آزار کند بدانچه برایش سودی ندارد.

با توجه به آیات قرآن و روایات و اخبار و دعا‌های وارده از معصومین علیهم السلام، معلوم می‌گردد که پرده پوشی نسبت به گناهان پنهان عبد که در بین مردم آبرودار است از اعظم واجبات و پرده دری نسبت به عباد الهی از اعظم محرمات است.

راستی حیف است که ارزش های والای انسانی خرج گناه شود و آدمی عملی از بین بردن آبرو و حیثیت و شخصیت دیگران گردد.

ای کاش از ارزش و قیمت و عظمت خویش آگاه می‌شدیم و قدر گوهر گرانبهای وجود خویش را نگاه داشته و از جلال و جبروت روحی و عقلی خود نگهداری می‌کردیم.

شهیدی قمی در خطاب به انسان که اشرف مخلوقات است می‌گوید:

ای تو آینه تجلی ذات***نسخه جامع جمیع صفات

در نمود تو ذات مستور است*** ذات مخفی صفات مذکور است

جز تو کس قابل امانت نیست*** وین امانت به جز خلافت نیست

به تو از ملک ماه تا ماهی*** نامزد شد خلیفه الهی

هرچه در آسمان گردان هست*** در تو چیزی مقابل آن هست

خویش را گرز خود فرو بیزی*** بدو چنگال در خود آویزی

آنکه جویش آشکار و نهفت*** خویشان را به پرده تو نهفت

اندرین پرده بایدش نگری*** که خوش آیند نیست پرده دری

تو که آینه جمال ولی*** به چه محروم از کمال ولی

از تو تا آن که طالب آنی*** یک دو گام است و تو نمیدانی

هم متاعی و هم خریداری*** با خودت هست طرفه بازاری

وجوب اشتغال به عیوب خود

اشاره

از صفات بسیار بد انسان، عیب جویی از دیگران است و این عیب جویی در اکثر موارد منتهی به ضربه خوردن به اعتبار و آبروی دیگران می شود.

عیوبی که انسان در دیگران می بیند، گاهی بدتر از آن عیوب یا مساوی آن عیوب در خود انسان است و این عیب جویی از دیگران علتی جز حسد و کینه و حقد در قلب انسان نسبت به دیگران ندارد.

و از صفات بسیار عالی انسان این است که به جای عیب جویی از دیگران مشغول معالجه عیوب خود گردد و به تزکیه نفس و رفع عیوب از وجود خود سرگرم شود.

رفع عیوب از نفس و تزکیه جان و علاج امراض عقلی و قلبی خویش باید گفت از بهترین کارهایی است که خداوند بزرگ توفیق آن را به انسان عنایت می فرماید و عبد مؤمن در حقیقت کسی است که به رفع نقائص خود برخاسته و برای طهارت جان و تزکیه نفس زحمت بکشد.

نفس و قلب وقتی تصفیه شد و عیوب وقتی از جان و دل برداشته شد، آدمی مستحق تجلی انوار ربوبی شده و در فیوضات ربانی و الهامات ملکوتی به روی قلب باز می گردد و در حقیقت انسان مظهر مقام خلافة الهی می شود.

داود پیغمبر علیه السلام گفت:

الهی! تو را کجا طلب کنم و تو کجا باشی؟ جواب داد:

ص: ۱۰۱

أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَسِّرَةِ قَلْبُهُمْ لِأَجَلِي؛

من نزد آنانم که دلشان برای خاطر من شکست.

از بهر آن که هر که چیزی دوست دارد ذکر آن بسیار کند:

مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ (۱)؛

أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي (۲)؛

لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَوَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ (۳)؛

آسمان با او چه معرفت دارد که حامل او باشد و زمین با او چه قربت دارد که موضع او بود؟!

قلب مؤمن هم مونس اوست و هم محب اوست و هم موضع اسرار اوست:

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ (۴)؛

هر که طواف قلب کند مقصود یافته و هر که راه دل غلط و گم کند، چنان دور افتاده که هرگز خود را باز نیابد.

عارفی بیدار، شبی در ابتدای حالت و راه به حضرت دوست عرضه داشت:

الهی! راه به تو چگونه است؟ جواب آمد «به الهام قلبی».

إِرْفَعْ نَفْسَكَ مِنَ الطَّرِيقِ فَقَدْ وَصَلْتَ؛

ص: ۱۰۲

۱- ۱) - هر کس چیزی را دوست بدارد زیاد او را یاد می کند، مجموعه ورام: ۱/۱۳۵، باب ذم الدنيا.

۲- ۲) - من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند، الکافی: ۲/۴۹۶، باب ما يجب ذکر الله، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۱۳/۳۴۲، باب ۱۱، حدیث ۲۰.

۳- ۳) - زمین و آسمان گنجایش تحمل و درک مرا ندارد و لکن قلب بنده مؤمن من این گنجایش را دارد، عوالی اللالی: ۷/۴، حدیث ۷.

۴- ۴) - قلب و دل مؤمن عرش خداوند رحمان است، بحار الأنوار: ۳۹/۵۵.

تو ز راه برخیز که رسیدی، چون به مطلوب رسیدی طلب نیز حجاب راه بود، ترکش واجب باشد.

گفتم ملکا تو را کجا جویم من***وز خلعت تو وصف کجا گویم من

گفتا که مرا مجو به عرش و به سما*** نزد دل خود، که نزد دل پویم من(۱)

مدح روایات

در مدح و تعریف اشتغال به عیوب خود، روایات بسیار مهمی از اولیای الهی و واصلان کامل و عارفان عاشق یعنی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده که اشاره به بعضی از آن ها لازم است:

قال امیر المؤمنین علیه السلام فی بعض خطبه: یا أيها الناس طوبی لمن شغله عیبُه عن عیوب الناس و طوبی لمن لزم بیته و اکل قوته و اشتغل لپاعه ربه و بکلی علی خطیته فکان من نفسه فی شغل و الناس منه فی راحه (۲)؛

امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه هایش فرمود: ای مردم! خوشا به حال کسی که در رفع عیب خودش از عیب جویی نسبت به مردم باز ماند و خوشا به حال کسی که ملتزم خانه اش شد و قوت و غذای خود را خورد و به طاعت خداوندش مشغول و بر گناهش گریست، پس مشغول خود شد و مردم از او راحت بودند.

و قال علیه السلام لابنه الحسین: أی بُنی إنّه من أبصر عیب نفسه شغل عن عیب غیره (۳)؛

ص: ۱۰۳

۱- (۱) - تمهیدات: ۲۴

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۵.

۳- (۳) - تحف العقول: ۸۸، وصیته لابنه الحسین علیه السلام؛ بحار الأنوار: ۴۷/۷۲، باب ۴۰، حدیث ۳.

و به فرزندش حضرت حسین علیه السلام فرمود: ای پسر من! به حقیقت کسی که بیدار عیب خودش بود از عیب جویی نسبت به دیگران باز می ماند.

اشتغال به عیوب خود در حقیقت همان خود سازی است که زیربنا و اساس عرفان و کار عارفان است و در تمام ادوار تاریخ هر کس به هر کجا رسید از خود سازی رسید.

چون عیوب از وجود انسان رفع شود، صفحه حیات و هستی آدمی تجلی گاه صفات و اسمای حضرت یار شود.

به قول فرزانه عاشق، حکیم صفای اصفهانی:

تجلی گاه خود کرد خدا دیده ما را*** در این دیده در آید و ببیند خدا را

خدا در دل سودا زد گانست بجوید*** مجوید زمین را و مپوید سما را

گدایان در فقر و فنایم و گرفتیم*** به پاداش سر و افسر سلطان بقا را

بلا را پرستیم و به رحمت بگزینیم*** اگر دوست پسندید پسندیم بلا را

طبیان خدایم و بهر درد دواییم*** به جایی که بود درد فرستیم دوا را

ببندید در مرگ وز مردن مگریزید*** که ما باز نمودیم در دار شفا را

حجاب رخ مقصود من و ما و شما *****شما** ببینید من و ما و شما را

صفا را نتوان دید که در خانه فقر است *****در**ین خانه بیاید و ببینید صفا را

چشم پوشی از آنچه سود دنیایی و آخرتی ندارد

این چشم پوشی بستگی به این دارد که انسان از قیمت و ارزش عمر آگاه شود و به نبوت صد و بیست و چهار هزار پیامبر و امامت دوازده امام و فقاہت فقیهان و حکمت حکیمان و علم عالمان و عرفان عارفان عالم گردد و بفهمد و بداند که این بزرگواران در صحنه حیات انسانی، زحمات طاقت فرسایی که متحمل شدند، برای این بود که عمر انسان به باطل نگذرد و بدون سود و منفعت از دست نرود؛ در روایات بسیاری به مردم سفارش شده که آنچه را برای شما سودی در جهت دنیا و آخرت ندارد ترک کنید.

انسان تا زمانی که اسیر نفس اماره است، از افعال و اعمال بیهوده بر حذر نیست و از این که عمر و وقت پرارزش خود را در ساعات روز و ساعات شب به بطالت و سرگرمی های بیهوده بگذراند خودداری نمی کند.

گذرانیدن عمر در کارهای بیهوده و آنچه نفعی برای دنیا و آخرت انسان ندارد در آینده مورث حسرت و پشیمانی سخت است، حسرتی که برای هیچ کس قابل جبران نیست !!

بیهوده گذرانی، انسان را به کسالت، تنبلی، خوش گذرانی و عافیت طلبی مبتلا می کند و توبه و بازگشت از این حالات، پس از این که مدتی بر انسان بگذرد کار بسیار مشکلی است.

از تماشای آنچه برای شما سود ندارد و شنیدن آنچه برای شما منفعت ندارد و انجام آنچه برای شما نفعی نمی آورد، پرهیزید. عمر را صرف برنامه های باطل و مسائل بیهوده و معاشرت های غلط نکنید و بیدار باشید که این گوهر پربهای خلقت را مفت از دست شما نگیرند !!

خسارت نسیان ذنوب

اشاره

گناه و عصیان، خطر بسیار سنگینی است که هویت و شخصیت و شؤون انسانی انسان را تهدید به فنا و نابودی می کند. اوامر و نواهی حضرت دوست بر وفق مصلحت انسان تنظیم شده و اجرای آن اوامر و نواهی و فرمان های حضرت حق، مولد سعادت دنیا و آخرت آدمی است.

جرأت بر گناه و جسارت بر حضرت مولا، از بدترین صفات انسان و پلیدترین حالات آدمی است.

بشر تاکنون از هیچ گناهی سود مادی و معنوی ندیده، بلکه از گناه گرچه صغیره بوده ضرر و ضربه دیده است.

انبیای خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیای بزرگوار، دائماً مردم را از گناه بر حذر داشته و ترک گناه را به انسان در تمام شرایط سفارش می کردند.

اساساً بعثت انبیا و امامت امامان علیهم السلام برای این بوده که انسان را با اوامر و نواهی حق آشنا کرده و زمینه اجرای دستورهای الهی را برای آدمیان فراهم کنند.

گناه به تدریج روح و قلب را به تاریکی و قساوت سوق داده و گاهی برای انسان زمینه ای از کدورت فراهم می کند که تصفیه و تزکیه جان و قلب از آن کدورت امری محال می نماید !!

گناهکار، منفور حضرت دوست و مبعوض ملائکه و مطرود انبیا و امامان علیهم السلام

و اولیا خداست و مردم به خاطر او از فیوضات ربانی محروم می گردند.

نتیجه گناهان در آیات و روایات

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

فجر صادق طلوع نمی کند و شفق پنهان نمی گردد، مگر این که دو ملک چهار مسئله را فریاد می کنند:

یکی از آن ها می گوید: ای کاش این مردم خلق نمی شدند.

دیگری می گوید: ای کاش می دانستند برای چه خلق شدند.

آن دیگر می گوید: ای کاش اکنون که هدف از خلقت خود را نمی دانند، به آنچه که می دانستند عمل می کردند.

آن دیگر می گوید: ای کاش اکنون که عمل نمی کنند به آنچه نمی دانند، از آنچه انجام دادند توبه می کردند [\(۱\)](#)!!

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَاعْلَمُوا أَنَّ الْعَبِيدَ لِيُحْبَسَ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَامٍ وَ أَنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَيَّ أَزْوَاجَهُ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمْنَ [\(۲\)](#).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید عبد به خاطر گناهی از گناهانش صد سال محبوس می شود، در حالی که به ازواجش که در بهشت متنعم به نعمت اند با حسرت و اندوه نظر می کند.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِنَّ الْقَلْبَ لِيَوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرُ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ [\(۳\)](#).

ص: ۱۰۷

۱-۱) -الكافی: ۲/۲۷۲، باب الذنوب، حدیث ۱۹؛ جامع السعادات: ۳/۳۷.

۲-۲) -الكافی: ۲/۲۶۸، باب الذنوب، حدیث ۱؛ جامع السعادات: ۳/۳۷.

۳-۳) -الكافی: ۲/۲۶۸، باب الذنوب، حدیث ۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: چیزی برای قلب فاسد کننده تر از گناه نیست، گناه از افسد مفسد برای قلب است، قلب در آغوش گناه قرار می گیرد تا جایی که گناه بر قلب حاکم گردد، آن گاه قلب بر اثر گناه زیر و رو می شود !!

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ أَدْنَى مَا أَصْنَعُ بِالْعَبْدِ إِذَا آثَرَ شَهْوَتُهُ عَلَيَّ طَاعَتِي أَنْ أُحْرِمَهُ لَذِيذَ مُنَاجَاتِي (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند می گوید: به هنگامی که عبد شهوتش را بر اطاعت من برگزیده، کم ترین معامله ای که با او می کنم این است که شیرینی مناجاتم را از او می گیرم !!

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِرْقٍ يُضْرَبُ، وَلَا نَكْبَةٍ وَلَا صُدَاعٍ وَلَا مَرَضٍ إِلَّا بَدَنٌ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: [وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ] (۲). (۳) و نیز آن حضرت فرمود: رگی زده نمی شود و نکبت و بدبختی برای کسی نمی آید و سردردی عارض نمی شود و مرضی به آدمی مسلط نمی گردد، مگر این که همه این ها از طریق گناه به انسان می رسد و این است گفتار خداوند که می فرماید:

و هر آسیبی به شما رسد به سبب اعمالی است که مرتکب شده اید، و از بسیاری [از همان اعمال هم] درمی گذرد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الرَّجُلَ يَذُنُّ الذَّنْبَ فَيَحْرُمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ إِنَّ الْعَمَلَ السَّيِّئَ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السُّكَيْنِ فِي اللَّحْمِ (۴).

ص: ۱۰۸

۱-۱ - جامع السعادات: ۳۷/۳.

۲-۲ - شوری (۴۲): ۳۰.

۳-۳ - جامع السعادات: ۳۷/۳.

۴-۴ - جامع السعادات: ۳۷/۳.

و نیز آن حضرت فرمود: مرد مرتکب گناهی می شود، نتیجه آن محروم شدنش از نماز شب است، به تحقیق عمل بد اثرش در صاحبش از اثر کارد در گوشت سریع تر است.

وَ قَالَ الْكَافِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعْصَى فِي دَارٍ إِلَّا أَضْحَاهَا لِلشَّمْسِ حَتَّى تُطَهَّرَهَا (۱).

و از امام کاظم علیه السلام نقل شده: بر خداوند لازم است، خانه ای که در آن گناه و معصیت صورت گرفته با نور آفتاب پاک کند. (کنایه از این که خانه را لازم است خراب کند تا آفتاب بر آن زمین بتابد).

در روایت آمده است:

حضرت آدم دچار ترک اولایی شد، به محض ارتکاب ترک اولی، تمام لباس هایش که زینت بدن او بود از او جدا شد و عریان گشت، آن گاه امین وحی آمد و تاج کرامت را از سر او برداشت و زیور طرفین بدنش را از او گرفت، از فوق عرش ندا آمد که از جوارم به زمین روید که عاصی و گناهکار، حق مجاورت مرا ندارد. آدم به گریه به حواری کرد و گفت، این اولین بدیمنی و نحسی گناه بود که گریبان ما را گرفت و ما را از جوار حبیب دور کرد.

به آدم خطاب رسید: من چگونه هم جواری برای تو بودم؟ عرضه داشت: هم جواری نیک، خطاب رسید: از جوارم بیرون رو و تاج عظمت از سرت بردار که عاصی نمی تواند مجاور من باشد. روایت شده که آدم دو بیست سال بر همان ترک اولی گریست تا توبه اش قبول شد (۲).

ص: ۱۰۹

۱-۱) - الکافی: ۲/۲۷۲، باب الذنوب، حدیث ۱۸؛ بحار الأنوار: ۳۳۱/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۱۵.

۲-۲) - جامع السعادات: ۳/۳۸.

دقت کنید و با دیده بصیرت بنگرید، وقتی مؤاخذه آدم از طرف حق برای تنزیه و تصفیة او چنین باشد، در حالی که عصیان او ترک اولی بوده، پس با ما چگونه معامله خواهد کرد در حالی که عصیان ما ارتکاب محرمات است، محرماتی که گاهی اثر ناگوارش برای یک فرد یا یک خانواده، یا یک اجتماع، یا یک کشور، یا یک ملت، یا برای فرهنگ مقدس خداست !!

سپهر کاشانی در این زمینه به نصیحت مردم برخاسته می گوید:

یک قدم بیرون زن آخر از کنار خویشتن***شرم از این کردار بادت تا به کی این ما و من

یک قدم تا کوی آن شه بیشتر نبود و لیک*** آن قدم بگذاشت باید بر وجود خویشتن

مرد آن باشد که از خود بگذرد در راه دوست*** تا تو در بند خودی نی مرد باشی و نه زن

این خودی در هم شکن تا مینماند جز خدا*** بت شکستنگر تبايد خودشکن شو خودشکن

سر بده خندان که مرد راه در میدان عشق*** غلط غلطان می رود خندان لب و خونین کفن

عقل تو مغلوب نفس توست کی جویی تو ملک*** تا سلیمان تو در حبس است و بر تخت اهرمن

آری، نتیجه گناه، محروم شدن انسان از سعادت دنیا و آخرت است و دور شدن از بارگاه قدس حضرت ذوالجلال.

و از بدترین گناهان، بی توجهی انسان، به حال گناه و به وقت معصیت و به زمان

خطا است، به این معنی که در گناه غرق باشد، ولی یاد خود و یاد گناه و یاد خدا نباشد و این فراموشی از خود و در نتیجه فراموشی از وضع خود همان است که قرآن مجید تحت عنوان «استدراج» یاد کرده، یعنی غرق بودن در انواع وسایل زندگی و وسایل زندگی را در خدمت گناه گرفتن و به یاد خود و خدا نبودن: چون انسان در این جاده قرار بگیرد، راهش را بی توجه و بدون احساس درد ادامه می دهد، تا به درک اسفل بیفتد و به نقطه ای برسد که بیداری و هشجاری کم ترین فایده ای نداشته باشد و به عذاب های دردناک گرفتار آید و دادرسی و فریادرسی برای او نباشد.

قرآن و روایات می گویند که صاحبان گناه و معصیت که خود و خدای خود را فراموش کرده و در غفلت از این معنی هستند که غرق در انواع آلودگی هایند و انواع وسایل و وقت و مهلت در اختیار آن ها است، خیال نکنند آنچه در اختیار آن ها قرار گرفته به نفع آن هاست، بلکه اینان به میدان استدراج رسیده و این وسایل بیش از پیش عامل کوری دل و کری گوش باطن و گنگی آن ها از بیان حق است !!

[وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ] (۱).

و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند، و برای آنان عذابی خوار کننده است.

[فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ] (۲).

ص: ۱۱۱

۱-۱ - آل عمران (۳): ۱۷۸.

۲-۲ - انعام (۶): ۴۴.

پس چون حقایقی را که [برای عبرت گرفتنشان] به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، درهای همه نعمت ها را به روی آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شدند، مغرورانه خوشحال گشتند، به ناگاه آنان را [به عذاب] گرفتیم، پس یکباره [از نجات خود] درمانده و نومید شدند.

[فَذَرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ * أَيْحَسْبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ * تُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ] (۱).

پس آنان را در غرقاب گمراهی و جهالتشان تا هنگامی [که مرگشان فرا رسد] واگذار. * آیا گمان می کنند افزونی و گسترشی که به سبب مال و اولاد به آنان می دهیم، * در حقیقت می خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی کنند [که ما می خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره بختی بیشتری فرو روند.]

[فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ] (۲).

پس مرا با کسانی که این قرآن را انکار می کنند واگذار، به زودی ما آنان را به تدریج از آن جا که نمی دانند [به سوی عذاب] می کشانیم؛ * و [البته] آنان را مهلت می دهیم [تا گناهشان را در حال بی خبری به نهایت برسانند]، بی تردید نقشه و تدبیر من استوار است.

امام صادق علیه السلام در زمینه، استدراج که یکی از شدیدترین عوامل هلاکت است -

ص: ۱۱۲

۱- ۱) - مؤمنون (۲۳): ۵۴-۵۶.

۲- ۲) - قلم (۶۸): ۴۴-۴۵.

یعنی در وسایل عیش و نوش غرق بودن و مرتکب هر گناهی شدن و توجه نداشتن - می فرماید:

ملکی از جانب حق روزگاری دراز در زمین زیست، سپس به مقام بلند خویش برگشت، به او گفته شد: چه دیدی؟ گفت: عجایب زیادی مشاهده کردم، عجیب ترین چیزی که دیدم، عبدی را غرق در نعمت یافتم، رزقت را می خورد و ادعای خدایی داشت، از جرأت او نسبت به تو و حلم تو نسبت به او تعجب کردم. خداوند جل و علا فرمود: از حلم من تعجب کردی؟ عرضه داشت: آری.

خطاب رسید: چهارصد سال به او مهلت دادم، رگی از او زده نشد و چیزی از دنیا نخواست مگر این که به او عنایت کردم، طعم غذا و آشامیدنی را در مذاق او بر نگرداندم!! (۱) پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی خداوند، اهل سرزمینی را ببیند که در گناه و معصیت زیاده روی می کنند و در میان آنان سه نفر مؤمن وجود دارد، خطاب می کند: ای اهل عصیان و گناه! به جلال من، اگر مؤمنان دوستدار یکدیگر نبودند، آن مؤمنینی که زمین و مساجد من به نماز آنان آباد است، آن مؤمنینی که در وقت سحر از خوف من به توبه قیام می کنند، بر شما عذابی نازل می کردم و باک نداشتیم!! (۲) قَالَ امیر المؤمنین علیه السلام: كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَ مَغْرُورٍ بِالسَّيْرِ عَلَيْهِ، وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتُلِيَ اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ (۳).

ص: ۱۱۳

۱-۱ - بحار الأنوار: ۳۸۱/۷۲.

۲-۲ - علل الشرایع: ۲۴۶/۱، باب عله دفاع الله، عز و جل، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۳۸۱/۷۰، باب ۱۳۹، حدیث ۳.

۳-۳ - نهج البلاغه: حکمت ۱۱۶.

چه بسیار گنهکاری که با عطای نعمت و نیکی به سوی او به طرف عذاب رفت و چه بسیار انسانی که با پرده پوشی بر گناهش تصور کرد مورد عفو است و مغرور شد، چه بسیار انسانی که بر اثر قول نیک در حقش از سوی مردم به بدبختی و فتنه افتاد و کسی را خدا به مانند مهلت دادن به او نسبت به گناه امتحان و آزمایش نکرد !!

انسان اگر در سایه تعلیمات انبیا و ائمه و اولیای گرامی، حق قیمت خود را بفهمد و ارزش خود را بیابد، برای یک لحظه هم حاضر نخواهد شد که دامن به گناه - گرچه گناه صغیره باشد- آلوده کند.

[وَ مَا دَامَ الْعَبْدُ مُشْتَعِلًا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ مَعْرِفِهِ عُيُوبِ نَفْسِهِ وَ تَرْكِ مَا يَشِينُ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ بِمَعَزَلٍ عَنِ الْآفَاتِ غَائِصٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَفُوزُ بِجَوَاهِرِ الْفَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ وَ مَا دَامَ نَاسِيًا لِذُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعُيُوبِهِ رَاجِعًا إِلَى حَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ لَا يُفْلِحُ إِذَا أَبَدًا]

امام صادق عليه السلام در پایان این روایت می فرماید:

زمانی که عبد اشتغال به طاعت حق و شناخت عیوب نفسش دارد و از اسباب نقص دینش و آفات مربوط به آخرتش در گریز و ترک است، غواص دریای رحمت خداوند عزّ و جلّ است و به گوهرهای حکمت الهی از علوم ربانیه و فیوضات سبحانیه نایل می شود و زمانی که عبد از گناهان خود غافل باشد و توجهی به معصیت خود نداشته باشد و در پی اصلاح نفس نباشد و متکی به حول و قوت خود بوده از حول و قوت حضرت دوست غافل بماند و کارهایش را تفویض به جناب او ننماید، هرگز روی رستگاری نبیند و از عذاب الهی خلاصی نداشته باشد.

بیاید به فریاد خود برسیم و دست به دامن انبیا و امامان علیهم السلام بزنیم و در حیطة حول و قوت خدا بر آییم و خود را با اتصال به جبل الله از مهالك دنیا و آخرت برهانیم.

به قول علاء الدوله سمنانی:

جمله انبیا برای این آمده اند تا چشم خلق را بگشایند به عیب خود و کمال حق و به عجز خود و قدرت حق و به ظلم خود و عدل حق و به جهل خود و علم حق و به مذلت خود و عزت حق و به بندگی خود و خداوندی حق و به فقر خود و غنای حق و به تقصیر خود و نعمت های حق و به فنای خود و بقای حق.

فیض کاشانی آن شوریده با حال و مست جلال می فرماید:

هر آن کس که خود را پسندیده باشد***به هر مویش ابلیس خندیده باشد

نباشد پسندیده جز آن که حقش*** در آیات قرآن پسندیده باشد

ز انوار ایمان و اسرار عرفان*** فروغی به سیماش تابیده باشد

زدیدار او حق به دیدار آید*** که نور خدا زو تراویده باشد

در آینه روی آن صاحب دل*** خدای جهان را عیان دیده باشد

باب ۸ آداب مسواک

اشاره

ص: ۱۱۶

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السُّوَاكُ مَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضَاهُ لِلرَّبِّ وَ جَعَلَهَا مِنَ الشَّنَةِ الْمِيؤُوكَدَةِ وَ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ لِلظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ مَا لَا يُحْصَى لِمَنْ عَقَلَ وَ كَمَا تُزِيلُ مَا تَلَوَّثَ مِنْ أَشْيَانِكَ مِنْ مَطْعَمِكَ وَ مَا كَلِمِكَ بِالسُّوَاكِ كَذَلِكَ أَزَلْ نِجَاسَهُ دُنُوبِكَ بِالتَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ وَ التَّهَجُّدِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ بِالسُّوَاكِ.

وَ طَهَّرَ ظَاهِرَكَ وَ بَاطِنَكَ مِنْ كُدُورَاتِ الْمُخَالَفَاتِ وَ رُكُوبِ الْمَنَاهِي كُلِّهَا لِلَّهِ تَعَالَى فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَرَادَ بِاسْتِعْمَالِهَا مَثَلًا لِأَهْلِ الْيَقِظَةِ.

وَ هُوَ أَنَّ السُّوَاكَ نَبَاتٌ لَطِيفٌ نَظِيفٌ وَ غُضُنُ شَجَرِ عَيْذِبٍ مُبَارِكٍ وَ الْأَشْيَانُ خُلِقَتْ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْخَلْقِ آلَهُ وَ آدَاهُ لِلْمَضْعِ وَ سَبَبًا لِإِشْتِهَاءِ الطَّعَامِ وَ إِصْلَاحِ الْمِعْدَةِ وَ هِيَ جَوْهَرَةٌ صَافِيَةٌ تَتَلَوَّثُ بِصُحْبِهِ تَمْضِيعِ الطَّعَامِ وَ تَتَغَيَّرُ بِهَا رَائِحَةُ الْفَمِ وَ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْفَسَادُ فِي الدِّمَاغِ.

فَإِذَا اسْتَاكَ الْمُؤْمِنُ الْفِطْنَ بِالنَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَ مَسَخَهَا عَلَى الْجَوْهَرَةِ الصَّافِيَةِ أزالَ عَنْهَا الْفَسَادَ وَ التَّغْيِيرَ وَ عَادَتْ إِلَى أَصْلِهَا (١).

كَذَلِكَ خَلَقَ اللَّهُ الْقَلْبَ طَاهِرًا صَافِيًا وَ جَعَلَ عِدَاءَهُ الذُّكْرَ وَ الْفِكْرَ وَ الْهَيْبَةَ وَ التَّعْظِيمَ وَ إِذَا شِيبَ الْقَلْبُ الصَّافِي فِي تَغْدِيَّتِهِ بِالْغَفْلَةِ وَ الْكُدْرِ وَ صُقِلَ بِمَضَقَلِهِ التَّوْبَةِ وَ نُظِفَ بِمَاءِ الْإِنَابَةِ لِيَعُودَ إِلَى حَالَتِهِ الْأُولَى وَ جَوْهَرَتِهِ الْأَصْلِيَّةِ

ص: ١١٩

الصَّافِيَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] (١) وقال النبي صلى الله عليه وآله: عَلَيْكُمْ بِالسَّوَاكِ ظَاهِرِ
الْإِنْسَانِ وَأَرَادَ هَذَا الْمَعْنَى.

وَمَنْ أَنَاخَ تَفَكَّرَهُ عَلَى بَابِ عَتَبَةِ الْعَبْرَةِ فِي اسْتِخْرَاجِ مِثْلِ هَذِهِ الْأَمْثَالِ فِي الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ فَتَيَحَّ اللَّهُ لَهُ عُيُونَ الْحِكْمَةِ وَالْمَزِيدِ مِنْ
فَضْلِهِ وَاللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

ص: ١٢٠

١ - ١ - بقره (٢): ٢٢٢.

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السُّوَاكُ مَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَ جَعَلَهَا مِنَ السُّنَنِ الْمُؤَكَّدَةِ وَ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ لِلظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ مَا لَا يُحْصَى لِمَنْ عَقَلَ]

بهداشت دهان و دندان

حضرت صادق علیه السلام در جمله اول روایت از فرموده نبی بزرگوار صلی الله علیه و آله اسلام نقل می کند که حضرت فرمود:

مسواک کردن باعث پاک شدن آلودگی های دهان از غذاهای مانده در لابه لای دندان ها و در سطح و گوشه و کنار فضای دهان است و سبب تحصیل رضای پروردگار عالم است.

آری، وقتی فضای دهان از آلودگی پاک باشد و لا به لای دندان ها تمیز بماند، لثه ها از دچار شدن به مرض خطرناک پیوره در امان خواهد بود، در نتیجه بزاقی که از دهان به معده و سایر دستگاه های گوارشی می رود، از میکروب و اشیای خسارت بار پاک و در نتیجه سلامت انسان پابرجاست و هر مؤمنی این گونه در حفظ سلامت بدن بکوشد-بدنی که باید در بسیاری از عبادات، مانند نماز، حج، روزه، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، کمک به مستمندان و یتیمان و فقیران شرکت داشته باشد-البته مورد رضا و عنایت و خشنودی و لطف حضرت دوست است.

کسی که به بهداشت و به خصوص، بهداشت دهان و دندان اهمیت ندهد

و باعث هجوم امراض به بدن گردد و در نتیجه بدن او علیل و زار و ناتوان شود، تا حدی که از امور مهمه الهیه باز بماند، محبوب خدا نیست !!

گروهی تصور می کنند که جلب عنایت و خشنودی حق، فقط در پرتو عبادات معنوی است، در حالی که تصور آنان صحیح نیست؛ اسلام برای ظاهر و باطن، مادیت و معنویت، دنیا و آخرت، احکام و قوانینی اصیل و ریشه دار دارد که یک مسلمان و مؤمن باید به تمام آن قوانین توجه کند و در همه شؤون حیات، خود را با اسلام عزیز هماهنگ نماید؛ روگردانی از دستورهای ظاهری اسلام، مخصوصاً مسائل بهداشتی عمل بسیار بد و خطرناکی است و ضرر این روگردانی، هم دنیایی است و هم آخرتی !!

مؤمن در هر حال باید پاک و نظیف و طیب و تمیز باشد؛ خانه مؤمن، لباس مؤمن، شهر مؤمن، کوچه و خیابان و راه مؤمن و حتی گورستانی که مربوط به مؤمنان است، باید کاملاً تمیز و بهداشتی باشد.

مسئله دهان و دندان در زندگی مسلمان و مؤمن فوق العاده مهم است، بهداشت آن باید مورد توجه باشد؛ زیرا از برکت بهداشت دهان و دندان هر شؤون جسم و جان سالم و دیگران هم از دست انسان در اذیت نخواهند بود.

اما اگر دهان و دندان پاکیزه نباشد، اولاً: دندان ها زود از بین می رود، ثانیاً:

دهان انسان بدبو و متعفن شده باعث آزار همسر و فرزندان و دیگران خواهد بود و آزار به دیگران به هر شکل ممنوع و از مصادیق ظلم است، ثالثاً: پس از مدتی کوتاه انسان دچار امراض مختلف جسمی و گوارشی شده و علیل و ناتوان خواهد شد و این که انسان خود را در معرض رنج و دیگران را هم در معرض زحمت بیندازد، از عدالت و حکمت به دور است !!

اسلام برای مسواک و به تعبیر گسترده تر برای بهداشت دهان و دندان قواعد محکم و متینی دارد که اطلاع از آن دستورهای آسمانی و حکیمانه برای هر مرد و زن مسلمانی لازم است.

اولاً مسواک زدن از پیامبران الهی شروع شده و ثانیاً دستور اکید فرهنگ خداست.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّوَّاءُ مِنْ سُنَنِ الْمُؤْمِلِينَ (۱)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: مسواک از آداب انبیا است.

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ السَّوَّاءُ (۲)؛

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: مسواک از اخلاق پیامبران خداست.

وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُؤْمِلِينَ: التَّعَطُّرُ وَ السَّوَّاءُ وَ النَّسَاءُ وَ الْحَنَاءُ (۳)؛

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: چهار چیز از روش فرستادگان خداست: بوی خوش، مسواک، ازدواج، خضاب با حنا.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالسَّوَّاءِ وَ الْخِلَالِ

ص: ۱۲۳

۱-۱) -الكافی: ۴۹۵/۶، باب السواک، حدیث ۲؛ وسائل الشیعه: ۶/۲، باب ۱، حدیث ۱۳۰۴.

۲-۲) -الكافی: ۴۹۵/۶، باب السواک، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۵/۲، باب ۱، حدیث ۱۳۰۲.

۳-۳) -من لا یحضره الفقیه: ۵۲/۱، باب السواک، حدیث ۱۱۱؛ وسائل الشیعه: ۱۰/۲، باب ۱، حدیث ۱۳۱۷.

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل با سه چیز بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرود آمد:

مسواک، خلال دندان ها و خون گرفتن.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَوْصَانِي جِبْرَائِيلُ بِالسُّوَاكِ حَتَّىٰ خِفْتُ عَلَيَّ أَسْنَانِي (۲)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل آن چنان مرا به مسواک سفارش کرد، در حدی که من بر دندان هایم ترسیدم «که عجب عضو مهم و حساسی است».

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا زَالَ جِبْرَائِيلُ يُوصِينِي بِالسُّوَاكِ حَتَّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَجْعَلُهُ فَرِيضَةً (۳)؛

امام صادق علیه السلام نقل می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود به طور دائم جبرئیل مرا به مسواک سفارش کرد، تا جایی که گمان کردم از امور واجب خواهد شد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا زَالَ جِبْرَائِيلُ يُوصِينِي بِالسُّوَاكِ حَتَّىٰ خِفْتُ أَنْ أُحْفَىٰ أَوْ أُذْرَدَ (۴)؛

امام باقر علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل دائماً مرا به مسواک سفارش می کرد، تا جایی که ترسیدم دندان هایم بدون مسواک ساییده شود یا از

ص: ۱۲۴

۱-۱) -الكافي: ۳۷۶/۶، باب الخلال، حديث ۲؛ وسائل الشيعة: ۶/۲، باب ۱، حديث ۱۳۰۵.

۲-۲) -الكافي: ۴۹۶/۶، باب السواك، حديث ۸؛ وسائل الشيعة: ۹/۲، باب ۱، حديث ۱۳۱۴.

۳-۳) -من لا يحضره الفقيه: ۱۳/۴، باب ذكر جمل من مناهي النبي، حديث ۴۹۶۸؛ وسائل الشيعة: ۹/۲، باب ۱، حديث ۱۳۱۵.

۴-۴) -الكافي: ۲۳/۳، باب السواك، حديث ۳؛ وسائل الشيعة: ۵/۲، باب ۱، حديث ۱۳۰۰.

رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله مسئله مسواک را در این روایات با ذکر نام مبارک جبرئیل یک امر الهی و متکی به وحی دانسته و روشن می کند که مسئله مسواک دندان و بهداشت دهان یک امر الهی است و البته پیروی از این امر موجب خشنودی صاحب امر است، به همین خاطر در ابتدای روایت امام صادق علیه السلام از کلام رهبر اسلام آورده: مسواک، باعث جلب خشنودی خداست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِي السُّوَاكِ ثَمَانِيَةُ خِصَالٍ: يَطْبِيبُ الْفَمَ، وَ يَشُدُّ اللَّثَّةَ، وَ يَجْلُو الْبَصِيرَةَ، وَ يَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَ يَفْرَحُ الْمَلَائِكَةُ، وَ يُرْضَى الرَّبُّ، وَ يَزِيدُ الْحَسَنَاتِ، وَ يَصْحُحُ الْمِعْدَةَ (۱)؛

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: در مسواک هشت خصلت است:

دهان را پاکیزه می کند، لثه را محکم می نماید، به چشمان جلا و روشنایی می دهد، بلغم را از بین می برد و فرشتگان را شاد و خداوند را خشنود می سازد، به حسنات می افزاید و بهداشت معده است.

اما کلمه «طیب» از نظر مفهوم وسیع تر از لغت طاهر است، در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهند بفرمایند:

مسواک نفعش شامل پاکی دندان، قسمت های جوار دندان، پاکیزگی دهان و زیبایی مینای دندان و زیبایی چهره انسان است.

استحکام لثه با مسواک زدن به علت برطرف شدن آلودگی هایی است که در شیار بین دندان ها و لثه ها وجود دارد و همین آلودگی هاست که با مسواک برطرف می شود و لثه را که مرتب در آلودگی ها غرق بوده از بین برده و لثه محکم و نو می رویاند.

ص: ۱۲۵

اما جلای چشم: شما وقتی عینک غبار نشسته خود را خوب پاک می کنید یا سربازی که تفنگ خود را خوب تمیز می کند، می گویند: جلا یافت و آنچه در طب وارد است، همین کلمه جلاست.

اگر در حوالی چشم ها هر عامل عفونی و آلودگی برطرف شود، جلا و جلوه خاصی می یابد و بر عکس اگر دچار همسایه بد شود رو به کدورت می رود، تا آنجا که ممکن است یک دندان چرکین یا یک سینوس عفونت یافته، چشم را تار و حتی به طرف کوری بکشاند و چه بسا وجود یک کانون عفونی در دهان و دندان بر کلیه یا کبد اثر گذاشته و غیر مستقیم جلا و روشنایی چشم را کم نماید.

نبی اکرم در هر مطلبی حتی در مورد جلای چشم به ذکر خواص مسواک زدن و اثر آن بر اعضای مجاور پرداخته اند، گویا اصطلاحات طبی است که از دهان حضرت خارج می شود.

مثلاً- برای دهان کلمه «طیب» انتخاب می فرماید و برای لثه کلمه «شدت» و برای چشم کلمه «جلا» و پس از این که انگشت بر دگمه احساسات و عواطف پیروان خود می گذارند و می گویند:

ای مسلمان! تو اگر دهانت را طیب و لثه ات را شدید و چشمت را جلا دادی و برادرت و افراد دیگر خانواده ات و همه این کار را کردند، به سلامتی اجتماع مسلمانان افزوده شده و پیشبرد اجتماع مسلمانان به طرف یک بهداشت صحیح و اصولی نه تنها فرشتگان را شاد می سازد، بلکه آن که خالق فرشتگان و دهان و لثه و چشم است، راضی می گردد.

با توجه به این که هر کس خدا از او راضی است، بهداشت روحی و روانی بسیار جالبی هم دارد، علاوه بر این که از این راه بر حسنات خود افزوده و مأجور و مثاب است معده خود را صحت بخشیده است.

نمی دانم به این معجزه حضرت توجه فرمودید که چرا جلای چشم و طیب بودن دهان را اول آورده و بعد به خشنودی و رضای فرشتگان و خدا پرداخته و در آخر بهداشت معده را بیان کرده است؟

مگر نیست که در اسلام همیشه و همه جا ترتیب رعایت شده و مطالب بر حسب اهمیت، می آیند. اما در اینجا چه شد که بهداشت دهان و دندان آغاز سخن است و در میان خشنودی خدا و فرشتگان و در پایان از صحت معده صحبت می شود!!

اگر بهداشت روانی شما درست نباشد، «یعنی مجری دستوره‌های روحی و عبادی و معنوی حضرت حق نباشید» مسواک، دندان‌ها را پاک و دهان را خوشبو و لثه را محکم می سازد، اما با روان نادرست و روحیه مضطرب، ناحیه هیپوتالاموس و سایر غدد و اعضا اجازه نمی دهند که گوارش درست باشد، از این رو مسواک و خشنودی خدا با هم عامل سلامتی معده اند (۱).

آری، به فرموده قرآن مجید:

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] (۲).

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی که خود را [با پذیرش انواع پاکی‌ها از همه آلودگی‌ها] پاکیزه می کنند، دوست دارد.

شیوه مسواک زدن

این مسئله را نیز باید توجه داشت که دندان پزشکان سفارش می کنند که مسواک

ص: ۱۲۷

۱-۱) - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۲۲.

را از عرض دندان بزیند و این مطلبی است که در چهارده قرن قبل نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله سفارش کرده اند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا اسْتَكْتُمَ فَاَسْتَاكُوا عَرَضًا (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون خواستید مسواک کنید، از عرض دندان ها مسواک بزیند.

وقت مسواک

قبل از خوابیدن، وقت بسیار مناسبی برای مسواک است، برای این که ساعت ها محیط دهان در آرامش است، عمل تخمیر به راحتی در آن محوطه مساعد می تواند انجام گیرد، یا اگر میکروبی باشد قدرت دارد فعل و انفعالاتی صورت دهد.

و بعد از خواب وقت بسیار خوبی است؛ زیرا هر چه در زمان استراحت به وجود آمده و حاصل رشد میکرب ها یا عمل تخمیر است، باید پاک کرد.

برای آنان که کمی محتاط ترند، مسواک کردن قبل از غذا که در اثر تماس غذا با آلودگی ها حتی یک ذره کثافت وارد گوارش نشود و مسواک زدن بعد از غذا تا چیزی نماند که برای عمل تخمیر یا آلودگی کانونی باشد، بسیار مناسب است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

وَ عَلَيْكَ بِالسَّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ (۲).

یا علی! بر تو باد که با هر وضو مسواک کنی.

ص: ۱۲۸

۱-۱ - سنن الکبری: ۴۰/۱؛ جامع الصغیر: ۶۸/۱.

۲-۲ - الکافی: ۷۹/۸، وصیه النبی صلی الله علیه و آله، حدیث ۳۳؛ بحار الأنوار: ۱۳۲/۷۳، باب ۱۸، حدیث ۳۰.

و در روایتی فرمود:

یا علی! بر تو باد با هر وضویی که نماز می خواهی بخوانی به مسواک زدن.

و از آن حضرت است که:

مسواک زدن نصف وضوست (۱).

و نیز آن حضرت فرمود:

اگر اتم به رنج نمی افتادند، به آنان دستور می دادم که با هر وضو مسواک کنند.

درباره مسواک زدن با وضو آورده اند که مردی قبل از وضو فراموش کرد که مسواک بزند. نزد حضرت صادق علیه السلام آمد و جریان را به عرض حضرت رساند.

حضرت فرمود: اکنون که قبل از وضو مسواک را فراموش کرده ای مسواک نصف وضو است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

یا علی عَلَیْكَ بِالسَّوَاكِ لِکُلِّ صَلَاةٍ (۲).

یا علی! بر تو باد که با هر نماز مسواک بزنی.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُكْعَتَانِ بِالسَّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رُكْعَةً بِغَيْرِ سِوَاكِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: دو رکعت نماز با مسواک، از هفتاد رکعت نماز بدون مسواک بالاتر است.

در روایت آمده:

ص: ۱۲۹

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۷/۲، باب استحباب السواک عند الوضوء، حدیث ۲ و ۳.

۲- ۲) - الکافی: ۴۹۶/۶، باب السواک، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار: ۱۳۲/۷۳، باب ۱۸، حدیث ۳۱.

۳- ۳) - الکافی: ۲۲/۳، باب السواک، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۹/۲، باب ۵، حدیث ۱۳۵۳.

نبی اسلام صلی الله علیه و آله شبی سه بار مسواک می زد: یک بار پیش از خواب، یک بار وقتی که از خواب برای راز و نیاز برمی خاست و یک بار پیش از نماز صبح (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هرگاه شب بلند شدی مسواک بزنی که فرشته می آید و دهان بر دهانت می گذارد و هر حرفی می زنی و می خوانی ملک از آسمان ها بالا می برد، پس دهانت باید خوشبو باشد (۲).

از حضرت باقر علیه السلام است:

هرگاه از بستر برخاستی به اطراف آسمان ها نظر کن و بگو: «الحمد لله» و بر تو باد به مسواک زدن که مسواک زدن در سحر پیش از وضو از مقررات است، سپس وضو بگیر (۳).

نبی اکرم فرمود:

دهان های شما یکی از راه های نزدیک شدن به خداست، پس محبوب ترین دهان ها خوشبوترین آن هاست، هر اندازه می توانید دهان را خوشبو نگه دارید (۴).

در دنباله جملات مورد شرح، امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسواک را از سنت های سخت و آداب مهم دین خود شمرده و در مسئله مسواک برای ظاهر و باطن بدن، یا برای ظاهر جسم و باطن جان منافع زیادی است که صاحبان عقل از شمردن آن عاجزند.

ص: ۱۳۰

۱-۱ - بحار الأنوار: ۱۳۵/۷۶، باب ۱۸، حدیث ۴۷.

۲-۲ - الکافی: ۲۳/۳، باب السواک، حدیث ۷.

۳-۳ - وسائل الشیعه: ۲۱/۲، باب ۶، حدیث ۱۳۶۱.

۴-۴ - المحاسن: ۵۵۸/۲، باب الخلال و السواک، حدیث ۹۲۹؛ بحار الأنوار: ۱۳۱/۷۳، باب ۱۸، حدیث ۲۳.

[وَ كَمَا تُزِيلُ مَا تَلَوْتَ مِنْ أَسْنَانِكَ مِنْ مَطْعَمِكَ وَ مَا كَلِمِكَ بِالسَّوَاكِ كَذَلِكَ أزلِ نِجَاسَهُ دُنُوبِكَ بِالتَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ وَ التَّهَجُّدِ وَ
الِاسْتِغْفَارِ بِالْأَسْحَارِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چنان که چرک دندان را با مسواک از غذاهای مانده شب پاک می کنی، هم چنین آلودگی های نفس و وجود خویش را که به سبب گناه و عصیان فراهم آورده ای با گریه و خشوع قلب و نماز شب و استغفار در سحر پاک کن.

در این جمله به چهار موضوع بسیار مهم که در پاکسازی وجود انسان از اهم عوامل است اشاره شده است:

۱- گریه و زاری.

۲- خشوع.

۳- شب زنده داری به عبادت.

۴- استغفار در سحر.

گریه

اشاره

گریه و زاری در پیشگاه حضرت حق-چه از شوق، چه از خوف، چه از عشق، چه به هنگام دعا یا قرائت قرآن یا خواندن مطالب و اشعاری که آدمی را به یاد

ص: ۱۳۱

دوست می اندازد، چه برای فراق از حضرت یار-در قرآن مجید و روایات عالی اسلامی از موضع بسیار مهمی برخوردار است.

گریه و زاری برای خدا از مهم ترین ارزش ها و بهترین کارها و از والاترین عبادت هاست.

مؤمن در پیشگاه حضرت دوست، دارای علائمی است و از علائم مهم او گریه و اشک چشم است.

گریه بر فقدان دنیا و مادیات و به هنگام شکست از عشق های مادی و موسمی، دلیل بر پستی روح و دنائت نفس است.

گریه برای جناب او، به خصوص در خلوت و به هنگام عبادت و گریه بر فقدان اولیا به خصوص حضرت سیدالشهدا علیه السلام و گریه برای مرگ عزیزانی که از ارزش ایمانی برخوردارند، گریه صحیح و گریه ای است که انسان به خاطر آن مأجور است، البته اجر انسان به تناسب موضوع گریه است، اگر گریه برای خدا یا برای حضرت حسین علیه السلام باشد، در صورتی که انسان از شرایط ایمانی برخوردار باشد، اجرش عظیم و مزدش بی پایان است.

گریه از اعظم نعمت های معنوی خداوند به انسان است و چشمی که اشک ندارد، صاحبش از ارزش والا برخوردار نیست و جمود چشم او علامت قساوت قلب است، چنین انسانی حتماً باید در رفع عیب خود بکوشد.

گریه علامت مؤمن

در باب این که گریه از علائم الهی بودن عبد است، در قرآن مجید می خوانیم:

[وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا

ص: ۱۳۲

مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ [(۱)]

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگان‌شان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند، لبریز از اشک می شود، می گویند. پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [به حقیقت پیامبر و قرآن] بنویس.

[إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا] (۲)

هنگامی که آیات [خدای] رحمان بر آنان خوانده می شد، سجده کنان و گریان به رو می افتادند.

گریه برای خدا، دلیل حال درون و خشوع قلب و خضوع اعضا و جوارح انسان در پیشگاه مقدس ربوبی است.

مسئله گریه در پیشگاه حضرت احدیت آن قدر با ارزش است که حضرت سجاد علیه السلام، در یکی از دعاهای خود عرضه می دارد:

الهی! روزی که چشم من از گریه در خانه تو بخوابد باز بماند، آن روز را روز مرگ من قرار بده (۳).

و در زیارت امین الله عرضه می دارد:

وَ عَبْرَهُ مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةً؛

اشکی که از برای خوف تو بریزد، مورد ترحم تو است.

در مقدمه دعای عرفه حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمده:

پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال از حق و اهتمام نمود در دعا و آب از

ص: ۱۳۳

۱-۱ - مائده (۵): ۸۳.

۲-۲ - مریم (۱۹): ۵۸.

۳-۳ - مکارم الأخلاق: ۹۹.

دیده های مبارکش جاری بود پس بدین گونه دعا را ادامه داد...

آری، گریه و زاری در پیشگاه حضرت دوست از روی خضوع و تذلل و مسکنت و فقر، به هنگام دعا و نیایش و به خصوص در وقت نماز و عبادت، یکی از مهم ترین کارهای انبیا و امامان علیهم السلام بود.

جلال الدین مولوی بلخی در دفتر پنجم می گوید:

تا نگرید ابر کی خندد چمن*** تا نگرید طفل کی نوشد لبن

طفل یک روزه همی داند طریق*** که بگریم تا رسد دایه شفیق

تو نمی دانی که دایه دایگان*** کم دهد بی گریه شیرت رایگان

گفت «ولیکوا کثیرا» گوش دار*** تا بریزد شیر فضل کردگار

گریه ابر است و سوز آفتاب*** استن دنیا همین دو رشته یاب

گر نبودی سوز مهر و اشک ابر*** کی شدی اجسام ما زفت و ستمبر

کی بدی معمور این هر چار فصل*** گر نبودی این تف و این گریه اصل

سوز مهر و گریه ابر جهان*** چون همی دارد جهان را خوش دهان

آفتاب عقل را در سوز دار*** چشم را چون ابر اشک افروز دار

چشم گریان بایدت چون طفل خرد*** کم خور این نان را که نان آب تو برد

ارزش گریه در روایات

روایات و دعاهای اسلامی ارزش والایی برای گریه قائل شده اند؛ روایات مربوط به گریه عموماً در معتبرترین کتب روایی آمده است که لازم است به نمونه هایی از آن روایات عالی اشاره شود:

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرماید:

تو را برای خودت به خصلت هایی سفارش می کنم. سپس فرمود: خدایا! او را

در این امور کمک کن.

اول: به صدق و راستی، از دهانت هرگز دروغ خارج نشود.

دوم: به ورع و پاکدامنی، هیچ گاه جرأت به خیانت در خود راه مده.

سوم: خوف از خدا، به گونه ای که او را می بینی.

چهارم: زیاد گریه کردن از خشیت خدای عزّ و جلّ که به هر قطره اشکی، خانه ای در بهشت برایت بنا می شود.

پنجم: بخشیدن مال و جان در راه خدا و حفظ دین.

ششم: پیروی از روش من در نماز و روزه و صدقه، اما نماز پنجاه و یک رکعت، اما روزه در هر ماه سه روز، پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه وسط ماه و پنج شنبه آخر ماه، اما صدقه در حدی که بگویند اسراف در بخشش دارد ولی اسراف نکرده باشی.

تو را به نماز شب سفارش می کنم، تو را به نماز شب سفارش می کنم و تو را به نماز زوال شمس سفارش می نمایم، در هر حال قرآن بخوان، در نماز دست را بلند کرده و در پیشگاه حق آن را دگرگون و واژگون کن، با هر وضو و نمازی مسواک کن و به تمام حسنات اخلاقی آراسته شو و از تمام سیئات اخلاقی دوری نما، اگر این برنامه ها را انجام ندادی و دچار انواع خسارت ها شدی، خود را سرزنش کن (۱).

أَنَّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَبْكِي حَتَّى يُغْشَى عَلَيْهِ (۲)؛

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در برابر حضرت حق آن قدر گریه می کرد، تا جایی که از حال می رفت !!

ص: ۱۳۵

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۱۵/۱۸۱، باب ۴، حدیث ۲۰۲۲۸.

۲-۲) - سفینه البحار: ۱/۳۵۷، باب الباء بعده الکاف.

در روایت آمده:

ابو ذر از خشیت حضرت رب به حدی گریه کرد که چشم درد گرفت. گفتند: اگر از خدا رفع چشم دردت را می خواستی، شفا می یافت. گفت: از چشم منصرفم و درد چشم غصهٔ بزرگ من نیست. گفتند: چه علتی تو را از درد چشم منصرف کرده؟ گفت: دو موضوع بزرگ: بهشت و جهنم!! (۱) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ابو ذر فرمودند:

علمی که باعث گریهٔ انسان نشود، علم با منفعت نیست.

خداوند در قرآن مجید، عالمان را بدین گونه ستوده:

[إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا * وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَسْكُونُ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا] (۲).

همانا کسانی که پیش از [نزول] آن معرفت و دانش یافته اند، زمانی که بر آنان می خوانند، سجده کنان به رو در می افتند.* و می گویند: منزّه و پاک است پروردگارمان بی تردید وعدهٔ پروردگارمان [به پاداش مؤمنان و کیفر مجرمان] قطعاً انجام شدنی است.* و گریه کنان به رو در می افتند و [شنیدن قرآن] بر فروتنی و خشوعشان می افزاید.

و نیز پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:

ای ابو ذر! کسی که می تواند گریه کند، پس گریه کند، اگر نمی تواند قلباً محزون

ص: ۱۳۶

۱-۱) -الخصال: ۳۹/۱، حدیث ۲۵؛ بحار الأنوار: ۴۳۱/۲۲، باب ۱۲، حدیث ۴۰.

۲-۲) -اسراء (۱۷): ۱۰۷-۱۰۹.

شود و به صورت گریه کن در آید که قلب سخت و قاسی، از خدا دور است... (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

علامت بدبختی، خشکی چشم، سنگ دلی، شدت حرص در طلب رزق و اصرار بر گناه است (۲).

در روایات آمده:

چیزی از عمل خیر برابر با گریه از خوف خدا نیست (۳).

و نیز در حدیث آمده:

چشمی که از خوف خدا گریست، در قیامت گریان نیست و قطره ای از اشک چشم برای خدا، دریایی از آتش را خاموش می کند و اگر گریه کننده ای در امتی بگرید به همه رحم خواهد شد و خوشا به حال بنده ای که خداوند او را در گریه ببیند و گریه کنندگان در قیامت در رفیق اعلا هستند و نزدیک ترین مرحله عبد به رب گریه در سجده است (۴).

آری، گریه در سجده چه گریه پرارزش و با قیمتی است و راستی کاری هم چون او در میان برنامه های عبادتی نمی توان یافت.

انسان توفیق پیدا کند در کنج خلوتی به وقت سحر با توجه به عظمت دوست و حقارت خود و با توجه به پرونده سیاه و پر از وزر و وبال، عصیان و خطایی که نسبت به حضرت یار داشته، سر به سجده گذارد و با توجه کامل و دل شکسته

ص: ۱۳۷

۱- ۱) - الأملی، شیخ طوسی: ۵۲۹، حدیث ۱۱۶۲؛ بحار الأنوار: ۸۰/۷۴، باب ۴، حدیث ۳.

۲- ۲) - الکافی: ۲۹۰/۲، باب فی اصول الکفر، حدیث ۶.

۳- ۳) - سفینه البحار: ۳۵۳/۱، باب الباء بعده الکاف.

۴- ۴) - سفینه البحار: ۳۵۳/۱، باب الباء بعده الکاف.

و اشک ریزان بخواند و با خواندن و گریه تمام وجود خود را شستشو دهد.

خوش آن سروی که بستانش تو باشی***خوش آن گل که گلستانش تو باشی

چمن گاه دل و بستان جانم***بود خرم چو دهقانش تو باشی

خوشا آن بلبل سرمست عاشق***که در هر صبح دستانش تو باشی

خوشا آن دل که دلبر در بر اوست***خوشا آن جان که جانانش تو باشی

دلچون گوی در چوگانت افتاد***خوشا گویی که چوگانش تو باشی

خوشا انسان که در عینش تو باشی***خوشا عینی که انسانش تو باشی

خوش آن مسلم که اسلامش تو دادی***خوش آن محسن که احسانش تو باشی

سر و سامان من جز عشق تو نیست***خوشا آن سر که سامانش تو باشی

خشوع

بسیاری از سالکان راه و عارفان بیدار و عاشقان وصال عقیده دارند که خشوع امری است قلبی و یکی از عالی ترین حالات دل انسانی است و راه تحصیلش معرفت بالله است.

تفسیر شریف «المیزان» در توضیح آیه شریفه:

[أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ] (۱)؛

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟

می فرماید:

خشوع، اثر برداشتن قلب از عظمت و جلال وجود مقدس حضرت اوست. انسانی که به درک صفات او توفیق پیدا کند، بدون شک قلب خاشعی نصیب او خواهد شد.

ص: ۱۳۸

صاحب «قاموس قرآن» می گوید (۱):

آنچه مسلم است این است که خشوع به معنی تذلل و تواضع است و آن با سکوت و آرامی و اطاعت و سر به زیر انداختن قابل جمع و تطبیق است.

و این حقیقت هم درباره قلب به کار رفته هم درباره سایر اعضا و به عبارت دیگر دارای معنای وسیعی است، هم شامل حال درون است و هم شامل وضع بیرون آدمی است. در آیه فوق درباره قلب به کار رفته و در آیه ذیل برای صدا:

[وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا] (۲).

و صداها در برابر [خدای] رحمان فرو می نشینند و جز صدایی آهسته [چیزی] نمی شنوی.

در هر صورت بیش ترین استعمال خشوع در مسئله قلب است، چنانچه آیات و روایات نشان می دهد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خداوند عزّ و جل به موسی خطاب کرد: می دانی چرا از میان این همه افراد خلقم تو را به صحبت خود انتخاب کردم؟ عرضه داشت: یا رب! برای چه؟ پاسخ شنید: ای موسی! بندگانم را زیر و رو کردم، کسی را در مقام نفس متذلل تر از تو نسبت به خودم نیافتم، ای موسی! هرگاه نماز می خواندی صورتت را بر خاک می گذاشتی.

خشوع نمی گذارد، انسان از عبادت و بیداری شب و گریه در گوشه خلوت راحت باشد، دل خاشع پر قیمت ترین دل در بارگاه قدس حضرت دوست است.

ص: ۱۳۹

۱-۱) - قاموس قرآن: ۲/۲۴۹.

۲-۲) - طه (۲۰): ۱۰۸.

قلب، مهم ترین و حساس ترین و پرارزش ترین عضو است، در صورتی که به صفت خشوع، اخلاص، یقین، محبت... آراسته باشد.

عین القضاة در بیان عظمت قلب می فرماید:

دریغا هرگز ندانسته ای که قلب، لطیفه است و از عالم علوی است و قالب، کثیف است و از عالم سفلی است.

خود هیچ الفت و مناسبت میان ایشان نبود و نباشد، واسطه و رابطه میان دل و قالب بر گماشتند که:

[أَنْ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ] (۱).

خدا میان آدمی و دلش حایل و مانع می شود [تا حق را باطل و باطل را حق میندازد].

تا ترجمان قلب و قالب باشد، تا آنچه نصیب دل باشد دل با آن لطیفه بگوید و آن لطیفه با قالب بگوید.

دریغا از [أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ] (۲) چه فهم کرده ای، اگر قلب را مجرد در قالب تعبیه کردند، قلب با قالب قرار و انس نگرفتی و قالب به احوال قلب طاقت نداشتی و گداخته شدی.

این لطیفه، حقیقت آدمی را واسطه و حایل کردند میان قلب و قالب، دریغا این قدردانی که قلب ملکوتیست و قالب ملکی، در ملک کسی زبان ملکوت نداند، اگر زبان جبروتی نباشد اگر خواهی مثالش بشنو.

عجمی زبان عربی فهم نکند الا به واسطه ترجمانی که هم عربیت داند و هم

ص: ۱۴۰

۱-۱ - انفال (۸): ۲۴.

۲-۲ - انشراح (۹۴): ۱.

عجمیت، آخر معلوم باشد که جز این پنج حواس صورتی، پنج حواس معنوی و باطنی هست، اکنون این همه در نهاد تو تعبیه است.

دریغا ای عزیز! که قلب نداری که اگر داشتی آن گاه با تو بگفتی که قلب چیست؟ کار دل دارد، دل را طلب کن و با دست آر، دانی که دل کجاست؟ دل را بین «اصبعین من اصابع الرحمن» طلب می کن. دریغا اگر جمال اصبعین من اصابع الرحمن حجاب کبریا برداشتی، همه دل ها شفا یافتندی، دل داند که دل چیست و دل کیست. منظور الهی دل آمد و خود دل لایق بود که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ (۱)؛

مسلماً خداوند متعال به هیئت و هیکل و اموال شما نگاه نمی کند بلکه به دل‌های شما و اعمالتان نگاه می کند.

ای دوست! دل نظر گاه خداست، چون قالب رنگ دل گیرد و هم رنگ دل شود قالب نیز منظور باشد.

دریغا، [بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ* فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ] (۲) ابن عباس گفت: این لوح محفوظ دل مؤمنانست مگر که مصطفی صلی الله علیه و آله از اینجا گفت که:

إِنَّ الْعَرْشَ يَنَالُ جَمِيعَ مَا خَلَقَ اللَّهُ؛

یعنی عرش مجید، محیط جمله مخلوقات و موجودات آمده است، باش تا بدانی که:

ص: ۱۴۱

۱-۱) - مستدرک الوسائل: ۱۱/۲۶۴، باب وجوب تقوی الله، حدیث ۶.

۲-۲) - بروج (۸۵): ۲۱-۲۲.

ما وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ (۱)؛

زمین مرا بر نتابد و آسمان طاقت ما ندارد، عرش در خور ما نیامد و دل مؤمن ما را قبول کرد، نخست ما او را قبول کرده بودیم.

روزی یکی از مصطفی پرسید که: این الله؟ کجاست خداوند؟

گفت: فی قلوب عباده.

در دل بندگان، خود باید جست.

[وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ] (۲).

و او با شماست هر جا که باشید.

این معنا باشد، چون دل تو را حاصل آمد و دل را باز یافتی روح خود جمال عزت با تو نماید؛ در هر صورت خشوع یکی از مهم ترین عوامل تطهیر دل و ارتقای قلب به مدارج کمال است.

به قول عارف شوریده دل و حکیم سالک، صفای اصفهانی:

ساقی جان به جام من ریخت می مدام دل***گشت زیبای تا سرم مست مدام جام دل

ملک دل است رام من، سکه دل به نام من***دل همگی به کام من، من همگی به کام دل

صدر جلال پادشه شاه بر اوست متکی***کوه و زمین و آسمان صف زده در سلام دل

ص: ۱۴۲

۱-۱) - عوالی اللالی: ۷/۴، حدیث ۷؛ فیض القدیر: ۶۲۹/۲.

۲-۲) - حدید (۵۷): ۴.

عقل ستاده پشت در عشق به گاه مستقر***نوبت سلطنت زند بر طبقات بام دل
عرش بدان معظمی گشت به پای دل زمی*** دولت عرش اعظمی یافت زفیض عام دل
گفتم من گدای تو خاک در سرای تو*** می دهم ندای تو فیض علی الدوام دل
کعبه تویی مراد را، راه تویی معاد را*** اینکه دهی جماد را سرعت سیر گام دل
مست مدام حق منم باده جام حق منم*** سر تمام حق منم از سر اهتمام دل

شب زنده داری

نعمت با عظمت شب

شب از اعظم نعمت های الهی است که با تمام منافعش به بندگان عنایت شده است.
خلوت شب برای عارفان و عاشقان و عابدان و ساجدان از بهترین ساعات روزگار است.
بسیاری از اولیا و عاشقان با مرکب شب به مقام قرب و میدان وصال حضرت دوست رسیدند.
معراج بزرگ انسان روزگار، عقل کل، هادی سُبُل، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در شب بود.
مهمانی خاص حضرت موسی در کوه طور، در پیشگاه حضرت دوست در چهل شب بود.

ص: ۱۴۳

نزول قرآن مجید در شب قدر بود و بسیاری از اتفاقات الهیّه و ریزش فیوضات ربانیه در شب بود.

به قول عارف واله، حافظ شیراز در معنویت شب:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند***وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی خود از شعشه پرتو ذاتم کردند*** باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی*** آن شب قدر که این تازه براتم دادند

این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد***اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود*** که ز بند غم ایام نجاتم دادند

قرآن مجید برای شب بیداران ارزشی بس بلند قائل است و بیداری شب را برای عبادت از علائم عاشقان و والهان و عابدان و متصفان به محبت محبوب حقیقی عالم می داند.

[أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنْاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَدِينُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ] (۱).

[آیا چنین انسان کفران کننده ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به

ص: ۱۴۴

سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است، از آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند، یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می شوند.

بسیاری از مفسران عقیده دارند، این آیت در شأن آنان که شب را به عبادت دوست مشغولند، نازل شده است.

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ] (۱).

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و چشمه سارهایند. آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می کنند؛ زیرا که آنان پیش از این همواره نیکوکار بودند. * آنان اندکی از شب را می خوابیدند [و بیشتر آن را به عبادت و بندگی می گذرانند].

شب زنده داری ائمه اطهار علیهم السلام

انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام و بیداران راه و عاشقان جمال و عارفان به حضرت مولا قسمت عمده ای از ساعات شب خود را به قیام و سجود و رکوع و قنوت و گریه می گذرانند و بالاترین لذت را از این برنامه عظمی و مسئله والا می بردند.

بیداری شب و عبادت و مناجات رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله داستانی است که هر انسانی از شنیدن آن تعجب می کند و گاهی انسان، طاقت استماع عبادات رسول مکرم الهی صلی الله علیه و آله را ندارد.

ص: ۱۴۵

علی علیه السلام اعبد مردم و سید عابدین و مصباح متعبدین بود، نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش فزون تر بود، تمام بندگان الهی از آن جناب نماز شب و ملازمت در اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین را در راه دین از مشعل او فروختند. پیشانی نورانی اش از کثرت سجود پینه کرده بود و محافظت آن بزرگوار بر ادای نوافل به حدی بود که نوشته اند:

در ليله الهير در جنگ صفيں در بين دو لشكر نطعي برايش گسترده بودند و بر آن نماز مي کرد و تير از راست و چپ او مي گذشت و بر زمين مي آمد و ابداً آن حضرت را تزلزلي نبود و وحشتي در ساحت وجود مقدسش راه نداشت؛ به هنگام شب آن چنان در عبادت و گريه غرق بود که گاهی غش می کرد و مهم تر از همه این که حضرت علی بن الحسين علیه السلام با آن کثرت عبادت و نماز می فرمود:

وَمَنْ يَقْوَى عَلَيَّ عِبَادَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱)؟! !

چه انسانی را توانایی عبادت علی بن ابی طالب علیه السلام است ؟!

امام صادق علیه السلام می فرماید:

امام حسن علیه السلام در زمان خود از همه اهل زمان عبادت و زهدش بیشتر بود.

هرگاه یاد مرگ و قبر و بعث و نشور و گذشتن بر صراط می کرد، گریه می کرد و چون عرض اعمال را بر حضرت حق توجه می نمود، نعره می کشید و مدهوش می گشت و چون به نماز می ایستاد، بندهای بدنش می لرزید؛ برای این که خود را در برابر حضرت ذو الجلال می دید و چون یاد بهشت و دوزخ می کرد، مضطرب می شد، مانند اضطراب کسی که دچار گزش مار و عقرب شده، در آن حال از خداوند طلب بهشت می کرد و به حضرت او از عذاب جهنم پناه می برد.

ص: ۱۴۶

ابن بابویه به سند معتبر از امام مجتبی علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود:

در شب جمعه مادرم فاطمه علیها السلام در محراب خود ایستاده و مشغول بندگی حق تعالی گردید و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح طالع شد (۱).

ابن عبد ربه - که از علمای بزرگ اهل سنت است - در کتاب «عقد الفرید» روایت کرده که:

خدمت حضرت علی بن الحسین عرض شد: چرا اولاد پدر شما کم است؟ فرمود: تعجب است که چگونه مثل من اولادی از برای او باشد؟ چه آن که پدرم در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد، پس چه زمان فرصت رفتن پهلوئی زن داشت (۲)؟

امام چهارم علیه السلام عابدترین مردم اهل روزگار بود و کسی از مردم عالم طاق عبادت او را نداشت!!

آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و به وقت نماز بر بدنش لرزه می افتاد و رنگش زرد می شد و چون به نماز می ایستاد، مانند ساق درخت بی حرکت بود و چون به [مالک یوم الدین] می رسید چندان آن را تکرار می کرد که نزدیک بود قالب تهی کند و وقتی که به سجده می رفت، سر بر نمی داشت تا عرق از جبین مبارکش جاری شود و شب ها را به عبادت به روز می آورد.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که پدرم امام باقر علیه السلام فرمود:

روزی که بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام وارد شدم، دیدم که عبادت در آن حضرت بسیار تأثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده اش از بسیاری گریه مجروح گشته و پیشانی نورانش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از

ص: ۱۴۷

۱- ۱) - علل الشرایع: ۱/۱۸۲، باب ۱۴۵، حدیث ۱.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۴/۱۰۰، باب ۳۰، حدیث ۴۶۲۰.

زیادی قیام در نماز ورم کرده، چون او را بر این حال مشاهده کردم، خودم را نتوانستم از گریه حفظ کنم، بسیار گریستم، آن حضرت متوجه تفکر بودند، بعد از زمانی به من نظر انداختند و فرمودند که بعضی از کتاب‌ها که عبادت علی علیه السلام در آنجا نوشته شده به من ده، چون بیاوردم و پاره‌ای بخواندند، بر زمین گذاشتند و فرمودند: چه کسی یارای آن را دارد که مانند علی بن ابی طالب عبادت کند (۱).

برای هر یک از ائمه علیهم السلام به همین گونه عباداتی به خصوص به وقت شب نوشته‌اند که انسان از خواندن یک سطر آن، از عبادات تمام عمرش خجالت می‌کشد!

حالاتی که برای شب عاشقان نوشته‌اند، آدمی را به حیرت انداخته و گاهی تصورش برای انسان مشکل است، چه رسد به تصدیقش!

درباره ابو اسحاق سبعی از اصحاب حضرت زین العابدین علیه السلام و اوثق ثقات و خواهرزاده بریر که یکی از شهدای کربلا بود، نوشته‌اند:

در زمان وی عابدتر و صادق‌تر از او نبود و چهل سال تمام با وضوی شام نماز صبح را خواند (۲)!!

عظمت نماز شب

عارف بزرگ، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی در «اسرار الصلاة» خود درباره تهجد و بیدرایی شب می‌فرماید:

از جمله نوافلی که خیلی بر انجام آن تأکید شده نماز شب است و تو از بزرگی و عظمت این حقیقت بی‌خبری؛ این واقعیت نوری است در برابر تاریکی و انسی

ص: ۱۴۸

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۹۱/۱-۹۲، باب ۲۰، حدیث ۲۱۵.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۱۷/۴۶، باب ۸، حدیث ۴.

است از وحشت و خلوتی است از کثرت.

از امام صادق علیه السلام رسیده:

نماز شب علت خشنودی حق و عشق ملائکه و سنت انبیا و نور معرفت و ریشه ایمان و راحت بدن و موجب تنفر شیطان و سلاح علیه دشمنان و موجب قبولی دعا و پذیرش اعمال و برکت در روزی و واسطه و شفیع بین انسان و ملک الموت و چراغ قبر و فرش گور و جواب منکر و نکیر و مونس آدمی در قبر تا قیامت است و به وقت قیامت سایه بالا سر و تاج سر و لباس بدن و نوری است که پیشاپیش انسان در حرکت است.

و نماز شب، پوششی بین انسان و آتش و حاجتی بین آدمی و خداوند و مایه سنگینی میزان و گذرنامه عبور از صراط و کلید بهشت است (۱).

و نیز در روایت آمده:

خانه هایی که در آن نماز شب خوانده می شود و قرآن تلاوت می گردد، به همان گونه که ستارگان بر اهل زمین می درخشند، این بیوت هم بر اهل آسمان می درخشند (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار علی علیه السلام را در یک مجلس سفارش به نماز شب کردند و فرمودند:

آیا به آنان که نماز شب می گزارند نمی نگرید؟ اینان زیباترین مردم هستند؛ زیرا که آن ها در شب برای پروردگار نماز گزارند و خداوند هم از نور خود بر آن ها پوشاند (۳).

ص: ۱۴۹

۱-۱) -بحار الأنوار: ۱۶۱/۸۴، باب ۶، حدیث ۵۲؛ ارشاد القلوب: ۳۱۶.

۲-۲) -الکافی: ۴۹۹/۲، باب ذکر الله عز و جل، حدیث ۱.

۳-۳) -وسائل الشیعه: ۱۸۱/۱۵، باب ۴، حدیث.

غیر آیات قرآن، روایاتی که در فضیلت نماز شب رسیده در حد تواتر است.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

[وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا] (۱).

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این افزون [بر واجب] ویژه توست، امید است پروردگارت تو را [به سبب این عبادت ویژه] به جایگاهی ستوده برانگیزد.

عبد برای آماده کردن خود جهت تهجد باید مراقب وضع خود باشد و از وظایف و آداب آنچه را مناسب حال خود می نگرد و تشخیص می دهد عمل کند؛ گذشتگان ما از اهل الله سعی و کوششان در تحصیل رقت و نرم ساختن دل بود و برای دست یافتن به آن و سایر حالات عالی به بعضی از حالات، مثل پوشیدن لباس های زبر و خشن و... در خاک غلتیدن و اعضای بدن را نزدیک آتش بردن و پاشیدن خاک بر سر و روی خود و دخول در گورها و ندای مردگان و ملامت خویش و خطاب به خود به عقاب های قرآنی و اختیار دعاها و مناجات هایی که به دل آتش می زند، متوسل می شدند.

نماز شب، آبروی عبد نزد مولا و مرکب حرکت به سوی مقام قرب و وصال حضرت دوست است؛ شب را از خوراک و خواب کم کن تا بتوانی بر خیزی و چون بر خاستی با کمال خضوع و خشوع به پیشگاه مولایت بشتاب و از حضرت او آنچه می خواهی بخواه که اگر شرایط استجاب دعا در تو جمع باشد بدون شک دعایت مستجاب و به تمام خواسته های دنیوی و اخروی خود خواهی رسید، علاوه بر این همان طور که حضرت صادق علیه السلام در متن روایت فرموده اند: نماز شب علت پاکی و طهارت درون تو است.

ص: ۱۵۰

مسئله استغفار در سحر که حضرت صادق علیه السلام در متن روایت مطرح کرده اند از مسائل بسیار مهم الهی است.

استغفار همیشه مطلوب است، ولی در هنگام سحر مطلوب تر و قدر و اعتبارش بیشتر است.

[الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالسَّحَرِ] (۱).

آنان که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند.

[وَبِالسَّحَرِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ] (۲).

و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می کردند.

در آیات نود و هفت و نود و هشت سوره یوسف، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

تأخیر استغفار برای رسیدن سحر شب جمعه بود (۳).

[قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] (۴).

گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی تردید ما خطاکار بوده ایم. * گفت: برای شما از پروردگرم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: ۱۵۱

۱-۱ - آل عمران (۳): ۱۷.

۲-۲ - ذاریات (۵۱): ۱۸.

۳-۳ -

۴-۴ - یوسف (۱۲): ۹۷-۹۸.

در روایت و حدیثی که «منهج الصادقین» نقل می کند آمده:

یعقوب بیش از بیست سال در هر شب جمعه برای فرزندان استغفار می کرد تا حق تعالی از گناهان آنان گذشت (۱).

بعضی از علمای تفسیر می گویند:

چون یعقوب به مصر آمد و از عفو یوسف نسبت به برادران آگاه شد، شب به نماز برخاست و بعد از تهجد رو به قبله ایستاد و یوسف را در پشت سر خود و برادران را پشت سر یوسف قرار داد و دعا کرد و آنان آمین گفتند و خداوند، دعای آنان را مستجاب کرد.

یکی از اصحاب می گوید:

سحرگاهی به در حجره عبد الله بن مسعود می گذشتم، شنیدم می گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ دَعَوْتَنِي فَأَجَبْتُ وَأَمَرْتَنِي فَأَطَعْتُ وَهَذَا سِحْرٌ فَأَغْفِرْ لِي (۲)؛

پروردگارا! مرا دعوت کردی به پیشگاهت بیایم، آمدم و امر به اطاعت کردی اطاعت کردم، هم اکنون هنگام سحر است مرا بیامرزد.

دعای ابو حمزه ثمالی که از حضرت سجاد نقل شده، بهترین مناجات و استغفار در وقت سحر است؛ سحر وقتی توأم با بیداری و اشک استغفار شود عالی ترین عامل برای زوال ناپاکی ها از روح و نفس و عقل و جان و اخلاق و عمل است.

ص: ۱۵۲

۱- ۱) - منهج الصادقین: ۷۷/۵، ذیل آیه ۹۸ سوره یوسف.

۲- ۲) - مجمع الزوائد: ۱۰/۱۵۵.

[وَ طَهَّرَ ظَاهِرَكَ وَ بَاطِنَكَ مِنْ كُدُورَاتِ الْمُخَالَفَاتِ وَ رُكُوبِ الْمَنَاهِي كُلِّهَا لِلَّهِ تَعَالَى]

در ادامه بحث امام صادق علیه السلام می فرماید:

ظاهر و باطن خود را از کدوراتی که به وسیله ارتکاب معاصی به هم رسیده از روی اخلاص و محض تقرب الی الله پاک کن و از این که مناهی حق مرکب زندگیت باشد بپرهیز.

به طور حتم از نتایج شوم گناه، پدید آمدن تاریکی و کدورت بر صفحه قلب و جان است و ادامه گناه این سیاهی و تاریکی را وسعت داده تا جایی که نعوذ بالله همه صفحه هستی انسان را بگیرد و از توبه محروم شود.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا أذْنَبَ الرَّجُلُ حَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَ إِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا (۱).

ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: وقتی مرد، گناهی مرتکب می شود در قلبش نقطه سیاهی پیدا می شود، اگر توبه کند از بین می رود و اگر بر گناه افزوده شود، آن نقطه سیاه اضافه می شود تا بر قلب غلبه کند

ص: ۱۵۳

و همهٔ دل را بگیرد، آن گاه انسان بعد از فرو رفتن قلب در تاریکی، روی رستگاری را هرگز نخواهد دید.

این بندهٔ ضعیف و فقیر دل شکسته، در درد دوری از مقام دوست گفته ام:

خبر ز درد و غم دل به آشنا بدهید*** که من مریض فراقم به من دوا بدهید

فروغ خانه من یار دلنواز برفت*** شما به کلبه احزان من صفا بدهید

نگاه بر من افسرده حال زار کنید*** دلم گرفته عزیزان به من شفا بدهید

چومن کسی نبود مستحق جرعه وصل*** به این فقیر از آن جرعه از وفا بدهید

گره فتاده به کارم کجاست راه نجات*** نشان زکوی حبیب گره گشا بدهید

خמוש گشته زهجران نوای نای دلم*** چه می شود که به این نای من نوا بدهید

هرآنچه این دل مسکین طلب زیار کند*** کسی به یار بگوید که آن را به ما بدهید

[فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرَادَ بِاسْتِعْمَالِهَا مَثَلًا لِأَهْلِ الْيَقْظَةِ]

این همه پافشاری پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در مسئله مسواک و طهارت دهان و دندان، مثل و راهنمایی است برای بیداران که وقتی برای یک فضای کوچکی مثل دهان و چند عدد دندان این همه سفارش برای طهارت دارم، پس سفارش من چقدر زیاد و فوق العاده است برای طهارت باطن که عالمی گسترده و جهانی وسیع است.

ص: ۱۵۵

[وَهُوَ أَنَّ السَّوَاكَ نَبَاتٌ لَطِيفٌ نَظِيفٌ وَغُصْنٌ شَجَرٍ عَذْبٍ مُبَارَكٍ وَالْأَسْنَانُ خُلِقَتْ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْخَلْقِ آلَهُ وَادَاءَهُ لِلْمَضَعِ وَ سَبَباً لِاشْتِهَاءِ الطَّعَامِ وَإِصْلَاحِ الْمِعْدَةِ وَ هِيَ جَوْهَرَةٌ صَافِيَةٌ تَتَلَوَّثُ بِصُحْبِهِ تَمْضِغِ الطَّعَامِ وَ تَتَغَيَّرُ بِهَا رَائِحَةُ الْفَمِ وَ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْفَسَادُ فِي الدِّمَاغِ]

حرکت از ظاهر به باطن

این جمله اشارتیست به راه انتقال از ظاهر به باطن و از صورت به معنی و از محسوس به معقول، همان که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله از این همه تأکید نسبت به ظاهر، اراده حرکت از ظاهر به باطن نسبت به همه را داشته اند و تأکید آن حضرت بر طهارت باطن قابل مقایسه با ظاهر نیست؛ در هر صورت حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

چوب مسواک، چوبی است لطیف و پاکیزه و از شاخه درخت مبارکی است و دندان، خلقی از مخلوقات حضرت اوست که به حکمت بالغه پدید آورده تا وسیله و عاملی برای جویدن و آسان شدن هضم غذا باشد و معده در پرتو آن به راه صلاح باشد.

و دندان در اصل خلقت جوهریست در نهایت صفا و جلا که با هم نشینی با مواد غذایی چرک و کثیف می شود و به سبب ماندن کثافت در دندان و دهان عفونت به

هم می رسد و عفونت دهان موجب فساد دماغ می گردد.

وقتی طعام مانده در بن دندان ها و در فضای دهان، این همه خسارت به بار آورد، پس چه خسارتی گناهان مانده در دل و عقل و روح و اعضا و جوارح به جای خواهد گذاشت!؟

ص: ۱۵۷

[فَإِذَا اسْتَاكَ الْمُؤْمِنُ الْفِطْنَ بِالنَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَ مَسَحَهَا عَلَى الْجَوْهَرِ الصَّافِيهِ أزالَ عَنْهَا الْفَسَادَ وَ التَّعْتِيرَ وَ عَادَتْ إِلَى أَصْلِهَا]

مؤمن زیرک هرگاه به چوب لطیف مسواک بر دندان کشید، از دندان چرک و کثافت پاک شده به صفت اصلی خود که صفا و جلاست بر می گردد.

هم چنین دل مؤمن در اصل خلقت و پیش از ارتکاب معاصی در غایت صفا و جلاست و از کدورت جسمانی و تعلقات شهوانی و غواشی هیولانی، عاری و مجرد است و به سبب مجاورت با بدن ظلمانی و اشتغال به تعلیقات جسمانی ظلمت و تیرگی به هم رساننده و مثل دندان آلوده به غذا چرکین شده و از غذای اصلی و قوت روحانی که ذکر خدا و عبادت و حال است، دور مانده و بر تو است که آن را با توبه و زاری و خشوع و تضرع و استغفار در سحر و ذکر خدا جلا داده به حال اول برگردانی، چنانچه حضرت صادق علیه السلام در بخش دیگر روایت بدین گونه هشدار می دهد:

ص: ۱۵۸

[كَذَلِكَ خَلَقَ اللَّهُ الْقَلْبَ طَاهِرًا صَافِيًا وَجَعَلَ غَدَاءَهُ الذِّكْرَ وَالفِكْرَ وَالهَيْبَةَ وَالتَّعْظِيمَ وَإِذَا شِيبَ الْقَلْبُ الصَّافِي فِي تَغْدِيَتِهِ بِالْغَفْلَةِ
وَالكَدْرِ صُقِلَ بِمُضَقَلِهِ التَّوْبَةَ وَنُظِفَ بِمَاءِ الْإِنَابَةِ لِيُعَوِّدَ عَلَيَّ حَالَتِهِ الْأُولَى وَجَوْهَرِيهِ الْأَصْلِيهِ الصَّافِيهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ]]

هم چنین خداوند، دل آدمی را مانند دندان، در اصل خلقت پاک و صاف و منزه از تیرگی و ظلمت آفریده و غذای واقعی آن را ذکر و فکر جناب خودش قرار داده و هرگاه آلوده شود با خوردن غفلت و کدورت به کثافت و ظلمت دچار می گردد.

در این حال باید با صیقل توبه و آب انابه، قلب را از ظلمات گناه و کدورات معاصی پاک کرد و به حال اول و جوهر اصلی و صافی خودش برگرداند، تا با برگرداندن قلب، عبد مورد محبت دوست گردد، چنانچه حضرت حق می فرماید:

به حق که خداوند، توابین و متطهرین را دوست دارد.

[وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَيْكُمْ بِالسَّوَاكِ ظَاهِرِ الْأَسْنَانِ وَ أَرَادَ هَذَا الْمَعْنَى]

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد به مسواک ظاهر دندان، مرادش تطهیر ظاهر است با تطهیر باطن و تشبیه معقولست به محسوس.

[وَ مَنْ أَنَاخَ تَفَكَّرَهُ عَلِيٌّ بِأَبِ عَتَبَةَ الْعَبْرَةِ فِي اسْتِخْرَاجِ مِثْلِ هَذِهِ الْأَمْثَالِ فِي الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ فَتَبَحَّ اللَّهُ لَهُ عُيُونَ الْحِكْمَةِ وَالْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ]

و هر کس مرغ بلند پرواز فکرت را بر آستانه در عبرت بنشاند و به حقایق و مخلوقات نظر کند و بخواهد از اصل و فرع مسائل، این رموزات را استخراج نماید، خداوند چشمه های حکمت و معرفت را به روی دل او می گشاید و عنایات و الطاف بیرون از حد گفتگو به او کرامت می فرماید و به یقین و تحقیق که خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نمی کند.

و راستی کدام کار نیک بهتر از این که آدمی دنبال یافتن حقایق برود و با کشف رموز و اسرار مسائل الهی بر شخصیت الهی خود افزوده و شوق و عشق بیشتری برای عبادت و اطاعت از حضرت مولا پیدا کند.

باب ۹ در بیان مبرز

اشاره

ص: ۱۶۰

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْمُسْتَرَاخُ مُسْتَرَاخًا لِاسْتِرَاخِهِ الْأَنْفُسَ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ وَاسْتِفْرَاغِ الْكَثِيفَاتِ وَالْقَدْرِ فِيهَا]

استراحت نفوس از نجاسات

امام صادق علیه السلام می فرماید:

به محل تخلیه کثافات شکم به این خاطر مستراح می گویند که نفوس مردم از سنگینی نجاسات پس مانده از غذای خورده شده و کثافات و آلودگی ها راحت می شوند.

خوراکی هایی که انسان می خورد، بدن به آن اندازه ای که برای قدرت و قوت و ادامه حیات لازم دارد بر می دارد و ما زاد آن را تبدیل به نجاست و کثافت کرده و به انسان فشار می آورد که به مستراح رفته و آن را از بدن بیرون براند و اگر انسان به ندای شکم در این زمینه پاسخ نگوید، آبروی آدمی را می برد !!

خوراکی ها هرچه سنگین تر و رنگین تر و خوشمزه تر باشد، کثافت و نجاسات و تعفن و بوی آن بیشتر و ضربه و خسارتش به بدن سنگین تر است.

به اندازه خوردن یا کمتر از حد خوردن و ساده خوردن، کم خرج تر و حملش آسان تر و کثافتش کمتر و پس دادنش راحت تر است.

آه! خوراکی که بیشترش در شکم می خواهد تبدیل به نجاست شود، نجاستی که هر موجود زنده ای از آن فراری است و حملش باعث زحمت آدم است، بر چه

حسابی انسان برای به دست آوردنش این همه ظلم و جور، غل و غش، خدعه و حيله نسبت به ديگران بورزد؟!

چرا انسان راه حلال را طی نکند؟ چرا برای خدا به محل کسب نرود؟ چرا در خرید و فروش رعایت احکام حق را نکند؟ چرا برای بیشتر به دست آوردن دزدی کند، احتکار جنس نماید، ظلم بورزد و تا جایی پیش برود که برای لقمه نانی دست به خون مظلوم یا مظلومانی بیالاید؟!

امیر المؤمنین علیه السلام درباره مردمی که از تربیت الهی دورند و همتی جز شکم و شهوت ندارند و از هر راهی که قدرشان اقتضا می کند، پیدا می کنند و می خورند می فرماید:

قیمت اینان با آنچه از شکمشان می ریزد، مساوی است !!

آری، اینان بیش از این قیمت و ارزش ندارند و هم اینانند که خداوند آنان را در قرآن به عنوان بدتر از حیوانات و درندگان وصف فرموده است.

مواد خوراکی قبل از این که به انسان برسند، طیب و طاهر و پاکیزه است، طعم عالی و رنگ های چشمگیر دارند، چون به شکم برسند، قسمتی از آن ها تبدیل به انرژی برای جسم و بقیه تبدیل به کثافات و فضولات می شوند؛ اگر انسان در به دست آوردن مواد و خوردن آن عبد حضرت حق باشد، خوشا به حالش و اگر بنده شیطان و برده شکم باشد، در حقیقت باید گفت که وجود او با تمام شؤنش کارخانه کود سازی است.

ابو سعید و مسئله پند و عبرت

ابو سعید ابو الخیر با جمعی از اصحاب از کنار دهی در نیشابور به طرف مقصدی می گذشتند.

مردی کُناس مشغول خالی کردن چاه مستراح بود، اصحاب از بوی تعفن کثافات دماغ خود را گرفتند و به سرعت از آن محل گذشتند، ولی مشاهده کردند شیخ نیامد.

چون نظر کردند دیدند شیخ با حالت تفکر کنار کثافات ایستاده. فریاد زدند:

استاد! بیا. فرمود: می آیم، پس از مدتی تأمل در کنار کثافات به سوی اصحاب روان شد، چون به آنان رسید، عرضه داشتند: ای راهنما! برای چه کنار کثافات ایستادی؟

فرمود: چون شما دماغ خود گرفتید و به سرعت حرکت خود افزودید، آوازی از کثافات و فضولات برخاست که هان ای روندگان! دیروز ما با حالتی طیب و طاهر و پاکیزه و رنگ و بویی بسیار عالی بر سر بازار به صورت سبزیجات و میوه جات و حبوبات قرار داشتیم و شما بنی آدم به خاطر به دست آوردن ما، بر سر و بار یکدیگر می زدید و به انواع حيله ها و خدعه ها متوسل می گشتید و از هیچ گونه تقلب و زوری خودداری نمی کردید، چون ما را به دست آوردید خوردید، ما بر اثر چند ساعت همنشینی با شما تبدیل به این حال گشته و به این سیه روزی افتادیم، به جای این که ما از شما فرار کنیم، شمایی که باعث این تیره بختی برای ما شدید، شما از ما فرار می کنید؟! ای اف بر شما!!

من کنار کثافات ایستاده و به پند و نصیحت آنان گوش فرا داده تا شاید عبرتی از آنان بگیرم!

ناصر خسرو به راهی می گذشت***مست و لایعقل نه چون میخوارگان

دید قبرستان و مبرز روبرو***بانگ بر زد گفت کایي نظارگان

نعمت دنیا و نعمت خواره بین ***ایش نعمت، ایش نعمت خوارگان (۱)

جدّ تو آدم بهشتش جای بود ***قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه چون کرد گفتندش تمام ***مذنبی مُذنب برو بیرون حرام

تو طمع داری که با چندین گناه ***داخل جنت شوی ای رو سیاه (۲)

در هر صورت نباید با توجه به شکم و مواد غذایی دچار غفلت از حقایق بلند آسمانی و انسانی شد، خوردن را باید وسیله بدست آوردن قدرت برای عبادت و تفکر قرار داد؛ همت اگر شکم باشد، انسان بدون شک از آدمیت و انسانیت خارج خواهد شد.

انسان در برخورد با هر برنامه ای باید به عاقبت آن بیندیشد و با کمال دقت نتیجه و محصول هر کاری را توجه کند و بداند عاقبت مرگ است و پس از مرگ بازپرسی از عمل و مزد عمل.

غزالی در «کیمیای سعادت» در رکن اول می گوید:

اما آنچه مهم است در هر روز آن است که در مرگ و نزدیکی اجل تفکر کند و با خود گوید که ممکن است که از اجل یک روز بیش نمانده است که فایده این فکرت

ص: ۱۶۷

۱-۱ - کشکول شیخ بهایی.

۲-۲ - نان و حلوا، شیخ بهایی

عظیم است که این خلق که روی به دنیا آورده اند از درازی امل است و اگر به یقین دانندی که تا یک ماه یا یک سال بخواهند مرد، از هرچه بدان مشغولند دور باشندی و باشد که تا یک روز بخواهند مرد و ایشان به تدبیر کاری مشغولند که تا ده سال به کار خواهد آمد و برای این گفت حق تعالی:

[أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ] (۱).

آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و این که شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند؟

و چون دل صافی کند و این تأمل کند رغبت ساختن زاد آخرت در دل حرکت کند و باید تفکر کند تا درین روز چند خیر میسر تواند بود وی را و از هرچه معصیت است، حذر می باید کرد و در گذشته چه تقصیر کرده است که می تدارک باید کرد و این همه را به تدبیر و تفکر حاجت بود.

پس اگر کسی را راه گشاده بود، تا در ملوک آسمان و زمین نگردد و در عجایب صنع نگردد، بلکه در جمال و جلال حضرت الهیت نگردد، این تفکر از همه عبادات و از همه تفکرها فاضل تر که تعظیم حق تعالی بر دل غالب شود و تا تعظیم غالب نشود محبت غالب نشود و کمال سعادت در کمال محبت است، لیکن این هرکسی را میسر نباشد.

لیکن در بدل این باید که در نعمت های حق تعالی که بر وی است تفکر کند و در محنت ها که در عالم است از بیماری و درویشی و انواع عقوبات که ورا از آن خلاص

ص: ۱۶۸

داده اند، تا بداند که شکر بر وی واجب است و شکر بدان بود که فرمان ها به جای آرد و از معصیت ها دور باشد و در جمله ساعتی در آن ها تفکر کند (۱).

بهاء الدین ولد فرزند مولوی می گوید:

گفت احمد هر که دو روزش یکی است*** هست مغبون و گرفتار شکی است

بی یقینی می زند در ابلهی*** پر ز بادی هم چو انبان تهی

هر دمی پس می رود از پیش صف*** می شود صافیش دردی هم چو کف

رنج او هر لحظه بدتر می شود*** هر دمی او زشت و ابتر می شود

سوی دوزخ میرود آن ردّ باب*** بی عذاب بحر در بحر عذاب

پیش از آن که کار تو آنجا رسد*** هر دمی غفلت تو را واپس برد

رو به سوی اصل خود هم چون خلیل*** بگذر از استاره و چرخ نبیل

پای همت بر خور و بر ماه نه*** سر بر آن ایوان و آن درگاه نه

این خودی را خرج کن اندر خدا*** تا نمانی هم چو ابلیسی جدا

آب جان را ریز اندر بحر جان*** تا شوی دریای بی حد و کران

شہوت شکم یا تنور جہنم

اشاره

جاذبه شکم و جاذبه مواد چرب و شیرین و خوش طعم غذایی بسیار قوی است، در حدی که بسیاری از اهل عالم با قوت و قدرت این دو جاذبه با سرعتی فوق العاده به هلاکت و فنا، به شقاوت و بدبختی، به تیره روزی و عاقب سوزی افتادند.

گرسنگی در تمام ایام عمر و خوش مزه بودن مواد غذایی، دو علت قوی برای

ص: ۱۶۹

حرکت انسان به سوی به دست آوردن مواد و خوردن و سیر شدن است و پس از سیر شدن...

راستی اگر انسان مقید به تربیت الهی نباشد و دست به دامان اولیای خدا نداشته باشد در مقابل شکم و مواد غذایی چه خواهد کرد.

فیض کاشانی در کتاب «محجه البیضاء» می نویسد (۱):

از بزرگ ترین عوامل هلاکت برای فرزند آدم شهوت شکم است، به خاطر همین مسئله آدم و حوا از خانه قرار به خانه مذلت و بیچارگی در افتادند.

اینان را خداوند مهربان از خوردن آن درخت نهی کرد، اما شهوت شکم بر هر دو غلبه کرد و از آن درخت خوردند و پس از آن عریان از لباس بهشتی شده و بیرون رانده شدند.

شکم بدون شک چشمه شهوات و مرکز آلام و بیماری ها و همه گونه آفات است.

شهوت جنسی و شدت میل به زن از آثار شکم و شهوت خوراک می باشد.

میل شدید به خوراکی ها و میل فوق العاده به شهوت جنسی و شدت رغبت به مال و جاه، وسیله هایی هستند که آدمی را در توسعه دادن به زمینه برای به دست آوردن خوراک و عامل شهوت به حرکت شدید و می دارند!

به دنبال شکم است که انسان به جمع مال و به دست آوردن جاه خودکشی کرده و دچار سستی در مسائل الهی گشته و به چاه فخر فروشی و حسد ورزی خواهد افتاد و از همین زمینه های شیطانی است که آفت ریا و غائله تفاخر و تکاثر و خود بزرگ بینی به انسان هجوم می آورد.

ص: ۱۷۰

حسد، حقد، عداوت، کینه و دشمنی از آثار بندگی شکم است و تمام این موارد انسان را به غرق شدن در دریای تجاوز و فحشا و منکرات کمک می نماید.

اگر عبد، نفسش را رام جوع کند و مجاری شیطان را ببندد، در اطاعت خدا خواهد افتاد و راه طغیان و سرکشی بر او بسته خواهد شد.

شکم پرست مجبور است آخرت را به دنیا، معنی را به ظاهر، انسانیت را به حیوانیت، خدا را به شیطان بفروشد!

روایات طعام و شکم

روایات در زمینه شکم، مسائل بسیار بلند و قابل توجهی دارند که لازم است به پاره ای از آن ها اشاره شود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَإِنَّ الْأَجْرَ فِي ذَلِكَ كَأَجْرِ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَمَلٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ جُوعٍ وَ عَطَشٍ (١).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: با گرسنگی و تشنگی به مبارزه با نفس برخیزید، اجر این مبارزه مانند اجر رزمنده در راه خداست، به تحقیق عملی در پیشگاه خدا محبوب تر از گرسنگی و تشنگی نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ قَلْبٌ مَن مَلَأَ بَطْنَهُ (٢).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قلب کسی که شکمش پر است، وارد ملکوت آسمان ها نمی شود.

ص: ۱۷۱

۱- ۱) - محجه البيضاء: ۱۴۶/۵، کتاب کسر الشهوتین.

۲- ۲) - محجه البيضاء: ۱۴۶/۵، کتاب کسر الشهوتین.

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: مَنْ قَلَّ طُعْمُهُ وَضَحْكُهُ وَرَضِيَ بِمَا يَسْتُرُ بِهِ عَوْرَتَهُ (۱).

گفتند: یا رسول الله! از مردم کدامیک برترند؟ فرمود: کسی که غذا و خنده او کم باشد و به آنچه عیوب او را می پوشاند، خشنود باشد، (شاید کنایه از آراسته بودن انسان به حسنات اخلاقی باشد).

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْفِكْرُ نِصْفُ الْعِبَادَةِ وَقَلَّةُ الطَّعَامِ هِيَ الْعِبَادَةُ (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اندیشه نصف عبادت است و کمی طعام خود عبادت.

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي الْمَلَائِكَةَ بِمَنْ قَلَّ طُعْمُهُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ: انظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي ابْتَلَيْتُهُ بِالطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فِي الدُّنْيَا فَتَرَ كُهُمَا لِأَجْلِي أَشْهَدُوا يَا مَلَائِكَتِي مَا مِنْ أَكْلِهِ تَرَكَهَا لِأَجْلِي إِلَّا أَبَدَلْتُهُ بِهَا دَرَجَاتٍ فِي الْجَنَّةِ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به کسی که غذایش در دنیا مختصر است به ملائکه مباحات می کند و می فرماید: به بنده ام بنگرید، او را به طعام و آشامیدنی آزمایش کردم، هر دو را به خاطر من رها کرد. ای ملائکه! شاهد باشید غذایی را برای خاطر من ترک نمی کند مگر این که به جای آن درجاتی در بهشت به او عطا می کنم.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تُمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ كَالزَّرْعِ يَمُوتُ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ (۴).

ص: ۱۷۲

۱- ۱) - محجه البيضاء: ۱۴۶/۵، کتاب کسر الشهوتين.

۲- ۲) - محجه البيضاء: ۱۴۶/۵، کتاب کسر الشهوتين.

۳- ۳) - محجه البيضاء: ۱۴۷/۵، کتاب کسر الشهوتين.

۴- ۴) - محجه البيضاء: ۱۴۷/۵، کتاب کسر الشهوتين.

و نیز آن حضرت فرمود: دل ها را با طعام و آشامیدن زیاد به مرگ و نابودی نکشید، حقیقتاً قلب مانند زراعت است، وقتی آب فراوان به او برسد از بین می رود.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: بِنَسِ الْعَوْنِ عَلَى الدِّينِ قَلْبٌ نَخِيبٌ، وَ بَطْنٌ رَغِيبٌ وَ نَعْظٌ شَدِيدٌ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه عامل بدی است برای از بین بردن دین، ترسویی، پرخوری و کثرت شهوت رانی.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ (۲).

امام باقر علیه السلام فرمود: چیزی از شکم پر، در پیشگاه حق مبعوض تر نیست.

وَ قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرَكَ لُقْمَهُ مَعَ الضَّرُورَةِ إِلَيْهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قِيَامِ عَشْرِينَ لَيْلَةٍ (۳).

داود علیه السلام فرمود: ترک یک لقمه در کمال احتیاج به آن برای من از بیداری و عبادت بیست شب محبوب تر است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: وَنَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنَ الْقُبُوعَيْنِ فَقِيلَ: وَ مَا هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ

ص: ۱۷۳

-
- ۱-۱ - الکافی: ۲۶۹/۶، باب کراهیه کثره الأکل، حدیث ۳؛ محجه البیضاء: ۱۵۰/۵، کتاب کسر الشهوتین.
 - ۲-۲ - الکافی: ۲۷۰/۶، باب کراهیه کثره الأکل، حدیث ۱۱؛ محجه البیضاء: ۱۵۰/۵، کتاب کسر الشهوتین.
 - ۳-۳ - مستدرک الوسائل: ۲۱۱/۱۶، باب ۱، حدیث ۱۹۶۲۷؛ محجه البیضاء: ۱۵۱/۵، کتاب کسر الشهوتین.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر مردم از قبیین! گفتند: آن دو چیست؟ فرمود: شکم و شهوت.

لقمان به فرزندش فرمود:

يَا بُنَيَّ إِذَا أَمْتَلَتِ الْمِعْدَةَ نَامَتِ الْفِكْرَةُ وَخَرَسَتِ الْحِكْمَةُ وَقَعَدَتِ الْأَعْضَاءُ عَنِ الْعِبَادَةِ (۲).

پسرم! هنگامی که معده پر شود، فکر می خوابد، زبان حکمت لال می شود و اعضا از عبادت باز می مانند.

آثار و فواید کم خوری

بزرگان فرموده اند:

جوع و گرسنگی در نزد خدا در خزینه اوست و آن را تنها به کسی می دهد که به او علاقه داشته باشد.

کم خوری و گرسنگی دارای فوائد بسیاری است از جمله:

۱- صفا و روشنی قلب.

۲- رقت و دل رحمی.

۳- انکسار و ذل در پیشگاه حضرت حق.

ص: ۱۷۴

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۲۱۲/۱۶، باب ۱، حدیث ۱۹۶۲۷؛ محججه البیضاء: ۱۵۱/۵، کتاب کسر الشهوتین.

۲- ۲) - مجموعه ورام: ۱۰۲/۱، باب تهذیب الأخلاق؛ محججه البیضاء: ۱۵۱/۵، کتاب کسر الشهوتین.

۴- توجه به آزمایش های الهی و عذاب آخرت.

۵- شکستن شهواتی که علت گناهان است.

۶- کم خوابی و دوام بیداری به خصوص بیداری شب.

۷- آسان شدن مواظبت بر عبادت.

۸- صحت بدن و سلامت اعضا و جوارح.

۹- راحت بودن در کسب و کار و عدم خدعه و حيله و گناهان مربوط به مال.

۱۰- تمکّن از ایثار اضافه مال و خوراکی به مستحق شرعی.

فیض کاشانی و غزالی در ذیل این ده فائده بیاناتی بس مهم دارند، عاشقان حقایق بیشتر می توانند به جلد پنجم «محجّه البیضاء» مراجعه کنند.

مولوی در فضیلت جوع می فرماید:

رنج جوع از رنج ها پاکیزه تر***خاصه در جوع است صد فضل و هنر

رنج جوع اولی بود خود زان علل***هم به لطف و هم به خفت هم عمل

جوع خود سلطان دارو هاست هین***جوع بر جان نه چنین خوارش مبین

جوع نور چشم باشد در بصر***جوع باشد قابلیت در نظر

جمله ناخوش از مجاعت خوش شود***جمله خوشها از مجاعتهاست رد

در پایان ترجمه جمله اول حدیث باید گفت:

اولاً- به هر قیمتی که تمام می شود، خوراک خود را از حلال تهیه کنید و به هنگام خوردن یا به اندازه یا اگر بتوانید کم بخورید؛ زیرا عاقبت خوراکی ها به خصوص اگر بیش از اندازه خورده شود مریضی و هم چنین فضولانت و کثافات است و چیزی که عاقبتش چنین است، ارزش این را ندارد که انسان برای به دست آوردنش از صراط مستقیم دور مانده و دست به گناه و عصیان بیالاید.

برای خدا تهیه کنید و برای خدا بخورید و برای خدا عبادت کنید و برای خدا عمر گرانمایه را صرف کنید و برای خدا قسمتی از انرژی گرفته شده از غذا را صرف

خدمت به خلق خدا کنید.

حمّال کثافت و فضولات نباشید و به نحوی زندگی نکنید که درباره شما بگویند که اوّل او نطفه و حال او حمال فضولات و آخر او جیفه متعفن و بدبوست!! و آه که از آدمیت و انسانیت در وجود او خبری و اثری نیست!

ص: ۱۷۶

[وَ الْمُؤْمِنُ يُعْتَبِرُ بِهَا عِنْدَهَا أَنَّ الْخَالِصَ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ يَصِيرُ عَاقِبَتُهَا فَيَسْتَرِيحُ بِالْعُدُولِ عَنْهَا وَ تَزْكِيهَا وَ يُفَرِّغُ نَفْسَهُ وَ قَلْبَهُ
عَنْ شُغْلِهَا وَ يَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِهَا وَ أَخَذِهَا اسْتِنْكَافُهُ عَنِ النَّجَاسَةِ وَ الْغَائِطِ وَ الْقَدَرِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مؤمن را سزاوار و لایق است که در مبرز در وقت دفع شدن کثافات، به چشم عبرت نظر کند و به نفس خود خطاب نماید که ای نفس! زبده و خلاصه لذت های دنیا عاقبتش این است که تا از تو دفع نمی شود در آزار و زحمتی و اکنون که دفع شده به این عفونت و بدبویی است و هرگاه خلاصه لذات دنیا نتیجه اش این باشد، کجا دنیا برای اضافه به دست آوردنش، قابلیت این همه زحمت را دارد که، عزیزترین سرمایه خود را که عمر است برای آن تلف کنی؟!

مؤمن، وقتی در این گونه اوقات به خود فکر کند، رفته رفته دوستی دنیا و جمع مال دنیا و علاقه به آن در نظر او کم و بی اعتبار می شود و همت و محبت خود را از آن قطع می کند و دیگر متوجه آن نمی شود، مگر برای ضرورت و ننگش می آید که پیرامون آن بگردد، مثل این که از جمع کردن نجاست ننگ دارد.

در روایت است که:

انسان وقتی به مستراح می رود، فرشته ای سر او را به پایین متمایل می کند تا به

محصول شکم خود نظر کند و ببیند و بداند که چه بوده و چه شده و از این منظره عبرت بگیرد (۱)!!

خوشا به حال آن انسان هایی که در تمام امور حیات به حساب خود رسیدند، خود را در این جهان و کنار این سفره مسافر و مهمان دیدند و وطن اصلی خویش را مقام قرب و آخرت دانستند، انبیا را شناخته و ائمه بزرگوار علیهم السلام را هادی راه حساب کرده و بر اساس این واقعیت های عالی حیات و زندگی را استوار کردند.

به قول یک اهل دل:

برخیز تا که رو به در آشنا کنیم***باشد گره ز کار فرو بسته وا کنیم

آنجا که کاروان محبت کند گذر***بر دیده خاک مقدمشان توتیا کنیم

هر کس در این جهان به کسی اقتدا کند***ما پیروی ز مذهب اهل صفا کنیم

در قسمت زمانه اگر زهر یا که شهد***شرط طریق نیست که چون و چرا کنیم

تا نشکنیم رونق بازار مشک ناب***این عقده های زلف ببوییم و وا کنیم

گر دیگران نهند سر اندر هوای یار***ما طی راه عشق به ترک هوا کنیم

ص: ۱۷۸

[وَ يَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ الْمُكْرَمَةِ فِي حَالٍ كَيْفَ يَصِيرُ دَلِيلُهُ فِي حَالٍ وَ يَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْقَنَاعَةِ وَ التَّقْوَى لِيُورِثَ لَهُ رَاحَةَ الدَّارَيْنِ]

نفسی که فی الجمله صفا و جلا دارد نفس مکرم است و چنین نفسی دارای قدرت تفکر است و می تواند در حالی که در آن است اندیشه کند تا از برکت اندیشه از آن حال به حالت عالی تر راه برد و به همین خاطر امام صادق علیه السلام در این جمله می فرماید: اندیشه و تعقل کند در نفس مکرمه در حالتی که فعلاً دارد، چگونه راهنمای او نسبت به حال شریف تر و عالی تر می گردد، در این صورت می فهمد و می داند که وقتی حاصل مواد غذایی با همه ارزشش فضولات و کثافات است، باید به قناعت و تقوا تکیه کرد که این دو حقیقت، بهترین علت راحت دو دنیاست.

آری، اهل قناعت و تقوا سبک بار و سبک بالند؛ زیرا در برنامه ظاهر به خاطر قناعتشان و تقواشان کم خوراک و کم مؤونه و در برنامه باطنشان از گناه معصیت سبک بار و راحتند.

[وَ أَنَّ الرَّاحَةَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا وَالْفَرَاغِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِهَا وَ فِي إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ مِنَ الْحَرَامِ وَ الشُّبْهِهِ فَيُغْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بَابَ الْكِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ
إِيَّاهَا وَ يَفْرُغُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ يَفْتَحُ بَابَ التَّوَضُّعِ وَ النَّدَمِ وَ الْحَيَاءِ]

و به این نتیجه خواهد رسید که راحت انسان و توشه قیامت در سبک گرفتن امور مادی است و جدایی از تمتعات غلط دنیا و هم چنین تمتعات غیر ضروری و هم چنین راحت دنیا در ازاله نجاست حرام و شبهه از زندگی است و چون کم اعتباری دنیا و پستی آن ظاهر شد هرگز عجب و تکبر به خود راه نمی دهد و ملازم عجز و شکستگی و ذلت و افتقار در پیشگاه محبوب خواهد شد.

آری، پس از شناخت مهالک و آفات دنیا برای عجب و کبر و سایر صفات رذیله جایی نمی ماند، در این حال از معاصی مانند گوسپندی که از گرگ فرار می کند، می گریزد و در تواضع و پشیمانی و حیا به روی خود باز می کند.

ص: ۱۸۰

[وَ يَجْتَهِدُ فِي أَدَاءِ أَوْامِرِهِ وَ اجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ طَلَباً لِحُسْنِ الْمَاَبِ وَ طَيْبِ الزَّلْفِ وَ يَسْتَجِنُّ فِي سَجْنِ الْخَوْفِ وَ الصَّبْرِ وَ الْكَفِّ عَنِ الشَّهَوَاتِ إِلَهِي أَنْ يَتَّصِلَ بِأَمَانِ اللَّهِ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَ يَذُوقَ طَعْمَ رِضَاهُ فَإِنَّ الْمُعْوَلَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَ مَا عَدَاهُ لَا شَيْءٌ]

پس از شناخت دنیا و صورت و سیرت و محصول آن، برای ادای واجبات حق و دوری از نواهی آن جناب، جهت عاقبت بخیری و رسیدن به درجات عالییه به کوششی سخت بر خواهد آمد و نفس سرکش و طاغی را در زندان ترس از مقام حق و پایداری در اعمال صالح و اخلاق حسنه و خودداری از شهوات حبس خواهد کرد، تا اتصال به امان حق در دارالقرار آرام گیرد و طعم خشنودی دوست را بچشد که تنها ماندنی از انسان همین عبادت و اطاعت است و غیر آن چیزی نیست.

مگر ادای واجبات و به خصوص ترک محرمات کار ساده ای است، ادای فرائض و کناره گیری از معاصی مهم ترین کاری است که در دوره تاریخ بشر انجام داده و تمام انبیای خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام به همین خاطر به سوی انسان فرستاده شدند که انسان حیات و زندگی خویش را منطبق بر فرمان های حضرت حق قرار دهد.

اگر همه به دستورهای انبیا و ائمه علیهم السلام آگاه شوند و همه پس از آگاهی در مقام عمل بر آیند، به قسمت اعظمی از مشکلات مادی، خانوادگی، اجتماعی و معنوی جامعه خاتمه داده خواهد شد.

اگر زندگی و شؤنش را در این ناحیه قرار دهید، از لذتی برخوردار خواهید شد که ما فوق آن تصور نیست، علاوه حرکت مثبت شما ابدی خواهد شد و از لحظه به لحظه این حرکت عشقی به شما دست می دهد که حتی ملائکه از درک آن عاجزند؛ این راه، راه خداست و این منزل، منزل عشق است و آن را پایانی نیست.

از سید برهان الدین محقق، شیخ مولانا پرسیدند: راه خدا را حدی و آخری هست؟ فرمود: راه را آخر هست، اما منزل را پایانی و کرانی نیست؛ زیرا راه خدا تویی و تو را واجب است که از خود و هستی بگذری، لا بد که این را آخری هست الا چون به حق رسیدی طلب و سیر حقیقی آن است که بعد از یافت، راه وصال را پایان نیست، اولین را که از خودی گذشتن است «سیر الی الله» گویند و آخرین که بعد از وصل است «سیر فی الله» خوانند.

پس یقین دان راه بعد وصل هوست***اولیا را راه اندر عین اوست

سیر الی الله را بود پایان و حد***سیر فی الله را نه حد باشد نه عد

این چنین سیری فن آن بنده است***کاو ز خود مرده است و از حق زنده است

مرده را کش سیل هر سو می برد***او ندارد ز آن خبر جو میبرد

سیر سیل است آن و مرده بی خبر***می رود بر روی آب ای نامور

هم چنین چون بنده مرد از هست خود***او نماند و گشت فانی در احد

غیر حق بعد از فنا در کار نیست***یار حق حقست و حق را یار نیست

پس بود در راه و صلت سیر حق***اوست تنها کژ مخوان اینجا ورق

غیر سیر حق مدان آن سیر را***زو بین آن طاعت و آن خیر را

باب ۱۰ در بیان طهارت

اشاره

ص: ۱۸۲

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أُرِدْتَ الطَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ الْمَاءَ مِفْتَاحَ قُرْبِهِ وَ مُنَاجَاتِهِ وَ دَلِيلًا إِلَى بَسَاطِ خِدْمَتِهِ.

فَكَمَا أَنَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ كَذَلِكَ نَجَاسَاتُ الظَّاهِرِ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ لَا غَيْرُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا] (١) وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا] (٢).

فَكَمَا أَحْيَا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ نَعِيمِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ جَعَلَهُ حَيَاةَ الْقُلُوبِ.

وَ تَفَكَّرْ فِي صَفَاءِ الْمَاءِ وَ رِقَّتِهِ وَ طَهُورَتِهِ وَ بَرَكَتِهِ وَ لَطِيفِ امْتِرَاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ.

وَ اسْتَعْمَلْهُ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا، وَ آتِ بِأَدَائِهَا فَرَائِضَهُ وَ سُنَنَهُ فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَوَائِدَ كَثِيرَةً إِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا بِالْحُرْمَةِ انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنُ فَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ.

ص: ١٨٥

١-١ - اعراف (٧): ٥٧.

٢-٢ - انبياء (٢١): ٣٠.

ثُمَّ عَاشِرُ خَلَقَ اللَّهُ كَامِتِرَاجِ الْمَاءِ بِالأَشْيَاءِ يُؤَدِّي كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَ لا يَتَغَيَّرُ عَنْ مَعْنَاهُ مُعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَالِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ.

وَ لَتُكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَاتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ.

وَ طَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَ اليَقِينِ عِنْدَ طَهَارِهِ جَوَارِحَكَ بِالْمَاءِ.

ص: ١٨٦

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَرَدْتَ الطَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ الْمَاءَ مِفْتَاحَ قُرْبِهِ
وَمُنَاجَاتِهِ وَدَلِيلًا إِلَى بَسَاطِ خِدْمَتِهِ]

طهارت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هرگاه اراده طهارت و وضو کردی-چه مستحب،چه واجب-پس توجه کن به طرف آب،مثل توجه کردن به سوی رحمت الهی.

به تحقیق که خداوند مهربان آب را در جهت طهارت و وضو،کلید قرب و مناجات خود قرار داده و دلیل و راهنما به سوی بساط خدمتش.

چنانچه قرب به بزرگان دنیا و نزدیکی به بساط ایشان موقوف است به طهارت ظاهر از اوساخ و کثافات،قرب الهی و قرب به بساط حضرت او موقوف است به طهارت ظاهر از لوث نجاسات و طهارت باطن از کثافات گناه و نجاسات تعلقات غیر حق.

کلمه وضو در متن روایت بعد از کلمه طهارت،ظاهراً ذکر خاص بعد از عام است به این معنی که کلمه طهارت شامل تیمم،وضو و غسل است و با این که این کلمه دارای معنی عام است در عین حال به خاطر این که اکثراً در عبادات احتیاج مردم به وضو بیش از تیمم و غسل است و تیمم و غسل جز در موارد خاصی اتفاق

ص: ۱۸۷

نمی افتد؛ امام صادق علیه السلام بعد از لغت طهارت به مسئله وضو اشاره می نماید و در اینجا لازم است به هر سه مسئله از نظر فقهی و عرفانی در حدی که این نوشته اقتضا دارد اشاره شود.

وضو، تیمم و غسل در قرآن مجید

اشاره

وضو، تیمم و غسل سه مورد از موارد طهارت هستند که خداوند مجید در قرآن کریم نسبت به آن ها دستور دارد و این هر سه طهارت، مقدمه برای ورود به مهم ترین عبادت و برترین کار یعنی نماز است و مقدمه برای بسیاری از عبادات واجبه و امور مستحبه.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ ۗ يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] (۱).

ای اهل ایمان! هنگامی که به [قصد] نماز برخیزید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید و بخشی از سرتان و روی پاهایتان را تا برآمدگی پشت پا مسح کنید و اگر جنب بودید، غسل کنید و اگر بیمار هستید یا در سفر می باشید یا یکی از شما از قضای حاجت [دستشویی] آمده، یا با زنان آمیزش کرده اید و آبی [برای وضو یا غسل] نیافتید، به خاکی پاک، تیمم کنید و از آن بخشی از

ص: ۱۸۸

صورت و دست هایتان را مسح نمایید. خدا نمی خواهد [با احکامش] بر شما تنگی و مشقت قرار دهد، بلکه می خواهد شما را [از آلودگی ها] پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، تا سپاس گزارید.

آب و خاک نعمت های گران بها

آب و خاک، دو نعمت بسیار با عظمت هستند که اکثر مردم به ارزش و قدر و قیمت آن بی توجهند.

یک لحظه در دنیای ذهن خود، زندگی را از آب و خاک خالی و جدا ملاحظه کنید، تا به قیمت و ارزش این دو نعمت بزرگ بیشتر توجه کنید.

مراکزی که بعضی از سال ها به کم آبی و خشک سالی دچار می شوند، با چه بلاها و خطرهای سنگین و گاهی غیر قابل جبران روبرو می شوند!؟

آب مساوق با حیات و حیات مساوق با آب است، آنجا که حیات هست، آب هست و آنجا که آب هست، حیات هست.

قسمت عمده ای از زندگی شاید نزدیک به نود درصدش بستگی به آب دارد و اگر موجودات زنده به کم آبی یا بی آبی دچار شوند، با مرگ و نیستی روبرو خواهند شد.

آب و خاک در قرآن

قرآن در آیات کریمه اش کلاً به نعمت آب و خاک اشاره کرده و هر دو را منبع انواع برکات برای بشر معرفی می کند.

[وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ لَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ] (۱).

و اوست که از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویانیدیم.

[إِذِ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَي قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ] (۲).

و [یاد کنید] هنگامی را که به سبب امنیت و آرامشی که از سوی خدا یافتید، خواب سبکی را به همه شما مسلط کرد و برایتان آبی از آسمان نازل کرد تا شما را به وسیله آن [از آلودگی ها] پاک کند، و وسوسه شیطان را [که از بدترین کثافات است] از شما برطرف نماید، و دل هایتان را استحکام دهد، و گام هایتان را به آن استوار و پا برجا کند.

آیه شریفه در ارتباط با جنگ بدر است، به آن هنگامی که مسلمانان دچار کم آبی بودند و قدرت و قوت و تدارکات آنان در برابر مشرکان قابل توجه نبود که در آن هنگامه عظیم با عنایت خدا باران سختی بارید و همان باران از عوامل بسیار مهم پیروزی آنان شد.

[وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَفِقْنَا لِيُنزِلَ بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] (۳).

و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده

ص: ۱۹۰

۱-۱) - انعام (۶): ۹۹.

۲-۲) - انفال (۸): ۱۱.

۳-۳) - اعراف (۷): ۵۷.

می فرستد تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده می رانیم، پس به وسیله آن باران نازل می کنیم و به وسیله باران از هر نوع میوه [از زمین] بیرون می آوریم [و] مردگان را نیز [در روز قیامت] این گونه [از لابه لای گورها] بیرون می آوریم، [باد، ابر، باران، زمین، رویدن گیاهان و انواع میوه ها را مثل زدیم] تا متذکر و یادآور [اراده و قدرت بی نهایت خدا] شوید.

□
[اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَيَخَّرْ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ] (۱).

خداست که آسمان ها و زمین را آفرید، و از آسمان آبی نازل کرد، و برای شما به وسیله آن از محصولات و میوه های گوناگون روزی بیرون آورد، و کشتی ها را مسخر شما قرار داد تا به فرمان او در دریا روان شوند، و نیز نهرها را مسخر شما کرد.

آب، نعمت بسیار مهمی است که به مناسبت های گوناگون در قرآن و روایات از آن یاد شده و از خاک هم که از اعظم نعمت ها است به همان گونه یاد شده و از ترکیب این دو حقیقت است که به اراده حضرت حق انواع برکات و نعمت ها به انسان می رسد.

آب در طهارت و بهداشت زندگی از اعظم وسایل و انفع عوامل است و آنچه را آب در زندگی موجودات و در عالم هستی به عهده دارد، نعمت دیگر به عهده ندارد.

ص: ۱۹۱

نقش آب، نقش به سزایی است و یک قطره آن گاهی به اندازه قیمت حیات یک موجود است.

زمین و کوه و هوا و دریا و بیابان و هامون و کویر و نبات و حیوان و انسان و همه و همه زنده به آب هستند!!

طهارت و بهداشت جسم و جان

اشاره

لفظ طهارت در حدیث حضرت صادق علیه السلام لفظ عامی است و همان طور که از اصل روایت استفاده می شود و خود حضرت صادق علیه السلام توضیح می دهند، منظور از طهارت در آیات قرآن و روایات هر دو نوع از طهارت است: طهارت ظاهری و طهارت باطنی، طهارت و بهداشت جسم و طهارت و بهداشت روح و روان و به نظر می رسد که در این زمینه گفتار بیشتری لازم است، تا مطالعه کنندگان به این واقعیت آگاه شوند که اسلام به بهداشت جسم و جان چقدر اهمیت داده است.

طهارتی که در جسم و جان اسلام منظور دارد، گاهی با آب، زمانی با غسل، وقتی با تیمم و در مرحله ای با تقوا و در جایی با پرهیز غذایی و در موردی با ترک گناه و در مرتبه ای با توجه به دستورهای طبی نسبت به آب و هوا و غذا و در قسمتی با روزه و در جانی با اجرای فرائض برای انسان حاصل می شود و نیز مراعات حسنات اخلاقی و دوری از رذایل دو عامل بسیار مهم برای بهداشت روح و تزکیه نفس است.

یکی از نویسندگان گذشته، در جزوه ای که فعلاً در گوشه بعضی از کتابخانه ها است و از دسترس مردم خارج است، ده اصل در بهداشت جسم و تن و ده اصل در بهداشت نفس و روح ذکر می کند که خلاصه هر یک از ده اصل از نظر شما می گذرد، تا دورنمایی از دو بهداشت بر اساس قرآن و روایات و مسائل علمی در

اختیار شما قرار بگیرد و در ضمن مطالب آن جزوه از زوایای فراموشی خارج گشته و با خواندن و عمل به آن ثوابی به روح نویسنده آن برسد.

۱- بهداشت غذا

اکثر مردم از رموز و کیفیت و کمیت و اسرار غذا بی خبرند، گمان می کنند سفره های رنگین و لقمه های چرب و نرم بهترین غذاست و حال آن که سفره های رنگارنگ بیش از میدان جنگ موجب اتلاف نفوس است.

غذاهای بد و فاسد و مانده و آن غذاهایی که در معرض حشرات کثیف بوده نیز موجب مرض و هلاکت است.

تا گرسنه نشوید غذا نخورید و هنوز که اشتها باقی است دست از غذا بردارید، غذا را کاملاً بجوید، سحق و صلایه کنید، تا توده خمیری شکل حاصل شود، آن گاه بلع کنید.

از تمام جهاز هاضمه فقط دهان در اختیار شماست، پس آهسته بخورید و از پر خوری اجتناب جوید؛ از قدیم گفته اند: پر خورها با دندان، گور خود را می کنند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز نزد خدا منفورتر از معده انباشته نیست (۱).

غذای خوب آن است که از حیث وزن و حجم کم و از نظر دارا بودن ویتامین و سلولز و چیزهایی که باید بدل ما تحلیل قرار گیرد زیاد باشد و الا پر کردن شکم از غذاهای پر حجم ولی کم انرژی جز خسران و ضرر چیزی عاید انسان نمی کند.

بیش از سه وعده غذا نخورید، به هنگام غذا دارای حالت شاد باشید، چون حالات مثبت روحی در هضم غذا مؤثر است، سعی کنید در هنگام خوردن از افکار

ص: ۱۹۳

حزن آور دور باشید و از غصه و عوامل هیجان انگیز بر حذر بمانید.

اگر سن شما از چهل افزون است، شب ها از خوردن گوشت و تخم مرغ خودداری کنید، حتی المقدور از کنسروها اجتناب نمایید، سعی کنید غذای تازه بخورید.

بهترین سفره ها آن است که در آن کلم، کاهو، پیاز، میوه، سالاد روغن زیتون، سبزی، هویج، پنیر کهنه و سرکه دیده شود.

نان در صورتی بسیار خوب است که آرد آن را نییخته باشند؛ زیرا سبوس نان دارای سلولز و انواع ویتامین ب است.

در هوای گرم، مواد گوشتی و چربی و قندی کمتر استعمال نمایید. کالری غذا باید متناسب با سن و شغل و مقدار کار و آب و هوا باشد، یعنی اگر کم کار هستید کمتر بخورید. ظروف غذا باید تمیز باشد، اگر مسی است باید ماهی یک بار به سپیدگری برود، معده بنا به گفته رسول اسلام صلی الله علیه و آله جایگاه تمام امراض است (۱) که در نتیجهٔ پرخوری و شکم پرستی حاصل می شود، اغلب بیماری های کبدی، کلیوی، فشار خون و امراض معده ای در اثر عدم بهداشت غذایی است، بیهوده و نابهنگام نخورید، از محرکات پرهیزید، گاه گاهی روزه بگیرید و امساک کنید تا اعضای گوارشی استراحت کنند.

۲- بهداشت هوا

هوای جو، غذای حیات است، بزرگ ترین عامل مهم بهداشت انسان هوا است، هوا باید پاک و بی آلاینش نگاه داشته شود.

ص: ۱۹۴

هوا در زندگی موجودات آن قدر ضروری است که آفریدگار مهربان آن را رایگان در اختیار گذاشت.

عده ای از مردم از روی جهل و ناآگاهی، هوا را آلوده می کنند و اهمیتی به پاکی و طهارت آن نمی دهند، در نتیجه خود و دیگران را به ضعف مزاج مبتلا می کنند و خویش را در پیشگاه حضرت حق مسؤول می نمایند.

وقتی هوای تمیز تنفس نشد و بخار سمی از بدن خارج نگشت، اشتها از بین می رود و بر اثر از بین رفتن اشتها سوء تغذیه پیش می آید و سوء تغذیه باعث از بین رفتن تاب و توان می گردد و جسم میدان بروز امراض می شود.

بخاری های نفتی و دود چراغ برای تنفس مضر است؛ زیرا هر دو باعث آلودگی هوا هستند، در صورتی که سه دقیقه به انسان هوا نرسد، مرگ آدمی حتمی است.

هوا در بدن اثر فیزیکی و شیمیایی دارد و از دو طریق مختلف نفوذ می کند و آن عبارت است از ریتین و جلد، چون آدمی هر دقیقه شانزده مرتبه شهیق و شانزده مرتبه زفیر می آورد، پس در هر شبانه روزی بیست هزار مرتبه تنفس و در هر تنفس نیم لیتر هوا اخذ می کند که مجموعاً در شبانه روز معادل ده متر مکعب هوا داخل ریتین می گردد و در شبانه روز معادل ده هزار لیتر خون با این ده هزار لیتر مجاورت پیدا می کند.

از این ارقام به سهولت روشن می شود که هوا به نسبت بسیار عظیمی، عمل تصفیه خون را به عهده دارد، بنابراین اندک تغییر شیمیایی این غذای حیاتی موجب سستی و فتور بدن می شود.

اسلام، آلوده کردن هوا را حرام دانسته و هر مسلمان موظف است در حفظ سلامت هوا بکوشد و از آلوده کردن هوا که نتیجه آن آلوده شدن بدن به خصوص اطفال و مخصوصاً بیماران است بپرهیزد.

حفظ محیط حیات و رعایت بهداشت آن از اهم تکالیفی است که اسلام عزیز بر عهده مردم مؤمن گذاشته است.

۳- بهداشت آب

آب، نعمت با عظمتی است که ارزان و مفت در اختیار موجودات زنده قرار گرفته و رعایت پاکی و پاکیزگی آن بر تمام مردم واجب و لازم است.

آب خوراکی باید شفاف، خنک، بی بو، بی طعم و هشت تا پانزده درجه حرارت داشته باشد و اکسیژن در آن محلول باشد، پس آب جوشیده وقتی قابل شرب است که مثل دوغ آن را تکان دهند.

آب هایی که در کنار آن شاهی آبی می روید، یا ماهی قزل آلا در آن وجود دارد برای شرب دارای کمال صلاحیت است.

آب چشمه ها و رودخانه ها و آبی که در آن ماهی و حلزون یافت شود بسیار نیکو است.

آب دریا و رودخانه هایی که کمتر از یک متر عمق و هشت متر عرض باشد برای آشامیدن خوب نیست.

آب سرد اگر کم کم آشامیده شود اعمال هضم را تحریک نموده، حرارت بدن را تنزل می دهد، اما اگر استعمال آب سرد متمادی و به افراط صورت گیرد، موجب اسهال و عوارض معدی می شود.

آب های معدنی به علت زیادی املاح چندان قابل شرب نیست، اما استحمام آن ها و شرب موقت آن برای بعضی از امراض خوب است.

آلوده کردن آب آشامیدنی مردم، گناهی بس بزرگ و در پیشگاه حضرت حق مسؤولیت بسیار سنگینی دارد، سعی کنید از آلوده کردن آب آشامیدنی مردم بپرهیزید.

یکی از ضروریات زندگی خواب است؛ قرآن مجید، خواب را یکی از نعمت های الهی بر بشر معرفی می کند.

یک لحظه فکر کنید، اگر خواب از شما گرفته شود، یا جایی گرفتار شوید که نگذارند بخوابید، چه بر سر شما می آید.

البته استراحت و خواب باید به اندازه باشد، زیاده روی در خواب و در هر چیزی برای جسم و جان مضر است.

اسلام، خواب زیاد را هم چون پرخوری مضر دانسته و مردم مؤمن را از افراط در خواب منع می کند، مزاحمت فراهم کردن برای کسانی که در استراحت اند خلاف شرع و دور از انسانیت است.

مردم بالغ در بیست و چهار ساعت اگر هشت ساعت بخوابند رعایت اعتدال در خواب را کرده اند.

از این که تمام شب را بیدار بمانید پرهیز کنید؛ زیرا قرآن مجید از بیدار ماندن در تمام شب منع فرموده، بی خوابی بر اعصاب و قلب فشار می آورد؛ بهترین وقت بیداری در شب هنگام سحر است آن هم برای مناجات و استغفار.

اتاق خواب باید از سر و صدا و مزاحمت دیگران دور باشد و حد اقل لازم است حدود دو ساعت در روز در اطاق باز باشد تا از نور آفتاب بهره بگیرد.

می گویند: تمام علم بهداشت را می توان در سه جمله خلاصه کرد: غذای منظم، کار منظم، خواب منظم؛ این سه دستور، شما را با صحت و سلامت هم آغوش می کند.

ازدواج، در سلامت انسان ها نقش بسیار مهمی دارد؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمودند: نکاح، سنت من است و هر کس از این سنت روی گردان شود از من نیست (۱).

لازم است به هنگام ازدواج، زن و مرد از سلامت کامل برخوردار باشند و امروز بهترین راه تشخیص سلامت، گرفتن تصدیق صحت مزاج از طبیبان حاذق و متعهد است.

در اعمال مسائل جنسی حتماً به مقررات الهی- که در قرآن و روایات منعکس است- مراجعه کنید.

در انجام مسائل جنسی از افراط پرهیزید که نیروی انسان را به خاک می ریزد و منبع بدبختی و پریشان حالی است.

جسم و جان خود را در آستان افراط در شهوت قرار ندهید و عصاره حیات را با زیاده روی در برنامه جنسی به آتش شهوت مسوزانید.

اعتدال در این امر شما را از خطرات دور می کند؛ گفته اند: افراط در هر نوع لذت، نوعی خودکشی است.

ازدواج پیش از بلوغ برای زن و مرد خطرناک است، برای سالم ماندن از خطرات غریزه جنسی به همسر خود قناعت کنید و از چشم چرانی و شرکت در مجالس گناه و مجالسی که محرک شهوات حیوانی است، پرهیزید؛ چشم، مقدمه بسیاری از گناهان است و گناهان مقدمه سقوط جسم و جان و دروازه ورود به محیط خشم

ص: ۱۹۸

و غضب خداست و عاقبت گناهان آتش جهنم و عذاب دردناک دوزخ و خلاصه دور ماندن از سعادت دنیا و آخرت است.

خوشا به حال آن انسانی که لذت واقعی خود را در ارتباط با حضرت دوست قرار داده و از سایر لذات مشروع به اندازه ضرورت استفاده می کند.

به خدا قسم ساعتی برای انسان، خوش تر از ساعت ارتباط با دوست نیست، آن ساعتی که قلب با حضرت مولا در ارتباط قرار گرفته و صدای پرسوز انسان در گوشه خلوت برای مناجات از نای جان بیرون آمده و اشک دیده بر رخسار آدمی جاری گشته و به قول الهی قمشه ای این عارف وارسته، عجب ساعت خوشی است:

مرا یک شب به وصل خود کنی شادان چه خواهد شد***دمی جانم رهانی از غم هجران چه خواهد شد

به یاد خود دلم از غیرپردازی چه می گردد***روانم را نگه داری بر این پیمان چه خواهد شد

نکاهد حسن بیپایانت ای ماه از نگاه من***رخت بی پرده بنمایی به چشم جان چه خواهد

شد

به شکر آن که در ملک نکویی شاه یکتایی***گذاری یک قدم در کوی مسکینان چه خواهد

شد

گرفتار بلای دشمنی چون نفس خونخوارم***نگهداری گرم زین خصم بیایمان چه خواهد شد

به زهتگاه انسم گر دهی ماوا چها گردد***به خلوتخانه وصلم کنی مهمان چه خواهد شد

رقیبان را به حکم عشق با ما مهربان سازی*** نکویان را رهانی از غم دوران چه خواهد شد

هزاران یوسف مصری تو ای مه مشتری داری*** مرا هم گر شماری از خریداران چه خواهد شد

۶- بهداشت مسکن

در انتخاب و تعیین مسکن محل زندگی باید توجه کامل داشت؛ زیرا خانه و محل سکونت از عوامل بسیار مهم بهداشت جسم و جان است.

منزل باید از مجاورت مرداب ها، مزبله ها، کارخانجات و مراکز شلوغ و پرجمعیت دور باشد، اگر نزدیک باغستان ها و بیشه ها و در محیطی که از سرسبزی و خرمی برخوردار است باشد، در سلامت انسان بسیار مؤثر است.

در سردترین شب های زمستان درجه حرارت اتاق خواب باید بین دوازده و شانزده درجه باشد.

ساختمان منزل نباید از سه طبقه بیشتر باشد و خانه انسان نباید مزاحم آب و هوا و آفتاب خانه دیگران باشد.

خانه ای که محل زندگی است باید خشک و بدون رطوبت باشد، بهترین روشنایی ها برای منزل برق است؛ زیرا چراغ نفتی هر قدر هم تمیز نگاه داشته شود بوی نفت می دهد و برای تنفس مضر است، روزی سه چهار مرتبه درها باید باز شود تا هوای ساختمان به کلی عوض شود.

در موقع نظافت ساختمان کاری کنید که گرد و غبار، کم برخیزد؛ زیرا بیم آن می رود که میکروب سل و سایر میکروب ها به شما آزار برساند، جلوی بینی خود را به هنگام نظیف منزل بگیرید، با کفشی که در معابر رفت و آمد می کنید به اتاق ها

نروید، اخلاط سینه و آب بینی را روی زمین و به خصوص روی زمین منزل نیندازید.

دستورهای عالی اسلام را در پاکیزه نگاه داشتن خانه و محل سکونت کاملاً مراعات کنید، خداوند مهربان انسان را برای عبادت و تکامل آفریده، با جسم مریض و روح کسل نمی توان هدف حضرت دوست را تأمین کرد.

رعایت بهداشت در تمام زمینه ها در اسلام واجب شرعی و اخلاقی است، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در جمله معروف پر قدر و قیمتش نظافت را از ایمان دانسته و فرموده اند:

النُّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ (۱).

انسان های آلوده، افراد کثیف و مردمی که به بهداشت خود در تمام امور و زمینه ها توجهی ندارند، چگونه می توانند ادعای مسلمانی کنند، مسلمان کسی است که از دستورهای حق و فرمان های پیامبر صلی الله علیه و آله و خواسته های سعادت بخش ائمه طاهرين عليهم السلام پیروی کند و در هیچ برنامه ای جدای از مقررات الهی و حلال و حرام خداوندی زیست نکند.

۷- نور آفتاب

زندگی و سکونت باید در اتاق های آفتاب گیر باشد؛ آفتاب، منبع مهم ترین انرژی ها و میدان مهم ترین منافع برای موجودات زنده است.

آفتاب، هم چون آب و هوا در زندگی موجودات امری ضروری است، موجودات زنده ای که در تاریکی نشو و نما می نمایند، نحیف، پژمرده و غمناک

ص: ۲۰۱

۱- ۱) - طب النبوی: ۲۱؛ مستدرک الوسائل: ۳۱۹/۱۶، باب ۹۲، حدیث ۲۰۰۱۶.

و خونشان رقیق و گیجی و کسالت رفیق آن هاست.

اثر نور، اول روی جلد و سپس روی سلسله اعصاب است، خانه ای که آفتاب ندارد نیازمند طیب است!
در و پنجره باید عریض و مرتفع ساخته شود، تا آفتاب از طریق آن ها به تمام اطاق بتابد و نقطه تاریکی بجا نماند.
روزی چند دقیقه در آفتاب قدم بزنید که بهترین قدرت برای از بین رفتن میکروب ها در آفتاب است.

۸- بهداشت عمومی بدن

پوست بدن دارای سه عمل است:

اول: اعتدال و سلامتی سلسله اعصاب و کلیه کار دستگاه های حیاتی در ارتباط با سلامت پوست بدن است، همین که در پوست اختلالی پیدا شود به روی تمام آن دستگاه ها اثر منفی می گذارد.

دوم: تنفس از مهم ترین برنامه های پوست است، کثیف بودن پوست عمل تنفس را کند و برای درون بدن ضرر و خسارت دارد.

سوم: تعدیل و تنظیم حرارت بدن و حفظ دائمی آن، بر سبیل استمرار رطوبت خود را که قریب یک لیتر می شود به سطح بدن آورده بخار می نماید و موجب خنکی بدن می گردد.

پوست باید همیشه نفوذپذیر باشد، چون که محصولات جامد عرق با محصولات ترشح غدد پیوسته در سطح بشره با غبارهای خارج و کرک لباس مخلوط شده و اندود مستحکمی که چرک بدن باشد تولید می نماید.

سلول های مرده بدن دائماً از بشره جدا شده و تولید یک قشر می کنند و محصول

این قشر متمادی با محصول غدد مختلفه مخلوط شده لعابی می سازد و بر ضخامتش افزوده می گردد، آن گاه به عمل پوست زیان سخت وارد می سازد و از اینجا علت تأکید در وضو و اغسال مستحبه از طرف اسلام روشن می شود.

پاکیزگی بدن اولین شرط سلامتی است؛ زیرا آمارها نشان می دهد که مرگ و میر در نزد طائفه های تمیز کمتر و پیش توده های کثیف بیشتر است.

بدن را با آفتاب و هوای تمیز و آب آشنا کنید، عادت کنید از بینی تنفس کنید، قبل از غذا دست و ناخن ها را با صابون بشوید. بعد از قضای حاجت دست خود را با مواد صابونی شستشو دهید، ناخن ها را کوتاه کنید که ناخن بلند خانه میکروب و آلودگی ها است.

انسان بر اثر عمل نکردن به قواعد بهداشتی در حقیقت خودکشی می کند، اگر بهداشت را مراعات کنید پیری و مرگ را به عقب انداخته اید.

بهداشت ورزش

ورزش، سبب حسن جریان خون در اعضا و عضلات شده، سلول های بدن بهتر تغذیه می شوند.

ورزش کسالت و تنبلی را از بین می برد، ورزش باید در هوای آزاد و تمیز انجام گیرد، بهترین ورزش تنفس عمیق است که دهان بسته باشد.

در هنگام ورزش باید لباس تنگ نباشد، تا حرکات ورزشی به خوبی انجام گیرد و نیز از بهترین ورزش ها راه رفتن و به فرموده اسلام اسب سواری، تیراندازی، شنا و شکار و نیکوتر از این ها باغبانی و کشاورزی و خلاصه فعالیت و کار و به خصوص کار منزل برای کمک به اهل خانه است.

روزهای تعطیل را در صحاری و دامن کوه ها به سر برده و روح و جسم را از

مشاهده آثار دلکش طبیعت و آنچه لطف و کرم و عنایت حضرت حق اقتضا کرده نیرو ببخشید.

پیاده روی در آفتاب به اندازه متوسط نیز ورزش خوبی است، افراط در ورزش های مختلفه صحیح نیست، تمام این برنامه ها برای این است که جسم و روح نیرومند و با نشاط شوند، تا تکالیف الهیه با نشاط و با حال انجام گیرد، تمام امور ظاهر مقدمه امور باطن است. حرکت انسان با توجه به احکام حضرت حق همیشه باید حرکت از ظاهر به باطن باشد، اکتفا کردن به دنیای محض یا آخرت محض کار غلطی است. تغذیه جسم و جان لازم است و در این زمینه باید عدالت را رعایت کرد و با توجه به خواسته های حضرت مولا در هر دو زمینه حرکت نمود.

ورزش را به این هدف انجام دهید که جسم برای اجرای مقررات الهی نیرومند شود، اگر این هدف در کار نباشد، در حقیقت ورزش عامل پروراندن ناحیه حیوانی وجود است!

بهداشت روان

اشاره

به اندازه ای که به سلامت جسم اهمیت می دهیم، بیش از آن باید به سلامت روح و روان اهمیت دهیم.

جسم و جان به هم پیوسته است و در یکدیگر مؤثرند، آن که درد روحی دارد بالطبع این درد در جسمش اثر خواهد گذاشت.

بعضی از دانشمندان، بروز بسیاری از امراض را علت روحی می دانند و این مسئله به تجربه ثابت شده است.

ص: ۲۰۴

غم و غصه و بدبینی و نارضایتی از زندگی، خیالات واهی و مالیخولیایی (۱)، زیان خیز و موجب بیماری است، مخصوصاً اگر سن غصه دار از چهل سال بیشتر باشد، همان طور که آیات و روایات می گویند در زندگی صابر و ثابت قدم و با حوصله و با حلم باشید و در هیچ برنامه ای بردباری را از دست ندهید، نگذارید اندوه و غم و تندخویی بر شما حاکم شود.

در مجالس لهو و لعب و شهوت انگیز وارد نشوید، از معاشرت با مردمی که شما را به گناه آلوده می کنند، بپرهیزید.

از خدا غافل نمانید، قرآن و روایات و سرگذشت انبیا و امامان علیهم السلام و چهره های پاک تاریخ را زیاد مطالعه کنید.

اتصال روح را با حضرت دوست حفظ کنید و از یاد جناب او غافل نمانید، غفلت از حق موجب پریشانی و اضطراب روح و دل است و این اضطراب مایه بسیاری از امراض است.

اصول بهداشت روان

اصول بهداشت روان، نیز مانند جسم بر ده اصل استوار است که توضیح آن ده اصل در شرح روایات کتاب شریف «مصباح الشریعه» مندرج است و هریک در این فصل به طور جداگانه شرح لازم ندارد، اصول ده گانه بهداشت روان عبارت است از:

ص: ۲۰۵

۱-۱) -مالیخولیا: گونه ای مرض عصبی است که با اختلال قوای عضلانی و دماغی همراه است و معمولاً در دنباله فلج عمومی یا تحت شکنجه شدید روحی و جسمی و یا بر اثر مرض صرع یا به طور مادرزادی پدید می آید.

۱-ایمان به حق و روز قیامت.

۲-صبر و شکیبایی در برابر حوادث.

۳-دوری از ترس و خوف.

۴-حذر از تمام رذایل اخلاقی.

۵-خو کردن به خوشبینی.

۶-محبت ورزیدن و کمک به خلق خدا.

۷-پرورش اراده و عزم.

۸-به طور دائم فعالیت سودمند کردن.

۹-خویشتن شناسی و مراقبه و محاسبه.

۱۰-پیوسته به یاد مرگ بودن.

مردان حق، همیشه از سلامت روح و جان برخوردار بودند و از پرتو سلامت روح دارای توانایی جسمی بودند و از برکت این دو سلامت در تمام شؤون حیات به بهترین صورت به بندگی حضرت حق مشغول بوده و وجودشان برای دیگران شمع هدایت و چراغ راه بود.

به قول فروغی بسطامی:

مردان خدا پرده پندار دریدند***یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

هر دست که دادند همان دست گرفتند***هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند

یک فرقه به عشرت در کاشانه گشودند***یک زمره به حسرت سر انگشت گزیدند

فریاد که در رهگذر آدم خاکی***پس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند

همت طلب از باطن مردان سحرخیز***زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

ز نهار مزین دست به دامان گروهی***کز حق ببردند و به باطل گرویدند

چون خلق در آیند به بازار حقیقت***ترسم نفروشد متاعی که خریدند

طهارت در اسلام شرح بسیار مفصلی دارد که فقیهان بزرگ اسلامی کتاب های پرارزشی در این زمینه نوشته اند؛ مراجعه به آن کتب انسان را به این نتیجه می رساند که در تمام ادوار تاریخی، مکتبی به اندازه اسلام بر طهارت و بهداشت در دو ناحیه جسم و جان اصرار نورزیده؛ در این نوشتار، از توضیح مفصل مسئله طهارت، چشم پوشیده و جنبه معنویت آن بیان می شود.

تیمم معنوی

اشاره

چون آب برای غسل و وضو یافت نشد و یا آب برای بدن ضرر داشت به حکم قرآن برای تحقق طهارت جهت عبادت باید روی به خاک آورد.

ابتدا باید به خاک به دیده عبرت نظر کرد؛ خاک، منبع انواع برکات برای موجودات زنده است؛ تو هم از خاک درس بگیر، برای تمام مردم منبع خیر و برکت باش، خاک بستر شکفته شدن گل ها و صحنه به وجود آمدن مرغزارها و مراکز با صفا و با طراوت است، تو نیز میدان شکفته شدن دیگران باش، بگذار خلق خدا در جنب تو از غصه در آیند، از رنج راحت شوند، از بلا نجات پیدا کنند و گره از کار بسته آنان باز شود و چهره آنان چون گل در جنب تو بشکفد.

خاک با این همه قدر و قیمت خیلی سهل و آسان در اختیار مردم است، تو هم مانند خاک سهل و آسان در اختیار مردم باش.

خاک با همه ارزشی که دارد زیر پای تمام موجودات قرار گرفته و این از کمال تواضع اوست که تکویناً دارا است، تو نیز مانند خاک، خاکی باش و با داشتن انواع شئون مادی و معنوی در کمال تواضع و فروتنی با مردم زندگی کن.

به قول سعدی:

به طاعت بنه چهره بر آستان*** که این است سجاده راستان

ص: ۲۰۷

اگر بنده ای سر بر این در بنه***کلاه خداوندی از سر بنه

به درگاه فرمانده ذوالجلال***چو درویش پیش توانگر بنال

چو طاعت کنی لبس شاهی میپوش***چو درویش مخلص برآور خروش

که پروردگارا توانگر تویی***توانا و درویش پرور تویی

نه کشور گشایم نه فرمان دهم***یکی از گدایان این در گهم

دعا کن به شب چون گدایان به سوز***و گر می کنی پادشاهی به روز

چون به دیده عبرت و پندگیری بر خاک نظر کردی، نیت کن و پس از نیت پاک و خالص دو دست خود بر خاک بزن سپس تمام پیشانی را با خاک مسح کن، آن گاه روی دو دستت را، در این حال است که به طهارت ظاهر آراسته شده ای ولی هنوز لیاقت حضرت او را نداری؛ زیرا عمده برنامه در طهارت باطن است.

فیلسوف بزرگ، مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در جلد دوم «اسرار الحکم» در باب وضو و غسل و تیمم می فرماید:

چنان که با احداث ظاهره نتوان داخل در نماز شد، هم چنین با آرایش باطنه نتوان ادعای محبت، بلکه طالبیت حق کرد.

غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند***پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز (۱)

مراتب طهارت

بالجمله طهارت را چهار مرتبه است:

اول: تطهیر ظاهر از احداث و اخباش.

ص: ۲۰۸

دوم: تطهیر جوارح و اندام ها از جرایم و ذنوب چون دست اندازی های بیجا و کج روشی اندام ها به خلاف شرع مطهر.

سوم: تطهیر قلب از اخلاق رذیله و خوی های بد.

چهارم: تطهیر لطیفه سربیه از تعلق به ما سوی الله تعالی.

و این طهارت انبیا و صدیقین از اولیا است و به هر مرتبه عالی از این مراتب رسیده نمی شود مگر به طی مرتبه سافله پیش از آن.

پس نمی رسد به طهارت لطیفه سربیه از ما سوی الله و تنویر آن به معرفه الله مادامی که فارغ نشود مطهر از تطهیر قلب از اخلاق رذیله و تزین آن به اخلاق حمیده.

و هم چنین نمی رسد به طهارت قلبیه مادامی که فارغ نشود از طهارت جوارح از مثالب و تبعات و تنظیف آن ها به مناقب و طاعات پس امر تطهیر خطیر است نه همین به تطهیر ظاهر تیسیر است.

اسرار تیمم

عارف کم نظیر، مرحوم سید حیدر آملی که از اعظام علمای شیعه و از مفاخر عالم انسانیت است و دارای کتب عرفانی مهمی است، تمام مسائل عالی الهی را به سه درجه تقسیم کرده است:

عمل به مسائل بر وفق ظاهر احکام تحت عنوان عمل اهل شریعت.

عمل به مسائل بر وفق باطن احکام تحت عنوان عمل اهل طریقت «راه یافتگان به باطن».

عمل به مسائل بر وفق باطن احکام، تحت عنوان عمل اهل حقیقت که در اینجا به ترجمه مختصری از مقالات او اکتفا می شود.

در باب تیمم در کتاب «اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه» می فرماید (۱):

تیمم، نزد اهل شریعت عبارت از طهارت ترابیه است و آن عملی است به جای وضو و غسل، به هنگامی که انسان از آب معذور باشد.

عذر هم در سه صورت حاصل است: اول پیدا نکردن آب بعد از گشتن دنبال آن به مقدار لازم، دوم نداشتن وسیله جهت تهیه آب مانند پول، یا دلو و طناب و امثال آن، سوم ترس بر جان و مال در صورت استعمال آب.

چون شرایط تیمم جمع شود، تیمم صحیح نیست مگر بر زمین یا آنچه به اسم زمین است مانند خاک، یا گل یا سنگ؛ زیرا گل و سنگ هم در حقیقت همان خاک است که بر اثر عوامل طبیعی محکم شده است.

و شکل و کیفیت تیمم هم بر همه معلوم است، اگر بدل از وضو است، یک بار دست بر خاک بزند و دو دست را پس از به خاک زدن بتکاند، آن گاه به پیشانی بکشد سپس با باطن دست چپ به پشت دست راست و با باطن دست راست به پشت دست چپ بکشد و اگر بدل از غسل است یک بار دیگر دست به خاک زده و پشت دو دست را مسح کند (۲) و از مباح بودن آنچه در وضو گفته شده در تیمم هم هست.

اما تیمم اهل طریقت، فهم این گونه تیمم محتاج به دو مقدمه است: مقدمه تحقیق در آب حقیقی، مقدمه دوم تحقیق در خاک حقیقی.

آب حقیقی به حکم عقل و نقل عبارت از علوم و معارف الهیه است که از آن

ص: ۲۱۰

۱- ۱) - اسرار الشریعه: ۱۴۶.

۲- ۲) - مراجع عظام تقلید «دام ظلهم» می فرمایند: تیمم بدل از غسل و بدل از وضو با هم فرقی ندارد، که برای توضیح بیشتر می توانید به رساله توضیح المسائل مراجعه کنید.

تحت عنوان حیات حقیقی اسم می برند.

هم چنان که آب ها از نظر شیرینی و تلخی با هم متفاوت اند، علوم هم از نظر شرافت و خست با هم تفاوت دارند، همه علوم با هم یکی نیستند، معارف الهیه کجا و علوم ظاهری و رسمی کجا، به همین خاطر عقل و نقل از معارف الهیه تعبیر به حیات حقیقی می کنند.

و هیچ موجودی در این عالم به حسب استعداد و استحقاق و قابلیت از این علم که در حقیقت حیات اوست خالی نیست و نمی تواند خالی باشد، چون در صورت خلو، عدم خواهد بود، موجودیت موجود در هر شأنی که از وجود قرار دارد بسته به این علم است و حیات هر ذی حیاتی در گرو این علم است چنانچه در آیه شریفه:

[وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ] (۱).

و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید.

توضیح دادم و گفتم برای شیء تسبیحی نیست مگر بعد از معرفت و اقرار به وجود مقدس حضرت مولا و این معرفت و اقرار قابل صدور نیست مگر از موجودی که زنده باشد به حیات صوری یا حیات معنوی پس صحیح است که بگویم: برای هر شیئی در وجود سه چیز است: علم، معرفت، حیات.

و گفتار حضرت پروردگار در آیه شریفه:

[أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا] (۲).

ص: ۲۱۱

۱-۱) - اسراء (۱۷): ۴۴.

۲-۲) - رعد (۱۳): ۱۷.

خدا از آسمان آبی نازل کرد که در هر دژه و رودی به اندازه گنجایش و وسعتش [سیلابی] جاری شد.

به اتفاق اکثر مفسرین، «آب» به معنی علم، «اودیه» به معنی قلوب، «بقدرها» به معنی استعداد و قابلیت هر موجود است.

و گفتار پروردگار:

[وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ] (۱).

و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی اش بر آب [که زیربنای حیات است] قرار داشت.

دلالت بر همین معنای حقیقی دارد؛ زیرا بین عرش صوری و آب صوری نه بر طریق شرع و نه بر ترتیب موجودات و نه بر طریق عقل و تحقیق مخلوقات هیچ مناسبتی وجود ندارد، منظور از آب در این آیه علم و حیات حقیقی و معرفت است.

در هر صورت آب در این گونه آیات به معنای آن حقیقت ساریه در کل شیء به اندازه ظرفیت هر شیء است.

[ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ] (۲).

این است اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و دانا.

این تعبیر در حقیقت بهترین تعبیر است؛ زیرا عرش و غیر عرش قیامی جز به حقیقت ندارد و حیات حقیقی چیزی جز علم نیست، پس حیات واقعی هر شیئی

ص: ۲۱۲

۱-۱ - هود (۱۱): ۷.

۲-۲ - انعام (۶): ۹۶، یس (۳۶): ۳۸، فصلت (۴۱): ۱۲.

به علم است و معنای آیه معنای مطابقی است و ذکر عرش به خصوص در آیه شریفه به خاطر این است که اعظم اجسام و اقرب اشیا به مقامات بالای مجزده است.

وقتی اعظم اشیا مخصوص به شیئی از اوصاف مشترک بین کل شد، به ناچار احقر اشیا هم از این وصف برخوردار است.

در گفتار حضرت حق:

[الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى] (۱).

[خدای] رحمان بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

نیز همین معانی را باید گفت؛ زیرا «استوی» به معنای استیلا است و ذکر خصوص عرش برای این است که اعظم اشیا و اعظم اجسام است و استیلا بر اعظم اشیا مستلزم استیلا بر احقر اشیا است به طریق اولی و در اینجا مباحثی از معقول وجود دارد که جایش نیست، این مسئله آب حقیقی.

اما مسئله خاک حقیقی که به حکم عقل در ازای آب حقیقی است و خاک حقیقی عبارت از علوم ظاهری است که به منزله خاک صوری در برابر آب صوری است و به منزله پوست در برابر مغز است.

هم چنان که مراد از آب حقیقی علوم روحانی و معارف قدسی است، مراد از خاک حقیقی علوم حسی کسبی و معارف فکری حدسی است.

همه جا خاک به معنای خاک صوری نیست، آنجا که خداوند در قرآن می فرماید: مثل عیسی مثل آدم است، از خاک آفریده شده، آیا تمام هستی عیسی

ص: ۲۱۳

از خاک آفریده شده یا از خاک و عناصر دیگر، در حدی که خاک هم جزئی از اجزای جسم اوست؟ البته از خاک و غیر خاک آفریده شده ولی بنابر اغلیت به خاک اشاره شده، پس در این آیه خاک به معنای واقعیت های دیگر هم آمده است.

پس از بیان این مطلب باید گفت: هر دانشی که منبع و منشأش حواس ظاهره و باطنه باشد مانند علوم کسبی که قبلاً ذکر شد نسبت دادن این علوم به خاک اولی و انسب است.

و هر علمی که منبع و منشأش کشف و فیض است که عبارت از علوم الهیه و معارف ربانیه، آن علمی که به آن وحی و الهام و علم لدنی اطلاق می شود نسبتش به آب اولی و انسب است.

و به این دو مرحله خداوند بزرگ در قرآن مجید اشاره فرموده، آنجا که می گوید:

[وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ] (۱).

و اگر آنان تورات و انجیل [واقعی] و آنچه را که از سوی پروردگارشان به آنان نازل شده برپا می داشتند، بی تردید از برکات آسمان و زمین بهره مند می شدند.

که مراد از این فوق، عالم روحانی و علوم نازله از اوست و مراد از تحت، عالم جسمانی و علوم حاصله از اوست.

و قول مفسرین که می گویند: مراد از فوق، باران و مراد از تحت، نبات است بر اصل صحیحی استوار نیست.

زیرا باران و نبات به کسی که قائم به تورات و انجیل و قرآن است می رسد و به کسی که قائم نیست از انسان های بی دین و هم چنین حیوانات نیز می رسد، پس این

ص: ۲۱۴

معنی که معنای معمولی است، ظاهراً درست به نظر نمی رسد؛ آیه شریفه حصول این دو نوع خوراک را موقوف به قیام به تورات و انجیل و قرآن می داند، البته وجود مشروط بدون شرط محال است و این معنی بر دانای زیرک پنهان نیست.

اما نتیجه بحث و تحقیق در آب و خاک حقیقی: اهل طریقت هر گاه با آب حقیقی یعنی علوم الهیه و فیوضات ربانیه امکان طهارت باطن را به خاطر موانعی نداشتند، باید به خاک حقیقی که قواعد ظاهری برای تصفیۀ باطن و صفای آن به اندازه استعداد است، مراجعه کنند. چون قواعد و مسائل ظاهری شریعت و علوم باطنی طریقت و آنچه برتر از این دو معنا است، حقیقت است.

مراجعه به خاک حقیقی، برای پاکی و طهارت مقدمه ای است برای رسیدن به طهارت باطن، چون از آب حقیقی برای تصفیه باطن ذات محروم و معذور بودی به قواعد و علوم مراجعه کن.

خداوند، بنده اش را امر فرموده با کمک بدن که خاک پاک است به طهارت جان رجوع کن، کمک گیری از بدن به این است که جسم را به وظائف شرعیه در تمام شؤون و ادار کنی آنجا که قدرت طهارت جان را با آب حقیقی نداری که طهارت ظاهر اگر ادامه پیدا کند کم کم زمینه طهارت باطن را برای تو فراهم می کند، فعلاً وظیفه تو تیمم بر خاک حقیقی است، یعنی لمس و مس علوم ظاهری و قواعد شرعی و به کارگیری آن علوم و قواعد، چون ظاهر را با خاک حقیقی آراستی، باطن لیاقت رسیدن به آب حقیقی پیدا می کند، آنجاست که به انوار حق و فیوضات الهی منور شده و به عالم دیگری قدم می گذاری و لایق قرار گرفتن در بساط قرب می شوی.

سالک، وقتی تمکن از استعمال آب حقیقی ندارد و نمی تواند به تحصیل طهارت باطن برخیزد به خلقت خاکیش بنگرد، خاکی که از دل اشیا و اخس

آن هاست، تا با توجه به خاک وجود به مقام شکستن بت خودی و ذلت تامی که خصیصه وجود او است برسد و به مقام فقر و انکسار که دو علت مهم برای ورود به حضرت عزت است دست یابد آن مقامی که از آن تعبیر به جنت ذات شده که حضرت حق فرموده: **أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَسِّرَةِ قُلُوبُهُمْ لِأَجَلِي (۱)**.

در هر صورت تیمم به این شکل به هنگام فقدان آب حقیقی بر سالک واجب است تا زمانی که به آب حقیقی برسد و با آن طهارت برقرار کند.

و ترتیب این تیمم چنین است که سر و حقیقتش را از آلودگی هر تعلق و پلیدی هر محبوبی جز حق پاک کند و ظاهرش را به اعمال شرعی و قوانین نبوی بیاراید، سپس طرف راست واقعی وجودش یعنی قلب را از علقه به آخرت و نعیم آن و حور و قصورش ببرد، سپس طرف چپ حقیقی وجودش یعنی نفس را از تعلق به دنیا و مال و جاهش و تعریف و تمجید مردم جدا سازد که طهارت قلب و نفس جز به این گونه میسر نیست؛ چون به این نحو تیمم کرد به صف آزادگان می پیوندد و عبادتش در حدی قیمت پیدا می کند!! این است تیمم بر مسلک اهل طریقت.

اما تیمم اهل حقیقت: تیمم نزد ایشان عبارت از فنای محض از تمام عالم ظاهر است؛ زیرا این فنا است که آنان را از انیت و غیریت که لازمه تعلق به دنیا و ما فیها است پاک می نماید.

به عبارت دیگر عالم ظاهر که همه جا از آن تعبیر به ملک شده به منزله خاک است و عالم باطن که از آن تعبیر به ملکوت شده به منزله آب است.

حق تعالی از عالم ملک تعبیر به ارض و از ملکوت تعبیر به سماء فرموده و ارض است که با خاک تناسب دارد برای سنگینی و کثافتش، بلکه زمین در حقیقت همان

ص: ۲۱۶

(۱- ۱) - من نزد آنانم که دلشان برای خاطر من شکست، منیه المرید: ۱۲۳، فصل فی فضل العلم؛ بحار الأنوار: ۱۵۷/۷۰، باب ۱۲۵.

خاک است و سماء تناسب با آب دارد برای لطافت و سبک بودنش و بلکه آب در حقیقت همان سماء است و اهل حقیقت از ملک به تمام معنی گذشته و در ملکوت آن چنان غرقند که از آن هم انصراف داشته، جز محبوب چیزی توجه آن ها را معطوف نمی دارد.

اینان وقتی با فنای روحانیات باطن که مانند نیت است در طهارت و مانند استعمال آب در پاکی از طهارت باطن فارغ شدند، با فنای جسمانیات که مانند فعل است در طهارت و مانند خاک است در تیمم شروع به طهارت می کنند و این همان است که در زبان اهل الله تعبیر به فناء الفنا شده؛ در حقیقت تیمم اهل حقیقت فنای از جان و جسم است، فنای از جان به منزله نیت و استعمال آب در طهارت و فنای از جسم به منزله عمل در طهارت برای ایشان است.

و فرق بین اهل طریقت و اهل حقیقت در این زمینه این است که اهل طریقت در دو طهارت جسم و جان، خود را از اخلاق ذمیمه و ملکات پست نجات داده به اخلاق حمیده و ملکات حسنه می آرایند و اهل حقیقت در طهارت جسم و جان از انانیت و بقاء و بودن که به دوئیت و غیریت می رسد خود را پاک می کنند.

در هر صورت طهارت مائیه و طهارت ترابیه که از آن ها تعبیر به افناء عالم ملکوت و افناء عالم ملک می کنند و تکاندن دو دست که اشاره به جدا شدن از دو عالم و اتصال صرف به مولا است، کیفیت تیمم اهل حقیقت است.

و ترتیب این طهارت چنین است: زدن دو دست که عبارت از عقل و نفس است به خاک عالم ظاهر و عالم باطن و نفی هر دو از نظر به تمامه، سپس تکاندن دو دست یعنی عقل و نفس از دیدن این نفی و فنا، آن گاه با عقل و نفس مسح وجه حقیقی که عبارت است از سر و روح، تا جایی که بفهمد از محبت دو عالم برایش چیزی باقی نمانده سپس مسح عقل با باطن نفس و مسح نفس با باطن عقل تا

برایش روشن شود که برایش ذره ای تعلق نسبت به همهٔ عالم نمانده که تعلق به غیر کم یا زیاد از طهارت حقیقی منع می کند، چه طهارت مائیه باشد چه ترابیه !!

بر سالک به حقیقت واجب است که بعد از افنای ظاهر و باطن باز در مقام جستجو باشد که آیا علقه ای نسبت به دو عالم برایش مانده یا نه که رهبر بزرگوار اسلام فرمودند:

الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَيَّ أَهْلِ الْآخِرَةِ، وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَيَّ أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا حَرَامَانِ عَلَيَّ أَهْلِ اللَّهِ (۱).

دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا و هر دو بر اهل الله.

برای اهل حقیقت، محبت دنیا و آخرت حجاب و شرک است و با حجاب و شرک حصول طهارت محال است و به فرمودهٔ قرآن، شرک نجس است و طهارت و نجاست دو ضدند و هیچ کجا قابل جمع نیستند؛ واجب است اول رفع نجاست کرد، سپس به میدان طهارت قدم گذاشت و از آنجا به بساط قرب دوست راه یافت و توفیق این گونه طهارت را فقط باید از او خواست.

غسل معنوی

اشاره

غسل از مسائل مهم الهی و شرعی است، در غسل باید تمام بدن شسته شود؛ زیرا تمام بدن در امر شهوت دخالت دارد.

غسل معمولاً در حمام انجام می گیرد و لازم است انسان به هنگام ورود به حمام، نظر عبرت بین خود را باز کرده از حمام و وضع آن برای بیداری و توجه خود عبرت بگیرد.

ص: ۲۱۸

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: حمام، خوب خانه ای است؛ زیرا حرارت آن آتش جهنم را به یاد می آورد و چرک بدن را می برد (۱).

این فرموده اشاره به این مطلب است که انسان خردمند هیچ گاه آخرت را فراموش نمی کند و همیشه به فکر آن دنیا و ورود به آن می باشد، بنابراین با دیدن هر آب و آتش و تاریکی، برای خود آینه عبرت می سازد و بالاتر از آن هر چه می بیند از آن درس و پند می گیرد؛ اگر تاریکی ببیند به یاد تاریکی گور می افتد، اگر مار ببیند به یاد افعی جهنم می افتد، اگر صدای خوفناک بشنود به یاد نفخه صور می افتد، اگر زیبایی ببیند به یاد نعمت بهشت می افتد، اگر کلمه رد و قبول استماع کند متذکر رد و قبول حساب آخرت می شود.

حمام، شبیه ترین اماکن به جهنم است، چون زیر آن آتش فروزان است، بنابراین سزاوار است کسی که وارد حمام می شود به یاد حرارت آتش دوزخ افتد و حال خود را در ظرف ساعتی که به اختیار خودش در خانه گرمی محبوس است با حبس در آتش دوزخ که بدون اختیار است، مقایسه کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چون وارد صحن حمام شدی، بگو:

نُعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ نَسْأَلُهُ الْجَنَّةَ (۲).

خدایا! از آتش جهنم پناه به تو می برم و از تو می خواهم که مرا لایق بهشت گردانی.

ص: ۲۱۹

۱- ۱) - الکافی: ۴۹۶/۶، باب الحمام، حدیث ۱.

۲ - ۲) - من لا - يحضره الفقيه: ۱/۱۱۲، باب غسل يوم الجمعة، حدیث ۲۳۲؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۶۳، المجلس الثامن و الخمسون، حدیث ۴.

حاج ملا هادی سبزواری در اسرار غسل می فرماید:

غسل ترتیبی سلوک را ماند و ارتماسی جذبه را که جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ.

فیض کاشانی می فرماید:

در غسل باید تمام بدن شسته شود؛ زیرا نزدیک ترین حالات انسانی و استوارترین آن ها به ملکات شهوانی، حال نزدیکی با زنان و فراهم کردن اسباب غسل است و شکی نیست که تمام اعضای بدن در این عمل مداخله می کنند؛ به همین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زیر هر مویی موجبات جنابت موجود است و چون در حال هم خوابی با زنان، تمام بدن از مرتبه روحانی خود دور افتاده و به لذت ناچیز دنیوی متوجه گردیده بایستی تمام بدن را غسل داد و این مهم شرعی را عملی ساخت تا بتواند متوجه حضرت حق گشته به عبادت پردازد.

و نظر به این که قلب آدمی بیش از اعضای دیگر از نعمت عبادت بهره ور می گردد، بایستی آن را شستشوی کامل داد و آن را به تمام معنی از رذایل و اموری که مانع از وصول به حقیقت است پاکیزه نگاه داشت و اگر نتوانستیم او را از خوی های ناپسند باز داریم، آن را در مقام سرزنش و استهزا در آوریم و به عتاب و تحقیر تأدیبش کنیم؛ زیرا ممکن است هنگامی مولای رحیم و سید کریم بدان التفاتی کند و او با کمال انکسار و فروتنی باشد و بدین مناسبت افاضه ای از نور درخشان او به وی تابش کند، چون فیض او به طوری که در خبری آمده در دل های شکسته است.

با توجه به این بیانات مدارج ترقی و کمال را طی کن و موجبات خوشبختی خود

را تحصیل و اعمال گذشته را جبران کن.

عارف بالله، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی در «اسرار الصلاه» در باب غسل می گوید:

انسان از شستشوی تمام بدن در غسل به این حقیقت باید برسد که تطهیر به قدر نجاست و کثافت است و از این امر تکلیفش را در تطهیر قلب و روح و باطن خود از آنچه که باعث پلیدی است در می یابد.

در غسل، مستحب است که ابتدا بسم الله گفته شود و در اثنای آن این دعا را متذکر گردد.

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَ اشْرَحْ لِي صِدْرِي وَ اجْرِ عَلَيَّ لِسَانِي مِمَّا دَخَلَكَ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُورًا وَ شِفَاءً وَ نُورًا إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱).

خداوندا! قلبم را پاک کن، شرح صدرم عطا کن، مدح و ثنایت را بر زبانم جاری ساز، غسل را پاکی و شفا و نور قرار بده، تو بر هر چیز توانایی.

در همین دعا دقت کنید، فلسفه و حکمت غسل از متن دعا پیدا است، این مکلف است که با توجه کامل به عمل غسل و حقیقت غسل باید خود را به واقعیت برنامه ها برساند، از غسل به طهارت قلب، شرح صدر، مدح و ثنای حق، طهارت نفس، شفای امراض روحی و منور شدن به نور الهی.

و پس از فراغت از غسل بگوید:

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَ زَكِّ عَمَلِي وَ تَقَبَّلْ سَعْيِي وَ اجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲).

ص: ۲۲۱

۱-۱) - مستدرک الوسائل: ۱/۴۷۸، باب ۲۸، حدیث ۱۲۰۸.

۲-۲) - مستدرک الوسائل: ۱/۴۷۸، باب ۲۸، حدیث ۱۲۰۸.

پروردگارا! دلم را پاک کن، عملم را خالص کن، سعی و کوششم را قبول کن، خیر را برای من قرار بده، مرا جزء توبه کنندگان و پاکیزگان مقرر فرما.

و دعاهای دیگری هم در این زمینه رسیده که این دعاها نشان دهنده حقیقت طهارت قلب و شرح صدر است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده، نوری است که در دل افکنده می شود و شرح صدر ثمره و میوه آن است و علامت آن نور کناره گیری از دار غرور و آماده شدن برای بازگشت به سرای جاودانی است.

بعضی از اهل معرفت فرموده اند: مراد از آن نور همانا نور معرفت نفس است و آن عبارت از این است که آدمی حقیقت نفس خود را که مجرّد از صورت و ماده است و نوری که دارای زندگی و علم است ببیند و همین نور است که در آخر مناجات شعبانیه به آن اشاره فرموده:

وَ أَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا (۱).

و مرا به نور عزتت که فروزنده تر است، ملحق کن تا عارف به تو گردم.

بعضی از مشایخ فرموده اند:

هرگاه به عبد نور معرفت نفس که به توسط آن امکان وصول به معرفت ذات اقدس حق برای انسان حاصل می شود عطا شد، با این نور ملکوت همه این عوالمی که برای مردم محسوس است خواهد دید و انسانی ملکوتی خواهد شد و به خاطر غلبه روحانیت بر او در دار خلود وارد خواهد گشت و مراد از انابه و بازگشت به سرای جاوید همین است.

و همان گونه که طهارت اعضا و جوارح موانعی را که بر سر راه انسان برای دخول در مساجد و نماز است بر می دارد، هم چنین طهارت سرّ و درون هم از آنچه که این

ص: ۲۲۲

عالم محسوس که عالم طبیعت و عالم ظلمانی است آن را اقتضا می کند که موانع بازگشت انسان به دار الخلود که دارالسلام و سرای زندگی و جوار حضرت حق تعالی است از میان برمی دارد و با دخول عبد در آن سرای، عبد به خدا نزدیک شده و از طریق کشف و شهود معرفت برایش حاصل می شود و آن زمان است که آنچه را که نزد خدا است، بهتر از آنچه نزد خود او و دیگران است می بیند و در می یابد که این عالم و این سرایی که در او زندگی می کند و به آن دل بسته دار غرور است.

به قول فیض کاشانی:

خوش آن که به عشق تو گرفتار بمیرم***بیدار در این منزل خونخوار بمیرم

زین خوابگه بی خبران زنده برآیم***واقف ز سراپرده اسرار بمیرم

کاری چو به از خدمت معشوقه و می نیست***ساقی مددی کن که درین کار بمیرم

بشتاب و بده یک دو سه ساغر ز پی هم***مپسند که در میکده هشیار بمیرم

خونین جگر و خسته دل از محنت هجران***جانا تو پسندی که چنین زار بمیرم

آن یار به کس رخ ننماید چه توان کرد***بگذار که در حسرت دیدار بمیرم

گفتار خود ای فیض به کردار بیارا***مگذار که در زخرف گفتار بمیرم

عارف بیدار دل، مرحوم سید حیدر آملی، غسل را به سه کیفیت ترسیم کرده، غسل بر طریق آنان که جز به ظاهر قواعد نمی نگرند، غسل بر طریق آگاهان، غسل بر طریق حقیقت بینان.

اما غسل اهل شریعت: غسل نزد آنان مشتمل بر واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات است که شرح هر یک مفصل است.

مقصود اصلی از غسل، غسلی است که بر انسان ایجاد طهارت جهت اعمال واجبه می کند. در چنین غسلی باید نیت کرد. سپس ترتیب فقهی غسل که سر و گردن و طرف راست و طرف چپ بدن است در شستشو مراعات نمود.

و اما غسل آگاهان و اهل طریقت: یعنی آنان که به معنویت مسائل نظر دارند؛ طهارت آنان پس از غسلی که شستشوی سر و گردن و راست و چپ بدن است، طهارت از جنابت حقیقی است.

و آن جنابت محصول عشق غلط به دنیا است، دنیایی که در حقیقت مانند زنی است که هر ساعت در آغوش شوهری است، آن دنیایی که برای علی علیه السلام به مانند یک زن عشوه گر ممثل شد و حضرت به او خطاب کرد:

قَدْ طَلَّقْتِكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا (۱).

من تو را سه طلاقه کرده ام و رجوعی در کار نیست.

و اگر دنیا مانند زن یا در حکم زن نبود، شخصیتی چون حضرت مولی الموحدین این چنین به آن خطاب نمی کرد!

ص: ۲۲۴

بر اساس این حقیقت هر کس به کمک نفس یا روح یا قلب با چنین دنیایی جمع شود، جنب حقیقی است که همان دوری از حضرت اوست.

آری، عاشق دنیا بعید از خدا است که به محبت و قرب دنیا با محبت و قرب خدا دو ضدی هستند که قابل جمع نیستند، چنانچه در قرآن آمده:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] (۱).

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

و امام عارفان و سرحلقه عاشقان این چنین می فرماید:

إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِمْدَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كَلِمَا قَرَبٍ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخِرِ وَ هُمَا بَعْدَ ضَرَّتَانِ (۲).

دنیا و آخرت، دو دشمن متفاوت و دو راه مختلفند: کسی که عاشق دنیا است، دشمن آخرت است، دنیا و آخرت به مانند مشرق و مغربند، رونده بین این دو به هریک نزدیک شود از دیگری دور می گردد، این دو مانند دو هوو هستند.

غسل و طهارت از این جنابت به ترک دنیا و ما فیها است، به طوری که به اندازه یک مو تعلقی در انسان نسبت به دنیا نماند.

مگر نمی دانید که در غسل ظاهری اگر بر بدن یک مویی باشد که مانع از رسیدن

ص: ۲۲۵

۱-۱) - شوری (۴۲): ۲۰.

۲-۲) - نهج البلاغه: حکمت ۱۰۳؛ بحار الأنوار: ۱۲۹/۷۰، باب ۱۲۲، حدیث ۱۳۴.

آب به پوست گردد آن غسل صحیح نیست و صاحبش از جنابت بیرون نمی آید، برای تعلق به دنیا هم همین حکم جاری است، اگر ذره ای علقه غلط با انسان باشد بعید از خداست، تعلق در هر صورت تعلق است چه کم چه زیاد، چنان که گفته اند:

محبوب بالاخره محبوب است، می خواهد بین او و محبوب یک حجاب باشد یا هزار حجاب.

ترتیب غسل معنوی

اما ترتیب این غسل: سالک اول باید قلبش را به آب حقیقی که از دریای قدس نازل می شود از آلودگی های هوای مختلفه و آرای متشتمله متعلقه به دنیا و محبت دنیا بشوید، آن محبتی که موجب ورود به هاویه است.

هوا وقتی بر دل غالب شد، صاحبش را به بندگی بتان داخلی و خارجی می کشد، خارجی مانند عبادت و بندگی نسبت به ستمگران، مال، جاه و بتان داخلی مانند عبادت غرائز و امیال و شهوات چنانچه حق فرموده:

[أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ] (۱).

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی ؟

آری، عاقبت هواپرست دخول در آتش است، چنانچه حضرت حق می فرماید:

[وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ] (۲).

و اما هر کس اعمال وزن شده اش سبک و بی ارزش است * پس جایگاه و پناهگاهش هاویه است.

ص: ۲۲۶

۱-۱ - فرقان (۲۵): ۴۳.

۲-۲ - قارعه (۱۰۱): ۸-۹.

اهل الله که اهل علم حقیقی و عمل صالح اند و از عقل سالم الهی برخوردارند دائماً موصوف به سکینه و وقار و طمأنینه واجبات و امثال این حقایق اند، چنانچه قرآن می فرماید:

[فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ] (۱).

اما هر کس اعمال وزن شده اش سنگین و باارزش است* پس او در یک زندگی خوش و پسندیده ای است.

اما اهل هوا و بدعت موسوم به خفت و کم عقلی و عدم سکینه و وقارند و همین حالات در انسان از اخبث خبائث و از پلیدترین پلیدی هاست و آلوده به این رذایل از هر جنبی جنب تر و از هر آلوده ای آلوده تر است.

قرآن مجید راه مستقیم الهی را به عباد نشان می دهد و راه عمل صالح را به آنان می آموزد و طریق بهشت رفتن را به آنان تعلیم می دهد:

[وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى] (۲).

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛* پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

خداوند مهربان به مصلحت انسان، در این آیه تشویق به منع نفس از هوا می کند و راه دخول در بهشت را به آدمی ارائه می دهد، بهشتی که ماورای اصلی و وطن حقیقی انسان است، بهشتی که جای سبکباران و پاکان است، چنانچه علی علیه السلام تَخَفُّوا تَلْحَقُوا ۲.

می فرماید:

ص: ۲۲۷

۱-۱ - قارعه (۱۰۱): ۶-۷.

۲-۲ - نازعات (۷۹): ۴۰-۴۱.

از سنگینی هوای نفس، خویشتن را سبک سازید تا به کاروان بهشتیان ملحق شوید.

سپس طرف راست وجود را غسل بدهد، یعنی روحی که از جانب یمین به او دمیده شده، یمینی که در روایات از آن تعبیر به روحانیات یا تعبیر به آخرت یا تعبیر به جنت شده است.

سپس چپ را غسل دهد، آن جانبی که از آن تعبیر به جسمانیات و سفلیات و نفسانیات یا تعبیر به دنیا شده است.

در این دو شستشو آب ترک و تجرید لازم است که از علقه به دنیا و آخرت پاک شده و فقط اتصال به مولا پیدا کنی، چرا که دنیا مخصوص اهل شمال و آخرت مخصوص اهل یمین است، اما خدا مخصوص به سابقون و مقربون است.

اما غسل اهل حقیقت: آن طهارت از جنابت حقیقی است که عبارت از مشاهده غیر است مطلقاً.

در قسمت قبل گذشت که جنابت به معنای بعد و دوری از حق است و کدام دوری بدتر از مشاهده غیر حق است، امکان ازاله این دوری جز با قرب نیست، آن هم قرب به توحید حقیقی که مشاهده حق است با چشم دل من حیث هو هو، در قرآن نخوانده ای:

[شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] (۱)

خدا در حالی که برپا دارنده عدل است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجودات] گواهی می دهد که هیچ معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز گواهی می دهند که هیچ معبودی جز او نیست؛ معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

ترتیب این غسل چنین است: شستن رأس و سر حقیقی که روح مجرد است به آب توحید ذاتی از آلودگی مشاهده غیر.

زیرا عشق به حق وظیفه باطن است که از آن تعبیر به نفس مطمئنه شده و معرفت این عشق و محبت و توحید وظیفه قلب و مشاهده اش وظیفه روح است چنانچه وصول وظیفه سر است که باطن روح می باشد.

و به همین ترتیب امام صادق علیه السلام در یکی از دعاهایش اشاره فرموده:

اللَّهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ وَبَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ وَ سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ إِتِّصَالِ حَضْرَتِكَ.

خداوندا! نورانی کن ظاهرم را به اطاعتت و باطنم را به محبتت و قلبم را به معرفتت و روحم را به مشاهده ات.

ص: ۲۲۸

و این غسل تحقق نمی یابد مگر به فنای عارف در معروف و شاهد در مشهود که از آن تعبیر به فنای در توحید شده و آن مشاهده حق است من حیث هو هو، یعنی مشاهده‌ی به نحوی که غیر دیده نشود، یعنی در وجود جز وجود واحد و ذات واحد که مجرد از جمیع اعتبارات و تعینات است نیند و به همین معنا قرآن اشاره دارد:

ص: ۲۲۹

[كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] (۱).

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است، فرمانروایی [بر همه جهان هستی] ویژه اوست، و فقط به سوی او بازگردانده می شوید.

و در آیه دیگر:

[كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ] (۲).

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند* و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.

توحید، در حقیقت همان صراط مستقیمی است که شخصیتی مانند پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله مأمور به ایستادگی و استقامت در راه آن بود و آن حدّ وسطی است که قرآن مجید مردم را به آن دعوت می کند.

توحید اجمالی طرف تفریط و تفصیلی طرف افراط است؛ طهارت در اینجا دوری از دو جانب افراط و تفریط است که افراط جانب ایمن و تفریط جانب ایسر است و هر دو را باید از افراط و تفریط خلاص کرد و در حد وسطی قرار گرفت و آراسته به طهارت کبری شد.

وضوی معنوی

اشاره

وضو از اعظم مسائل شرعی و اهم مسائل الهی است؛ وضو موجب طهارت و ایجاد کننده نورانیت و مقدمه ای برای ورود در عبادات و عاملی معنوی برای لایق شدن انسان، در بساط قرب الهی است.

ص: ۲۳۰

۱- ۱) - قصص (۲۸): ۸۸.

۲- ۲) - الرحمن (۵۵): ۲۶-۲۷.

از میان سه نوع طهارت، انسان با وضو بیش از دو نوع دیگر سر و کار دارد و چه بهتر که مکلف همیشه با وضو باشد.

به هنگام انجام وضو پس از مفروض بودن اباحت آب و داشتن نیت خالص، باید مسائلی را توجه کرد، تا به فرموده رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله انسان موفق به وضوی اسباجی شود (۱).

(آداب وضو)

در رساله های عملیه آمده:

کسی که وضو می گیرد، مستحب است هنگام نگاه به آب بخواند:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا.

به نام خدا و به خدا و شکر خدای که آب را پاک کننده قرار داد نه نجس.

و پیش از وضو که دست را می شوید، بگوید:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ.

پروردگارا! مرا از توبه کنندگان و پاکان قرار ده.

و به هنگام گرداندن آب در دهان بخواند:

اللَّهُمَّ لَقْنِي حُجَّتِي يَوْمَ الْقَاكِ وَ اَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ.

پروردگارا! روز ملاقات حجتم را بر من تلقین کن و زبانم را با ذکر ت آزاد بگذار.

و زمان استنشاق آب در بینی بگوید:

ص: ۲۳۱

اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّم عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَطَيْبَهَا.

خداوندا! بوی بهشت را بر من حرام مکن و مرا از آنان قرار داده که بو و نسیم بهشت را استشمام کنم.

و در وقت شستن صورت بگوید:

اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسْوِدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ فِيهِ الْوُجُوهُ.

پروردگارا! روزی که چهره‌ها سیاه می‌شود، رویم را سپید گردان و روز سپیدی چهره‌ها رویم را سیاه مکن.

و در وقت شستن دست راست بخواند:

اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي يَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بَيْسَارِي وَحَاسِبِنِي حِسَابًا يَسِيرًا.

خداوندا! کتابم را به دست راستم ده و خُلْد در جنان را در دست چپم قرار ده و به آسانی از من حساب بگیر.

و در موقع شستن دست چپ بخواند:

اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ الثَّيْرَانِ.

پروردگارا! پرونده‌ام را به دست چپم مگذار و کتابم را از پشت سر به من مده و دستم را به گردنم غل مکن و از قطعات آتش جهنم به تو پناه می‌برم.

و به وقت مسح سر بگوید:

اللَّهُمَّ عَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ.

پروردگارا! مرا در پرده رحمت و برکات و عفو ت بیوشان.

و به وقت مسح پا بگویند:

اللَّهُمَّ تَبَتَّنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۱).

خداوندا! مرا بر صراط ثابت قدم بدار، در آن روزی که قدم‌ها می لغزد و کوشش مرا در راه خشنودی خود قرار ده ای صاحب جلال و اکرام.

اسرار وضو

اشاره

حاجی سبزواری در «اسرار الحکم» در باب اسرار وضو می گویند:

از آلودگی دنیا و الواث اخلاق رذیله دست قلب را بشوی.

ما را خواهی ز خویشتن دست بشوی*** خود را یله کن پس آنگهی ما را جوی

و آبرویی نزد حبیب پیدا کن و متفطن شو به این که هرگاه تطهیر جوارح که مانند خوادمند برای قلب به جهت حضور در نزد سلطان لازم باشد، پس تطهیر سپهدار الزم خواهد بود که اقبح چیزی است که بزرگی به خدمت سلطان عظیمی مشرف شود و خدم و حشم او منظم و مطهر باشند، ولی خود او ملوث باشد!!

و نیز ملتفت شو که هرگاه قشر اقرب که بدن باشد و قشر ابعده که جامه باشد واجب التطهیر باشد، لب که قلب باشد تطهیرش از هواجس و وساوس اوجب خواهد بود.

علی علیه السلام می فرماید: چگونه است که دینت را به هر رجسی نجس می پسندی، اما لباس بی ارزش دنیایت را همیشه پاک نگاه می داری!؟

ص: ۲۳۳

و معلوم است که محل ایمان و ایقان قلب و فؤاد است، فی الحدیث:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَيَأْتِكُمْ (۱).

مسلماً خداوند به هیئت و هیکل و اموال شما نگاه نمی کند بلکه به دلها و نیت های شما نظر می کند.

سَرِّ مَضْمُضِهِ وَ اسْتِشْاقِ

و مضمضه، اذاقه حلاوت ذکر است و استنشاق، استشمام روایح نسیم حدیقه اوست، فی الحدیث:

إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَرَصَّدُوا لَهَا (۲).

همانا برای پروردگار در ایام زندگانی شما وزشهای روحانی است. آگاه باشید و انتظار آن را بکشید. بینی آن باشد که آن بویی برد*** بوی او را جانب کویی برد (۳)

چنان که اخشم (۴) صوری می باشد، اخشم معنوی نیز می باشد.

بدان که: چنان که قالب را رویی است ظاهر و صورت همه مشاعر پنجگانه در آن آشکار است و باید این ها را در نزد اراده حضور، به محضر نور النور تعالی شست که توجه به غیر کرده اند، هم چنین قلب را رویی است که مقاطع باشد، چه حروف

ص: ۲۳۴

۱-۱) -جامع الأخبار: ۱۰۰، الفصل السادس و الخمسون فی الإخلاص؛ بحار الأنوار: ۲۴۸/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۲۱.

۲-۲) -عوالی اللآلی: ۲۹۶/۱، الفصل العاشر، حدیث ۱۹۵؛ بحار الأنوار: ۱۶۸/۷۴، باب ۷، حدیث ۲.

۳-۳) -مولوی.

۴-۴) -اخشم: گرفتگی بینی.

و کلماتی که معرب عما فی الضمیرند به مقاطع و مخارج انجام پذیرند و حروف روی معانی قلبند و زینت و آرایش مقاطع اند و مقاطع منابع آب حیات جاریاتند که حروف و کلماتند و به وجهی منازل بیست و هشت گانه قمر دم و نفس مکرم آدمند که ماده حروف است: [وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ] (۱).

و کلمه از کلم به معنی جرح و تأثیر است و مظهر قدرت است که امور سیاست و افادت و استفادت در کشف ضمائر به این بیست و هشت حرف و ترکیب از این ها است، بلکه در فرس مستحدث به سی و دو حرف چنان که بیاید.

پس باید به مضمضه، مقاطع را که روی قلبند و مؤدی حروفند از یاد غیر شستشو داد.

هر که نه گویا به تو خاموش به*** هر چه نه یاد تو فراموش به

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند*** به خاطری که تویی دیگران فراموشند

و بینی را نیز به استنشاق، چه بینی چون دهان مجرای هوا است که ماده نفس است که نفس حامل حروف لفظیه است، چون وجود منبسط که نفس رحمانی است و حامل حروف تکوینیه است که عقول کلیه اند که غیر مستقل بالانیه اند و حامل کلمات اسمیه است که نفوسند و حامل کلمات فعلیه است که موجودات متجدده زمانیه اند و بعد دست راست و چپ را بشوید از تصرف در دنیا... بلکه اهل الله و طالبان قربت محضه هر دو دست را بشویند از مطلوبات اصحاب یمین و اصحاب شمال.

ص: ۲۳۵

مسح سر، اشارت است به این که سر و دماغ را تر و تازه می کنیم در طلب دوست و مسح پا به این که پای استقامت می خواهیم در پیمودن راه دوست که تلوین مردود است و استقامت و تمکین مقبول که در هر مقامی خطرها است و حال و ملکه و استقامت این است که در مسح پا گویی: **اللَّهُمَّ تَبِّثْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ (۱)**.

و تر کردن پا به مسح اشارت است به آنکه لینت و سرعت می خواهیم در پیمودن راه دوست که لینت در اعضا موجب سهولت حرکت و ارسال و انعطاف آن هاست که: **الْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لِيُنُونَ (۲) وَالْمُؤْمِنُونَ لِيِّنَ الْعَرِيكَه (۳)**.

و این که باید دست راست را تا میان شست که مرفق باشد که آلت رفق و مدارا است، اشارت است به میانه روی در امور دنیا که بالمره دست از امور دنیا کشیدن که متضرر شود خوب نیست.

اسراری دیگر از وضو

اشاره

عارف بزرگ، سید حیدر آملی پس از بیان وضو بر طبق مسائل شرعی و فقهی می گوید:

وضو در نزد اهل راه پس از وضوی فقهی عبارت است از پاک کردن نفس از

ص: ۲۳۶

۱- ۱) - خداوندا! دو قدمم را بر پل صراط استوار بدار.

۲- ۲) - مؤمنان، مردمی ملایم و قابل انعطاف هستند، الکافی: ۲/۲۳۴، باب المؤمن و علاماته، حدیث ۱۴؛ بحار الأنوار: ۳۵۵/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۵۸.

۳- ۳) - مؤمن سست مهار و سر به راه است، غرر الحکم: ۸۹، الفصل السابع فی المؤمن صفاته، حدیث ۱۵۱۶.

رذایل اخلاقی و برنامه های پست و فرومایه و پاک کردن عقل از افکار هلاک کننده و آنچه باعث گمراهی و گمراه کردن است و نیز عبارت است از پاک کردن سرّ درون از نظر به اغیار و پاک کردن تمام اعضا از کارهایی که عقلاً و شرعاً ناپسند است.

اما افعال این وضو:

در مرحله اول باید مکلف به قلب و سرّش نیت کند که کاری مخالف رضای دوست انجام ندهد و تمام عباداتش برای حضرت یار خالص باشد، چنانچه در قرآن مجید آمده:

[قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ] (۱).

بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است* او را شریکی نیست، و به این [یگانه پرستی] مأمورم، و نخستین کسی هستم که [در این آیین] تسلیم [فرمان ها و احکام] اویم.

سرّ شستن روی

سپس روی قلب را از آلودگی تعلق به دنیا و آنچه در اوست بشوید که دنیا جیفه است و خواهنده او سگ و خواهان و خواسته شده هر دو نجس اند، به همین خاطر حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ (۲).

دوستی با دنیا ریشه هر خطایی است.

ص: ۲۳۷

۱-۱) - انعام (۶): ۱۶۲-۱۶۳.

۲-۲) - وسائل الشیعه: ۹/۱۶، باب ۶۱، حدیث ۴.

و علی علیه السلام فرمود:

یا دُنیا... غُرّی غُرّی لا حاجة لی فیک قد طَلَّقْتِکِ ثَلَاثًا لا رَجْعَهَ فیها (۱).

ای دنیا!.. غیر مرا فریب بده. که مرا به تو نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده ام که آن را بازگشتی نیست.

سَر شستن دو دست

و شستن دو دست به این است که دست از نقود دنیا و جنس مربوط به دنیا و آخرت بشوید که دو دست جز به این نحو پاک نخواهد شد.

معنای شستن دست از دنیا و جنس و نقد آن جدایی محض از حرام دنیا و اکتفا به ضرورت و معنای شستن دست از آخرت، بریدن طمع از نعمت های اوست که عبد واقعی کسی است که جز به خشنودی حضرت دوست به چیزی فکر نکند.

به قول نظام وفا:

به نام دوست گشاییم دفتر دل را***به فرّ عشق فروزان کنیم محفل را

زاشک چشم و ز خون جگر به هر فصلی***خوش آب و رنگ توان داشت غنچه دل را

امان ز برق نگاهش که هر کجا که گذشت***بسوخت خرمن و بر باد داد حاصل را

به جز هوای تو نقشی دگر نمانده به دل***که زان زدودهام اندیشه های باطل را

ص: ۲۳۸

به عشق کوش گرت عقده ای بود مشکل*** که عشق باز کند عقده های مشکل را

نظام میرسد آن کس به ساحل مقصود*** که زیر پای نهد موج های حایل را

سر مسح سر

مسح سر در حقیقت مسح سر حقیقی است که از آن تعبیر به عقل یا نفس می کنند و وقتی مسح واقعی انجام می گیرد که از محبت دنیا و مال و جاهش چیزی در بساط وجود نماند.

سر مسح پا

مسح دو پا به این است که هر دو از حرکت در راه غیر خدا ظاهراً و باطناً منع شوند، البته مراد از دو پای ظاهر معلوم است و مراد از دو پای باطن به نظر عده ای عبارت از دو قوه نظریه و عملیه است و به نظر عده ای دیگر عبارت از دو قوه شهوت و غضب است.

آری، وقتی وضوی فقهی را گرفتی و این وضو را نیز به آن ضمیمه کردی، مصداق آن روایت می شوی که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

الْوُضُوءُ عَلَى الْوُضُوءِ نُورٌ عَلَى نُورٍ (۱).

وضو گرفتن بر وضو نورانیتی بر نور است.

ص: ۲۳۹

۱ - ۱) - من لا - يحضره الفقيه: ۴۱/۱، باب صفه وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله، حدیث ۸۲؛ وسائل الشیعه: ۳۷۷/۱، باب ۸، حدیث ۹۹۷.

یعنی وقتی صفای ظاهر با باطن جمع شود، نور علی نور است و به عبارت دیگر وقتی نور شرع که از وضوی فقهی حاصل می شود و نور بصیرت که از توحید و توجه و عمل خالص به دست می آید، نور علی نور و سبب ثبات و استقامت سالک در طریق مستقیم دنیا و آخرت است، چنان که در قرآن کریم آمده:

[يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ] (۱).

خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد و ایمانشان در زندگی دنیا و آخرت ثابت قدم و پابرجا می دارد.

بیان اسراری دیگر

اما وضو نزد اهل حقیقت که از آن به طور مطلق تعبیر به طهارت شده، عبارت است از طهارت سر از مشاهده غیر مطلقاً.

نیت در آن به این است که سالک در سرش نیت کند، برای ابد غیر او نبیند و به غیر او توجه نکند؛ زیرا هر کس در باطن به غیر او توجه کند مشرک به شرک خفی است و مشرک چنان که در قرآن آمده نجس است و طهارت جز به این نیت و عمل به آن که عبارت از تحقق توحید حقیقی است میسر نیست، توحیدی که با تمام قدرت شرک را از همه نواحی وجود دفع و رفع می کند.

اما شستن صورت در حقیقت شستن صورت حقیقی وجود یعنی سر باطن از آلودگی توجه به غیر است، همان طوری که غیر وجه کریم حضرت او مشاهده نشود که در قرآن آمده:

ص: ۲۴۰

[فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ] (۱).

پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.

و غیر ذات محیط او را نشناسد، ذاتی که قرآن می فرماید:

[أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ] (۲).

آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد.

از چنین توحیدی است که قرآن از زبان ابراهیم علیه السلام خیر می دهد:

[إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] (۳).

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

و غسل و شستن دو دست عبارت است از بی التفاتی نسبت به متاع دنیا و آخرت؛ متاع دنیا مانند مال و جاه و اهل و ولد و متاع آخرت مثل علم و زهد و طاعت، البته آن التفاتی که عبد را از مولا دور کند.

زیرا التفات به طاعت و خود را به خاطر آن مستحق تعظیم شمردن نزد اهل الله معصیت است که در روایات آمده، گناهی که تو را ناراحت کند از عبادتی که عجب آور باشد بهتر است و تو اگر پس از گناه دارای توبه شوی، دارای بهترین عمل شدی و دنیا بر اهل آخرت حرام و آخرت بر اهل دنیا حرام و هر دو بر اهل الله حرام است (۴).

ص: ۲۴۱

۱-۱ - بقره (۲): ۱۱۵.

۲-۲ - فصلت (۴۱): ۵۴.

۳-۳ - انعام (۶): ۷۹.

۴-۴ - عوالی اللالی: ۱۱۹/۴، الجملة الثانية فی الاحادیث المتعلقة، حدیث ۱۹۰.

و مسح سر، عبارت از تنزیه سر و تقدیس باطن از انانیت و حدث غیریت است، غیریتی که حاجز بین انسان و محبوب است، چنانچه بعضی از عارفان فرموده اند: **يَتَنَبَّكَ إِتْبَىٰ يُنَازِعُنِي فَارْفَعُ بِطُفِكَ إِتْبَىٰ مِنَ الْبَيْنِ (۱)** بین من و تو انیت من فاصله است، به فضل و لطف این انیت را از میان من و خود بردار. گفته اند: **وَجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ (۲)**.

با این آلودگی ها، به خصوص آلودگی انیت راهی برای ورود به حریم عالم قدس نیست.

و مسح دو پا عبارت از تنزیه قوه علمیه و عملیه از سیر در غیر الی الله و بالله و فی الله است که انسان با این دو قوه سعی در طلب حق می کند و با آن دو قوه به مقام وصل محبوب می رسد، اگر دچار آلودگی باشد، چگونه به طلب برخیزد و چگونه به مقام وصل برسد؟

و با دیده تحقیق باید گفت: **[فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ] (۳)**.

اشاره به این دو قوه است، به این معنا که وقتی به واسطه این دو قوه به ما رسیدی از هر دو خالی شو؛ زیرا با رسیدن به مقام وصل احتیاج به توجه به غیر نیست و در صورت عدم احتیاج توجه به غیر اگر توجه شود عین شرک است !!

و نزد بعضی مراد از نعلین دنیا و آخرت است و نزد بعضی عالم ظاهر و باطن است و نزد بعضی نفس و بدن است و تمام این نظریات به طور مسلم صحیح است و نسبت به چنین حالتی است که در حدیث قدسی آمده:

ص: ۲۴۲

۱-۱) - شرح الاسماء الحسنی: ۱/۳؛ ۲/۱۴، شعر از محی الدین.

۲-۲) - شرح الاسماء الحسنی: ۱/۳؛ ۲/۱۴ و ۵۹.

۳-۳) - طه (۲۰): ۱۲.

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ وَالْعِبَادَاتِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصِيرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا (۱)؛

عبد، همیشه با اجرای مستحبات و عبادات به من نزدیک می گردد، تا حدی که من به او علاقه پیدا کنم، چون محبوب من شد، گوش او می شوم، گوشی که به آن می شنود؛ چشم او می شوم، چشمی که با آن می بیند؛ دست او می شوم، دستی که با آن کار انجام می دهد و پای او می شوم، پایي که با آن راه می رود.

به قول عارف مؤمن، علاء الدوله سمنانی:

هر آن جان کز غمش بر وی رقم نیست***ندیمش در دو عالم جز ندم نیست

دلی کز درد او درمان نسازد***وجود او به معنا جز عدم نیست

سری کز سر معنی با خبر شد***در آن گنجایش شادی و غم نیست

جهان از عکس رویش گشته روشن***اگر ابله نبیند هیچ غم نیست

تو محرم نیستی محروم از آنی***ره نامحرمان اندر حرم نیست

حجاب توست این هستی موهوم***که هرگز نور با ظلمت به هم نیست

ص: ۲۴۳

[فَكَمَا أَنَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ كَذَلِكَ نَجَاسَاتُ الظَّاهِرِ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ لَا غَيْرُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا] (۱) [وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا] (۲). فَكَمَا أَحْيَا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ نَعِيمِ الدُّنْيَا
كَذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَهُ حَيَاةَ الْقُلُوبِ]

همچنان که رحمت آن جناب گناهان بندگان را از پرونده آنان پاک می کند، به همان صورت نجاسات ظاهر را آب پاک می
کند و لاغیر. حصر لاغیر به احتمال زیاد حصر اضافی است.

خداوند متعال فرموده:

و اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده باران فرستاد و از آسمان آبی پاک و پاک کننده نازل
کردیم و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم.

و به تناسب این که هر موجود زنده ای از آب است، پس برای ادامه حیات و زندگی، نیاز ضروری به آب دارد، در حقیقت می
توان گفت حیات موجودات مساوق با آب است.

ص: ۲۴۴

۱-۱) - فرقان (۲۵): ۴۸.

۲-۲) - انبیاء (۲۱): ۳۰.

و همان طوری که به وسیله آب هر نعمتی از نعیم دنیا را زنده کرد هم چنان به فضل و رحمتش آب را که مقدمه بسیاری از عبادات است و بدون آن نمی توان راه به بساط قرب پیدا کرد، حیات قلوب قرار داده.

اوصاف آب

حکیم بزرگوار، ملا عبد الرزاق لاهیجی در تشریح این جمله می گوید:

و اندیشه کن در خلقت آب که حکیم علی الاطلاق به حکمت کامله خود آن را خلق کرده و به چند صفت آن را موصوف کرده که هر کدام از آن صفات برای ترتب فواید آب دخل عظیم دارد:

اول: صفای آب است که اگر چرکین و کثیف خلق می شد، باعث تنفر طبع می بود و صلاحیت وساطت حیات قلب که جوهر لطیف است نمی داشت، چه تناسب میان سبب و مسبب شرط است.

دوم: رقت و تُنکی است که اگر غلیظ القوام می بود مثل عسل، تطهیر چیزها به خصوص چیزهای لزج به او نمی شد و آب هم محتاج به آب دیگر می شد و نیز غلظت مانع می شد از نفوذ کردن در عمق اجسام شخیه (۱) با وجود احتیاج به نفوذ و نیز بردن آن به جاهای دور نیز متعسر بلکه متعذر می شد !!

سوم: وفور و بسیاری اوست که اگر عیاذاً بالله با عموم احتیاج خلاق به او کم می بود و به زحمت به دست می آمد، فقرا و ارباب حاجت در تحصیل آن به زحمت می افتاد و رنج می کشیدند.

چهارم: پاک بودن که اگر در اصل خلقت طهارت نمی داشت، تطهیر نجاسات به او نمی شد و بر وجودش فایده تمام مترتب نمی بود.

ص: ۲۴۵

[وَ تَفَكَّرْ فِي صَفَاءِ الْمَاءِ وَ رِقَّتِهِ وَ طَهُورَتِهِ وَ بَرَكَتِهِ وَ لَطِيفِ امْتِزَاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ]

اندیشه کن در صفا و رقت و تنگی آب و در پاکی و پاک کنندگی آن و نفوذ کردن و ممزوج شدن آن به هر چیزی و در هر چیزی.

و این همه گفتار لطیف و مسائل عالی در جنب آب برای این است که به انسان توجه داده شود که در صفای باطن و رقت قلب و آمیزش با مردم مؤمن هم چون آب باش و از همه مهم تر هم چنان که آب اصل مطهرات و بهترین عامل برای پاکی و پاکیزگی است، تو نیز در جامعه پاک و پاک کننده باش؛ به این معنی که در تمام شؤون زندگی سعی کن پاک باشی و با عمل و اخلاق و امر به معروف و نهی از منکر دیگران را نیز از آلودگی ها پاک نمایی.

مولوی چنین می گوید:

آب گفت آلوده را در من شتاب***گفت آلوده که دارم شرم از آب

گفت آب این شرم بی من کی رود***بی من این آلوده زایل کی شود

ز آب هر آلوده گر پنهان شود***الحیاء یمنع الایمان بود

دل ز پایه حوض تن گلناک شد***تن ز آب حوض دل ها پاک شد

گرد پایه حوض دلگرد ای پسر***هان ز پایه حوض تن میکن حذر

بحر تن بر بحر دل بر هم زنان***در میانشان برزخ لا یبغیان

ص: ۲۴۶

[وَاسْتَعْمَلُهُ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا وَآتِ بِأَدَائِهَا فَرَائِضَهُ وَسَيَنَّهٗ فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَوَائِدٌ كَثِيرَةٌ إِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا بِالْحُزْمَةِ انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنٌ فَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ]

و به جای آور فرائض و واجبات و مستحبات تطهیر را، مثل ازاله نجاست از بدن و لباس و مواضع وضو از برای نماز و طواف. در کنار هریک از صفات و آثاری که برای آب گفته شد، فوائد بسیاری است که به شرط فکر و تأمل و عدم قساوت قلب فایده هر کدام از این صفات برای متأمل منفجر و ظاهر می گردد.

ص: ۲۴۷

[ثُمَّ عَاشِرًا خَلَقَ اللَّهُ كَمَا امْتَزَجَ الْمَاءَ بِالْأَشْيَاءِ يُؤَدِّي كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَنْ مَعْنَاهُ مُعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَالِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ]

فوائد آب برای اهل بصیرت

این جمله اشاره به فوایدی دارد برای اهل بصیرت از جوهر آب ظاهر می شود، امام صادق علیه السلام می فرماید:

لطف امتزاج آب به همه چیز اشارت است به طریق سلوک هر شخص انسان با بنی نوع خود، یعنی اختلاط و معاشرت هر شخص با مردم باید مثل امتزاج آب باشد به اشیا، یعنی معاشرت باید در نهایت همواری و آسانی باشد و چنان که ملاقات آب به هر چیزی مناسب آن چیز است و از حقیقت خود به در نمی رود مثلاً با اجسام متخلخله که ملاقات می کند مثل دوشاب و گل و غیر این ها به ظاهر و باطن ملاقات می کند و اثر خود را به هر جزء آن می رساند و به اجسام صلبه که ملاقات می کند مثل سنگ و مانند آن به ظاهر آن ملاقات می کند و بس؛ پس آدمی نیز باید چنین باشد و اختلاطش با هر کس مناسب حال آن کس باشد، اگر اختلاطش با مؤمنان خالص و صحیح الاعتقاد و یا با دوستان صادق العقیده باشد، مجارات ظاهری و باطنی مجوز است، یعنی به ظاهر و باطن با او می توان آشنایی و رفاقت و ملاقات داشت و با غیر اینان ملاقات ظاهری کافی است تا وقتی که بر اثر این

ملاقات ظاهری آنان هم مانند انسان اهل باطن و عقیده و دین شوند.

خلاصه انسان باید مانند آب نسبت به خودش طاهر و نسبت به فرزندان و خانواده و اجتماعش مطهر باشد، تا روی سعادت بیند و به خیر دنیا و آخرت برسد.

خداوند بزرگ، انسان را در اصل خلقت برابر با آیه فطرت پاک خلق فرموده و انسان وظیفه و مسؤولیت دارد که این پاکی را در سایه توحید و عمل به دستورهای الهی حفظ کرده و در مقام پاک کردن دیگران نیز فعالیت کند.

وای به حال کسی که در قیامت در محضر حضرت دوست حاضر شود، در حالی که با گناه و عصیان، خود و دیگران را نیز نجس کرده باشد!!

نجس و منجس زندگی کردن از شأن انسان به دور است که انسان در زمین جانشین خدا است و باید در گردونه طهارت بگردد و این طهارت را با دو بال امر به معروف و نهی از منکر به دیگران هم سرایت دهد و با تربیت و تزکیه مردم، اثر نیکی از خود در عالم بگذارد.

به قول شاعر خوش بیان، عباس شهری:

قصه شنیدم که یکی نیک مرد***منزل، در خانه سقراط کرد

گفت به سقراط که ای هوشیار*** از چه بود خانه تو تنگ و تار

از چه بود خانه تو ای حکیم*** تنگ تر از کاسه چشم لثیم

گفت به سقراط نگر، خانه چیست*** خانه اگر تنگ بود عیب نیست

تیره اگر خانه تنگ من است*** شکر خدا را که دلم روشن است

نیست در این خانه چو ما را درنگ*** غم نخورم گر که بود خانه تنگ

با همه این خانه که مشتی است خاک*** پر نتوان کرد ز یاران پاک

در پی آن باش که در روزگار*** از تو بماند اثری یادگار

نیست هنر نقره و زر داشتن***خانه بنا کردن و بگذاشتن

قدرت شاهان بلند اقتدار***چند صباحی است درین روزگار

لیک بود تا فلک چیره دست***سلطنت و حکمت سقراط هست

ص: ۲۵۰

[وَ لَتَكُنَّ صِيَفُوتُكَ مَعَ اللّٰهِ تَعَالٰى فِى جَمِيعِ طَاعَاتِكَ كَصِيَفِ نُوْرِ الْمَاءِ حِيْنَ اُنزِلُهُ مِنَ السَّمَاءِ. وَ طَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوٰى وَ الْيَقِيْنَ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ]

امام صادق عليه السلام می فرماید:

باید طاعت و بندگی تو برای خدا، در صفا و خلوص و پاکی و عدم غش به اغراض مزیفه مضیعه مثل صفای آب باشد در وقت فرود آمدن از آسمان، چرا که عمل مغشوش مقبول در گاه حضرت او نیست، چنان که در حدیث آمده روز قیامت به ریاکار می گویند: مزد عملت را از کسی که به خاطر او این عمل را انجام دادی بگیر و پاک کن دل خود را از آرایش کدورات و اوساخ ذنوب و معاصی و محلی و مزین ساز آن را به تقوا و یقین؛ خلاصه در وقت تطهیر اعضا از کثافات ظاهری غافل از تطهیر کثافات باطنی نباش، چنان که آلودگی های ظاهر را به خاطر نظر خلاق پاک می کنی، آلودگی های باطن را به خاطر نظر حق پاک کن که پاکی باطن اهم از ظاهر و قابل مقایسه با آن نیست.

از خداوند بزرگ بخواهیم که بعد از فراگیری این روایات بر قیمت- که از دریای مواج علم حضرت صادق علیه السلام به ما رسیده- به آن عمل کنیم که اثر در عمل است نه در علم تنها.

گروهی فرا می گیرند و می آموزند، برای این که به دیگران بیاموزند، اینان

تیره بخت و بیچاره اند، حمّالی علم کار مهمی نیست، فرا گرفتن و عمل کردن و یاد دادن ارزش دارد.

قَالَ الْخَضِرُ لِمُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا مُوسَى تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِتَعْمَلَ بِهِ وَلَا تُعَلِّمُهُ لِتُعَلِّمَهُ فَيَكُونُ عَلَيْكَ بُورُهُ وَ لِيُغَيِّرِكَ نُورُهُ ثُمَّ تُوَارِي الْخَضِرُ وَ بَقِيَ مُوسَى يَبْكِي (۱).

خضر به موسی فرمود: علم را برای عمل بیاموز نه برای یاد دادن تنها که در یاد دادن تنها برای تو هلاکت و برای دانش آموز تو نور است، آن گاه خضر موسی را رها کرد و رفت و موسی در تنهایی گریه کرد.

ص: ۲۵۲

۱- ۱) -مخلاه: ۵.

قال الصادق عليه السلام: إذا خرجت من منزلك فأخرج خروج من لا يعود، ولا يكن خروجك إلا بطاعه أو في سبب من أسباب الدين.

وألزم السكينة والوقار واذكر الله سراً و جهراً، سئل بعض أصحاب أبي الدرداء أهل داره عنه فقالت: خرج، فقال: متى يعود؟ قالت: متى يرجع من روحه بيد غيره؟! ولا يملك لنفسه نفعاً ولا ضرراً.

واعتبر بخلق الله تعالى برهم و فاجرهم أينما مضيت و اسأل الله تعالى أن يجعلك من خاص عباده و أن يلحقك بالماضين منهم و يحشرك في زمرةهم و احمده و اشكره على ما عصمك عن الشهوات و جنبك عن قبح أفعال المجرمين. و غص بصرك عن الشهوات و مواضع النهي [و اقصد في مشيك] (۱) و راقب الله في كل خطوة كأنك على الصراط جائز و لا تكن لفاتاً و افش السلام لأهله مبتدئاً و مجيباً و أعن من استعان بك في حق و ارشد الضال و أعرض عن الجاهلين.

و إذا رجعت و دخلت منزلك فأدخل دُخول الميت في القبر حيث ليس له همّة إلا رحمه الله تعالى و عفوهُ.

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فَاخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لَا يَعُودُ]

خروج از منزل بی امید به بازگشت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هنگامی که از خانه ات بیرون رفتی، تصور کن که دیگر به خانه بر نمی گردی.

مسئله بیرون رفتن از خانه و برنگشتن تاکنون برای میلیون ها نفر اتفاق افتاده و باید هر انسانی از این اتفاق عبرت گرفته و پند بیاموزد.

چه تاجرانی که با هزاران نقشه تجارتي از خانه بیرون رفتند و برنگشتند! چه امیرانی که با هزاران نقشه سیاسی از منزل خارج شدند و برنگشتند! چه آرزودارانی که با هزاران آرزو از خانه رفتند و به خانه نیامدند! چه دامادها و نوعروس هایی که با صدها آمال و خواسته از خانه به در آمدند و به خانه بازنگشتند! چه عالمان و دانشمندانی که از منزل برای هدفی والا بیرون رفتند و به خانه نیامدند! شاید تو هم یکی از این قافله باشی که از خانه خارج شوی به امید این که پس از رسیدن به آرزوهایت به خانه برگردی، ولی برای ابد برنگردی!!

چه می دانی ساعت مرگت چه وقت است؟ مگر به تو ضمانت داده اند که چون از خانه بیرون روی به خانه برگردی؟

عمرو لیث صفاری با چند صد هزار نیروی رزمی و هزاران آمال و آرزو برای جنگ با امیر اسماعیل سامانی از خانه بیرون رفت.

ص: ۲۵۶

هنوز آتش جنگ شعله ور نشده بود که اسب عمرو سرکشی کرده او را نزدیک اردوی امیر اسماعیل آورد و به چنگ سربازان امیر اسماعیل سپرد !!

به دستور امیر اسماعیل، عمرو را در خیمه ای در کنار لشکر زندانی کردند، چون شب شد، از امیر اسماعیل دستور غذا برای عمرو خواستند، بنا شد غذایی گرم در یک سطل معمولی برای عمرو ببرند، سطلی از غذای داغ در حالی که بخار از آن برمی خاست برابر عمرو گذاشتند، در این حال سگی گرسنه سر رسید، سر به سطل برد، از داغی غذا پوزه اش بسوخت، با عجله سر از سطل بیرون کرد، دسته سطل به گردن سگ افتاد، سطل را با خود برداشته و با شتاب به بیابان روان شد عمرو خنده بلند و تلخی کرد، زندانبان از او سبب خنده پرسید، پاسخ گفت: شب قبل رئیس آشپزخانه ام از کمبود مرکب جهت حمل آشپزخانه ناله داشت، دستور دادم صد شتر برای حمل وسایل به شترانش اضافه کنند، شب گذشته دویست شتر از حمل آشپزخانه ام عاجز بودند، امشب سگی ظرف غذایم را به راحتی برد، از این جهت خنده ام گرفت، عمرو مدت کمی اسیر امیر بود تا کشته شد و دیگر به خانه برنگشت.

به قول فروغ الدین اصفهانی:

بنگر به چرخ و گردش وارونش *** گردن منه به بازی گردونش

غره مشو به صلح سحر گاهش *** غافل ممان ز جنگ شیخونش

بگسل به قهر رشته طنبورش *** بشکن به سنگ ساغر گلگونش

زهر است در عصاره تریاقش *** درد است در خمیره معجونش

رنگی که او به حيله پیامیزد *** نتوان همی سترد به صابونش

دنیا متاع بازی طفلانست *** تف بر چنین متاع و به مفتونش

اگر انسان خروج از منزل را هم چون سفر قابل بازگشت به حساب آورد، آنچه

لازمهٔ سفر غیر قابل برگشت است از وصیت و تحصیل براءت ذمه از حقوق الله و حقوق الناس به جا آورد، چون در هر نفسی احتمال موت می رود و انسانی که در تمام امور زندگی خود نسبت به حق و خلق پاک و پاکیزه است، اگر پس از بیرون رفتن از منزل به کام مرگ افتد برای او پشیمانی و حسرت و اندوه و غبن نخواهد بود.

ملکیت خانه ملکیت اعتباری است، اولاً- به خاطر به دست آوردن ملک اعتباری خود را آلوده به حرام مکن، ثانیاً به ملکیت که قبل از تو صدها نفر در آن زندگی کردند و مردند و عن قریب از دست تو هم خواهد رفت دل میند !!

خانه را نعمتی از نعم حق و وسیله ای از وسایل الهی بدان که برای عبادت و راحت در اختیار تو گذاشته اند و این وسیله مانند همهٔ وسایل از دست رفتنی است.

در حد لازم و ضرورت، عمر و مال را خرج خانه کن، از اسراف در این زمینه پرهیز که در دادگاه الهی جواب از خطا و عصیان کار مشکل بلکه محال است.

خوشا به حال مردمی که خانه و کوچه و بازار و خیابان و در هر کجا هستند، برای آنان مسجد و محل ذکر و مرکز عبادت است و خلاصه از هر قطعه و نقطهٔ زمین به عنوان مرکز کار برای دنیا و آخرت استفاده می کنند و در هر کجا که قرار می گیرند یاد خدا نموده و آن را وسیله ای برای رسیدن به محبوب واقعی قرار می دهند.

و چه بدبخت و تیره روز آن مردمی که در خانه و کوچه و خیابان و مغازه و در هر نقطهٔ از زمین که هستند، آن را محل فساد و افساد و معصیت و عصیان و گناه و خطا قرار می دهند، اینان تا زمانی که از قطعات زمین، این چنین خائنانه استفاده می کنند، منفور و مبعوض حقند و جز ضرر و زیان و خسارت مادی و معنوی چیزی نصیب آنان نمی گردد !!

انسان بنا به فرموده امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» نسبت به قطعات زمینی که در اختیار دارد مسؤول خداست.

خانه را برای خود و زن و فرزند محل تربیت، فضیلت، کرامت، همت، درستی، عبرت آموزی و عبادت قرار دهید.

سعی کنید از خانه شما، افرادی پاک، خوش اخلاق، درستکار، بصیر، با بینش بیرون بیایند.

خانه را مرکز توجه حضرت معبود قرار دهید، خانه باید خانه اسلام و خانه قرآن و خانه انبیا و خانه اهل بیت وحی باشد.

سعی کنید فضای خانه شما از غیبت، دروغ، خطا، گناه، مهمانی های خلاف شرع و وسایل معصیت خالی باشد.

اهل خانه باید اهل الله بوده و چون بیرون می روند، فضایل و حسنات را با خود به بیرون برده و به دیگران منتقل کنند.

خانه از آن خانه هایی نباشد که هر ساعت و هر لحظه و هر روز و هر شب از دست ساکنانش به حضرت دوست بنالد و بگوید: خداوندا! من از اعظم نعمت های تو هستم که در دست این مردمم، ولی شاهد باش که اهل من از من در راه مخالفت و جنگ با تو بهره برداری می کنند!!

سعی کنید به فرموده رسول اسلام صلی الله علیه و آله، خانه شما برای اهل سماوات هم چون درخشنده ترین ستاره برای اهل زمین بدرخشد.

در خانه خود ساعتی در هر شب، در آن وقتی که همه خواب اند و مشغول استراحت، با حضرت دوست خلوت کنید و بر عمر گذشته اندوه خورده و اشکی بریزید که آن قطعه از زمین در قیامت به نفع شما شهادت دهد.

وقتی به خانه و بیرون خانه و تمام دنیا و ما فیها به نظر وسیله بنگری و توجه

داشته باشی که آنچه در دست توست از دستت می رود، از تعلق قلبی و محبت خارج از حد نسبت به آن ها آزاد می شوی و به جای افتادن در موج خطرناک گناه، پروانه وار به دور معشوق حقیقی به گردش آمده و دائم نسبت به حضرت او احساس فقر و نیاز و احتیاج کرده از ضربه و زیان و خسارت استغنا که بدترین مرض و مهلک ترین آفت است، دور خواهی ماند و با قدرت احساس فقر نسبت به حضرت حق به آن جایی خواهی رسید که دست ملک مقرب از آن کوتاه است.

به قول عارف نیشابوری:

در کلاه فقر می باید سه ترک *** ترک دنیا ترک عقبا ترک ترک

گر کلاه فقر خواهی سر ببر *** از خود و هر دو جهان یک سر ببر

این کلاه بی سران است ای پسر *** کی دهندت تا تو مینازی به سر

شعر و شرع و عرش از هم خاستند *** این دو عالم زین سه حرف آراستند

ترک دنیا گیر تا سلطان شوی *** ورنه گر چرخ تو سرگردان شوی

باچنین عمری که بیش از برق نیست *** گر بخندی ور بگری فرق نیست

کار بیرون است از تصویر تو *** چند جنبانم سر زنجیر تو

کاملی گفت است می باید بسی *** علم و حکمت تا شود گویا کسی

یا که باید عقل بی حد و قیاس *** تا شود خاموش یک حکمت شناس

آری، دنیا و آنچه در اوست به هنگام مرگ از دست تو گرفته می شود، عاقلانه نیست که خود را برای از دست رفتنی به رنج حرام و ظلم و جور افکنی، آنچه برای تو می ماند همان است که برای حضرت دوست خالصانه به جای آورده ای که فرموده اند:

الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا الْعِلْمُ وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَوْضِعُ الْعَمَلِ، وَالْعَمَلُ كُلُّهُ

ص: ۲۶۰

دنيا تاریکی ها است مگر جای علم و تمام علم بر باد است مگر جای عمل و تمام عمل بر باد است الا عمل خالص.

و در خبر است:

لَمَّا مَاتَ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: لَمَّا مَاتَ مُوسَىٰ كَلِمَ اللَّهِ فَأَيُّ الْخَلْقِ لَا يَمُوتُ؟ إِخْوَانِي لَا يُبَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَإِنْ طَالَ الْعُمُرُ لِأَنَّ حَيَاتَنَا عَارِيَةٌ فَلَا بُدَّ أَنْ تُؤْخَذَ مِنَّا الْعَارِيَةُ كَمَا قَالَتِ الْحُكَمَاءُ الْعَيْشُ عَارِيَةٌ وَالرُّوحُ عَارِيَةٌ وَالذُّنْيَا عَارِيَةٌ وَالْمَالُ عَارِيَةٌ وَ سَتُؤْخَذُ الْعَارِيَةُ (۲).

زمانی که موسی از دنیا رفت، ملائکه گفتند: وقتی موسی کلیم خدا بمیرد، پس چه کسی نمی میرد؟ برادران! از مرگ چاره ای نیست گرچه عمر طولانی شود، برای این که حیات ما عاریتی است و به ناچار این حیات عاریت از ما گرفته می شود، چنان که حکما گفته اند: زندگی و روح و دنیا و مال همه عاریت است و به همین زودی این عاریت از دست گرفته خواهد شد!!

آری، به فرموده حضرت صادق علیه السلام: إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنزِلِكَ فَاخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لَا يَعُودُ.

پایه دنیا و اساس زندگی بر یک نفس است، اگر اجازه آمدن آن نفس را ندادند به ناگاه رابطه ات با تمام برنامه ها قطع می شود و به عالم دیگر برده می شوی، برای این که به تمام لحظات عمرت رسیدگی شود، چه بهتر که به طور دائم آماده خروج از دنیا باشی، خروجی که برگشتی برایش نیست!!

ص: ۲۶۱

اسلام نسبت به تمام شؤون حیات و زندگی انسان دارای نظریات مهم و قابل توجهی است.

اسلام برای سعادت انسان در تمام جوانب زندگی قانون وضع کرده است.

برای انسان چیزی نیست، یا چیزی پیش نمی آید، مگر این که اسلام برای آن برنامه ای سازنده و نقشه ای الهی دارد.

شاید مسئله خانه و منزل و مسکن و سکنی از نظر مردم چیزی نباشد، ولی اسلام برای خانه و محیط خانه و اهل خانه و مسؤولیت انسان نسبت به خانه مسائل بسیار مهمی دارد.

اسلام، علاقه دارد مرد با زن و فرزندش دارای خانه باشد و داشتن خانه وسیع یا به قدر حاجت و ضرورت را از سعادت و خوشبختی مرد می داند.

اسلام برای خانه و ساختن آن و ورود به آن و خروج از آن شرایط بسیار مهم و قابل توجهی دارد که لازم است به بخشی از شرایط اسلام نسبت به خانه و ورود و خروج آن اشاره شود...

فِيمَا أَوْصَىٰ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ الْعَيْشُ فِي ثَلَاثَةٍ: دَارٍ قَوْرَاءَ، وَ جَارِيَةٍ حَسَنَاءَ وَ فَرَسٍ قَبَائِلٍ (۱).

در سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است: یا علی! زندگی در سه چیز است:

خانه وسیع، زن زیبا، اسب شکم لاغر. (اسب نژاد تازی، مرکب خوب)

ص: ۲۶۲

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ثَلَاثَةٌ لِلْمُؤْمِنِ فِيهِنَّ رَاحَةٌ: دَارٌ وَسَمْعَةٌ تُوَارِي عَوْرَتَهُ وَ سُوءَ حَالِهِ مِنَ النَّاسِ، وَ امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ ابْنَةٌ أَوْ أُخْتُ يَخْرُجُهَا مِنْ مَنْزِلِهِ بِمَوْتٍ أَوْ بِتَرْوِيحٍ (١).

امام صادق علیه السلام فرمود: در سه چیز برای مؤمن راحت است: خانه و سیعی که عیب و بدحالی او را از مردم بپوشاند، همسر شایسته ای که او را بر برنامه های دنیا و آخرت کمک کند، دختر یا خواهری که به مرگ یا به ازدواج از خانه او بیرون رود (کنایه از این که به فساد اخلاقی کشیده نشود).

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ بَنَى بُنْيَانًا رِيَاءً وَ سَمِعَةً حَمَلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَ هُوَ نَارٌ تَشْتَعِلُ، ثُمَّ يُطَوَّقُ فِي عُنُقِهِ وَ يُلْقَى فِي النَّارِ، فَلَا يُحْبَسُهُ شَيْءٌ مِنْهَا دُونَ قَعْرِهَا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَبْنِي رِيَاءً وَ سَمِعَةً؟ قَالَ:

يَبْنِي فَضْلًا عَلَيَّ مَا يَكْفِيهِ اسْتِطَالَةٌ مِنْهُ عَلَيَّ جِرَانِهِ وَ مُبَاهَاةً لِإِخْوَانِهِ (٢).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که برای خودنمایی و شهرت خانه ای بسازد، آن خانه را تا طبقه هفتم زمینش در قیامت به دوش خواهد گرفت و آن آتش شعله وری است که طوق گردن اوست و به همان صورت به جهنم خواهد رفت، چیزی در این زمینه از او فروگذار نمی شود مگر این که توبه کند. گفتند: ای رسول خدا! چگونه برای ریا و شهرت بنا کند؟ فرمود: اضافه از اندازه بنا کند تا نسبت به همسایگانش سرفرازی کرده و با آن خانه به برادرانش فخر فروشی کند.

ص: ۲۶۳

۱- ۱) - الکافی: ۵۲۵/۶، باب سبعة المنزل، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۱۴۸/۷۳، باب ۲۶، حدیث ۲.

۲ - ۲) - من لا - يحضره الفقيه: ۱۱/۴، باب ذکر جمل من مناهي النبي صلى الله عليه و آله، حدیث ۴۹۶۸؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲۶، المجلس السادس و الستون، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۴۹/۷۳، باب ۲۶، حدیث ۴.

در روایت آمده:

در پیشگاه حضرت صادق علیه السلام درباره شومی، سخن گفته شد، حضرت فرمود:

شومی در سه چیز است: زن، مرکب، خانه. اما بدی زن در مهر زیاد و عاق بودن نسبت به شوهر است، اما بدی مرکب، در چموشی و سواری ندادن است، اما بدی خانه در تنگی و کوچکی محیط آن و بدی همسایه و زیادی عیب و نقص آن است (۱).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ السَّعَادَةِ سِعَةُ الْمَنْزِلِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: وسعت خانه از سعادت است.

إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَنْ أَفْضَلِ عَيْشِ الدُّنْيَا فَقَالَ: سِعَةُ الْمَنْزِلِ وَكَثْرَةُ الْمُحِبِّينَ (۳).

از ابا الحسن علیه السلام پرسیدند: بهترین لذت دنیا چیست؟ فرمود: خانه وسیع و دوستان زیاد.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمَرْءُ الصَّالِحُ، وَ الْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ، وَ الْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ، وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ (۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از سعادت مرد زن شایسته، خانه وسیع، مرکب زیبا و فرزند صالح است.

ص: ۲۶۴

۱- ۱- بحار الأنوار: ۱۴۹/۷۳، باب ۲۶، حدیث ۶؛ الخصال: ۱/۱۰۰؛ معانی الأخبار: ۱۵۲.

۲- ۲- الکافی: ۵۲۵/۶، باب سعه المنزل، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۹۹/۵، باب ۱، حدیث ۶۵۹۲.

۳- ۳- المحاسن: ۶۱۱/۲، باب سعه المنزل، حدیث ۲۴؛ بحار الأنوار: ۱۵۲/۷۳، باب ۲۶، حدیث ۲۷.

۴- ۴- مکارم الأخلاق: ۱۲۵، فی مسکن الواسع؛ بحار الأنوار: ۱۵۳/۷۳، باب ۲۶، حدیث ۳۴.

علی علیه السلام در بصره برای عیادت علاء بن زیاد آمد، چون خانه وسیع او را دید، فرمود:

چنین خانه وسیعی را در دنیا برای چه می خواهی؟ تو در آخرت به خانه وسیع محتاج تری.

آری، اگر به وسیله این خانه وسعت خانه آخرت بخواهی، در آن از مهمان پذیرایی کن و صله رحم بجای آر و حقوق شرعیه را از آن آشکار کن، چون چنین عمل کنی به خانه وسیع آخرت رسیده ای (۱).

مسمع که یکی از یاران حضرت صادق علیه السلام است می گوید:

امام صادق علیه السلام نامه ای به من نوشت که دوست دارم در بعضی از اتاق هایت در منزل جایی را به عنوان مسجد انتخاب و اتخاذ کنی، آن گاه دو جامه کهنه زبر بپوشی سپس آزادی از آتش جهنم و ورود به بهشت را از خداوند بخواهی و در آنجا کلمه باطل و سخن خارج از حدود شرعی از تو صادر نشود (۲).

آداب ورود به منزل و خروج

اسلام برای ورود به منزل و خروج از آن آداب مهمی دارد که رعایت آن آداب بر هر فرد مسلمانی لازم است.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

هرگاه یکی از شما داخل در خانه خود شد، بر اهل خانه سلام کند، اگر نبودند، بگوید: سلام بر ما از جانب پروردگار و نیز سوره اخلاص را بخواند که زُداينده فقر است (۳).

ص: ۲۶۵

۱-۱ - بحار الأنوار: ۱۵۵/۷۳، باب ۲۶، حدیث ۳۶.

۲-۲ - بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۳، باب ۳۱، حدیث ۳.

۳-۳ - بحار الأنوار: ۱۷۰/۷۳، باب ۳۴، حدیث ۱۵.

در روایت مهمی آمده:

وقتی قصد خروج از منزل کردی بگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ (۱).

به نام خداوند هیچ قدرت و قوتی نیست مگر با کمک خداوند، واگذار می کنم کارهایم را بر خدا.

چون گفתי: «بسم الله»، ملکی می گوید: راهنمایی شدی، چون گفתי: «لا- حول و لا- قوه الا- بالله»، می گوید: از هر شری حفظ شدی، چون گفתי: «توکلت علی الله»، می گوید: خداوند تو را کفایت کرد؛ در این حال است که شیطان می گوید: چه کنم با بنده ای که راهنمایی شده و حفظ گردیده و او را کفایت کرده اند.

سپس «قل هو الله» را از جانب راست و چپ و روبرو و پشت سر و بالای سر و زیر پا بخوان که در تمام روز در امان خدا باشی.

و وقتی وارد منزل شدی، بر اهل بیت خود سلام کن، اگر نبودند بگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَینَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ (۲).

به نام خداوند و سلام و درود بر فرستاده خداوند، و سلام و درود بر ما و بر بندگان صالح خدا.

در جمیع برنامه های تقوا پیشه کن، خلقت را نیکو گردان، در معاشرت با بزرگ و کوچک جانب اعتدال را رعایت کن، با اهل علم و دین متواضع باش، با آن کسی که در ید قدرت توست مدارا کن، با برادران ایمانی هم پیمان باش، در قضای

ص: ۲۶۶

۱-۱) - مستدرک الوسائل: ۳/۴۶۰، باب ۱۳، حدیث ۳۹۹۴.

۲-۲) - مستدرک الوسائل: ۸/۳۷۷، باب ۴۴، حدیث ۹۷۲۰.

حاجت و حل مشکل آنان سرعت به خرج بده. از غیبت و سخن چینی و سوء خلق با زن و فرزندانت بپرهیز، با همسایه نیکی کن که خداوند از تو نسبت به همسایه می پرسد!

از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله آمده:

خدا مرا به همسایه سفارش کرد، در حدی که گمان بردم از من ارث می برد (۱)!

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که وقت خروج از منزل، ده بار «قل هو الله» را بخواند در حفظ و مراقبت خداست تا برگردد (۲).

امام رضا علیه السلام می فرماید:

پدرم هرگاه از منزل خارج می شد، می گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ لَا بِحَوْلِ مَنِّي وَلَا قُوَّتِي بَلْ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ يَا رَبِّ مُتَعَرِّضًا لِرِزْقِكَ فَأُتِنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ (۳).

به نام خدا که رحمتش بسیار و مهربانی اش همیشگی است، خارج شدم به قوت و نیروی خداوند نه به قدرت و نیروی خویش بلکه به قدرت و نیروی تو ای پروردگارم روزی ات را خواستارم، آن را در همین عافیت به من عنایت کن.

امام رضا علیه السلام از پدرش از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند:

هرگاه از منزلت بیرون رفتی بگو:

ص: ۲۶۷

۱-۱) - بحار الأنوار: ۱۶۷/۷۳، باب ۳۴، حدیث ۶.

۲-۲) - عده الداعی: ۳۰۰، حدیث ۱۶؛ بحار الأنوار: ۱۶۸/۷۳، باب ۳۴، حدیث ۹.

۳-۳) - الکافی: ۵۴۲/۲، باب الدعاء اذا خرج الانسان من منزله، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۱۶۹/۷۳، باب ۳۴، حدیث ۱۳.

بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا خَرَجْتُ لَهُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا خَرَجْتُ إِلَيْهِ، اللَّهُمَّ
وَسَّعْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَ أَيْمَّ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَ اسْتَعْمَلْنِي فِي طَاعَتِكَ وَ اجْعَلْنِي رَاغِبًا فِيمَا عِنْدَكَ وَ تَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ وَ عَلَيَّ مَلَّتِكَ
وَ مَلَّهُ رَسُولُكَ (۱).

به نام خدا، توکل کردم بر خداوند، آنچه خدا خواهد، جنبش و نیرویی نیست مگر به خداوند، خداوندا! خیر آنچه به خاطرش از خانه بیرون شدم از تو می خواهم و از شر آنچه به خاطرش بیرون آمدم به تو پناه می آورم. خداوندا! از فضلت بر من وسعت بخش و نعمت را بر من کامل کن و مرا در طاعتت به کار گیر و اشتیاقم را در آنچه نزد توست قرار ده و مرا بر آیینت و آیین رسولت بمیران.

امام باقر علیه السلام فرمود:

کسی که این دعا را هنگام خروج از منزل بخواند:

أَعُوذُ بِمَا عَادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الْيَوْمِ الْجَدِيدِ الَّذِي إِذَا غَابَتْ شَمْسُهُ لَمْ تَعُدْ، مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ مِنْ شَرِّ غَيْرِي وَ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ وَ مِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ مِنْ شَرِّ السَّبَاعِ وَ الْهَوَامِ وَ مِنْ شَرِّ رُكُوبِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا، أُجِيرُ نَفْسِي مِنَ اللَّهِ مِنْ كُلِّ سُوءٍ.

پناه می برم به آنچه ملائکه خدا و رسولش به آن پناه بردند از شر این روزی که چون خورشید غروب کند بر نمی گردد و از شر نفس خودم و دیگران و شیاطین و دشمنان اولیای الهی و جن و انس و حیوانات وحشی و حشرات و محرّمات الهی! پناه می برم به خداوند از تمام بدی ها.

ص: ۲۶۸

(۱- ۱) - الأمالی، شیخ طوسی: ۳۷۱، المجلس الثالث عشر، حدیث ۷۹۹؛ بحار الأنوار: ۱۷۰/۷۳، باب ۳۴، حدیث ۱۶.

خدا او را می‌آمرد و به او توجه می‌کند و مهم او را کفایت کرده و از بدی و شر او را نگهداری می‌کند (۱).

همسایه در اسلام

اسلام برای همسایه منزل ارزش فوق العاده قائل شده و دوست دار آنان که با هم همسایه هستند. مقررات اسلام را نسبت به همسایه رعایت کرده و باب عواطف و محبت را به روی خویش باز گذارده و غم خوار و دوست دار و معین یکدیگر باشند.

در این زمینه روایات مهمی نقل شده که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که یک وجب از زمین به همسایه خیانت کند، خداوند آن یک وجب را تا هفتم مرحله زمین در قیامت به گردن او آویزد مگر این که توبه کند و از خیانتش دست بردارد.

و فرمود: هر کس همسایه را بیازارد بوی بهشت بر او حرام می‌شود و جایش در جهنم است و بدجایی است و هر کس حق همسایه اش را ضایع کند از ما نیست؛ جبرئیل، مرتب سفارش همسایه را به من می‌کرد تا جایی که گمان بردم از او ارث می‌برم (۲).

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ كَفَّ أَدَاهُ عَنْ جَارِهِ أَقَالَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَفَرَّجَهُ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مَلِكًا مَحْبُورًا

ص: ۲۶۹

۱-۱) -المحاسن: ۳۵۰/۲، باب ۹، حدیث ۳۴؛ بحار الأنوار: ۱۷۰/۷۳، باب ۳۴، حدیث ۱۷.

۲-۲) -الأمالی، شیخ صدوق: ۴۲۷، المجلس السادس و الستون، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۵۰/۷۱، باب ۹، حدیث ۲.

وَمَنْ أَعْتَقَ نَسَمَهُ مُؤْمِنَهُ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ (۱).

ابی بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: کسی که از آزار همسایه اش خودداری کند، در قیامت خداوند از لغزش هایش می گذرد و هر کس شکم و شهوتش دارای عفت باشد، در بهشت ملک مسروری خواهد بود و هر کس انسان مؤمنی را در راه خدا آزاد کند، خداوند در بهشت خانه ای برای او بنا می کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

چهار چیز کمر شکن است: پیشوایی که معصیت خدا کند و ملت از او فرمان ببرند، زنی که شوهرش از هر جهت او را مراعات کند، ولی او به شوهر خیانت کند، فقری که دوایی برای آن نباشد، همسایه بد در خانه ای که اقامتگاه انسان است (۲).

علی علیه السلام فرمود:

حریم مسجد چهل ذرع است و همسایه چهل خانه از چهار طرف (۳).

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارَهُ بَوَائِقَهُ (۴).

امام رضا علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که همسایه اش از شرش در امان نباشد.

به پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله گفتند: غیر زکات در مال حقی هست؟ فرمود: آری،

ص: ۲۷۰

۱- ۱) - الأملی، شیخ صدوق: ۵۵۲، المجلس الثانی و الثمانون، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۱۵۰/۷۱، باب ۹، حدیث ۳.

۲- ۲) - الخصال: ۲۰۶/۱، حدیث ۲۴؛ بحار الأنوار: ۱۵۰/۷۱، باب ۹، حدیث ۵.

۳- ۳) - الخصال: ۵۴۴/۲، حدیث ۲۰؛ وسائل الشیعه: ۲۰۲/۵، باب ۶، حدیث ۶۳۳۱.

۴- ۴) - عیون اخبار الرضا: ۲۴/۲، باب ۳۱، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۱۵۱/۷۱، باب ۹، حدیث ۷.

نیکی با مال با رحمی که به انسان پشت کرده، صله نسبت به همسایهٔ مسلمان، به من ایمان ندارد کسی که شب را سیر بخوابد و همسایه اش آن هم همسایهٔ مسلمانش گرسنه باشد. سپس فرمود: جبرئیل آن قدر سفارش همسایه را کرد در حدی که گمان کردم از او ارث می برم (۱).

راوی می گوید: مردی از انصار خدمت رسول اسلام صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد:

خانه ای در بنی فلان خریده ام نزدیک ترین همسایه ام کسی است که امیدی به خیر او نیست و از شرش در امان نیستم، حضرت به سلمان و ابا ذر و مقداد امر فرمود که در مسجد فریاد بزنند که هر کس همسایگان از شرش در امان نباشد، ایمان ندارد و این مسئله را سه مرتبه فریاد کردند. آن گاه فریاد زدند که از هر طرف خانه تا چهل خانه همسایه است (۲).

قال امیر المؤمنین علیه السلام فی وصیته عند وفاته الله الله فی جیرانکم فإنّه وصیته نبیکم ما زال یوصی بهم حتی ظننا أنّه سیورّثهم (۳).

امیر المؤمنین علیه السلام به هنگام ساعت وفاتش فرمود: خدا را خدا را نسبت به همسایگان که سفارش پیامبر شماست، به طوری وصیت نسبت به آنان کرد که گمان بردیم از آنان ارث می بریم.

این بود قسمتی از مسائل مهمی که دربارهٔ اصل خانه و ورود به آن و خروج از آن و حقوق همسایهٔ آن در اسلام آمده که به مناسبت لفظ «دار» در اصل روایت به آن اشاره شد.

ص: ۲۷۱

-
- ۱- ۱) - الأمالی، شیخ طوسی: ۵۲۰، المجلس الثامن عشر، حدیث ۱۱۶۵، بحار الأنوار: ۱۵۱/۷۱، باب ۹، حدیث ۸.
 - ۲- ۲) - الکافی: ۶۶۶/۲، باب حق الجوار، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۵۲/۷۱، باب ۹، حدیث ۱۲.
 - ۳- ۳) - نهج البلاغه: نامه ۴۷؛ تحف العقول: ۱۹۷؛ بحار الأنوار: ۱۵۳/۷۱، باب ۹، حدیث ۱۶.

امید است خانه همه ما خانه عبادت، تربیت، فضیلت، کرامت، اجرای حقوق الهی باشد و خروج ما از منزل همراه با عبرت و به نیت خدمت به تمام مسلمانان و گره گشایی از گرفتاران عالم باشد و همان طور که حضرت صادق علیه السلام فرمودند، به گونه ای از خانه خارج شو که گویی دیگر به آن بر نمی گردی !!

جداً آنان که به این خانه های از دست رفتنی و به این خشت و گل ناقابل دل بسته اند و برای به دست آوردن و حفظ آن خود را به هر آب و آتشی می زنند و مراعات حلال و حرام خدا را نمی کنند، از نور عقل محجوب و از بارگاه قدس دور و از فیوضات ربانی آیینۀ دل آنان مستور است.

بیابانست و کوه و خانه ای چند***درون خانهها دیوانه ای چند

نه مردی بینی اینجا نه حقیقت*** سراسر کودک و افسانه ای چند

همه پیر خراباتش بنامند*** کهن رندی که زد پیمانه ای چند

ز روی سالکانش چشم بد دور*** پری جویان زهم دیوانه ای چند

بسوزد شمع اینجا خویشتن را*** برای خاطر پروانههای چند

نه گنجی هست و نه جویای گنجی*** همه در کاوش ویرانه ای چند

چه خوش بودی گر این دارالمجانین*** شدی خلوتگه فرزانه ای چند

[وَلَا يَكُنْ خُرُوجُكَ إِلَّا بِطَاعَةٍ أَوْ فِي سَبَبٍ مِنْ أَسْبَابِ الدِّينِ]

خروج از خانه

اشاره

امام صادق علیه السلام می فرماید:

بیرون رفتن از خانه یا برای طاعت از حق و انبیا و امامان علیهم السلام باشد، یا علت خروج مسئله ای از مسائل دین الهی.

آنچه در اسلام خیر و نیکی شناخته شده، انجام آن اطاعت از امر حق و به جای آوردن آن عبادت و بندگی خداست. خروج از منزل اگر به نیت کار خیر و انجام یک برنامه نیک و گره گشایی از کار مسلمانان باشد، در حقیقت گردش و حرکت در مدار طاعت خداست.

نیت خروج در روایات

در زمینه نیت هر کار خیر و عمل نیکی که انسان به هنگام خروج از خانه داشته باشد، روایات مهمی در کتب اسلامی وارد شده است که به بعضی از آن روایات اشاره می شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ (۱).

ص: ۲۷۳

۱- ۱) - الکافی: ۱۶۳/۲، باب الإهتمام بأُمور المسلمین، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۳۳۷/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۱۱۶.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صبح کند و تصمیم به قیام جهت امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتُسْكُ النَّاسِ نُسْكًا أَنْصَحُهُمْ جَيِّبًا وَاسْلَمُهُمْ قَلْبًا لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ (۱).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداپرست ترین مردم آن کس است که نسبت به مردم خیرخواه تر و دل پاک تر برای تمام مسلمانان باشد.

قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ (۲).

راوی می گوید شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: بر تو باد که خیرخواه خلق باشی و اندرز گوی آنان که به کاری بهتر از آن با حضرت حق برخورد نکنی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَادْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُورًا (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خلق روزی خور و عیال خدایند و محبوبترین مردم نزد خدا کسی است که به عیال خدا سود دهد و برای خانواده ای سرور و شادی فراهم کند.

ص: ۲۷۴

-
- ۱-۱ - الکافی: ۱۶۳/۲، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۳۸/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۱۱۷.
 - ۲-۲ - الکافی: ۱۶۴/۲، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۳۳۸/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۱۱۸.
 - ۳-۳ - الکافی: ۱۶۴/۲، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۳۳۹/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۱۲۱.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ (١).

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود:

سودمندترین مردم برای مردم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از مسلمانان ضرر هجوم آبی یا آتشی را بگرداند، بهشت بر او واجب می شود.

آری، با نیت این برنامه ها هرکس از خانه خارج شود، خروج او خروج در طاعت و عبادت خداست؛ اگر تمام مرد و زن مسلمان در بیرون رفتن از خانه با چنین قصد و نیتی خارج گردند بسیاری از مشکلات مردم حل خواهد شد و زندگی بر همگان آسان خواهد گشت.

در روایات مهم اسلامی آمده کسی که از خانه خود برای صلۀ رحم و رسیدگی به مشکلات اقوام و خویشان خود قدم بردارد، ثواب آن قدم در پیشگاه حضرت دوست ثوابی عظیم و فوق العاده است.

فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ قَالَ: مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحِمَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ وَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يَمْحَى عَنْهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ يَرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِكَ وَ كَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهُ مِائَةَ سَنَةٍ صَابِرًا مُحْتَسِبًا (٢).

ص: ٢٧٥

١- ١) -الكافي: ١٦٤/٢، باب الإهتمام بأمر المسلمین، حدیث ٧؛ بحار الأنوار: ٣٣٩/٧١، باب ٢٠، حدیث ١٢٢.

٢- ٢) -من لا يحضره الفقيه: ١٥/٤، باب ذكر جمل من مناهي النبي، حدیث ٤٩٦٨؛ الأمالی، شیخ صدوق: ٤٣١، المجلس السادس و الستون، حدیث ١؛ بحار الأنوار: ٨٩/٧١، باب ٣، حدیث ٦.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با جان و مال برای صلۀ رحم حرکت کند، ثواب صد شهید در نامۀ عملش نوشته می شود و برای او به هر قدمی چهل هزار حسنه و پاک شدن چهل هزار گناه است و به همین صورت دارای درجات است و گویی خدا را صد سال صابر و محتسب عبادت کرده است.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

هیچ قدمی نزد خداوند محبوب تر از این دو قدم نیست: قدمی که مؤمنی بر می دارد و با آن صف جهاد را محکم می کند و قدمی را که برای صلۀ رحم برمی دارد (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:

صلۀ رحم و نیکی به مردم حساب قیامت را آسان و آدمی را از گناه حفظ می کند، به رحم خود برسید و با برادران نیکی کنید، گرچه به خوبی سلام کردن و جواب سلام باشد (۲).

امام باقر علیه السلام فرمود:

علی علیه السلام می فرمود: ما اهل بیتی هستیم که دستور داریم اطعام طعام کرده و به داد مصیبت زده رسیده و به هنگامی که مردم در خوابند نماز بخوانیم (۳).

ص: ۲۷۶

۱- ۱- الأُمالی، شیخ مفید: ۱۱، المجلس الأول، حدیث ۸؛ مستدرک الوسائل: ۲۵۲/۱۵، باب ۱۲، حدیث ۱۸۱۴۸.

۲- ۲- الکافی: ۱۵۷/۲، باب صلۀ الرحم، حدیث ۳۱؛ بحار الأنوار: ۱۳۱/۷۱، باب ۳، حدیث ۹۸.

۳- ۳- الکافی: ۵۰/۴، باب فضل اطعام الطعام، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۳۶۰/۷۱، باب ۲۳، حدیث ۶.

امام صادق علیه السلام فرمود:

برای نماز از خانه درآمده و به مسجد حاضر شوید، برای مردم همسایه نیکی باشید، اقامه شهادت کنید و در تشییع جنازه حاضر گردید، شما را جز زندگی با مردم چاره ای نیست که حیات کسی بی نیاز از مردم نمی باشد؛ ما آن قدر با مردم خون گرمیم که حتی در کنار جنازه آنان حاضر می شویم، بر شماست که با مردم به مانند ما ائمه رفتار کنید، تا مردم اهل اسلام و ایمانند؛ اگر بخواهید از مردم جدا گردید، از هواپرستان جدا شوید. سپس حضرت فرمود: نماز را نیکو به جا آورید و برای آخرت و به نفع خویش عمل کنید که مردی نسبت به امر دنیا زرننگ است، می گویند: فلانی زرننگ است ولی زرننگ واقعی فقط زرننگ نسبت به آخرت است (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر کسی شما را دعوت کرد اجابت کنید، به عیادت مریض بروید، هدیه را بپذیرید و به احدی از مسلمانان ظلم نکنید (۲).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَائِلُوا الْعُلَمَاءَ، وَخَالِطُوا الْحُكَمَاءَ، وَجَالِسُوا الْفُقَرَاءَ (۳).

پیامبر عزیز خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از علما پرسید، با حکما هم نشین شوید و با فقرا مجالست کنید.

ص: ۲۷۷

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۳۱۳/۸، باب ۱، حدیث ۹۵۲۹؛ بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۲۴.

۲- ۲) - الأمالی، شیخ طوسی: ۶۳۸، حدیث ۱۳۱۷؛ بحار الأنوار: ۱۶۳/۷۱، باب ۱۰، حدیث ۲۷.

۳- ۳) - تحف العقول: ۴۱؛ مشکاه الأنوار: ۱۳۴، الفصل الثامن فی العلم؛ بحار الأنوار: ۱۸۸/۷۱، باب ۱۳، حدیث ۱۴.

معلی بن خنیس به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت:

حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ حضرت فرمود: هفت حق واجب است که مخالفت با هریک، خروج از ولایت خدا و طاعت اوست!! عرضه داشتم: آن‌ها چیستند؟

فرمود: ای معلی! دوست توام و بر تو می‌ترسم که این حقوق را بگویم و تو ضایع کنی و در مقام حفظش بر نیایی و بدانی و عمل ننمایی.

عرضه داشتم: «لا قوه الا بالله».

فرمود: آسان‌ترین حق این است که دوست بداری برای او آنچه را برای خود دوست داری و نخواهی برای او آنچه را برای خود نمی‌خواهی.

حق دوم: در برآوردن حاجتش حرکت کرده و کوشش کنی و خشنودی و رضای او را بجویی و با گفتارش مخالفت ننمایی.

حق سوم: با نفس و مال نسبت به او توجه کنی و با دست و قدم و زبان به او یاری دهی.

حق چهارم: دیدبان و دلیل و آئینه و پوشش او باشی.

حق پنجم: تو سیر نباشی او گرسنه، تو پوشیده نباشی او برهنه، تو سیراب نباشی او تشنه.

حق ششم: اگر برای تو زن و خدمتکار هست، ولی او بدون زن و خدمتکار است، خدمتکار خود را به خانه او فرستی که لباسش را بشوید و طعامش را آماده کند و رختخوابش را پهن نماید که این‌ها حقوق بین تو و اوست.

حق هفتم: قسمش را تصدیق کنی، دعوتش را اجابت نمایی، به تشییع

جنازه اش حاضر شوی و در مرضش از او عیادت نمایی، بدنت را برای حل مشکلش آماده کنی، کاری کنی که حاجتش را مجبور نشود از تو بخواهد، بلکه به محض فهمیدن حاجت او به قضای حاجتش اقدام کنی، چون این حقوق را به جای آوردی ولایت و دوستی ات را به او متصل و از آن جانب به ولایت حق متصل شده است (۱)!!

قال أبو عبد الله عليه السلام: أحسن يا إسحاق إلی أولیائی ما استطعت فما أحسن مؤمن إلی مؤمن ولا أعانه إلا خمش وجهه إبليس و فرح قلبه (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق! به دوستانم تا جایی که می توانی نیکی کن که مؤمن به مؤمن نیکی نمی کند مگر این که صورت ابلیس لطمه خورده و قلبش پر از هم و غم می گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مؤمن، برادر مؤمن و چشم او و راهنمای اوست، به او خیانت نمی کند و خذلان او را نمی خواهد، مؤمن برای مؤمن برکت است، دو مؤمن وقتی وارد منزل مؤمنی می شوند و آن مؤمن گرسنگی آن ها را برطرف می نماید بهتر از آزاد کردن یک بنده است؛ وقتی مؤمنی به مؤمنی قرض بدهد به خاطر خدا، اجرش همانند صدقه است و وقتی مؤمن برای حل مشکل مؤمن قدم بردارد، به هر قدمی حسنه ای به او عنایت می شود و سیئه ای از او محو می گردد و درجه ای از او بالا می رود و پس از آن به ده حسنه رسیده و ده حاجتش برآورده می گردد و مؤمنی که پشت سر مؤمن دعا

ص: ۲۷۹

۱-۱) - الکافی: ۱۶۹/۲، باب حق المؤمن علی اخیه، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۲۳۸/۷۱، باب ۱۵، حدیث ۴۰.

۲-۲) - الکافی: ۲۰۷/۲، باب فی الطاف المؤمن و إكرامه، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه: ۳۷۷/۱۶، باب ۳۲، حدیث ۲۱۸۰۷.

کند،ملکی می گوید همانند این برای خود تو است و مؤمنی که غمی از دل مؤمن بر دارد خدا غمی از غم های آخرت او برمی دارد و مؤمنی که مظلومی را کمک دهد برایش از روزه یک ماه و اعتکاف در مسجد الحرام بالاتر است و هرگاه مؤمنی مؤمن را یاری دهد،خدا در دنیا و آخرت او را یاری دهد (۱).

در این زمینه ها روایات بسیاری وجود دارد؛که وظیفه انسان را به هنگام خروج از خانه معین کرده و می خواهد انسان مسلمان به هنگام خروج از خانه فقط برای طاعت و امور دین خارج گردد،چون به این نیت خارج شود و نیت خود را در تمام زمینه ها عملی سازد خروجش طاعت و موقعیتش در پیشگاه حضرت ربوبی بهترین موقعیت خواهد گشت.

راستی چه پر ارزشند آن بزرگوارانی که به قصد خدمت به اسلام و مسلمانان از خانه خارج می شوند.

در راه خدمت به خلق

یکی از بزرگان داستان مهمی برایم نقل کرد از اوایل جنگ جهانی اول در تهران که در آن درس و عبرت و پند برای همگان است.

مردی بود متقی، با فضیلت، بزرگوار و آراسته به تربیت الهی و دارای روح ملکوتی که در بازار تهران دارای یک مغازه بود.

درآمد مالی خود را دو تقسیم کرده بود، قسمتی را برای مخارج خانه خود گذاشته بود و سهم دیگر را برای رفع نیاز نیازمندان.

بدون انجام کار خیر راحت نبود، دلش مالا مال از غم برای مسلمانان بود، کار

ص: ۲۸۰

نیکی نبود مگر آنکه در آن سهم داشته باشد. از خانه جز برای کار خیر و طاعت حق و امری از امور اسلام خارج نمی گشت.

روزی از خانه مطابق با نیت همیشگی خود خارج شد، ولی آن روز به کار خیری برنخورد، با کمال اندوه و تأسف به خانه برگشت، به همین سبب میلی به غذا نداشت، خوابش نمی برد، ناراحت و رنجیده بود.

ساعت ها از شب می گذشت، شهر به خواب رفته بود، اما دیده او بیدار بود، لباس پوشید و به همسرش گفت: من به قصد حل مشکل مسلمانی یا انجام کار خیری از خانه خارج می شوم.

خانه را ترک کرد و از این کوچه به آن کوچه، از این محل به آن محل، از این خیابان به آن خیابان در حرکت بود، از خدای مهربان توقع داشت در آن وقت شب کار خیری نصیبش شود !!

ناگهان صدای ناله ای توجه او را جلب کرد، به سوی صاحب ناله رفت، جوانی را دید سر به دیوار گذاشته، آه می کشد و اشک می ریزد.

به جوان سلام کرد، دردش را پرسید، از گفتن درد و رنجش ابا داشت، به او گفت: جز برای رفع حاجت و برطرف کردن درد دردمند از خانه بیرون نیامده ام، دردت را بگو.

جوان در پاسخ گفت: اینجا نزدیک محله بدکاران است، مرا قدرت ازدواج نیست، به تازگی دختر جوان زیارویی را به این خانه که خانه بدکاران است آورده اند، من مایل به آن دخترم، به خاطر پول کم من، رئیس این خانه که خانم نسبتاً مسنی است از ورود من به خانه و دیدار دختر جلوگیری می کند!

آن مرد بافضیلت به جوان گفت: اکنون که دختر در معرض فساد مفسدین قرار نگرفته، اگر به او علاقه شدید داری و حاضر به ازدواج با او هستی، من وسائلتش را فراهم کنم.

جوان باور نمی کرد، بهت زده شده بود، در پاسخ آن مرد گفت: اگر این خدمت را نسبت به من انجام دهی، کار بزرگی کرده ای.

آن مرد با کرامت در خانه را زد، خانم رئیس در را باز کرد، چشمش به قیافه ای الهی و چهره ای ملکوتی افتاد، سخت تعجب کرد، فریاد زد: ای مؤمن! می دانی اینجا کجاست؟ اینجا محله بدکاران است، شما را چه شده به این ناحیه گذر کرده ای؟

جواب داد: دختری را که جدیداً به خانه شما آورده اند، برای این پسر می خواهم، چنانچه میسر است این خدمت را انجام داده و دلی را از اندوه و رنج به در آر.

جواب داد: این دختر جهت ماندن در این خانه نزدیک به پنجاه تومان ضمانت سپرده، شما حضری آن پنجاه تومان را پردازی؟

گفت: آری، با آنکه پنجاه تومان در آن زمان پول زیادی بود و با آن می توانستند کار عمده ای انجام دهند، ولی آن مرد بزرگوار در راه رضای محبوب حاضر به پرداخت آن پول بود.

آری، عاشق الله جان و مال را فقط برای حضرت او می خواهد، مال و جان اگر در راه او نباشد، مال و جان نیست و بال و بار شیطانی است.

عاشق جز به معشوق و محب جز به محبوب فکر نمی کند، جان و مال عنایت خداست و باید خرج خدا شود.

در صورتی که مال در راه دوست مصرف شود، برای انسان سودمند است ورنه در برزخ و قیامت جز بار سنگین و عذاب مهلک چیز دیگری برای انسان نیست.

اهل حال و اهل خدا جز خدا نمی شناسند و سراپایی جز دلبر نمی دانند، آنان هرچه می خواهند برای او می خواهند و هرچه انجام می دهند برای او انجام می دهند.

عمر و وقت و زمان را فقط برای او می خواهند، فدا کردن مال و جان در راه او برای آنان سهل است. عشق برای آنان چیزی جز خدا باقی نگذاشته، آنچه مربوط به محبوب آنان نیست از آن روی گردانند و هرچه در ارتباط با محبوب آنان است، به جان و دل به طرف آن می دوند.

به قول یکی از شعرای معاصر:

به جان دوست که گر عالم و هر آنچه در اوست***دهند من ندهم نقد دولت غم دوست

نهاده پا به ره پیشگاه عشق کسی*** که پشت پا زده بر روزگار و آنچه در اوست

تفاوتی نکند خواه درد، خواه دوا***ز دوست هرچه رسد در مذاق جان نیکوست

وجود دلبر و من حکم جان و تن دارد*** تمام قدرت من در کف اراده اوست

به روی دوست گرفتار نگاه عاشق مست*** عجیب نیست ننگجد گر از شعف در پوست

چه غم که دود غم عشق را دوايي نیست*** که دردمند تو را درد بیدوا داروست

تو دوست باش چه پروا زیک جهان دشمن*** تو یار باش چه اندیشه از ملامت گوست

آن مرد کریم و بافضیلت پنجاه تومان را داد و آن دختر را گرفت و همراه پسر به خانه خود برد، از پسر درخواست کرد جهت کار نزد خودم باش و از همسرش

درخواست نمود به دختر تعالیم اسلامی بیاموزد.

پس از مدت کمی که دختر آراسته به فضایل شد و پسر رموز کار را یاد گرفت، عروسی مفصلی جهت آنان برگزار کرد.

مدت ها گذشت، روزی پسر به نزد آن مرد باکرامت آمد، عرضه داشت: تو مانند یک پدر جهت من حق پدری به جای آوردی و بالاترین خدمت را نسبت به من انجام دادی، هم اکنون از تو می خواهم به من اجازه دهی همراه همسر من از تهران کوچ کرده و به محل اصلی خود شهر منجیل بروم.

آن مرد بزرگوار به او رخصت سفر داد، پسر همراه با همسرش به شهر اصلی خود آمد، در آنجا ماندگار شد، رابطه او با آن مرد بزرگ توسط نامه بود.

سالها گذشت، برای آن مرد باکرامت سفری به سوی رشت و بندر انزلی اتفاق افتاد، هنگام غروب به شهر منجیل رسید، جمعیت کثیری را کنار ناوایی دید که همه جهت نان گرفتن گرد آمده ولی نان کم و مقداری گران بود.

سؤال کرد: چه خبر است؟ گفتند: ایام جنگ جهانی اول است، آذوقه خیلی کم شده، به علاوه مهاجرین زیادی در مساجد و حسینیه های شهر مقیم شده و از کمبود نان رنج می برند!!

پرسید: گندم و آرد این ناحیه در اختیار کیست؟ گفتند: فلان شخص، به محض شنیدن نامش معلوم شد، همان جوانی است که سال ها پیش آن خدمت بزرگ را در حق او کرده، نشانه خانه او را پرسید، به خانه او رفت، در زد، خدمتکار گفت:

کیست؟ گفت: صاحب خانه را می خواهم. صاحب خانه در را باز کرد، تا چشمش به آن مرد باکرامت افتاد از شوق فریادی کشید و او را در آغوش گرفت و زن و فرزندش را به دیدار او دعوت کرد. به آن مرد خوش آمد گفت و از او دعوت کرد به درون خانه بیاید، ولی او گفت: من قدم به این خانه نمی گذارم مگر این که مشکل

نان در این منطقه حل شود !!

آن پسر به انباردار خبر داد در انبارها را باز کن و نثار قدم این عزیز، گندم و آرد را به نازل ترین قیمت ممکن همین امشب در اختیار نانوایان شهر قرار بده و به نانوایان از قول من بگو امشب تا نیمه شب یا سحر پخت کنند، اگر مخارج اضافی در برداشت به عهده من، شب به نیمه نرسیده بود که بر تخت نانوایان منجیل نان فراوانی قرار داده شد، ولی مشتری برای بردن نداشت.

راستی بعضی از انسان ها چه وجود با برکت و پرمفعتی هستند، چون در خانه قرار می گیرند شمع خانه اند، چون قدم از خانه به بیرون می گذارند برای خلق خدا منبع خیرند.

اندیشه پیش از عمل

بیاید در تمام برنامه ها چنانچه قرآن مجید در بسیاری از آیات دستور می دهد فکر کنیم، نور فکر نمی گذارد عمر را به بطالت بگذرانی، نور فکر نمی گذارد، کار خیر و عمل نیکی از ما فوت شود، نور فکر نمی گذارد که فقط به فکر خود بوده و هر چیزی را برای خود بخواهیم، فکر آفتاب زندگی و منبع بسیاری از امور الهی در حیات انسان است، فکر ریشه عمل و بلکه بالاتر از عمل است، چون هر عمل نیکی محصول فکر پاک است.

سلطان ولد در کتاب «رباب نامه» می گوید (۱):

فکر، بالای عمل است؛ زیرا عمل فعل جوارح است و فکر عمل باطن، عمل در دست آدمی است، اما فکر مقدور آدمی نیست مگر آن را حق تعالی بخشد.

ص: ۲۸۵

و غرض از فعل جوارح جوشش فکر است که:

تَفَكَّرُ سَاعَهُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً (۱).

لحظه ای فکر کردن از هفتاد سال عبادت بهتر است.

عمل، هم چون درخت است و فکر، هم چون میوه درخت؛ زیرا می فرماید:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَ تَبَاعُجُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ (۲).

چون بنده ای چهل روز تمام امورش را برای حق خالص کند چشمه های حکمت از دلش بر زبانش ظاهر می گردد.

پس معلوم شد که حکمت ثمره عمل است، اگر عمل باشد و ثمره نباشد معلوم شود که آن عمل می نمود اما در حقیقت عمل نبود چنان که درم قلب به صورت درم می نماید و در حقیقت درم نیست.

آری، فکر علت عمل و عمل علت حکمت و حکمت علت حل تمام مشکلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، مادی و معنوی است.

خداوند حکیم، قرآن کریم را برای ساخته شدن فرد و جامعه حکیم نازل کرده و آن کس که از فکر و عمل و حکمت بهره ندارد، ارتباطی با خداوند و فیوضات حضرت او ندارد و چنین کسی نباید توقع خیر دنیا و آخرت داشته باشد که سعادت دنیا و آخرت نصیب آن کسی است که دارای فکر الهی و عمل اسلامی و حکمت ربانی باشد.

بی فکر، دچار دنیای غلط می شود، دنیایی که او را از تمام حقایق و معارف غافل کرده و به بدبختی و شقاوت می کشد.

ص: ۲۸۶

۱-۱) -جامع الأخبار: ۹۴، الفصل الثانی و الخمسون فی اللسان.

۲-۲) -جامع الأخبار: ۹۴، الفصل الثانی و الخمسون فی اللسان.

زندگی و حیات و دنیایی که عامل رشد و کمال و بالا رفتن شخصیت انسان نباشد و آدمی در گرفتار بودن به آن دنیا از یاد حق و ذکر دوست غافل بماند پیشیزی ارزش ندارد.

سلمه الاحمر می گوید: بر هارون الرشید وارد شدم، او را در کنار کاخ ها و قصرها دیدم، این شعر را خواندم:

اما بیوتک فی الدنيا فواسعه*** فلیت قبرک بعد الموت یتسع

خانه هایت در دنیا وسیع است، ای کاش بعد از مرگت نیز خانه قبرت وسیع باشد.

هارون گریه کرد و گفت: ای سلمه! به نحو مختصر مرا موعظه کن. گفتم: ای هارون! اگر در بیابانی خشک و بی آب و علف قرار بگیری و تشنگی تو را تا سرحد مرگ برسد، با چه قیمتی حاضری آب بخری آن هم به اندازه یک شربت؟ گفت: با نصف آنچه در اختیار دارم!

گفتم: اگر آب را به این قیمت خریدی و خوردی، ولی از تو دفع نشد و دچار مرض حبس البول شدی، چه قیمت حاضری پردازی که از این رنج راحت شوی؟ گفت: نصف دیگر ثروتم را، گفتم: خدا لعنت کند دنیایی را که به شربت آب و بولی از دست می رود!!

بیایید آنچه در دست داریم همه را در راه خشنودی حضرت حق قرار دهیم، بیایید برای خدا باشیم و برای خدا بمیریم، بیایید برای خدا به خانه خود برویم و برای خدا از خانه خارج شویم و کاری کنیم که از ما نسبت به حضرت حق جز طاعت و نسبت به خلق خدا جز خدمت کاری صادر نشود، بیایید به حضرت حق عرض کنیم:

جز هوای تو ندارم سر سودای دگر*** نیست غیر توام ای دوست تمنای دگر

بندم از پا بگشا زان که اسیر تو دمی*** از سر کوی تو هرگز نرود جای دگر

رفتن آن روز میسر شود از کوی توام*** که جز آنم دل دیگر بود و پای دگر
هر شبم مژده فردا دهی از وصل و کنی*** باز فردا چو شود وعده به فردای دگر
در پی سلسله موی تو ای مونس جان*** هر طرف می نگرم واله و شیدای دگر
من نه آنم که به غیر از سر آن کوی صبور*** باشدم چون دگران منزل و مأوای دگر

ص: ۲۸۸

آداب خروج از منزل

چون از خانه خارج شدی ادب در راه رفتن را مراعات کن و ادب در این است که با آرامش دل و آرامش بدن حرکت کنی، از افراط و تفریط در راه رفتن اجتناب کن، از حرکت های لغو و بیهوده و اعمال ضد حق بر حذر باش و در درون و برون خود متذکر حضرت حق باش که با متذکر بودن نسبت به حق و شؤون حضرت او که انبیا و ائمه و اولیا و حلال و حرام و قبر و برزخ و قیامت و حساب و کتاب است از تمام خطرات بیرون از منزل که عبارت از نگاه به نامحرم، رابطه نامشروع، ظلم به زبردست، مال حرام، احتکار جنس، تقلب و خدعه و حيله و مکر با مردم و...

مصون خواهی بود.

در روایات آمده که روزگاری بر مردم بیاید که مؤمن از خانه خارج شوند، ولی کافر و بی دین به منزل برگردند !!

چون سِرًّا و جَهْرًا یاد حضرت او باشی، شیطان و شیاطین از حمله به تو و ضربه زدن به شؤون معنوی تو عاجز خواهند بود.

و اگر بخواهی مسئله ذکر و یاد خدا سِرًّا و جَهْرًا به وقت بیرون بودن از خانه در تو قوی و با شدت باشد، لازم است هر روز در هنگام خروج از خانه یا هرچند روز یک بار خدمت یکی از مردان الهی و عالمان ربانی رسیده و از نفس پاک او همت

گرفته روح و جان و قلب و سر خود را قوت بخشی و بدان که بدون توسل به ذیل عنایت انبیا و ائمه، یا جانشینان آن بزرگواران به پایان راه نخواهی رسید و همای سعادت بر سرت به پرواز نخواهد آمد.

گفته اند: اصل عبادت و مسلمانی، روی آوردن است به مردان حق، اگر به هزاران نوع طاعت آراسته باشی و به علوم و اخلاق پیراسته، چون منکر ایشان شوی، مردود حق گردی، دلیل بر آن در زمان مصطفی صلی الله علیه و آله هر که به او رو نیورد و منکر حال او گشت حق تعالی طاعت ها و عبادت های آن کس را از سلک معصیت شمرد، بلکه از کافران و مردودان گشت و در آخر علف دوزخ شد (۱).

بی وجود مصطفی آن طاعت*** هست ناخوش تر ز فسق و معصیت

زان که عاصی دارد امید نجات*** بعد توبه می رسد او را صلوات

لیک آن طاعت که بی احمد بود*** آدمی از کافر شود

نیست کافر را امیدی از خدا*** زانکه باشد کفر را دوزخ جزا

پس بگیر آن مرد را و دم مزن*** تا کشد از چاه کفرت بی رسن

تو هر روز و هر ساعت محتاج به تذکری، چون هر لحظه در معرض بزرگ ترین خطرهایی، چه بهتر که برایت خضر راهی باشد و تو به وقت خروج از خانه در ابتدای روز او را ببینی و به وقت برگشتن به منزل هم او را ملاقات کنی که همت و نفس و نصیحت و حکمت او تو را از افتادن در قیود سخت و خطرناک شیطانی حفظ کند و حد اقل در کسب و کار و رابطه با مال و پول که سخت ترین جاذبه ها و کشش را دارد، تو را از حرام خدا حفظ نماید که روزی انسان با توجه به سعی و کوشش و کار و فعالیتی که دارد از حلال و رزق طیب و طاهر مقرر شده و آدمی

ص: ۲۹۰

باید به حلال خدا که از راه کسب مشروع به دست می آورد قانع باشد.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مردم! می دانید خدای شما چه می گوید؟ گفتند: خدا و رسول او بهتر می داند. فرمود: در استوای بر عرش و نظر بر خلق می فرماید: بندگان من! شما مخلوق من و من خالق شمایم و روزی شما به دست من است، در آنچه من برای شما تکفل کرده ام خود را به رنج و مشقت و به خصوص بلای حرام دچار نکنید، روزی را از من بخواهید و خود را برای من قرار دهید، حوائج خود را به من اظهار نمایید، من روزی شما را بدون افتادن در رنج و مشقت حرام و رنج اضافی می رسانم.

ای مردم! می دانید خدای شما چه گفته؟ گفتند: خدا و رسول بهتر می داند.

فرمود: خداوند می فرماید: انفاق کنید تا بر شما انفاق کنم و وسعت به اهل و عیال و مردم بدهید تا بر شما وسعت بدهم، تنگ نگیرید که بر شما تنگ خواهم گرفت، ابواب رزق به عرش من در شب و روز باز است، من رزق را به بنده ام بر اساس نیت و بخشش و صدقه و انفاقش نازل می کنم، هر کس دست باز داشته باشد، من هم نسبت به او دست باز خواهم داشت و هر کس سخت بگیرد و کم خرج کند نسبت به او سخت خواهم گرفت (۱)!!

چه نیکوست که انسان وقتی با مال حرام روبرو شد، هر چند زیاد باشد برای خاطر خدا صبر کند و استقامت ورزد که به حرام آلوده نشود.

محاسبی می گوید:

لِكُلِّ شَيْءٍ جَوْهَرٌ وَ جَوْهَرُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ جَوْهَرُ الْعَقْلِ الصَّبْرُ (۲).

ص: ۲۹۱

۱- ۱) -مخلاه: ۳۱.

۲- ۲) -شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۳۲۲/۱، فصل فی مدح الصبر و انتظار الفرج.

برای هر چیز حقیقتی است و حقیقت انسان عقل است و حقیقت عقل صبر و پایداری و استقامت است.

کسی که در حرام خدا صبر پیشه کند، دلش به انوار معرفت روشن گشته و جانش ظرف تجلی صفات خواهد شد و کششی در قلب او نسبت به حضرت یار پیدا خواهد شد که از طرفی نسبت به تمام امور به آرامش خواهد رسید و از طرفی نسبت به محبوب تا رسیدن به مقام وصل واله و حیران و بی قرار خواهد گشت.

این دل شکسته خطاب به محبوب واقعی چنین سروده ام:

ای نور دل و فروغ جانم***رویت بنما که جان فشانم

در آتش هجرت ای دل آرام***سوزد همه مغز استخوانم

بردی دل من به یک اشارت***رحمی بنما که در فغانم

تا روی تو بینم ای مه حسن***بنشسته به خاک آستانم

درمان نشود اگر غم هجر***برگو که چگونه زنده مانم

باز آی و به من عنایتی کن***تا دل زغم تو وارهانم

احوال مرا چگونه خواهی***آسان که تو خواهم من آنم

با قوت عشق گیر دستم***مسکینم و زار و ناتوانم

[سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَهْلَ دَارِهِ عَنْهُ فَقَالَتْ:

خَرَجَ، فَقَالَ: مَتَى يَعُودُ؟ قَالَتْ: مَتَى يَرْجِعُ مِنْ رُوحِهِ بِيَدِ غَيْرِهِ؟! وَ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً] (۱) بعضی از یاران ابو الدرداء به درب خانه اش آمدند و از همسر او پرسیدند که او کجاست؟ گفت: بیرون رفته است. گفتند: کی می آید؟ گفت: چه سؤالی است؟ کسی که روحش و جاننش به دست دیگری است، کی بر می گردد؟ کسی که مالک خود نسبت به نفع و ضرری نیست؟!]

بعضی از زنان تربیت شده معارف الهی، راستی از چه معرفتی برخوردار بودند گاهی زنان با معرفت و آنان که در مدرسه انبیا و امامان علیهم السلام تربیت شدند برای همه انسان ها در تمام زمینه ها درس و عبرت اند.

فیض کاشانی آن عارف بزرگ و عالم سترک می گوید:

بعضی از زنان، اول صبح تا کنار درب خروجی منزل به بدرقه شوهر می آمدند و به وقت خدا حافظی می گفتند: ای مرد خانه! مطمئن باش که من و فرزندانم به توفیق الهی به گونه ای تربیت شده ایم که حاضریم به حد اقل غذا و لباس و مسکن قناعت کنیم، مبادا به وقت کسب ما را در نظر گرفته و بگویی باید به زندگی گشایش بدهم تا زن و فرزندم راحت باشند، آن گاه حدود و مقررات الهی را شکسته دست

ص: ۲۹۳

به حرام آلوده کنی؛ من و فرزندانم در قیامت مسؤولیت خطا و اشتباه و به حرام افتادن تو را قبول نخواهیم کرد و چنانچه به عنوان ما دست به حرام بیالایی ما در محضر حضرت حق عرضه خواهیم داشت: بار خدایا! ما در دنیا قناعت کردن خود را به این مرد اعلام کردیم و او بدون اطلاع ما دست تجاوز به قانون تو دراز کرد و ما امروز مشارکت در خطای او را قبول نداریم!! چه بسیار زنان بیدار دل و با معرفتی بودند که علت سعادت شوهران و فرزندان گشتند.

چه بسیار زنانی بودند که در کنار همسرانشان با سختی ها و مشکلات زندگی ساختند و شوهران خود را تشویق به استقامت کرده، از انحراف آنان از صراط مستقیم الهی جلوگیری کردند.

درس این زن یک جهان معرفت و یک دنیا علم است.

آری، هیچ کس مالک نفع و ضرر نسبت به نفس خود نیست و زمام حیات و زندگی فقط و فقط به دست خداست.

خوشا به حال آن انسان هایی که در تمام شؤون حیات متذکر حق و متوجه حضرت محبوبند و حضرت محبوب متوجه آنان؛ به قول عارف عالم، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی:

خرم صباح آنکه تو بر وی نظر کنی***فیروز روز آنکه تو بر وی گذر کنی

آزاد بندهای که بود در رکاب تو***خرم ولایتی که تو زان جا سفر کنی

دیگر نبات را نخرد مشتری به هیچ***یک بار اگر تبسم همچون شکر کنی

ای آفتاب روشن و ای سایه هما***ما را نگاهی از تو تمناست گر کنی

من با تو دوستی و وفا کم نمی کنم***چندان که دشمنی و جفا بیشتر کنی

مقدور من سری است که در پایت افکنم***گر زان که التفات بدین محتضر کنی

دانی که رویم از همه عالم به سوی توست***زنها را اگر تو روی به روی دگر کنی

ص: ۲۹۵

[وَاعْتَبِرْ بِخَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى بَرَّهِمْ وَفَاجِرِهِمْ أَتَيْنَا مَضُوءًا وَاسْتِئْذَانَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَكَ مِنْ خَاصِّ عِبَادِهِ وَ أَنْ يُلْحِقَكَ بِالْمَاضِينَ مِنْهُمْ وَ يَحْشُرَكَ فِي زُمْرَتِهِمْ]

نگاه به دید عبرت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

به نیکان و بدان خلق خدا به نظر پند و عبرت بنگر و فکر کن که کجا رفتند و چه شدند، عاقبت نیکان به کجا رسید و عاقبت بدان و بدکاران به کجا کشید؟

بر تو هم که یکی از مخلوقات خدایی، همان خواهد رفت که بر آنان رفت، اگر نیکی بر تو عاقبت نیک خواهد آمد و اگر زشتی و بدخو و بی ایمانی بر تو همان خواهد شد که بر بدان و آلودگان روزگار رفت!

کوشش کن از وضع زندگی گذشتگان، چه نیکان چه بدان پند گرفته و عبرت آموزی، تا پس از مرگ هم چون خوبان عالم خوشحال باشی و چون بدان و بدکاران دچار اندوه و تأسف و حسرت نباشی.

اصولاً خداوند بزرگ، قصدی از بیان سرگذشت خوبان و بدان در قرآن مجید جز پند دادن به آنان که در دنیا زندگی می کنند ندارد.

[لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ] (۱).

براستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.

آری، در دو چهره نیکان روزگار و بدان تاریخ برای اهل خرد درس ها و عبرت ها است، یوسف برای حکمرانی که بخواهد اهل عدل باشد درس و عبرت است و فرعون برای کسی که بخواهد از مسیر حق منحرف باشد و به ملتی که زیر دست اویند ستم کند پند و درس است و این دو نمونه ای از نیکان و بدان تاریخ قرآنند که خداوند هر دو را برای همگان عبرت قرار داده است.

به قول «جمال انسانیت» که یکی از بهترین تفاسیر سوره یوسف است:

یوسف صدیق در تاریخ بشریت یکی از شخصیت های ممتاز و کم نظیری است که عملاً مکتب تربیت و ارشاد و هدایت را باز کرده است و داستان زندگی آموزنده وی برای عموم طبقات درس سعادت و موفقیت است؛ یعنی برای جوانان نارس که در معرض طغیان غرائز حیوانی و شهوات سرکش قرار دارند، نیکوترین راهنمای ایمان و تقواست که بر تمایلات حیوانی غلبه کنند و دامن عفت و طهارت خود را از هرگونه آلودگی پاک نگه دارند.

و برای بانوان و دوشیزگان که ممکن است در مسیر آلودگی های رسوا کننده واقع شوند کامل ترین وسیله پند و اندرز است که از عاقبت شرم آور عیاشی و هوس رانی بپرهیزند و همواره در پناه ایمان و پرهیزکاری، طهارت نفس و پاک دامنی خویش را حفظ کنند.

و برای زمامداران دلسوز و خیرخواه، بهترین برنامه عملی است که تمام نیروها و امکانات خود را در راه خیر و سعادت مردم به کار ببرند و با کمال اخلاص

ص: ۲۹۷

و خضوع، جامعه را به سوی کمال و خوشبختی رهبری نمایند.

قرآن مجید در سوره یوسف آیه ۱۰۹ و روم آیه ۹ و فاطر آیه ۴۴ و مؤمن آیه ۲۱ و ۸۲ و محمد آیه ۱۰ به مردم می فرماید: در زمین بگردید و به عاقبت افراد، ملت ها، دولت ها، ثروتمندان که از شما گاهی دارای جمعیت بیشتر و قدرت برتر و ثروت افزون تر بودند فکر کنید که با همه قوت و قدرت چه شدند و کجا رفتند و عاقبت مخالفت آنان با حق به کجا کشید! آیا در زندگی برنده شدند؟ یا با کمال وقاحت و رسوایی و شرمساری بازنده گشتند و در پایان کار به عذاب الهی دچار گشته و نفرت و غضب و لعنت خدا و انبیا و ملائکه و نیکان را برای خود خریدند؟!

آری، به فرمان امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق، در اوضاع و احوال گذشتگان چه نیکان و چه بدکرداران به دیده عبرت و پند گرفتن بنگر و از هر دو طایفه برای رسیدن به کمال و رشد، جهت خود درس و پند بساز.

سپس از خداوند مهربان درخواست کن و التماس نما که ای مهربان مولای من! ای کریم و رحیم! ای دادرس و فریادرس! ای رؤوف به عباد! ای یاور مستمندان و امید دردمندان! مرا از بندگان شایسته و خالصت قرار بده و به من توفیق ملحق شدن به آن بزرگواران را عنایت کن و چون بمیرم مرا در زمره ایشان محشور کن که تو ارحم الراحمینی و گدای بی نوا را از درگاه لطف و کرمت دست خالی و ناامید بر نمی گردانی.

نگار من تویی و یار غمگسار تویی***وگر بهار نباشد مرا بهار تویی

چگونه یابم با درد فرقت تو قرار*** که جان و دل را آرامش و قرار تویی

شکار کردی جانان دل مرا و مرا*** زدام عشق به دست آمده شکار تویی

چو جویبار است از اشک دیده من ز آنک*** به قد بر شده چون سرو جویبار تویی

مباد عمر من و روزگار من بی تو*** که شادی و طرب و عمر و روزگار تویی

مرا نه جان هست امروز و نه جهان بی تو*** از آنکه جان و جهان من ای نگار تویی (۱)

به فرموده امام عاشقان، تاج عارفان، امید بیداران، روح زنده دلان، جان جهان و جهان جان، امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل:

لَأَيُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُو، وَ لِمَا مِنْهَا أَضْجُ وَ أَبْكِي، أَلَيْمَ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِهِ، أَمْ لَطُولِ الْبَلَاءِ وَ مِدَّتِهِ. فَلَيْسَ صَبْرٌ تَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ، وَ جَمْعِيَّتِ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلَاءِكَ، وَ فَرَقْتِ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَجْبَائِكَ وَ أَوْلِيَاءِكَ، فَهَيِّنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي، صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ (۲)؟!

برای کدامیک از برنامه هایم به سوی تو شکوه برم و برای کدامیک از مسائل و مراحل زندگیم به تو ناله کنم، برای عذاب دردناکی که جریمه گناهان است، یا برای بالای دائمی که در قیامت ممکن است گریبانم را بگیرد.

ای مولای من! اگر مرا در عذاب فردا با دشمنانت قرار دهی و مرا با صاحبان بلا همنشین کنی و بین من و عاشقان و دوستانت جدایی بیندازی، من بر تمام این عذاب ها و دردها و رنج ها صبر می ورزم، ولی در فراق تو مرا صبری نیست.

چون شمع نیمه جان به هوای تو سوختیم*** با گریه ساختیم و به پای تو سوختیم

اشکی که ریختیم به یاد تو ریختیم*** عمری که سوختیم برای تو سوختیم

پروانه سوخت یکشب و آسود جان او*** ما عمرها زداغ جفای تو سوختیم

دیشب که یار انجمن افروز غیر بود*** ای شمع تا سپیده به جای تو سوختیم

کوتاه کن حکایت شب های غم رهی*** کز برق آه و سوز نوای تو سوختیم (۳)

چه نعمتی از این بالاتر که خداوند بزرگ به انسان ایمانی محکم، عمل صالح، اخلاق حسنه، فکر دوراندیش عنایت کند و این نعمت های بزرگ و پرازش را بر انسان تداوم بخشد، آن گاه در لحظه مرگ آدمی را در زمره انبیا و اولیا و نیکان محشور فرماید.

ص: ۲۹۹

۱-۱) - مسعود سعد سلمان.

۲-۲) - مفاتیح الجنان: دعای کمیل.

۳-۳) - رهی معیری.

[وَ اِحْمَدُهُ وَ اشْكُرُهُ عَلَيَّ مَا عَصَيْتَكَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ جَبَّبَكَ عَنْ قُبْحِ اَفْعَالِ الْمُجْرِمِينَ وَ غَضَّ بَصِيْرَكَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ مَوَاضِعِ النَّهْيِ]

از این که خداوند بزرگ بنابر لطف و عنایت و مهرش تو را از شهوات شکم، غریزه جنسی، شهوت مال، قدرت و خیال حفظ کرده و نگذاشته در این امور به لغزش و عثرت دچار شوی و سعادت دنیا و آخرتت پایمال شود، آن وجود مقدس و عطا کننده فیض اقدس را شکر و حمد کن، گرچه از عهده کوچک ترین و کم ترین نعمت او بر نخواهی آمد.

به وقت بیرون بودن از خانه حتماً دیده ات را از مورد شهوت و آنچه خدای بزرگ به مصلحت تو نهی فرموده فرو پوش که فرو پوشیدن دیده، مقدمه کرامت و بزرگواری و عامل حفظ انسان از خواهش های بی جای نفس و افتادن در انواع گناهان و معاصی و کبائر است.

به نامحرمان نگاه مکن، به صورت هر کس چه مرد چه زن که تو را به شهوات حیوانی بکشد، نظر مینداز.

در کوچه و خیابان از نگاه کردن به خانه های مردم به هر شکلی که هست بپرهیز، در حدیث است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از جایی می گذشت و شخصی در آنجا از شکاف درب خانه کسی نگاه می کرد، چون حضرت را دید گریخت، حضرت فرمود: اگر به تو دست می یافتم، چشم هایت را از حدقه بیرون می کشیدم.

[وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ (۱) وَرَاقِبِ اللَّهَ فِي كُلِّ خُطْوَةٍ كَأَنَّكَ عَلَى الصِّرَاطِ جَائِزٌ وَلَا تَكُنْ لَفَاتًا وَأَفْسِ السَّلَامَ لِأَهْلِهِ مُبْتَدَأً وَ مُجِيبًا]

در راه رفتن میانه روی را رعایت کن، نه تند برو نه کند قدم بردار و در هر قدمی و گامی که بر می داری متوجه مراقبت و حکم خدا باش، فکر کن که به قدم دیگر نمی رسی، خدای نخواستہ اگر در قدم معصیت باشی و به قدم بعد برای توبه نرسی، چه می کنی؟

در حرکت نسبت به امور الهی محتاط باش، مانند کسی که از پل صراط می گذرد، چنان که او آنآ فآنآ گویا در شرف افتادن است و به جناب احدیت در کمال جزع و استغاثه، تو نیز آن چنان باش، در هیچ حال از یاد حضرت حق غفلت مکن که مبدا اجل برسد و تو از او غافل باشی.

در مسیر راه به هریک از برادران مسلمان که بر می خوری سلام کن و اگر سلام کنند جواب بده که پاسخ سلام واجب و ابتدا کردن آن مستحب است.

در اسلام از جمله عمل های مستحب که ثوابش از واجب بیشتر است، سلام است و مقصود شارع در هر صورت افشای سلام می باشد که در حدیث آمده:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ: إِفْشَاءُ السَّلَامِ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ

ص: ۳۰۲

امام باقر علیه السلام می فرماید: از جمله خصائص مؤمن سه مقام است: افشاء سلام است خواه به بزرگ یا کوچک، عبد یا آزاد و خوراندن به مردم و نماز خواندن در دل شب آن گاه که همه در خوابند.

راستی کدام لذت از این برنامه بالاتر است، به وقتی که تمام مردم در رختخواب عافیت در خوابند و عبد در پیشگاه حضرت مولا سر ذلت به خاک عبودیت گذاشته و به یاد گناهانش در حال اشک ریختن و مناجات است که:

سر نهادیم به سودای کسی کاین سر از اوست***نه همین سر که تن و جان و جهان یکسر از

اوست

گر گل افشانند و گر سنگ زند چه توان کرد***مجلس و ساقی و مینا و می و ساغر از اوست

گر به توفان شکند یا که به ساحل فکند***ناخدایی است که هم کشتی و هم صرصر از اوست

من به دل دارم و شاهد به رخ و شمع به سر***آنچه پروانه دلسوخته را در پر از اوست

هوسی خام بود شادی دل جز به غمش***خنک آن سوخته کش سود و غمی بر سر از اوست

چه نویسم که سزاوار سپاسش باشد***معنی و لفظ و مداد و قلم و دفتر از اوست (۲).

ص: ۳۰۳

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۲۷/۷، باب ۲، حدیث ۸۶۱۶.

۲-۲) - بحار الانوار: ۷۱/۳۸۲، باب ۲۳، حدیث ۹۱

در هر صورت در سلام کردن نسبت به کسی تکبر و بخل مکن که در حدیث آمده:

بخیل ترین مردم کسی است که در سلام به مردم بخل داشته باشد (۱).

ص: ۳۰۴

۱-۳) - نشاط اصفهانی.

[وَ أَعِنُّ مَنْ اسْتَعَانَ بِكَ فِي حَقِّ وَ ارْشِدِ الضَّالَّ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ]

و به هر کس در مسیر حق و امور زندگی از تو کمک و یاری خواست یاری بده و کسی که راه را گم کرده او را به راهی که نسبت به آن قصد دارد، هدایت و ارشاد کن و از اهل جهل و لهو و لعب بپرهیز.

در این جمله سه موضوع اساسی تذکر داده شده:

۱- یاری آن کس که یاری می طلبد.

۲- راهنمایی گمگشتگان.

۳- اعراض از جاهل.

بر آوردن حاجت مؤمن

بر آوردن حاجت مؤمن، امر بسیار مهمی است، به طوری که ائمه بزرگوار علیهم السلام گاهی برای ادای حاجت یک نیازمند حاضر به قطع طواف بودند.

امام صادق علیه السلام برای قضای حاجت یک مؤمن، به ابان بن تغلب دستور قطع طواف داد و فرمود:

ثواب قضای حاجت مؤمن از ثواب هفتاد طواف برتر است (۱).

راوی می گوید:

ص: ۳۰۵

سالی برای حج آماده شدم، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. فرمود: قصد کجا داری؟ گفتم: حج. فرمود: می دانی برای حاجی چه اندازه از ثواب است؟ عرضه داشتم: نمی دانم. فرمود: هرگاه عید هفت مرتبه خانه را طواف کند و دو رکعت نماز به جای آورد و صفا و مروه را سعی کند، خداوند بزرگ شش هزار حسنه به او عنایت می کند و شش هزار سیئه از او محو می نماید و شش هزار درجه به او می افزاید و شش هزار حاجت از او روا می کند، آن هم حاجت دنیا و آخرت. عرض کردم: فدایت شوم، خیلی ثواب است. فرمود: به ثواب بیشتر از این تو را خیر دهم؟ عرض کردم: آری. فرمود: قضای حاجت انسان مؤمنی بالاتر از حج و حج و حج و خلاصه تا ده برابر حج است!! (۱) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ (۲).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مؤمنی را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده و هر که مرا خوشحال کند، خدا را خوشحال کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس بر مؤمنی سرور وارد کند (کنایه از این که او را از گرفتاری نجات دهد، قرضش را ادا کند، به عیادتش برود، حاجتش را روا نماید)، خداوند، عمل او را مجسم کند تا وقت مرگش به او بگوید: ای دوست خدا! بشارت باد تو را به کرامت و رضوان الهی. این عمل مجسم با او هست تا داخل قبر شود، باز همان بشارت را بدهد چون به محشر درآید، باز هم همان بشارت را بدهد و در هر هولی با او هست

ص: ۳۰۶

-
- ۱-۱) -الأمالی، صدوق: ۴۹۳، مجلس فی ذکر فضائل الحج، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار: ۳/۹۶، باب ۲، حدیث ۱.
۲-۲) -الکافی: ۱۸۸/۲، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۲۸۷/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۱۴.

و همان بشارت را می دهد؛ مؤمن از این چهره بشارت دهنده می پرسد: کیستی؟ پاسخ می دهد: سروری هستم که برای فلان کس آوردی (۱).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ: إِشْبَاعُ جُوعَتِهِ أَوْ تَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ أَوْ قَضَاءُ دَيْنِهِ (۲).

از امام صادق علیه السلام است: محبوب ترین عمل نزد حضرت حق وارد کردن خوشحالی به مؤمنی است، سیر کردن گرسنگیش، رفع غصه و رنجش، قضای دین و قرضش.

انبیا و اولیا شامخ الهی و خلاصه تربیت شدگان مکتب الهی جهت حل مشکل مردم و قضای حاجت مؤمنان و رفع سختی و رنج از زندگی دیگران سر از پا نمی شناختند.

برکت یک گردن بند

حدیثی در این زمینه درباره دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب معتبر حدیث رسیده که شرح آن این چنین است:

گرسنگی بر دودمان پیغمبر اسلام حکومت می کرد، روزها می گذشت و گرده نانی که خود را به آن سیر کنند، یافت نمی شد.

دیر زمانی بود که نان گندم از میان ایشان سفر کرده بود، اخیراً هم نان جو در پی برادر ارجمندش روان شده بود !! فشار گرسنگی روز به روز افزوده می گشت

ص: ۳۰۷

۱-۱) - الکافی: ۱۹۱/۲، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث ۱۲؛ وسائل الشیعه: ۳۵۱/۱۶، باب ۲۴، حدیث ۲۱۷۴۱.

۲-۲) - الکافی: ۱۹۲/۲، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث ۱۶؛ بحار الأنوار: ۲۹۷/۷۱، باب ۲۰، حدیث ۲۹.

و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هم چنان استقامت می ورزیدند و خم به ابرو نمی آوردند.

لبخند شیرین هم چنان بر لب های مقدس پیغمبر رحمت باقی بود، چهره مبارک هنوز می درخشید، کسانی که از نزدیک با حضرتش سر و کار نداشتند گمان نمی کردند خود و خاندانش در جوع به سر می برند.

نادانانی که صورت ظاهر را ملاک تشخیص قرار می دهند، احتمال نمی دادند که پیغمبر بزرگ چنین وضعیتی دارد.

چیزی که کار را بر حضرتش بسیار دشوار و سخت می کرد، این بود که دست های امید نیازمندان به سویش دراز بود، در ماندگان امیدوار بودند که حضرتش به آن ها نظر مرحمتی کند. بیچارگان به کوشش سفر می کردند و از راه دور و نزدیک به خدمتش می رسیدند، تا از خرمن احسانش خوشه ای بگیرند.

گاه گرسنگی بر وجود مقدسش آن قدر فشار می آورد که شکمش به پشت می چسبید که بر آن سنگ می بست، ولی ابداً به آن توجهی نداشت. چیزی که روان نازینش را می آزرده، گرسنگی خاندان بود، گرسنگی یاران بود و تقاضای امیدواران.

با این حال کسی از در خانه اش ناامید بر نمی گشت، بزرگواریش اجازه نمی داد که نیازمندی از کوشش دست خالی برگردد و بیچاره ای وا بماند.

حضرتش نماز عصر را به جای آورده بود و در مسجد نشسته بود، مسجدی که دیوارهایش از خشت و گل بالا رفته بود و بیش از یک قامت انسان ارتفاع نداشت، سقف مسجد از پوشال خرما و شاخه های آن پوشیده بود و کمتر گل در آن به کار رفته بود.

سقف فقط نمازگزاران را از آفتاب محفوظ می داشت، ولی از ریزش باران نمی توانست جلوگیری باشد، ستون های مسجد را الوارهای درخت خرما تشکیل می داد.

حضرتش هر چند روی زمین می نشست و میز نداشت، ولی نشستن آن حضرت با یاران به طور میزگرد بود و شخصیتش در موقع نشستن از دگران ممتاز نبود، ناشناسی که وارد می شد می پرسید که کدامیک از شماها محمد می باشید؟

پیرمردی ژولیده مو، گردآلود، رنگ پریده، وارد مسجد شد، جامه ای کهنه بر تن داشت، ضعف و ناتوانی چنان بر وی چیره شده بود که خویشتن داری نمی توانست، حالش حکایت می کرد که راه دوری را پیموده است.

پیامبر مهربان صلی الله علیه و آله با لبخند مهر، پرسش حالش کرد، پیرمرد بی نوا نفس زنان با سه جمله کوتاه، حقیقت حال خود را بیان داشت: گرسنه ام، برهنه ام، بی نوایم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی در دست ندارم، ولی نشان دادن خیر مانند انجام دادن آن است. برو به سراغ دخترم فاطمه.

آن گاه به بلال روی کرده فرمود: او را به در خانه فاطمه برسان. خانه فاطمه کنار مسجد قرار داشت و درش به مسجد باز می شد، برای پیرمرد بینوا زحمت راه پیمایی نداشت، ولی فاطمه سه روز بود که با شوهرش علی و فرزندانش نانی به دست نیاورده بود و به گرسنگی به سر برده بودند.

مرد بی نوا که با استراحتی توانسته بود، اندک قدرتی به دست آورد، همراه بلال به در خانه فاطمه رسید، سلام داد و گفت: ای دودمان پیغمبر! شما مردمی هستید که فرشتگان نزد شما رفت و آمد می کنند، جبرئیل کتاب خدا را در خانه شما فرود آورده است.

جواب آمد: و علیک السلام ای مرد! که هستی و از کجایی؟ گفت: از عرب هستم و از تنگی و سختی گریخته ام، به کوی پدرت پناه آورده ام، شکمی گرسنه دارم، بدنی برهنه دارم به من رحم کن خدای به تو رحم کند.

دختر پیغمبر، گلوبندی در گردن داشت که دختر عمویش حمزه برایش هدیه

آورده بود، به زودی از گردن باز کرد به او داد و گفت:

این را بگیر و بفروش، امید است که خدای به تو بهتر از این بدهد. مرد بی نوا از در خانه فاطمه بازگشت، چشمانش می درخشید، چهره اش خندان بود و قیافه پژمرده اش عوض شده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز در مسجد بود و یاران در حضورش بودند، همه می دانستند که زن و فرزند علی در گرسنگی به سر می برند، حس کنجکاوی در آن ها تحریک شده و می خواستند بدانند که این مرد چگونه بازگشته و چه آورده است! چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به خانه علی هدایت کرد؟ فاطمه چگونه با وی رفتار کرد؟ چرا به این زودی بازگشت؟ پرسش هایی بود که به خاطر همه می رسید.

زود بازگشتن نشانه نومییدی است، لبخندی که آن مرد بر لب داشت نشانه موفقیت بود.

تحیری فوق العاده به همه دست داده بود، تا خطاب مرد بی نوا به رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برطرف کرد:

یا رسول الله! دخترت گردن بندش را داده که بفروشم...

آیا منظور از این سخن، استجازه فروش گردن بند بود، یا منظور عرضه کردن آن برای فروش بود؟ روشن نشد؛ زیرا پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فوری جواب داد: بفروش. آیا ممکن است خدای بدین وسیله برای تو خیری فراهم نسازد؟ در صورتی که دخترم فاطمه آن را به تو بخشیده و او پیشوای همه دختران آدم می باشد.

به زودی مردی از میان حلقه یاران برخاست، مردی که دارای قامتی کشیده، چهره ای گندم گون، چشمانی شهلا بود، قامت رسا و شانه های پهن او توجه بینوا را جلب کرد و به او نگریست دید موهای سرش ریخته و فقط چند دانه مو در پیش سر و چند دانه در پشت سر دارد و حکایت می کند که رنج بسیار دیده است.

مرد بینوا او را نشناخت و ندانست که برای چه از جای برخاسته، ولی یاران همگی او را می شناختند و به خوبی از سوابق درخشانش آگاه بودند.

آن ها می دانستند که در میان خودشان، کسی به اندازه او در راه حق رنج نبرده و استقامت به خرج نداده است.

هنوز آثار شکنجه هایی که دست تبهکاران بر او وارد کرده در پیکرش باقی است، بدن او از بی رحمی بشر داستان ها دارد.

آن ها می دانستند که خاندان این مرد از نخستین کسانی هستند که به اسلام گرویده اند وقتی که اسلام ناتوان بود و همه از آن روی گردان بودند.

در آن موقع کسی که اسلام می آورد در خطر قرار می گرفت، نخستین مردمی که اسلام را پذیرفتند، ناتوانان و ستم کشان بودند، قدرتمندان قریش آنچه نیرو داشتند در شکنجه و آزار آنان به کار می بردند !!

اصحاب پیغمبر می دانستند که این خانواده، چه رنج ها دیده و چه شکنجه ها چشیده اند و چه قربانی ها داده اند.

پدر و مادر عمار نخستین مرد و زنی بودند که در راه خدا شهید شدند، ابوجهل این خانواده ضعیف و بینوا را در آفتاب سوزان حجاز، لخت و عریان به روی سنگریزه هایی که از حرارت آفتاب گداخته شده بود می خوابانید و بر سینه های آن ها سنگ های بسیار بزرگی می نهاد، تا از ایمان به خدا و رسول دست بردارند !!

گاه بر پیکر برهنه آن ها آن قدر تازیانه می نواخت که گوشت بدنشان به این سو و آن سو می پرید.

وقتی آتش خشمش شعله ور گردید، زوینی به دست گرفت و در پیش مادر عمار فرود کرد و آن زن با ایمان را شهید ساخت !! آن گاه یاسر پدر عمار را به شهادت رساند و عبد الله برادر عمار را از بام خانه بر زمین پرتاب کرد، پیکر جوان

خورد شد و از دنیا رفت.

خود عمار که در آفتاب سوزان در زیر شکنجه قرار داشت، همه این جنایات را به چشم می دید و ناظر بود که با پدر و مادر و برادرش چه کردند، او منتظر بود که نوبت وی کی رسد؟

در این موقع ظرف بزرگی را آوردند که از پوست بود، آن را پر از آب کردند و عمار را با پیکر مجروح در میان آن انداختند و سپس از این سو به آن سویش می کشیدند و هل می دادند، گاه عمار را در میان آب فرو می کردند، ولی عمار استقامت می کرد.

اکنون سال ها از آن روزهای سیاه می گذرد و هنوز آثار آن شکنجه ها که بزرگ ترین نشان افتخار است، در تن عمار باقی می باشد.

عمار بسیار مورد لطف و عنایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در میان مسلمانان موقعیتی به سزا داشت و همه با دیده تقدیس و احترام به او می نگریستند.

وقتی که از جای برخاست چشم ها به او دوخته شد تا بدانند چه می خواهد بکند و چه می خواهد بگوید.

عمار عرض کرد: یا رسول الله! اجازه می فرمایید که من این گردن بند را بخرم؟ پیغمبر فرمود: بخر و هر کس با تو در خرید آن شرکت کند، خدای در آتش دوزخ عذابش نخواهد کرد.

عمار به مرد بینوا رو کرد و پرسید: گردن بند را چند می فروشی؟

بینوا گفت: به غذایی که از نان و گوشت باشد و سیرم کند و پارچه ای که تنم را بپوشاند و دیناری که به منزلت برساند.

عمار گفت: هشت دینار زر و دویست درهم سیم، بُردی از یمن، چارپایی که تو را به خانه برساند می دهم و تو را از نان و گوشت سیر خواهم کرد.

ص: ۳۱۲

مرد بینوا از این نیکوکاری عمار در تعجب شده گفت: ای مرد! تو چقدر جوانمرد هستی!!

عمار و مرد بینوا از مسجد خارج شدند...

این بار سومی بود که بینوا، حضور پیغمبر مهربان شرفیاب می شد، در هر بار حالش از گذشته بهتر بود، اکنون شکمش سیر است، جامه ای از بُرد یمانی به تن کرده، زر و سیم بسیاری همراه دارد و زبانش به ثنای رسول خدا صلی الله علیه و آله گویاست.

عرض می کند:

یا رسول الله! گرسنه بودم سیرم کردی، برهنه بودم پوشیده ام کرده ای، پیاده بودم سواره ام نمودی، بینوا بودم توانگرم کردی. پدر و مادرم به قربانت. آن گاه دست به دعا برداشت و چنین گفت:

پروردگارا! جز تو کسی را نمی پرستم، تویی که روزی رسانی؛ پروردگارا! به فاطمه پاداشی بده که چشمش ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آمین.

آن گاه به یاران روی کرده فرمود:

خدای به فاطمه چنین چیزی داده است؛ من پدر فاطمه هستم و پدری مانند پدر فاطمه نمی باشد، علی شوهر فاطمه می باشد و اگر علی نبود، فاطمه را شوهری نبود، خدای حسن و حسین را به فاطمه داده که سرور اهل بهشتند و مانند آن ها کسی یافت نمی شود.

جبرئیل به من خبر داد:

وقتی که فاطمه از دنیا می رود و به خاک سپرده می شود، دو فرشته به قبرش می آیند و از او می پرسند: خدای تو کیست؟ فاطمه می گوید: الله خدای من است.

می پرسند: پیغمبرت کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: امام تو کیست؟

می گوید: این کسی که سر قبر من ایستاده علی بن ابی طالب.

عمار گردن بند مقدس را به مشک آلود و در بردی از یمن پیچید و به غلامش داده گفت:

برو حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله، این را و تو را نثار مقدمش کردم...

غلام، شرفیاب شد و پیام خواجه خود را حضور خواجه کاینات رسانید، حضرتش فرمود:

برو نزد دخترم تو را و گردن بند را به وی بخشیدم.

غلام به سوی دخت رسول رفته و سخن پدر را به دختر ابلاغ کرد. فاطمه گلوبند را بگرفت و به غلام گفت: برو تو را در راه خدا آزاد کردم.

غلام می خندید و می رفت، از وی سبب پرسیدند، گفت: خنده ام از این گردن بند است که چقدر بابرکت بود...

گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشانید، پیاده ای را سوار کرد، بینوایی را به نوا رسانید، بنده ای را آزاد کرد و خود به جای خویش بازگشت (۱).

عارف واصل، آیت الله غروی اصفهانی در مدح بانوی دوسرا چنین سروده است:

وهم به اوج قدس ناموس اله کی رسد***فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند

بسمله صحیفه فضل و کمال و معرفت***بلکه گهی تجلی از نقطه تحت با کند

مفتقرا متاب روی از در او به هیچ سوی***زان که مس وجود را فضّه او طلا کند

ص: ۳۱۴

۱- ۱) -بشاره المصطفی: ۱۳۷؛ بحار الأنوار: ۵۶/۴۳، باب ۳، حدیث ۵۰. متن این روایت برگرفته شده از کتاب زیر درختان صدر
تالیف آیه الله صدر می باشد.

ارشاد ضال، یعنی کسی که جاده و طریق را گم کرده، از عبادات و کارهای پربهره در اسلام است تا جایی که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله ارشاد ضال را از نظر ثواب مساوی با صدقه دانسته است؛ این ثواب مربوط به کسی است که راه ظاهری را گم کرده باشد، اما کسی که راه باطن را گم کرده، اگر انسان با امر به معروف و نهی از منکر و موعظهٔ حسنه و اخلاق اسلامی، او را به طریق هدایت دلالت کند به فرمودهٔ حضرت صادق علیه السلام همانند این است که تمام بشریت را از گمراهی نجات داده است.

تمام انسان ها استعداد قبول تربیت و هدایت الهی را دارند؛ زیرا درون و سرّ همه با مسئلهٔ فطرت عجین شده و مایه های الهی در خلقت و آفرینش انسان به کار رفته است.

ناامید از هدایت بنی آدم نباید بود، با توجه به آیات و روایات به نظر می رسد که بزرگ ترین و مهم ترین و پرسودترین عبادت، هدایت گمراه است.

اگر انسان مردم را در گمراهی ببیند و اقدام به نجات آنان ننماید، بدترین گناه را در تمام دورهٔ عمرش مرتکب شده است.

ریشه و منشأ تحولات جسمی و نفسی و روحی انسان بی اندازه محکم است و حیات انسان با تولد از مادر شروع نمی شود، بلکه مقدمات طولانی دارد و حتی از روز انعقاد نطفه هم آغاز نمی کند، بلکه پیش تر از آن است؛ زیرا که نفس یا روحی که به وسیلهٔ یک جسم، تجلی در این عالم می کند یک حیات و سرنوشت خاصی با خود همراه می آورد که تار و پود آن در اعماق زمان و ابدیت تنیده شده است، ولی

اسرار آن برای مردمان امروزی هنوز پوشیده می باشد (۱).

ولی وظیفه بزرگ و مهم ماست که با حس مسؤولیت وجدانی و الهی و شفقت و مهربانی به هدایت وی در صراط مستقیم بکوشیم.

اعراض از جاهل

عده ای هستند، با این که از گوش شنوا و چشم بینا و عقل و قلب مدرک برخوردارند، ولی به خاطر کشش ها و جذبه های سخت مادی، متأسفانه با حق و حقیقت و حدود و مقررات و معارف الهی برخورد نامناسب و ناشایسته ای دارند.

اینان در میان مردم و در کوچه و بازار و خیابان و در جمع دوستان و اقوام، فراوان هستند، درگیری با این جهال در مسائل و معارف، برای آبرو و شخصیت خود انسان ضرر دارد.

امام صادق علیه السلام براساس یکی از آیات قرآن به ما نصیحت می کنند که چون از خانه خارج شدی، سعی کن از جاهل پرهیز و مواظبت کن که این گونه افراد به آبرو و حیثیت تو لطمه زنند، مدارای جاهل با اخلاق حسنه و روش الهی برای هر فرد عاقل لازم است، مقابله کردن با جاهل به مانند عمل خودش، در شرع مطهر پسندیده نیست.

ص: ۳۱۶

[وَإِذَا رَجَعْتَ وَ دَخَلْتَ مَنْزِلَكَ فَادْخُلْ دُخُولَ الْمَيِّتِ فِي الْقَبْرِ حَيْثُ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى وَ عَفْوُهُ]

هر گاه به خانه بازگشتی و داخل آسایشگاه خود شدی، دخولت در خانه به مانند دخول میت در قبر باشد، میتی که در قبر آرزویی به جز رحمت و عفو حضرت دوست ندارد.

خانه را همانند آنجا بدان و فوت و موت را در خانه نصب العین قرار داده و تصور کن دیگر راه خروج از منزل برای تو نیست، چون این گونه فکر کردی خانه برای تو همانند مسجد، جایگاه عبادت و بندگی می شود.

ص: ۳۱۷

باب ۱۲ در آداب وارد شدن به مسجد

اشاره

ص: ۳۱۸

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَصِدْتَ بَابَ بَيْتِ مَلِكٍ عَظِيمٍ لَا يَطَأُ بَسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَلَا يُؤَذَّنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ.

وَ هَبِ الْقُدُومَ إِلَى بَسَاطِ خِدْمَةِ الْمَلِكِ هَيَبَةَ الْمَلِكِ فَإِنَّكَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ إِنْ غَفَلْتَ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْعِذْلِ وَ الْفَضْلِ مَعَكَ وَ بِكَ.

فَإِنْ عَطَفَ عَلَيْكَ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضَّلَهُ قَبْلَ مِنْكَ يَسِيرَ الطَّاعَةِ وَ أَجْزَلَ لَكَ عَلَيْهَا ثَوَابًا كَثِيرًا.

وَ إِنْ طَالَبَكَ بِاسْتِحْقَاقِهِ الصَّدَقَ وَ الْإِخْلَاصَ عَدْلًا بِكَ حَبَبَكَ وَ رَدَّ طَاعَتَكَ وَ إِنْ كَثُرَتْ وَ هُوَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ.

وَ اعْتَرَفَ بِعَجْزِكَ وَ قُصُورِكَ وَ تَقْصِيرِكَ وَ فَقْرِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَإِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ لَهُ وَ الْمُؤَانَسَةِ بِهِ.

وَ أَعْرَضَ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ وَ لِيُعْلَمَ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ عَلَانِيَتُهُمْ.

وَ كُنْ كَأَقْفَرِ عِبَادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَخِلْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَحْجُبُكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَ الْأَخْلَصَ.

وَ انْظُرْ مِنْ أَى دِيْوَانٍ يَخْرُجُ إِسْمُكَ فَإِنْ دُقَّتْ مِنْ حَلَاوِهِ مُنَاجَاتِهِ وَ لَدِيدِ مُخَاطَبَاتِهِ وَ شَرِبْتَ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَ كَرَامَاتِهِ مِنْ حُسَيْنِ إِقْبَالِهِ وَ إِجَابَتِهِ فَقَدْ صَلَحَتْ لِيَخْدُمْتَهُ فَادْخُلْ فَلَكَ الْإِذْنُ وَ الْأَمَانُ.

وَ إِلَّا فَفِمْ وَ قُوفَ مُضْطَرًّا قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحَيْلُ وَ قَصَرَ عَنْهُ الْأَمَلُ وَ قُضِيَ

الأَجَلُ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْإِلْتِجَاءِ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَاللَّطْفِ وَوَفَّقَكَ لِمَا يُحِبُّ. وَ
يَرْضَى؛ فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرَامَةَ لِجِدَادِهِ الْمُفْطَرِّينَ إِلَيْهِ، الْمُحْتَرِّقِينَ عَلِيًّا بِأَبِيهِ بِطَلَبِ مَرْضَاتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ] (١).

ص: ٣٢٢

١ - ١) - نمل (٢٧): ٦٢.

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَصَدْتَ بَابَ بَيْتِ مَلِكٍ عَظِيمٍ لَا يَطَأُ بَسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَلَا يُؤَذَّنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ]

مسجد

مسجد خانه خدا و محل عبادت و برترین و شریف ترین مکان روی زمین است؛ مسجد مرکز اتصال قلب و روح به محبوب حقیقی و جای شنیدن دعوت حضرت دوست به سوی خیر و کمال است.

مسجد، آباد کننده دل، تصفیه کننده جان و مرکز تجلی انوار ربوبی بر قلب مؤمنان است.

مسجد، خانه هدایت و مرکز تربیت و جایگاه اهل معرفت و محل سوز و گداز عاشقان الهی است.

مسجد جای خردمندان، خانه برکت برای مستمندان و جای مناجات دردمندان و سرزمین برآورده شدن نیاز حاجتمندان است.

مسجد خانه قرآن، مدرسه عشق، مکتب دانش، مرز بینش و محل گرفتن فیوضات ربانی از عالم قدس است.

مسجد جایگاه نزول برکات، مرکز تدارک ما فات و صحنه پیکار با عوامل شیطان و جای نجات از درکات است.

مسجد، پلی به سوی بهشت و راهی به سوی فضیلت و طریقی به طرف هدایت و دلیلی به سوی نقطهٔ وصال برای فراق زدگان است.

مسجد، جایی است که عبادت و بندگی در آن، افضل و برتر از سایر مکان‌ها است و آباد نگاه داشتن آن از اعظم عبادات و قربات است.

مسجد، جایگاه بسیج عباد خدا برای عبادت و خدمت به خلق، امر به معروف و نهی از منکر، حل مشکلات مسلمانان و آمادگی جهت جهاد و مبارزه با دشمنان خدا و انسانیت است.

مسجد، مرکزی است که امروز قدرش مجهول و فردای قیامت برای آنان که حقش را ادا نکردند، بزرگ‌ترین اندوه و حسرت و واسطهٔ شرمساری و خجالت در پیشگاه حضرت دوست است!

مسجد در قرآن

کتاب خدا برای مسجد فضیلتی بس بلند و مقامی بس ارجمند قائل است که توجه به عمق آن آیات، انسان را به معنویت و روحانیت و ارزش مسجد آگاه می‌نماید.

آنان که با مسجد دشمنی ورزند و دست به خرابی ظاهر و باطن مسجد بیالایند و سعی در تعطیل بنای مسجد یا متوقف شدن مسائل الهی در آن کنند، بنا به فرمودهٔ قرآن از ستمکارترین مردم روی زمینند.

[وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا ۗ أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ]

و چه کسانی ستمکارتر از کسانی می باشند که از بردن نام خدا در مساجد خدا جلوگیری کردند، و در خرابی آن ها کوشیدند ؟ آنان را شایسته نیست که در آن [مراکز عبادت] در آیند، جز در حال ترس [از عدالت و انتقام خدا]. برای آنان در دنیا خواری و زبونی است و در آخرت عذابی بزرگ است.

تفسیر «پرتوی از قرآن» با استفاده از آیات و روایات و مسائل تاریخی و طبیعی و غریزی، در ذیل این آیه چنین می گوید (۲):

مگر جز این است که غرائز و قوای حیوانی در آدمی منشأ هر ستم و تجاوز است ؟ تنها محیطی که این غرائز را محدود و وجدان حق جویی و عدالت خواهی را بیدار و فعال می گرداند، همان محیطهایی است که به نام خدا و حق و عدل بر پا گشته و به نام مسجد که محل سجده برای خدا و اخضاع سرکشی هاست، نامیده شده است.

اگر خودبینی و امتیازجویی آدمی و صورت ها و اندیشه های ناشی از آن در حریم مساجد راه یافت، صورت و معنای خدایی مسجد را ویران می کند و ظاهر آن را از روتق می اندازد.

چون مساجد ویران گردید، بند و حدی برای سرکشی غرائز نمی ماند و جلو هر ستمی باز می گردد، پس آنان که دیگران را از مساجد ممنوع و به خود محدود می سازند و نور فطرت خدایی را خاموش و نام غیر خدا را بلند می کنند از هر ظالمی

ص: ۳۲۵

۱- ۱) - بقره (۲): ۱۱۴.

۲- ۲) - تفسیر پرتویی از قرآن: ۲۷۳/۱، ذیل آیه ۱۱۴ سوره بقره.

بعضی از مفسران، این آیه را نازل در پیش آمد حدیبیه و منع مشرکین عرب، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش را از ورود به مکه دانسته اند، گرچه اول آیه با این داستان تطبیق می کند، ولی آخر آیه [وَ سَيَعْلَمُ فِي خَرَابِهَا] (۱) با این شأن نزول درست نمی آید، چون مشرکین عرب هیچ گاه در خرابی کعبه نکوشیدند، بلکه همیشه به پا نگهدارنده و آبادکننده آن بودند، مگر آنکه مقصود، تنها خرابی معنوی و از جهت ذکر خدا باشد.

به هر حال ظاهر آیه را نمی توان ناظر به واقعه مخصوصی دانست و هیچ قرینه ای برای چنین تطبیقی در میان نیست، این آیه بیان حقیقی است کلی و شامل حوادث گذشته مانند خرابی های بیت المقدس و زمان نزول آیه مانند منع مشرکین در واقعه حدیبیه و آینده مانند خرابی های صلیبی ها و قرامطه از مساجد و هم چنین بی رونق شدن معابد و مساجد امروز که همه نتیجه و آثار شوم اختلاف و تضاد منتسین به ادیان است که معابد و مساجد را سنگری برای انشا و ابراز اختلافات و تأمین هواها و منافع خود ساخته اند.

شایسته مقام مساجد و پاسداری پایه گذاران و طرفداران آن این است که با قلبی هراسناک از خوف خدا و مسؤولیت نسبت به مساجد در آن در آیند تا دیگران را به خشوع و سجده وادارند؛ نه آنکه بر خدا و خلق سرکشی نمایند و مساجد را به صورت پایگاه تحمیل اندیشه ها و سنگر جنگ آرا و عقاید شخصی خود گردانند. یا چون مساجد را از صورت اصلی خود خارج کردند و نسبت به آن خائن گشته و چون وظیفه پاسداری آن ها را انجام ندادند، در حقیقت از آن بیگانه و رانده شدند و جز در حال ترس و نگرانی نبایستی در آن وارد شوند.

ص: ۳۲۶

یا آنکه با اختلافات خود، چون مانع باطنی برای مردم در مساجد پیش آوردند و به خرابی آن کوشیدند و آن را از وضع اولی منحرف ساختند، یگانه پایگاه خود را سست و راه را برای غلبه دیگران باز کردند، تا آنجا که در مساجد که محل امن و آرامش است، خود جز با هراس و نگرانی نتوانند وارد شوند.

آن گروه‌هایی که رابطه و اجتماعاتشان بر اساس دین و پایگاه قدرتشان مسجد است، همین که اساس و مرکزیت پایگاهشان سست و بی‌پا گردید، قدرتشان به ضعف و عزتشان به ذلت بر می‌گردد و بیش از زبونی در دنیا عذاب‌های بزرگ‌تری در پیش دارند.

مسئولیت مسلمانان نسبت به مسجد خیلی مهم و سنگین است، مسلمان باید در حفظ ظاهر و باطن مسجد بکوشد و وجودش کانون جاذبه مردم به سوی مساجد باشد.

ائمه مساجد لازم است که آراسته به علم، تقوا و بینش سیاسی و اجتماعی و پیراسته از صفات مذموم و دارای حسنات اخلاقی باشند، تا در سایه کمالات آنان مردم به مساجد هجوم برده بر غرائز و سرکشی‌های آنان زمام و مهار الهی بزنند.

[قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ] (۱).

بگو: پروردگرم به میانه روی [در همه امور و به اجتناب از افراط و تفریط] فرمان داده، و [امر فرموده]: در هر مسجدی [به هنگام عبادت] روی [دل] خود را [آن گونه] متوجه خدا کنید [که از هر چیزی غیر او مُنقطع شود]، و او را در حالی که ایمان و عبادت را برای وی از هر گونه شرکی خالص می‌کنید

ص: ۳۲۷

بخوانید؛ همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] باز می گردید.

[إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا لِلَّهِ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ] (۱).

آباد کردن مساجد خدا فقط در صلاحیت کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز را بر پا داشته و زکات پرداخته و جز از خدا نترسیده اند؛ پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند.

[لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ] (۲).

قطعاً مسجدی که از نخستین روز بر پایه تقوا بنا شده شایسته تر است که در آن [به نماز و عبادت] بایستی، در آن مردانی هستند که خواهان پاکیزگی [و طهارت جسم و جان] هستند و خدا پاکیزگان را دوست دارد.

از آیات شریفه ای که ذکر شد، روشن می شود که خداوند بزرگ به مساجدی که به دست مردم مؤمن بنیان گذاری شده و مسلمانان در آن مساجد خود را به تربیت و فضیلت می آریند و از این مراکز به تزکیه نفس و محدود کردن غرائز و آبادی دنیا و آخرت اقدام می کنند، سخت علاقه مند است و در مرحله بعد استفاده می شود که اگر مساجد از نظر هدایت آباد شد و آبادی هدایت آن هم بستگی به عمل مردم و علما به شرایط مسجد دارد، مسلمانان در تمام جبهه های حیات و زندگی بر دشمنان خود پیروز و دارای عزت دارین خواهند بود !!

ص: ۳۲۸

۱- ۱) - توبه (۹): ۱۸.

۲- ۲) - توبه (۹): ۱۰۸.

روایات و احادیث اسلامی دربارهٔ مسجد، مسائل بسیار مهمی را طرح کرده اند که بر تمام مسلمانان لازم است آن ها را رعایت کرده و از این راه خشنودی حضرت حق و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را جلب کنند.

...سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: شَكَتِ الْمَسَاجِدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَهَا مِنْ جِيرَانِهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا قَبْلُ لَهُمْ صِيْلَةٌ وَاحِدَةٌ وَلَا أَظْهَرُ لَهُمْ فِي النَّاسِ عِدَالَةٌ وَلَا نَالَتْهُمْ رَحْمَتِي وَلَا جَاوَرُونِي فِي جَنَّتِي (۱).

راوی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که مساجد به پروردگار عالم از همسایگانی که در آن شرکت نمی کنند، شکایت بردند. خطاب رسید که: به عزت و جلالم سوگند، در صورت استخفاف به مساجد یک نماز از آنان قبول نمی کنم و آنان را به عدالت در بین مردم آشکار نمی نمایم و به رحمتم نمی رسند و در بهشت مجاور من نخواهد بود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُونُوا فِي الدُّنْيَا أَضْيَافًا، وَاتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ بُيُوتًا وَعُودُوا قُلُوبَكُمْ الرَّقَّةَ وَ أَكْثِرُوا مِنَ التَّفَكُّرِ وَ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَاجْعَلُوا الْمَوْتَ نَصَبَ أَعْيُنِكُمْ وَ مَا بَعْدَهُ مِنْ أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ تَبْنُونَ مَا لَا تَسِيْكُنُونَ وَ تَجْمَعُونَ مَا لَا تَأْكُلُونَ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲).

ص: ۳۲۹

۱- ۱) -الأمالی، شیخ طوسی: ۶۹۶، حدیث ۱۴۸۵؛ بحار الأنوار: ۳۴۸/۸۰، باب ۸، حدیث ۱.

۲- ۲) -اعلام الدین: ۳۶۵، باب عدد اسماء الله تعالی، حدیث ۳۳؛ بحار الأنوار: ۳۵۱/۸۰، باب ۸، حدیث ۳.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در دنیا مهمان باشید، این دل‌بستگی‌ها و آرزوها شایسته مهمان نیست، مساجد را به عنوان خانه اصلی خود بگیرید، دل‌ها را به رقت عادت دهید، زیاد اندیشه کنید و از خشیت حق گریه داشته باشید، موت و احوال قیامت را نصب العین قرار دهید، این چه زندگی غلطی است که ساختمانی کرده‌اید که در آن سکنی ندارید و آن قدر جمع کرده‌اید که برای شما قدرت خوردن نیست، از خدایی که به سوی او باز می‌گردید، پروا کنید!

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

رفت و آمد به مسجد یکی از این منافع را دارد:

برادری که برادریش سود خدایی دارد.

تحصیل علم جدید و تازه.

دانستن آیه محکمه.

برخورد به رحمت منتظره.

یاد گرفتن کلمه هدایت که انسان را از گمراهی برهاند.

شنیدن کلامی که راهبر به سوی راه خداست.

ترک گناه از ترس حق یا حیا از حضرت باری (۱).

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ صَلَاةٌ إِذَا لَمْ يَشْهَدْ الْمَكْتُوبَةَ فِي الْمَسْجِدِ إِذَا كَانَ فَارِغًا صَحِيحاً (۲).

علی علیه السلام فرمود: همسایه مسجد اگر از هر جهت فراغت و صحت داشته باشد،

ص: ۳۳۰

۱- ۱) - میزان الحکمه: ۲۳۹۶/۵ به نقل از الامالی، شیخ صدوق: ۳۱۸.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱۹۵/۵، باب ۲، حدیث ۶۳۱۴؛ بحار الأنوار: ۳۵۴/۸۰، باب ۸، حدیث ۳.

باید برای نماز واجب به مسجد بیاید که با بودن فراغت و صحت، حق نماز در جای دیگر برای او نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس به مسجدی از مساجد خدا برای نماز جماعت برود، برای هر قدمی که برمی دارد هفتاد هزار حسنه منظور شود و به همان اندازه درجاتش بالا رود (۱).

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ: الْمُصْحَفُ، وَ الْمَسْجِدُ، وَ الْعِثْرَةُ، يَقُولُ الْمُصْحَفُ: يَا رَبِّ حَرَّفُونِي (۲) وَ مَزَّقُونِي وَ يَقُولُ الْمَسْجِدُ: يَا رَبِّ عَطَّلُونِي وَ ضَعَّفُونِي، وَ تَقُولُ الْعِثْرَةُ: يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَدُونَا وَ شَرَّدُونَا، فَأَجْتُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ فِي الْخُصُومَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ لِي: أَنَا أَوْلَى بِذَلِكَ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در قیامت، سه چیز به حضرت حق شکایت برند:

قرآن، مسجد، عترت.

قرآن می گوید: پروردگارا! مرا از نظر معنی تغییر داده و پاره کردند. مسجد می گوید: پروردگارا! مرا بیکار گذاردند و ضایع نمودند. عترت می گوید: الهی! ما را کشتند و راندند و آواره کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: من برای احقاق حق این ها در پیشگاه حضرت حق زانو می زنم. خداوند می فرماید: من به محاکمه خائنان به این سه برنامه سزاوارترم.

در شرح این حدیث آمده:

مراد از مصداق کامل مسجد در این روایت مسجد پیغمبر است که در زمان آن

ص: ۳۳۱

۱-۱ - بحار الأنوار: ۳۳۶/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۱ (در ضمن حدیث).

۲-۲ - در بعضی نسخه ها «حرقونی» آمده است.

۳-۳ - بحار الأنوار: ۳۶۸/۸۰، باب ۸، حدیث ۲۶.

حضرت مرکز حکومت اسلامی بود و باید از آنجا عدالت و احکام حقیقی قرآن به همه جای جهان پراکنده شود.

و مصداق کامل طرف خصومت این سه چیز غاصبین خلافت اسلام اند که قرآن مجید را به رأی خود تفسیر کردند و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود پاره پاره کردند و استفاده از مزایای آن را به عرب و اشراف قریش و بنی امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند. با این که قرآن، برابری و برادری را برای همه بشر آورده و همه نژادها و تیره ها در پیشگاه او برابر و فضیلت وابسته به تقوا است.

پاره پاره شدن احکام الهی قرآن در حقیقت پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله به دست غاصبین شروع شد و خلیفه دوّم در طول خلافت خود جامعه اسلامی را طبقه طبقه کرد: عرب ها را طبقه اشراف قرار داد و بر سر مردم مسلط ساخت، قانون هایی وضع کرد که مسلمانان غیر عرب را از حقوق اجتماعی اسلامی محروم کرد و به هم دستی همکاران و احزاب هم فکر خود نظامات عمومی اسلامی را تکه تکه کرد و در دوران بنی امیه که با حکومت عثمان آغاز شد، نظریات خلیفه دوّم به اوج ترقی رسید و بنی امیه در دوران صد ساله حکومت خود آن نظریات را قانون اساسی خود قرار دادند !!

بنی امیه در آن نظریات به اندازه ای پافشاری کردند که قرآن و اسلام و مساجد و عترت به کلی تنهای از جامعه ماندند و جز سلطنت غاصبانه و دیکتاتوری به وسیله نژاد بنی امیه و سپس بنی عباس برای مسلمانان چیزی نماند !! حتی ظاهر قرآن در زمان عثمان سوزانده شد و در زمان ولید، قرآن مجید تیرباران و تکه تکه گشت.

مسجد که رمز حکومت اسلامی و اساس پخش تعلیمات الهی بود، در زمان بعد از پیامبر، تعطیل و حکومت عادلانه تبدیل به حکومت عربی دیکتاتوری گردید و با

تعطیلی مسجد پیامبر، در حقیقت همهٔ مساجد عالم از هویت اصلی و ذاتیش تعطیل شد و از مساجد جز یک سلسله برنامه های خشک و ظاهر چیزی نماند.

و اما عترت پیامبر، آن چنان دچار سختی و فشار زندگی شدند که عترت و اهل بیت هیچ پیامبری و هیچ مسلمانی به اندازهٔ آنان رنج و زحمت ندید؛ داستان کربلا و واقعه طف و حره و... نشانگر سختی های طاقت فرسایی است که عترت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دست مردم به ظاهر مسلمان کشیدند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

در تورات نوشته شده: خانه های من در زمین مساجد است، خوشا به حال بنده ای که در خانه اش تطهیر کند و در مسجد به زیارت من آید، بر من است که کرامت نصیب زائر من کنم، آنان را که در تاریکی شب به مساجد می آیند، بشارت به نور درخشان در قیامت بده (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

برای مساجد مردمی است که از شدت علاقه و توجه به مسجد، گویی مانند میخ های کوبنده به مسجدند، ملائکه همنشین آنانند، چون غایب شوند، از آنان جستجو کنند و به هنگام بیماری از آنان عیادت نمایند و به وقت حاجت به آنان کمک دهند (۲).

امام صادق علیه السلام از پدراناش از حضرت علی علیه السلام نقل می کند:

همسایهٔ مسجد را نماز نیست مگر در مسجد، مگر این که برای او عذری یا علتی باشد. عرض کردند: همسایهٔ مسجد کیست یا امیر المؤمنین؟ فرمود: کسی که اذان

ص: ۳۳۳

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۱/۲۳۹، باب فضل المساجد، حدیث ۷۲۰؛ بحار الأنوار: ۳۷۳/۸۰، باب ۸، حدیث ۳۷.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۳۷۳/۸۰، باب ۸، حدیث ۳۸.

را می شنود (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نشستن در مسجد به انتظار نماز، عبادت است (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه خداوند اهل قریه ای را ببیند که در گناه اسراف می کنند، ولی سه نفر مؤمن در آن هاست، خطاب می کند: ای اهل گناه! اگر در میان شما مؤمنان متحیین به جلالم نبودند که به خاطر نماز آنان زمین و مساجدم آباد است و از ترس من در سحر در حال استغفارند، همانا آینه عذابم را بر شما نازل کرده و باکی نداشتم (۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است، اگر حدثی در آن نباشد. گفتند:

حدث چیست؟ فرمود: غیبت (۴).

راهیابی به بارگاه ربوبی

تا اینجا به مناسبت کلمه مسجد، شرحی که از نظر آیات و روایات لازم بود، دانستید؛ اکنون به خواست الهی به شرح روایت پرداخته می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۳۳۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۷۹/۸۰، باب ۸، حدیث ۴۷؛ مستدرک الوسائل: ۳/۳۵۶، باب ۲، حدیث ۳۷۶۷.

۲- ۲) - الکافی: ۲/۳۵۶، باب الغیبه و البهت، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۸۰/۳۸۰، باب ۸، حدیث ۴۷.

۳- ۳) - الأمالی، صدوق: ۱۹۹، المجلس السادس و الثلاثون، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۸۰/۳۸۳، باب ۸، حدیث ۵۷.

۴- ۴) - بحار الأنوار: ۸۰/۳۸۴، حدیث ۶۰.

چون به در مسجد رسیدی، به حقیقت بدان که قصد و نیت کرده ای که به در خانه سلطان بزرگ و عظیم الشانی بروی و به بساطی راه یابی که در آن بساط جز برای پاکان راهی نیست و برای غیر صدیقان برای احدی اذن جلوس در آن بساط و بارگاه وجود ندارد.

در کتاب «المناقب» ابن شهر آشوب و «روضه الواعظین» قتال نیشابوری می خوانیم:

وجود مقدس حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام چون وضو می ساخت، بند بند بدنش می لرزید و رنگ مبارکش زرد می شد؛ چون سبب این حالت را از حضرت می پرسیدند، می فرمود: سزاوار است کسی که می خواهد در پیشگاه حضرت رب العرش به بندگی بایستد، رنگش زرد شود و در مفاصلش رعشه افتد!

و چون به مسجد می رفت، وقتی کنار در مسجد قرار می گرفت، سر به جانب آسمان بر می داشت و می گفت:

إِلَهِي ضَيْفُكَ بِبَابِكَ يَا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيُّ فَتَجَاوَزَ عَن قَبِيحٍ مَا عِنْدِي بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمٍ (۱).

ای خدای من! این مهمان تو است که به درگاه لطف و کرم و مرحمت و محبت ایستاده. ای مولای نیکوکارم! بنده ای تبه کار به نزدت آمده از کردار زشتش به خوبی هایت در گذر ای بزرگوار.

خداوند بزرگ را از دیدگاه قرآن مجید در نظر بگیرد:

ص: ۳۳۵

۱-۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴/۴، فصل فی مکارم اخلاقه علیه السلام؛ بحار الأنوار: ۳۳۹/۴۳، باب ۱۶، حدیث ۱۳.

[لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ] (۱)، [اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ] (۲)، [لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] (۳)، [لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ] (۴)، [فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ] (۵)، [اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ] (۶)، [لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] (۷)، [وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ] (۸)، [وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ] (۹)، [وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ] (۱۰)، [وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ] (۱۱)، [وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۱۲)، [وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] (۱۳)، [وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] (۱۴)، [وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا] (۱۵)، [وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا] (۱۶).

جز او خدایی نیست، رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است*خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات [و مدبّر و برپا دارنده

ص: ۳۳۶

۱-۱ (۱) - بقره (۲): ۱۶۳.

۲-۲ (۲) - بقره (۲): ۲۵۵.

۳-۳ (۳) - آل عمران (۳): ۶.

۴-۴ (۴) - اعراف (۷): ۱۵۸.

۵-۵ (۵) - مؤمنون (۲۳): ۱۱۶.

۶-۶ (۶) - نمل (۲۷): ۲۶.

۷-۷ (۷) - قصص (۲۸): ۷۰.

۸-۸ (۸) - ص (۳۸): ۶۵.

۹-۹ (۹) - زخرف (۴۳): ۸۴.

۱۰-۱۰ (۱۰) - بقره (۲): ۱۰۵.

۱۱-۱۱ (۱۱) - بقره (۲): ۱۳۷.

۱۲-۱۲ (۱۲) - بقره (۲): ۲۱۸.

۱۳-۱۳ (۱۳) - بقره (۲): ۲۶۱.

۱۴-۱۴ (۱۴) - بقره (۲): ۲۸۲.

۱۵-۱۵ (۱۵) - نساء (۴): ۱۲۶.

۱۶-۱۶ (۱۶) - نساء (۴): ۱۳۱.

و نگه دارنده همه مخلوقات [است* جز او هیچ معبودی نیست؛ توانای شکست ناپذیر و حکیم است* جز او معبودی نیست، زنده می کند و می میراند* پس برتر است خدا آن فرمانروای حق [از آنکه کارش بیهوده و عبث باشد] *خدای یکتا که معبودی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است* همه ستایش ها در دنیا و آخرت ویژه اوست* و هیچ معبودی جز خدای یگانه قهار نیست* و او حکیم و داناست* و خدا دارای فضل بزرگی است* و او شنوا و داناست* و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است* و خدا بسیار عطا کننده و داناست* و خدا به همه چیز داناست* و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد* و خدا همواره بی نیاز و ستوده است*.

سایر اوصاف جمال و جلال و کمال او را نیز در قرآن ببینید، آن گاه به روایات در باب توحید و اوصاف حضرت حق بنگرید، سپس با حوصله ای کامل و دقتی وافر در صنع و آفرینش حضرت دوست نظر کنید: در آفرینش خود و آنچه به شما عنایت شده، در آفرینش موجودات ارضی، سمایی، بحری، ببری، ذره بینی و خلاصه از عرش تا فرش، در کتبی که با استناد به قرآن و روایات، یا پیشرفت های علمی نوشته شده توجه بیشتری نمایید تا در حد ظرفیت عقلی و وجدانی خود به عظمت حضرت حق پی برده، آن گاه بفهمید که وقتی به مسجد می روید در خانه کدام ملک عظیم هستید و کدام قدم در پیشگاه مقدس او راه دارد!؟

آیا با بار گناه و دل سیاه و آلوده بودن به رذایل نفسی و دور بودن از نیت پاک و عمل صحیح و خلاصه بدون پاک بودن درون و برون و مستقیم بودن ظاهر و باطن امکان ورود به مقام حضرت دوست هست!؟

با این نحوی که اکثر مردم زندگی می کنند که آلوده به انواع گناهان و تخلفات

اعضا و جوارح اند و اکثراً حقوق حقّه یکدیگر را رعایت نمی نمایند و به مسائل الهی و معارف حقّه اهمیت نداده و در مقام کسب نور نیستند، امکان ورود به محضر یار نیست، مگر این که از تمام آلودگی های ظاهر و باطن دست بردارند، آن گاه به سوی حریم حضرت او حرکت کنند.

قرآن مجید، راه به سوی حریم قرب را به روی پاکان و دارندگان عمل صالح باز می داند، آنجا که می فرماید:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصِيغُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ] (۱).

کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد. و کسانی که حيله های زشت به کار می گیرند برای آنان عذابی سخت خواهد بود، و بی تردید حيله آنان نابود می شود.

حرکت عملی به سوی پاکی

اشاره

در مقدمه رباب نامه سلطان ولد به هفت مسأله برمی خوریم که به عنوان حرکت عملی به سوی پاکی و صداقت از آیات قرآن و روایات گرفته شده که با تلخیص و کمی تصرف در بعضی از لغات و عبارات آن لازم است، بدانیم (۲).

ص: ۳۳۸

۱-۱) - فاطر (۳۵): ۱۰.

۲-۲) - رباب نامه.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک ساعت اندیشیدن را از یک سال و به استناد نقل دیگر از هفتاد سال عبادت، برتر دانسته است. اندیشه در صنع الهی، در عالم نفس، در عالم آفاق، در عالم شرع، در ظاهر و باطن عالم، در عمل و عاقبت آن، در آخرت و حساب و کتاب و بهشت و عقاب، راهبر به سوی پاکی و زندگی صحیح است.

۲- پاکی نیت

بیداران راه حق از لحاظ آفرینش و با توجه به قرآن و احادیث، انسان را دارای دو جنبه جدا از هم می شناسند: یکی جسم تاریک و فانی و بی ارزش و دیگری روشنایی ایزدی یا روح خدایی که بخش ارزشمند وجود انسان است و چون جسم ها اصولاً یکسان است، ضابطه تعیین ارزش ها همان باطن و نیروهای غیر مادی است.

روی همین اصل ظاهر در نظر عارفان بهای خود را از دست می دهد؛ زیرا که با تظاهر می توانیم ظاهر خود را نیکو جلوه دهیم، یا کاری را برای جلب توجه دیگران انجام دهیم، بی آنکه قلباً کوچک ترین اعتقادی به عمل خود داشته باشیم.

اتفاقاً حدیثی هم از پیغمبر باقی است، مبنی بر این که خداوند به نیت ها توجه دارد نه به ظاهر و اعمال ظاهر انسان ها؛ چه بسا ممکن است که کسی ما را به زبان ستایش کند، اما دلی لبریز از نفرت و کینه نسبت به ما داشته باشد.

پس دل های پاک و نیت صادقانه معیار ارزشیابی در کارها است و خداوند به دل های پاک توجه می کند. گفت حق من ننگرم اندر عمل*** نی در این جسم کثیف پر دغل

لیک دارم دائماً در دل نظر***زان که جز دل نیست از من باخبر

دل بود چون آینه شاهد منم***جز در آینه نظر می نفکنم

غیر آینه نخواهد خوب رو***کی بود چیزی چنان مطلوب او

اهمیت و ارزش دل و آنچه در آن می گذرد تا بدان جاست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ (۱).

۳- دعا همراه با حرکت و عمل

اصل قرار دادن نیت در خصوص کارها ممکن است این اشتباه را در پی آورد که گروهی بی هیچ کاری، دست روی دست بگذارند و به امید این که نیت فلان کار نیک را دارند، دل خوش سازند.

متأسفانه بسیاری از مردم برای کارها کلاه شرعی درست می کنند، مثلاً- اگر دروغ مصلحت آمیز را جایز بدانیم، اما حدود «مصلحت» را تعیین نکنیم، آیا کدام دروغ است که در آن مصلحتی ملحوظ نباشد؟

پس باید توجه داشت که اصل قرار دادن نیت از آن روست که اگر کاری را با نیت درست شروع کنیم؛ اما امکانات و قدرت ما برای کمال آن کافی نباشد یا مثلاً به منظور اصلاح امری آن را خراب تر کنیم، از لحاظ شرعی و اخلاقی مسؤولیتی متوجه ما نیست، در صورتی که امکان اصلاح آن از دست ما برود و گرنه در یکجا نشستن و دست روی دست گذاشتن هیچ مشکلی را حل نمی کند، حتی اگر نیت انجام کاری را داشته باشیم، چرا که نیت راه رفتن به تنهایی کافی نیست که ما را از

ص: ۳۴۰

جایی به جایی برود، مگر این که راه رفتن و حرکت را با نیت همراه سازیم.

در مورد دعا نیز وضع همین طور است، درخواست چیزی از خداوند بی آنکه در جهت کسب آن کوشش کنیم، کوچک ترین اثر مثبتی نخواهد داشت.

دعا در حقیقت یعنی اقدام و کوشش در جهت مطلوب و این همان مطلبی است که به صورت مَثَل می گویند:
«از تو حرکت از خدا برکت».

سلطان ولد برای روشن ساختن مطلب، تمثیلی زیبا آورده است:

ساده مردی بود در یک مدرسه***احمقی بیحاصلی پر وسوسه

روز و شب در حجره گفתי ای خدا***عالمم گردان و بر من در گشا

دیگران در حجره ها پهلوی او***جمله در تکرار بودند و غلو

پر شده از بانگ هریک صحن و بام***جمله در بحث اصولین و کلام

بحث ایشان را مدرس می شنید***بر در و بر بام هریک میدوید

روز و شب تا بیند ایشان در جهاد***چون همیکوشند در علم و رشاد

حرصشان چونست در تحصیل ها***تا از ایشان کیست افزون در ذکا

او همی گفתי همه شب کای خدا***عالمم ساز و بزرگ و مقتدا

پس مدرس گفتش از روزن که هان***روز و شب تکرار کن درست بخوان

او چنان پنداشتگان گفت از خداست***حرص تحصیلش ز جان چون موجهاست

گشت از آن پس روز و شب مشغول او***همچو یاران دیگر در جستجو

خواندن و تکرار او بسیار کرد***پند را بشنید و با آن کار کرد

بعد اندک مدت اندر علم دین***گشت او دانا و استاد گزین

باز می گوید:خواجه ای برای خریدن غلام به بازار رفت، یکی از غلامان، بسیار

از خود تعریف کرد و گفت: من محاسن زیادی دارم و یکی از آن ها این است که نیازهای خواجه را بدون آنکه بگویم درک می کنم.

خواجه او را خرید و به خانه برد. پس از چند روزی خواجه تشنه شد، اما هرچه منتظر نشست غلام آبی نیاورد. بر غلام بانگ زد که تشنه ام آبی بیاور، اما او پاسخ نداد و حرکتی نکرد، تا آن که خواجه از تشنگی برخاست و کوزه ای آب را به چنگ آورد و نوشید، آن گاه غلام گفت: ای خواجه! اکنون بر من معلوم شد که تشنه ای زیرا علامت نیاز به چیزی حرکت در رفع آن است.

۴- کشتن هواهای نفس و دوری از شهوات

در وجود آدمی دو نیروی متضاد فرمانرواست. نخست نیرویی که اعمال نیک و شایسته را در نظر آدمی جلوه می دهد و عارفان بر اساس اصول الهی آن را عقل نام نهاده اند و دیگر نیرویی که از آن تعبیر به نفس و هواهای آن شده که در برابر آن نیروی ایزدی است و این نیرو راهبرنده به شهوات و بدی ها است و در حقیقت نیروی شیطانی و اهریمنی به شمار می رود.

نفس، تمایلات حیوانی را در وجود آدمی می آراید و آن گونه که کودکان را با شیرینی می فریبند، انسان را به راه نادرست می کشاند که پایان آن جز تلخی و رنج نخواهد بود!!

مهم ترین اصل در مبارزه با نفس شناختن نیروهای گوناگون آن است و گرنه هر لحظه این امکان وجود دارد که یکی از جنبه های اهریمنی نفس، خود را در چشم انسان بیاراید و نیکو جلوه دهد و آن وقت گمراهی انسان قطعی است.

سلطان ولد، نیروهای ظاهری و باطنی نفس را به دیو سیاه و سپید تشبیه کرده است.

او می گوید: دیوان سپید و سیاه در نفوس مردمند، حال های بد مثل، زنا و قتل و حرام خوردن و غیر آن دیوان سیاهند و آن را همه کس می بینند و می دانند و حال های نیک مثل ترک دنیا کردن و به طاعت و عبادت و خیر مشغول شدن از روی ظاهر به غرض آنکه خلق قبول کنند دیوان سپیدند، آن را هر کس نتواند دیدن و دانستن مگر که اولیا که ایشان را دائم نظر در باطن است و تمامت دیوان سیاه و سپید را در خود دیده اند و کشته اند و در همه هم می بینند و می دانند.

شهوات لذایذ خارج از حدود و مقررات الهی است که در امروز گرچه ظاهر شیرین و خوش مزه ای دارد، ولی فردا که باطنش آشکار شد، به صورت رنج ابدی و عذاب همیشگی گریبان انسان را خواهد گرفت!

در حدیث نبوی آمده:

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ (۱).

بهشت، در گرو تحمل سختی هاست و جهنم با شهوات پر می شود.

در تقریر این حدیث در «رباب نامه» آمده:

هرچه تو را آن رنج و تلخ و ناخوش می نماید هم چون خارستان، آن راه بهشت است و هرچه تو را شیرین و گوارنده و خوش می نماید، مثل خوردن و شهوت راندن و عیش و عشرت کردن، هم چون گلشن و سبزه زار، آن راه دوزخ است.

پس هر که راه رنج را گزید، به گنج جنت رسید و هر که راحت را اختیار کرد در محنت ابد افتاد و به نار دوزخ پیوست!

ص: ۳۴۳

۵- مجاهده، رنج کشیدن، گرسنگی

گرفتار ماندن در دنیای مادی و فراموش کردن جوار حق موجب پرداختن به گمان ها و اندیشه های نفسانی است و هریک از این نوع اندیشه ها در حقیقت نوعی بت به شمار می روند که برای رسیدن به کمال، باید آن ها را از میان برداشت.

سلطان ولد، این گونه بت های فکری را به پرده هایی تشبیه می کند که میان بنده و حق کشیده شده است و باید به نیروی ریاضت و مجاهده آن ها را از میان برداشت.

۶- عبادت

کشتن هوای نفس و ترک خود و ریاضت و مجاهدت هنگامی سودمند است که با عبادت و خدمت در راه حق همراه شود و گرنه به استناد آیه:

[وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ] (۱).

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدیم.

چون مقصود حق از خلقت انسان عبادت بود، هر که اینجا نکند در دوزخ گرفتار خواهد آمد.

۷- پیروی از ولی حق

اگر کسی شش مرحله گذشته را بدون ولی و راهنمای الهی طی کند بدون شک به جایی نمی رسد.

ص: ۳۴۴

اگر کسی فی المثل هزاران سال عبادت کند و در ریاضت و مجاهده باشد و دائم در حال اندیشه دیده شود و به مبارزه با نفس سخت کوشا باشد، ولی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نگرود، هم به جایی نمی رسد، هم عباداتش مقبول نخواهد بود.

تمام برنامه های انسان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باید زیر نظر راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله و در زمان امام باید زیر نظر امام معصوم و در زمان غیبت باید زیر نظر عالم ربانی باشد.

چون این هفت مرحله را گذر کنی، به مرز پاکی و صداقت می رسی و آن ارزش و اعتبار الهی را کسب کرده لایق ورود به بساط خدمت جانان و نشستن در مقام قرب او خواهی گشت که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: لا يَطْأُ بَسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَلَا يُؤَدَّنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ

علائم پاکان و صدیقان

پاکان و صدیقان را علائمی است که در قرآن مجید و روایات و آثار اسلامی آمده و این نوشتار گنجایش بیان تمام آن علائم را ندارد، ولی لازم است به برخی از آن علائم اشاره رود:

[الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِاللَّسْحَارِ] (۱).

آنان که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند.

باطی این مراحل گروهی از فرزندان آدم، خود را به نقطه رضایت حق و بساط خدمت و مقام قرب رساندند و به جایی خود را متصل کردند که در تمام فیوضات ربانی به روی آنان گشوده شد و آنچه را باید ببینند دیدند و آنچه را باید بشنوند

ص: ۳۴۵

شنیدند و آنچه را باید بگیرند، گرفتند.

کوردلان و نادانان و احمقان و راه نرفتگان چه می دانند که در این بزم چه خبر است و چه می فهمند که این واقعیت های پرارزش یعنی چه ؟

به قول عارف دل سوخته حاج میرزا حبیب الله خراسانی:

ای که گویی شاه خوبان را وفایی نیست هست***وی که گویی درد هجران را دوایی نیست هست

ای که گویی خضر و اسکندر همه افسانه بود*** در جهان سرچشمه آب بقایی نیست هست

این همه رخشنده گوهر از کجا گردد پدید*** در جهان گویی اگر بحر صفایی نیست هست

بس گهر شد سنگ و زر شد خاک و تن شد جان پاک*** شمس معنا را مگر نور و ضیایی نیست هست

بس فقیر آمد توانگر بس گدا شد پادشاه*** شاه جان ها را مگو جود و عطایی نیست هست

[يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ] (۱).

[در سایه قرآن و نبوت پیامبر] به خدا و روز قیامت ایمان می آورند و به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهند، و از کار ناپسند و زشت باز می دارند و در کارهای خیر می شتابند و اینان از شایستگانند.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا]

ص: ۳۴۶

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ [(۱)]

و کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و آنان که مهاجران را پناه دادند و یاری کردند، مؤمنان حقیقی فقط آنانند، برای آنان آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ [(۲)]

[آن مؤمنان، همان] توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاس گزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات خدایند و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ [(۳)]

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

آیاتی که در آن آیات می توان علائم پاکان و صدیقین را دید زیاد است، کمتر صفحه ای از صفحات قرآن است که در آن علائم و نشانه های این دو طایفه ذکر نشده باشد.

ص: ۳۴۷

۱-۱) - انفال (۸): ۷۴.

۲-۲) - توبه (۹): ۱۱۲.

۳-۳) - حجرات (۴۹): ۱۵.

روایات بسیاری هم در معرفی پاکان و صدیقین آمده است.

برای یافتن علائم این دو چهره پاک به روایات باب اخلاق مراجعه کنید که در آن باب دریایی بی کران از معارف الهی مشاهده خواهید کرد و در یک کلمه، اگر بخواهید بدانید صدیقین از چه خصائصی برخوردارند، به صفات پاک مولى الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام توجه کنید که در روایت آمده، منظور از صدیقین در قرآن مجید علی علیه السلام است (۱).

و می دانید که وجود مقدس مولا حاوی و جامع تمام اصول و کمالات بود تا جایی که خلیل بن احمد پس از اندکی شناخت از علی علیه السلام می گوید:

«إِسْتِغْنَاءُهُ عَنِ الْكُلِّ وَ اِحْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ».

بی نیازی علی در همه امور از همه و احتیاج همه در تمام برنامه ها به او دلیل بر این است که آن حضرت پیشوای همه است !!

در روایت آمده منظور از صادق و مصدق و صدیق در قرآن مجید علی علیه السلام است (۲).

روی این حساب برای شناخت پاکان و صدیقان بهترین و نزدیک ترین راه مطالعه حیات و شناخت اوصاف علی علیه السلام است.

علی علیه السلام منبع و سرچشمه علم، عدل، عفت، عصمت، عبادت، کرامت، شرف، غیرت، فضیلت، احسان، جود، سخا، عطا و تمام فضایل و کمالات است؛ این چنین انسان و هر کس که به اندازه استعداد و قدرتش از این اوصاف برخوردار است به حریم مقدس دوست و بساط جناب یار راه دارد و برای او اذن مجالست هست؛ زیرا از پاکان و صدیقان است.

ص: ۳۴۸

۱-۱) -تفسیر القمی: ۱/۱۴۲؛ سفینه البحار: ۵/۶۶، الصدق و مدحه.

۲-۲) -سفینه البحار: ۵/۶۷، الصدق و مدحه.

«صدای عدالت انسانیت» به ترجمه آقای خسروشاهی در مقدمه جلد اول درباره کمالات امام علی علیه السلام در جهت ایمان، عصمت، محبت، وفا، حکومت به حق و عدل، امارت، عدالت، بزرگواری... مطالبی دارد که خلاصه آن به این شرح است:

آیا در تاریخ بشر از ثبات عقیده ای سراغ گرفته ای که هیچ سستی در آن راه نیابد و از آتش فشانی ها و زلزله ها بر او لرزه نیفتد و کدام زلزله ای برای عقیده شدیدتر از اجتماع دشمنان بسیار و نیرومند برای تخطئه و تکفیر و هرگونه گناهی که از این دو دارند! می تواند وجود داشته باشد و کدام آتش فشانی برای عقیده سوزنده تر از تهدید به مرگ محتوم و در انتظار و یا خود مرگ می تواند باشد؟ و علاوه آیا هیچ پرسیده ای که مبارزه فقط به خاطر ایمان و عقیده که سستی و انحراف در آن راه ندارد و در راه سود و نفع نیست و به دور ثروت و مال و جاه طلبی نمی چرخد چگونه می تواند بود؟

او یعنی پسر ابو طالب در تمام جوانب حیات فقط به خدا و شئون حق عشق می ورزید و در تمام لحظات حیات جز به حضرت دوست اندیشه نکرد و سخت ترین حوادث و مصائب کمترین اثری در عقیده و ایمان او به جا نگذاشت و بلکه آن حضرت برای تمام بشریت تا قیامت اسوه ایمان و امیر مؤمنان گشت.

آیا، از دنیا خواسته ای برای تو از مهر و عاطفه ای سخن گوید که از قلبی سرچشمه می گیرد که مالا مال از مهر و شفقت است و از زبانی بیرون می آید که جز صلح و سلامت بر آن جاری نگردد و از اینجا است که او قدرت پیروزمندی است که در پای آن فریبندگی های زمین شکست می خورند و این در آن دورانی است که

سودپرستی و آزمندی، استثمار و احتکار منافع بر مردم حکومت می کند، و دشمنان علی علیه السلام به خاطر آن ها با هم می جنگند و سپس در برابر صاحب این قلب و زبان پرمهر و محبت و برای نبرد با آن یکی می شوند و متحد می گردند.

آیا در قاموس لغات و کلمات معنی عصمت و بی گناهی را دریافته ای، لغت و کلمه ای که مردم آن را به کار می برند، می نویسند و در زندگی خود کم یا زیاد با آن به سر می برند و هرکسی به حکم تکوین خود، چیزی از آن بهره می برد و همه هم زادان آن از قبیل: پاکی دل، صفای نیت، صفای محض به سوی آن می خوانند.

و اگر بخواهی که آن را در چیزی محسوس و مادی نشان دهی و به اشک های شب و شبنم صبحدم آن را تشبیه کنی، کار درستی نکرده ای؛ زیرا بی گناهی و عصمت پاکی انسان است نه مولود شب و صبح، بی گناهی محض و عدم آلودگی از قلب سلیم و دل پاک سرچشمه می گیرد، قلبی که چنان بر صاحب خود تکیه دارد که زمستان بر حرارت خورشید!! و چنان بر آن بستگی و پیوند دارد که زمین بر آب، تا آن را زنده و سرسبز و خرم سازد!

آیا بزرگ مردی را شناخته ای که از عوامل محبت و وفا بیش از آنچه دیگران فهمیده اند درک کرده بود و این محبت و این وفا در چهارچوب سرشت خالص او و آمیخته با جان و دل او بود، همه را دوست داشت و آن را به خود می بست.

و در وفا نیز بر خود تکلیف روا نمی داشت و از صمیم دل دریافته بود که آزادی قداستی دارد که هستی و جهان خواستار آن است و هیچ چیز را به جای آن نمی پذیرد و در محور آن هر عاطفه و هر فکری دور می زنند و بر محور آن محبت و وفا آزاد و بی قید می گردند و از اینجا است که بدترین برادران آن کسی است که برای او تکلف باید کرد و طبعاً بهترین آن ها کسی است که چنین نباشد.

آیا از فرمانروایی خبر داری که خود را از نان سیر خوردن دور نگهدارد، چه در

آنجا یعنی در مملکت او کسانی یافت می شوند که سیر نمی شوند و جامه نرم نپوشد در حالی که در میان افراد ملت هستند، کسانی که لباس خشن و درشت می پوشند و درهمی را اندوخته خود نسازد که در بین مردم نیاز و فقر وجود دارد و به فرزندان و یاران خود وصیت کند که غیر این راه و روش را نپیمایند و از برادر خود به خاطر یک دینار که بدون حق از بیت المال طلب می کرد بازخواست کند و یاوران و پیروان و فرمانداران خود را به خاطر یک گرده نان که به رشوت از ثروتمندی گرفته و خورده اند به محاکمه بکشد و تهدید کند و بیم دهد و به یکی از فرماندهانش پیغام دهد که:

سوگند صادقانه بر خداوند که اگر او به کوچک ترین چیزی از مال ملت خیانت ورزد، چنان بر او سخت گیرد که به اندک مال، گران بار و بی آبرو گردد و دیگری را بدین سخن کوتاه و زیبا و نغز مخاطب قرار دهد:

به من خبر رسید که زمین را درو کرده و هرچه زیر پایت بود بر گرفته ای و آنچه را به دست رسیده خورده ای، بایست حساب دهی و وضع خود را به من گزارش کنی.

و بر سومی از کسانی که رشوه می گرفت و به نام بینوایان جیب و کیسه خود را پر می کرد و به عیاشی و خوشگذرانی می پرداخت، چنین وعده می دهد:

از خدا بترس، مال مردم را به خود آنان برگردان و تو اگر این کار را نکنی و خداوند تو را به دست من برساند، وظیفه ای که در پیشگاه خداوند دارم درباره تو انجام می دهم و با شمشیرم تو را می زنم، شمشیری که آن را بر کسی نزدم مگر آنکه به دوزخ سرنگون شد !!

آیا از میان مردم، سردار و امیری را شناخته ای که در زمان و مکان ریاست، به دست خود آسیاب را بچرخاند و نانی خشک درست کند که آن را به زانو می شکند

و کفش خود را به دست خود وصله می زند و از مال دنیا کم یا زیاد چیزی را اندوخته و پس انداز خود نسازد؛ زیرا هدف وی در زندگی آن است که حق بینوایان و ستم دیدگان و بیچارگان را از استثمارگران و احتکارچیان باز ستاند و زندگی سالم و خوشی را برای آنان فراهم آورد.

او در فکر سیر شدن و خوب پوشیدن و آرام خوابیدن نبود، در حالی که در قلمرو حکومت او، کسی است که امید قرص نانی ندارد، شکم های گرسنه و جگرهای تشنه وجود دارند و می گفت و چه سخن ارج دار و نیکویی است:

آیا فقط به این اکتفا کنم که به من پیشوای مسلمانان بگویند، ولی در سختی های روزگار با توده شریک نباشم!؟

و البته با این منطق، کم ارزش ترین چیزهای دنیا در نزد او حکومت بر مردم است، اگر نتواند حقی را برپا داشته و ستم و باطلی را نابود سازد.

آیا در مهد عدالت، بزرگی را می شناسی که همیشه بر حق و حقیقت بود، و لو آنکه همه مردم روی زمین بر ضد او متحد می شدند و دشمنان او اگرچه کوه و بیابان را هم پر می ساختند بر باطل و گمراهی بودند که عدالت در او یک مذهب و یک امر اکتسابی نیست؛ گو این که بعداً خود روش و مکتبی شد و برنامه ای نیست که سیاست دولت آن را تشریح کرده و به وجود آورده باشد، و لو این که این نقطه هم در مد نظر وی بود و راهی نیست که به طور عمد آن را بیماید تا در نزد مردم به مقام صدارت برسد، و لو این که او این راه را رفت و در دل های پاکان برای همیشه جا گرفت.

بلکه عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او اصلی است که با اصول دیگری پیوند دارد و طبیعی است که ممکن نیست او خود را بر ضد آن وادارد، تا آنجا که گویی این عدالت ماده ای است که در ارکان جسمی و بنیان بدنی او مانند مواد دیگر

به کار رفته و وجود او را تشکیل داده اند و در واقع، عدالت، خونی باشد در خونس و روحی باشد در روحش.

مسیح بر فلک و شاه اولیا به تراب***دلم ز آتش این غصه گشته بود کباب

سؤال کردم از این ماجرا زیپر خرد***چو غنچه لب به تبسم گشود و داد جواب

به حکم عقل به میزان عدل سنجیدند***مقام و مرتبه این دو گوهر نایاب

نشست کپه میزان مرتضی به زمین***به آسمان چهارم مسیح شد پرتاب

آیا در مرکز دشمنی ها بزرگی را شناخته ای که سودپرستان که در میان آن ها گروهی از نزدیکان و خویشان وی هم بودند، با وی جنگیدند و آن ها که بر وی غلبه یافتند شکست خوردند و او که شکست خورد پیروز گردید؟!

زیرا مفاهیم انسانیت، پیروزمندان بر وی را منکوب و رسوا ساخت، چون که پیروزی آن ها با حيله و مکر و توطئه و به خاطر به دست آوردن دنیا با شمشیر ستمکارانه بود و او که شکست خورد مقام بلندی یافت؛ چون شکست او در روشنایی عقل و قلب، متضمن جوهر شهادت، در راه شرافت و فضیلت انسان و حقوق بشر و به خاطر وصول به عدالت و مساوات بود و از اینجا است که پیروزی آنان شکست بود و شکست او پیروزی بزرگی برای ارزش های انسانی انسان بود.

آیا از تاریخ، درباره جنگجوی دلاوری که فوق العاده شجاع است، پرسیده ای که رزم جویان بر ضد خود را به خاطر این که انسان هستند دوست ندارد و تا آنجا در این مهرورزی پیش برود که به یاران خود، آن ها را توصیه کند، در حالی که او مصلح بزرگ و لایق و صالحی است که مورد مکر و حيله و نیرنگ آنان واقع شده است و بگوید: تا آن ها شروع نکنند با آن ها ننگید و اگر به یاری خدا شکست خوردند، آنکه را پشت کرد نکشید و آنکه را فرار می کند تعقیب ننمایید و زخمی شدگان را

زخم نزنید و کمک کنید و زنان را آزار نرسانید.

سپس ده ها هزار نفری که جمع شده اند و به ناحق به خون وی تشنه اند، آب را به روی او ببندند و به او پیغام دهند که آب را تا مرگ وی به روی او خواهند بست و او آن ها را از مرکز آب عقب براند و آن را اشغال کند و آن گاه همان دشمنان را بر این آب بخواند تا از آن بخورند، هم چنان که خود و یارانش و مرغان هوا از آن می خوردند و کسی مانع نمی شد !!

و می فرمود: پاداش مجاهد شهید در راه خدا بزرگ تر از آن کسی نیست که قدرت یابد و عفو کند، شاید کسی که عفو می کند و می بخشد از فرشتگان باشد !!

و تا آنجا پیش می رود که بعد از آنکه دست جنایتکاری او را مورد سوء قصد قرار داد که زندگی را به سبب آن بدرود گفت، به عزیزان خود درباره قاتل خود چنین می گوید: اگر ببخشید به تقوا نزدیک تر است.

جنگجوی شجاعی که عوامل شجاعت عجیب و مردانگی بی نظیر او با عوامل و محبت شگفت انگیزش ارتباط دارند.

او از کسانی که علیه او توطئه می چیدند، در حالی که قدرت داشت آن ها را از بین ببرد، فقط انتقاد نمود و آن ها را توبیخ کرد و هنگامی که برای توبیخ نزد آن ها رفته بود، تنها و سر برهنه و بی سلاح بود، ولی آن ها همه غرق در سلاح بودند، به طوری که صورت آن ها از خلال اسلحه به سختی پیدا بود، پس با آنان از برادری و دوستی ها، سخن می گوید و بر حال آن ها گریه می کند که چرا در این راه گام بر می دارد تا آنکه آنان فقط خون وی را خواستار شدند، او که شمشیر بی نوایان و محرومان است صبر و شکیبایی به خرج داد تا آنان جنگ را شروع کنند، آن گاه آنان را از جایشان کند، تکان داد، درهم کوبید و مانند گردبادی سهمناک که ریگ های بیابان را بر هوا می برد، صفوفشان را از هم پاشید و پراکنده ساخت.

او فقط کسانی را که یاغی و متجاوز و ستمگر بودند و قصدی جز فساد و بدی و دشمنی نداشتند به خاک افکنده و نابود ساخت، ولی در آن حال که پیروز شد، بر کشته های آن ها گریه کرد، در صورتی که آن ها کشتگان خودپرستی و هوسرانی بودند و همین زشتی و پستی بود که آنان را بدین راه کج و منحرف کشانده بود.

آیا هیچ رهبر جامعه ای را شناخته ای که همه وسایل قدرت و ثروت در نزد وی گرد آید به طوری که بر دیگران فراهم نباشد، آن گاه او از همه آن ها در حسرت و دوری دائمی باشد و با این که حسب و نسب والایی دارد، بگوید: هیچ حسبی چون تواضع نیست و دوستدارانش او را دوست بدانند و او بگوید: آن کس که مرا دوست دارد پوشاک فقر را آماده سازد، در دوستی او غلو کردند و او گفت: کسی که مرا به طور غلوآمیز دوست بداند، اهل نجات نیست و این را وقتی گفت که نخست خود را مخاطب قرار داده بود: خدایا! بر من ببخشای آنچه را که مردم نمی دانند.

بر گروه دیگری که او را دوست نداشتند، همانند نصیحت گوی خوش اخلاقی نصیحت کرد، پند و اندرز داد، او را دشنام دادند؛ رفقا و یارانش ناراحت شدند و به ناسزاگویی متقابل پرداختند. به آن ها گفت: من دوست ندارم که شما ناسزا بگویید.

بر او بدی کرده و به دشمنی برخاستند و در غیاب او حق وی را ادا نکردند و بر ضد وی توطئه چیدند و او می گفت: برادر خود را با نیکی کردن عتاب و توبیخ کن و با نیکوکاری وی را باز گردان و برادر تو در دوری از تو، قوی تر از تو بر پیوند با او نباشد و در بدی نیرومندتر از تو بر نیکی نباشد.

به او گفتند که با بعضی از تبهکاران و لو برای مدتی کم کنار آید تا حکومتش محفوظ بماند و او گفت: دوست تو کسی است که تو را از زشتی باز دارد و دشمن تو آن باشد که تو را اغفال کند و سپس افزود: راستی را اگر هم بر ضرر تو باشد بر دروغ

اگر هم تو را سود رساند ترجیح بده.

به کسی که نیکی کرده بود به جنگش آمد و او خود را مخاطب ساخت: کسی که سپاس گزار نباشد تو را از نیکی و احسان باز ندارد. از نعمت های زمین بر او تعریف کردند به گوینده نظری افکند و گفت: حسن خلق چه نعمت خوبی است.

سپس خواستند او را به پیروزی به هر وسیله ای که مقدور باشد مایل سازند، چنان که دیگران می کنند و او فرمود: کسی که گناه و زشتی بر او غلبه داشته باشد پیروز نگشته و آن کس که با بدی و شر غالب گردد در واقع شکست خورده است.

از زشتی ها و بدی های دشمنانش چیزهایی می دانست که دیگران نمی دانستند و او از آن ها چشم پوشیده و گفت: بهترین اعمال مردان شریف، چشم پوشی از چیزهایی است که می داند.

دشمنان و پیروان نادانش روزگار را بر او تنگ ساختند و چیزها می گفتند که در هر قلبی ایجاد بدبینی می کرد و او در عوض همیشه تکرار می کرد: در گفتاری اگر بتوانی احتمال نیک بدهی گمان بد مبر !!

آیا آن پیشوای دینی و رهبر مذهبی را شناخته ای که به فرماندارانش درباره مردم چنین توصیه می کند: مردم، یا برادر دینی شما هستند یا انسانی نظیر شما می باشند؛ با آنان از گذشت و اغماض خود چنان روا دارید که دوست دارید خداوند از شما عفو و اغماض کند و آیا صاحب قدرتی را شناخته ای که به خاطر برقراری عدل و داد در میان توده، بر قدرت خود شورید !! و آیا صاحب ثروتی را می شناسی که از ثروت و مال دست بشوید و فقط به قرص نانی اکتفا کند که زندگی او را حفظ کند و زندگی در نزد وی فقط سود رساندن به برادران انسان اوست، اما دنیاها را باید کسی غیر او را بفریید.

این است آثار وجودی پاکان و صدیقان، آن هم مشتی از خروار و قطره ای از

اقیانوس و وجبی از دو جهان! اینان به خاطر پاکی و صداقت در بساط حضرت حق راه داشته و مأذون در مجالست با حضرت
اویند.

این فقیر شکسته بال و خسته احوال در مدح حضرت ساقی کوثر چنین سروده:

علی تنها ولی کردگار است***حریم کبریا را پردهدار است

علی بُد مقصد و مقصود عالم***هم او بُد افتخار بزم آدم

علی باشد قسیم جنت و نار***همان شیر شجاعت روز پیکار

علی یعنی جمیع ماسوی الله***که بر اسرار عالم هست آگاه

علی مردان حق را رهرو راه***که بُد بزمش مناجات سر چاه

علی نور چراغ آفرینش***علی حق و علی عقل است و بینش

علی مصدر برای هرچه مشتق***همه در قید او او مرد مطلق

علی صبح امید دردمندان***وجود او پناه مستمندان

علی قرآن ناطق بعد احمد***بلافصل او وصی بعد محمد

علی روشنگر تاریخ عالم***گهر بر تاج فرق اول آدم

علی عنوان قلب مؤمن پاک***علی نوری به خاک و روح افلاک

علی برج هدایت را بود ماه***خدایش گفته در قرآن تویی راه

علی عدل و علی علم و علی داد***جهان هرگز ندارد همچو او یاد

علی اصلی بود ثابت به قرآن***میان حق و باطل اوست فرقان

علی حق را زهر سو ساعد آمد***نبی را در نبوت شاهد آمد

علی یعنی بهشت جاودانی***فروغ پر بهای زندگانی

علی بستان عالم را گل عشق***جهان را حضرت او بلبل عشق

علی بنیان اسلام است و آیین *** به میزان قیامت اوست شاهین

علی باشد نشان وجه داور *** همه پیغمبران را یار و یاور

ص: ۳۵۷

تا بارگاه معبود

آری، پاکان و صدیقان را اوصافی دیگر و حیثیت و هویتی غیر آن است که دیگران را، پاکان و صدیقان را قلبی و روحی و نفسی و عملی غیر عموم است.

اینان از هنگام شروع بیداری و بینایی به تصفیه تمام وجود برخاستند و در خانه هستی خود گیری باقی نگذاشتند، کمال ذلت را یافتند تا عزیز شدند، کمال خضوع و خشوع را آوردند تا سرور و امیر گشتند، به مرگ اختیاری مردند، تا زنده شدند، حقیقت بهشت و جهنم را در اعمال یافتند، تا از جهنم برای ابد آزاد و مستعد ورود به بهشت الهی در قیامت شدند.

جلال و جمال و کمال و حقیقتی جز حضرت احدیت نیافتند و آنچه غیر او یافتند، از شؤون حضرت دوست یافتند و تا این گونه نمی شدند به بساط خدمت راه نمی یافتند و اذن مجالست برای جلوس در مقام قرب نمی یافتند.

سعید الدین سعید فرغانی در «شرح تائیه ابن فارض» در شرح این بیت که به عنوان مقول قول حق است: **أَتَيْتَ بُيُوتًا لَمْ تَنْلُ مِنْ ظُهُورِهَا وَ أَبْوَابِهَا عَنْ قَرَعٍ مِثْلِكَ سُدَّتْ**

چنین گوید: راه به بارگاه عشق و وصل حضرت ما، جز نیستی و فنای حقیقی نیست و خانه های اسما و صفات حضرت ما که مراتب وصل حقیقی اند، با آشیانه های وجود مقید مجازی و اسما و صفات مستعار امتیازی تو، پشت تا پشت افتاده اند، من جهة القدوم و الحدث.

پس تا یک سر موی از هستی مقید تو و اضافت اسما و صفات از قول و فعل

و علم و عمل و غیر آن، به خودی خودت در تو باقی و ثابت است و تو در بند آنی که آن را وسیلت وصول به جناب وصل ما سازی، چنان است که می خواهی که در خانه های مراتب وصل حضرت ما، از راه پشت بام در آیی و هرگز کسی این را میسر نشود و از این راه بی راهی بقای هستی و آگاهی مضاف به تو که پشت و بام این خانه هاست، هیچ کس به این خانه های مراتب وصل ما نرسیده است و نتواند رسید.

چه اطراف این بارگاه از باروی عزت:

[إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا] (۱).

همه عزت و توانمندی برای خداست.

و سد محکم:

[وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا] (۲).

و نیکی آن نیست که به خانه ها از پشت آن ها وارد شوید، [چنان که اعراب جاهلی در حال احرام حج از پشت دیوار خانه خود وارد می شدند نه از در ورودی] بلکه نیکی [روش و منش] کسی است که [از هر گناه و معصیتی] می پرهیزد. و به خانه ها از درهای آن ها وارد شوید.

حصنی عظیم منیع دارد و باز درهای آن خانه های اسما و صفات که مراتب وصل مانند و آن درهای محض فنا و محو آثار و حظوظ است، بالکلیه از کوفتن چون تویی که هنوز از سر حظوظ خود برنخاسته ای و لذت وصال ما به قیمتی از

ص: ۳۵۹

۱-۱ - یونس (۱۰): ۶۵.

۲-۲ - بقره (۲): ۱۸۹.

هستی خود می طلبی چنان بسته است که هرگز به این کوفتن تو گشاده نشود !!

به قول فیض کاشانی:

دل بکن جانا از این دیر خراب***کآسمان در رفتنت دارد شتاب

گر نکندی بسته ماند اینجا دلت***تو بمانی بیدل آنجا در عذاب

حسرتی ماند به دل آن را که داد***دل به چیزی کو نشد زان کامیاب

هست دنیا چون سرابی تشنه را***تشنه کی سیراب گردد از سراب

آیدت هر دم سرابی در نظر***سوی آن رانی به تعجیل و شتاب

آن نباشد آب و دیگر هم چنین***هرگز از دنیا نگردی کامیاب

آراسته شدن به حسنات با طهارت نفس

اشاره

چون نفس از شوائب رذایل و ملکات شیطانی و هواجس ابلیسی پاک گردد و به حسنات و محامد آراسته شود و در تمام شؤون حیات جانب صدق و صداقت پیش گیرد، لایق قرب و مأذون در مجالست با حضرت دوست خواهد گشت.

عمده عاملی که راه انسان را به جانب آن جناب باز می کند، تزکیه نفس و تصفیه جان از سیئات و مکروهات است.

حالات نفس

در «مشارق» در شرح یکی از ابیات قصیده آمده:

بدان که نفس را به حسب سه حالت سه صفت است:

اول: اَمَارِیْتُ بِالسُّوءِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

ص: ۳۶۰

[إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ] (۱).

نفس طغیان گر بسیار به بدی فرمان می دهد.

و این صفتش در حالی است که هنوز او را از پس پرده طبع به الوهیت الله تعالی که خالق و مبدء اوست و لابدی عود و رجوع به حکم:

[إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا] (۲).

باز گشت همه شما فقط به سوی اوست.

به او هیچ شعوری حاصل نشده است، تا لاجرم مطمح نظرش به کلی طلب حظوظ و لذات حسی و وهمی و دنیوی است و همت و طلبش به کلی بر انهماک در آن نوع مقصور.

دوم: صفت لَوَامِيَّتِ قَالَ اللهُ تَعَالَى:

[وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامِيَةِ] (۳).

و به نفس سرزنش گر قسم می خورم.

و این به حسب حالتی است که او را از پس حجب و پرده های طبیعت از لابدی عدد و حقیقت: منه بدأ و الیه یعود، آگاهی که عبارت از آن اسلام است حاصل آید، تا در اقوال و افعال و حرکات و سکناات و استیفای حظوظ و لذات شرع را که ضابط آن آگاهی است، قبله خود سازد و از مقتضای او هیچ تجاوز ننماید.

اما اگر وقتی احکام حجب قوی و غالب شود و حکم آن آگاهی پوشیده گردد، تا در مباشرت افعال و استیفای لذات از آن ضابط که شرعست مجاوزت کند

ص: ۳۶۱

۱-۱ - یوسف (۱۲): ۵۳.

۲-۲ - یونس (۱۰): ۴.

۳-۳ - قیامت (۷۵): ۲.

و صاحبش را بر ترك شهوات و ارتكاب لذات ملامت نماید و لكن باز چون به استحضار آن آگاهی اثری از او سر برزند و به حکم شرع، او اعنی نفس را در طلب آن شهوت و لذت بیرون از آن ضابط عصیان کنند و از استیفای آنش منع کنند در حال به حکم و اثر آن آگاهی، آن عصیان و منع را مطیع شود و بر آن مباشرت اولین ملامت آغازد و این صفت را به حسب لطافت و کثافت حجب و حکم مراتب اعنی؛ اسلام و ایمان و احسان، سه مرتبه است:

اولش که به حکم مرتبه اسلام است و این درجه اول از لوازمیت در آنکه به قوت و غلبه حجب از حد شرع مجاوزت نماید با اماریت بالسوء مشارکند، اما در طاعت عند المنع متباینند، چه نفس اماره هرگز به منع ممتنع نشود و در طلب شهوت لجاج کند.

و دومش به حکم مرتبه ایمان آن است که لومش از طلب و ترك لذات به ملازمت معاملات و خیرات و طاعات خالصاً لوجه المحبوب و سیر در احوال و اخلاق و مقامات ترقی کند، تا در حال اتیان هر طاعتی و معاملتی یا تخلق و تحقق به هر خلقی و مقامی، یا بر عقب آن نظرش بر معاملتی یا خلقی یا مقامی اشرف و اعلا افتد و خود را بر قصور و حرمان از آن ملامت کند و به تحصیل آن مشغول گردد.

و سوم: مرتبه لوازمیت به مقتضای مقام احسان آن است که متعلق است به سفر السیر فی الله.

سوم: صفت اطمینان قال الله تعالی:

[يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ] (۱).

ص: ۳۶۲

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته!

و این صفت مترتب است بر حالتی که سالک تمام از صفات نفسانی و لذات و آمال و امانی اعراض کند و صاحب‌دل شود و سالک را رجوع و عود به مبدء بر این موقوف است، قال الله تعالی:

[اَرْجِعْ اِلَىٰ رَبِّكَ ^۱ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً] (۱).

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.

صدقی افغانی در عرض فقر و نیاز به محضر حضرت دوست گوید:

ساقی به یکی جرعه مرا تاب و توان بخش***زان می که در او راز نهران است از آن بخش

زان نفخه که بر خاک دمیدی و بشر شد***کاری کن و بر کالبد مرده دلان بخش

سوزنده‌تر از شعله شوم سوز عیان ده***سازنده‌تر از نغمه شوم رطل گران بخش

با یک نظر لطف فروغی به دل افروز***با یک سخن تازه به تن روح و روان بخش

بر خامه من قدرت انشای سخن ده***تا عرض کنم درد دل خویش زبانبخش

تا روی حقیقت نگرم دیده بازی***تا حرف ریا کم شنوم گوش گران بخش

ص: ۳۶۳

[وَ هَبِ الْقُدُومَ إِلَيَّ بِسَاطِ خِدْمَةِ الْمَلِكِ هَيْبَةَ الْمَلِكِ فَإِنَّكَ عَلَيَّ خَطِرٌ عَظِيمٌ إِنَّ غَفَلَتَ، وَ اعْلَمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَ الْفَضْلِ مَعَكَ وَ بِكَ]

عدم غفلت هنگام ورود به مسجد

چنانچه از بزرگ و صاحب مقامی عالی به خاطر هیبت و عظمت و شخصیتش می ترسی و این ترس، معلول کوچکی تو و بزرگی اوست، از رفتن و قدم گذاشتن به بساط حضرت ذو الجلال آن چنان در هیبت و ترس باش که به وقت ورود به مسجد که بساط مالک الملوک است، اگر کمترین غفلتی نسبت به حضرت او داشته باشی در خطر بزرگی هستی.

و بدان که جناب او بر هر چیزی توانا است، بخواهد نسبت به تو اجرای عدل می کند و بخواهد نسبت به تو ارائه فضل می فرماید.

برای ما که در مرحله پائینی از عقل و درایت و درک قرار داریم، توجه به عظمت حضرت دوست، از راه توجه و دقت در آثار او که در کتاب آفاق و انفس منعکس است میسر می باشد.

ما را آن دل و آن چشم نیست که بتوانیم بدون واسطه به عظمت او بنگریم، آن هم عظمتی که نهایت برای آن نیست.

و راستی دیده کم نور قلب ما، کجا می تواند بدون واسطه به جمال حضرت مولا

بنگردد؟! قرآن و روایات برای درک هیبت و جلال و عظمت حضرت حق ما را دعوت به تماشای آثار می کنند که آثار گوشه ای بسیار از عظمت حضرت عظیم است.

شاید با دیدن آثار بتوان همت را بالاتر برده و برای دیدن بزرگی آن بزرگ با چشم دل به کوشش برخیزیم که بلند همتی از صفات برجسته نفس ناطقه قدسیه است.

علو همت و عظمت روح

اشاره

مرحوم الهی در توضیح فصل سی و سوم «فصوص الحکم» معلم ثانی ابو نصر فارابی در آثار نفس ناطقه می فرماید:

یکی از صفات نفس ناطقه قدسیه صفت نباهت و بلند همتی است، در جهان هر کس به هر مقامی رسید، از نظر بلند و همت عالی رسید.

روح بزرگ همیشه به امور عالی و کارهای ستوده و استعلای معنوی و محاسن بزرگی آمیخته است و هرگز به پستی همت و قبیاح و زشتی های اخلاقی و دنائت و ذلت برای نیل به مقاصد خود تن در نخواهد داد و این نیروی عالی خوی نفوس مستعلیه است و از خواص این خلق و این قوه جود و سخاوت و احسان به خلق است و کریم النفس و با شجاعت و غیرت و عزت نفس زیستن است.

و هرچه انسان همتش عالی تر است، مال و جاه دنیای بی ثبات در نظرش بی قدرتر است، بدین جهت اگر غنی است سخی و اگر فقیر است صبور می باشد و در هر حال فقر و غنا خود را بزرگ می داند و در عین بزرگی با کوچک و بزرگ خلق تواضع و فروتنی می کند و با فقیران با ایمان و مستمندان با علم و معرفت متواضع تر خواهد بود و هرگز به چشم حقارت به کس نمی نگرد.

از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام است:

ص: ۳۶۵

الشَّرْفُ بِالْهَمِّ لَا بِالرَّمِّ الْبَالِيهِ (۱).

شرف و بزرگی به همت بلند است، نه به استخوان پوسیده پدران.

خلاصه این که صفت علو همت و عظمت روح که بسیاری از اوصاف ستوده و محامد اخلاقی لازمه اوست، یکی از نیروهای نفس ناطقه قدسیه است و شاید مراد از نباهت، تنبّه و انتقالات دفعی و قوت حدس و فراست و بیداری است.

«وَلَيْسَ لَهَا أَنْبَعَاثٌ وَهِيَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِالنُّفُوسِ الْفَلَكِيَّةِ وَ لَهَا خَاصِيَّتَانِ النَّزَاهَةُ وَالْحِكْمَةُ» (۲).

و منبعث از جسمانیات نیست مانند نفس نباتی و حیوانی که از کبد و قلب برانگیخته می شود، بلکه نفس قدسی از عالم مجرد و نشانه ملکوت است و منزّه از ماده و مادیات و برتر از جهان حس و محسوسات و شبیه ترین چیز به نفوس فرشتگان عالم بالا است و این نفس را دو خاصیت است، یعنی دو چیز از مختصات اوست: یکی نزاهت و یکی حکمت.

معنای نزاهت و حکمت

ممکن است غرض از نزاهت راجع به کمال عقل نظری و جنبه دانش او باشد، یعنی تنزه ذات و ادراکات ذاتی او از ماده و غرض از حکمت راجع به کمال عقل عملی و جنبه کنش او باشد، یعنی صدور افعال مناسب مقام انسانیت و اعمال واقع در طریق تکامل روح قدسی.

یا مراد از نزاهت، مقام تجلیه به آداب شرع و تخلیه از رذایل اخلاق است و مراد

ص: ۳۶۶

۱- ۱) - غرر الحکم: ۴۴۸، الفصل الثامن فی الهمه، حدیث ۱۰۲۷۳.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۸۵/۵۸، تزییل و تفصیل فی بیان اقوال الحکماء.

از حکمت، مقام تحلیه و آراستن نفس به فضایل و کمالات انسانیت.

یا مراد از حکمت و نزاهت، حکمت علمی و عملی است یا مقام جامعیت نشانه ملک و ملکوت یا حکمت مشهود اشیا علی ما هی علیه به قدر طاقت بشری که در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله است:

رَبِّ أَرْنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ (۱).

خداوندا! اشیاء را همان طور که هستند به ما بنمایان.

و نزاهت، تزکیه نفس است که فرمود:

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا] (۲).

بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد.

یا مراد از حکمت، تشبیه به اله عالم یعنی: به اخلاق الله است و نزاهت، زهد و تنزه نفس از علایق جهان مادی.

و خلاصه مراد از حکمت و نزاهت عشق و علاقه علمی و عملی به عالم قدس و تجرد است.

به هر حال این دو صفت نزاهت و حکمت به هریک از معانی مذکوره که مآل همه یکی است به روح قدسی ناطقه انسان اختصاص دارد، چنان که نمو لازمه نفس نباتی و شهوت و غضب لازمه نفس حیوانی است، این وصف هم مخصوص برای نفس قدسی انسان است.

ص: ۳۶۷

۱-۱ - عوالی الالالی: ۱۳۲/۴.

۲-۲ - شمس (۹۱): ۹.

پس از مقام نفس ناطقه قدسیه، مرتبه نفس کلیه الهیه است، و این نفس جوهر لاهوتی و حقیقت ظلّیه الهیه است و چنان که نفس نباتی و حیوانی منظوی است در نفس ناطقه قدسیه که بعد از آن ها در قوس صعود است، همین گونه نفس کلیه الهیه هم بعد از ناطقه قدسیه و اشرف و اکمل از آن است و نفس قدسی منظوی در اوست و خواص و کمالات او را داراست.

اما معنی کلیه الهیه: روحی است که از حدود ماده و مدت و حد و نهایت مکان و زمان بزرگ تر است، یعنی: از سرحد مکان و زمان بیرون است بلکه از ماده به معنی اعم که مهیت امکانی است نیز قدم فراتر نهاده و به قاعده اشراق: «النَّفْسُ وَ مَا فَوْقَهَا إِتِيَاتُ صِرْفَةً». گویی وجود صرف و هستی بی حد و نهایت گردیده است و لازمه این مقام شهود حضرت احدیت است که کل وجود و وجود کل است در کلیه موجودات که در هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم. «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ».

آن روحی است که عرض و طول زمین و آسمان را که حدود ماده جسمانی است زیر شهپر عظمت خود فرا گرفته، روحی است که ازل و ابد، گذشته و آینده را که حدود زمان است در هم پیچیده و در فضای بی انتهای عالم سرمد و جهان بی پایان نامقید پر و بال قدرت گشوده، روحی است که دو عالم مادی و مجرد، عالم دنیا و آخرت، عالم جسم و جان را به یک بار از محوطه خاطر بیرون کرده است.

روحی است که از علو مقام و بلندی همت پشت پا به کون و مکان زده تا در آن روان کلی برتر از قیود جزئی ماده، جز عشق نیاید و غیر شهود حسن مطلق هیچ در وی نگنجد.

آری، وقتی انسان نظری بلند و همتی والا داشت، از برکت این نظر و همت بلند که محصول ارتباط با انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای الهی است مقصدی و هدفی جز حضرت حق نخواهد داشت و برای نیل به این مقصد، ابتدا از تماشای آثار به یقین رسیده، آن گاه با کوشش در جنب یقین به نفس قدسی نایل گشته، سپس در حرکتی دیگر به نفس کلیه الهیه رسیده، در آن مقام به شهود جمال موفق می شود و هیبت و عظمت و جلال حضرت دوست را یافته، از ناچیزی خود دچار ترس شده و به مراقبت و مواظبت خویش می کوشد که مبدا از حضرت او دور افتد و در آن مقام به فرموده حضرت صادق علیه السلام به غفلت دچار گشته و به بلای خطر عظیم گرفتار آید!!»

مسجد، خانه و بساط اوست و بدون گذشتن از نفس اماره و رسیدن به نفس ناطقه قدسی و آراسته شدن به نفس کلیه الهیه، درک هیبت و عظمت ملک الملوک میسر نیست که ساده و عادی به مسجد رفتن و این رفت و آمد به صورت عادت در آمدن ثواب چندانی برای اهل مسجد ندارد.

بکوشید تا آن روح عالی را به دست آورده و لایق مقام آن جناب گشته و به فیض دیدارش با چشم دل نایل آید و در بساط آن جناب به درک عظمت و هیبت او موفق شده غرق ترس و شرم شوید و در شعله ترس و شرم آن چنان بسوزید که اثری از هستی شما نماند، چون اثر از هستی و انیت نماند به مقام فنا رسیده و به بقای او باقی و ابدی خواهید شد و به حضرت دوست در آن مقام خواهید گفت: دو عالم را به یک بار از دل تنگ*** برون کردیم تا جای تو باشد (۱)

ص: ۳۶۹

این روح که به واسطه آن انسان به بساط حضرت او راه می یابد و آنچه باید ببیند در آنجا می بیند، روحی است که غیر خدا که هستی حقیقی است همه چیز در نظرش ناچیز است و به فرموده سرور مؤمنان و قبله عارفان علی علیه السلام:

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ ۱.

خداوند در باطنشان بزرگ و غیر او در دیدگانشان کوچک است.

روحی است که بر خلاف ارواح جزئی به هیچ چیز از نظر انتفاع شخصی و استفاده مادی نمی نگرد، بلکه چون ظل حق است و مستغنی به حق بر همه موجودات معطی و مشفق و مهربان است و انتفاع خلق منظور اوست.

روحی است که پیوسته دارای عصمت و قدس و نزاهت و محفوظ از هر خطا و لغزش علمی و عملی است و دوریش از عصیان حق ذاتی و اشتیاقش به طاعت وی فطری است.

روحی است که امیال جزئی به کلی از او زایل شده و میل کلی و عشق به نظام کل جایگزین او گردیده است.

روحی است که تحت تأثیر لذات حسی زمانی نیست و آرزوهای موقت فانی و اوهام خیالات شیطانی در آن روح پاک مؤثر نخواهد بود.

روحی است که او را عبد الله، عین الله، ید الله و بیت الله و خلیفها لله و ظل الله و وجه الله بتوان گفت، روحی است که از خود فنا و به حق بقا یافته و در عین محرومیت از هر نعمت به لقای منعم و لذت شهود وی شتافته از خود پرستی رهیده، به حقیقت پرستی رسیده؛ خود پرستیدن را نقص ذات و پرستش خدا را کمال مطلوب یافته.

روحی است که در عین فقر غنی است و از همه چیز عالم و تمام علل و اسباب آفرینش جز حضرت دوست خود را مستغنی یافته و از هر چه مورد نیاز خلق است خویش را بی نیاز می شناسد و به زبان ذات گوید:

گر ما به فقر و فنا کمتر ز خاک رهیم *** از مجد و عز و غنی بر خلق پادشهم

و چون به گنج معرفت و سلطنت شهود وصال الهی رسیده به کلی بی نیاز از غیر خداست یعنی همه چیز جز خدا را از خود بی اثر و معزول از تأثیر شناخته است، بلکه معدوم و فانی و باطل الذات می داند:

[ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ] (۱).

این [آفریده های شگفت و این تغییرات و تحولات] دلیل بر این است که خدا فقط حق است و آنچه به جای او می پرستند باطل است، و بی تردید خدا همان والا مرتبه و بزرگ است.

روحی است که چون خلق او را ذلیل و خوار شمارند به عز عبودیت الهی خود را بالاتر و برتر از شاهان عالم و ذلیل و حقیر در پیشگاه عظمت الهی داند و به زبان ذات گوید:

بنده او شو که به یک التفات *** سلطنت هر دو جهانت دهند

روحی است که در راه وصل محبوب صبور است و به ناز معشوق از بلا روی نتابد بلکه به زبان ذات گوید:

در بلا من دیده ام لذات او *** مات اویم مات اویم مات او

ای بلای تو ز دولت خوب تر *** انتقام تو ز جان محبوب تر (۲)

ص: ۳۷۱

۱-۱ - حجر (۱۵): ۲۹.

۲-۲ - فجر (۸۹): ۲۷-۲۸.

و به لسان استعداد سراید:

بلایی کز تو ای پرناز آید*** به راهش دل به چشم باز آید

کجایی ای بلا بنواز ما را*** به اوج وصل ده پرواز ما را

آن روحی است که از مختصات وی مقام رضا است و مقام تسلیم و این روح است که مبدء وجودش خدا است بی وساطت علل طولیه و عرضیه و بازگشت آن هم به سوی خدا است بی واسطه اغیار و بی هیچ توجه به حجاب ظلمانی ممکنات و حجاب نورانی مظاهر اسما و صفات از بین و امید بهشت و دوزخ رهیده و به وصال معشوق و معبودش، آن حسن بی حد رسیده، این همان روحی است که ایزد متعال فرموده:

[وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي] ۱.

و از روح خود در او بدمم.

این همان روحی است که باز فرموده:

[يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً] ۲.

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی.

خلاصه نفس کلیه الهیه، نفس مقدس و روح پاک حضرت ختمی مرتبت و خلفای آن حضرت از امیر المؤمنین تا مهدی قائم علیهم السلام است و ارواح ناطقه قدسی پیروان آن بزرگوارانند از بدو خلقت تا انتهای عالم بشریت !!

در اول این مقال و ترجمه مورد بحث گفته شد که ما را آن قدرت عقلی و روحی

نیست که یک باره به تماشای او برخاسته و از این تماشای به دل و قلب هیبت گرفته و در آن مقام از غفلت که مورث خطر عظیم است پاک باشیم.

بر ما لازم و واجب است که از طریق تماشای آثار، تماشای عقلی و علمی و روحی و عملی به آن بارگاه مقدس راه پیدا کرده و به آنچه باید برسیم.

و در میان آثار، ارزنده تر و گسترده تر و پر منفعت تر از وجود محمد صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام نیست که این بزرگواران مظاهر کامل و جامع اسما و صفاتند و هر کس از طریق قلب و عقل و عمل به آن بزرگواران پیوست بی شک توفیق راه یافتن به مقام قرب و بساط انس را پیدا می کند و به تماشای جمال یار حقیقی موفق می گردد و به آن هیبتی که باید همیشه یا به وقت عبادت در دل پیدا کند می رسد، در آن صورت حق عبادت به طور عام و حق مسجد به طور خاص ادا خواهد شد.

و چون حق عبادت و جایگاه عبادت ادا شود، منظور نظر مولا گردی و عشق جناب او هر لحظه در دلت فرونی گیرد و به زبان حال در پیشگاه آن صاحب جلال به طور دایم چنین گویی:

جز هوای تو به سر نیست هوای دگرم*** تا خبردار شدم از تو، زخود بی خبرم

جان که در روز وصال نسپر دم دانه*** نفزاید شب هجران تو جز درد سرم

نفسی بیش نماندست اگر می آیی*** زودتر آی که در دادن جان منتظرم

تو به بر آی که سروم ندهد باروری*** با فروغ رخ تو جلوه ندارد قمرم

چون به آن مقام رسی، کمال رضایت از مولا و حبیبیت به تو دست دهد و آنجا را از عدل و فضل بی نهایت بینی و اختیار کامل را از صاحب و محبوبیت دانی که با تو از روی فضل رفتار کند به این معنی که از روی تفضل زیاده از آنچه مستحق بی تو عنایت فرماید یا از روی معدلت فراخور عمل تو با تو معامله کرده به تو ثواب دهد، در هر صورت به فضل یا به عدل تسلیم او خواهی بود و بر دلت از جناب او چیزی که تو را از آن مقام دور کند نخواهد گذشت.

در آن مقام که مقام تحیر و کمال دل دادگی است، جز وصل جانان چیزی برای تو مطرح نخواهد بود و چیزی هم جز فضل و کرامت و عنایت و لطف نسبت به تو برای او مطرح نخواهد بود !!

آنجاست که تمام وجودت یک پارچه فریاد می زند:

یار برداشت ز رخ پرده برای دل من***برد از من دل و بنشست به جای دل من

نتوان گفت زمین است و سما خلوت دوست***خلوت سلطنت اوست سرای دل من

دل من بارگه سلطنت فقر و فناست***آسمان است و زمین است گدای دل من

عشق با آنکه هوای من و آب من ازوست***تریت یافته از آب و هوای دل من

پنجه حسن که معمار بنای ابدی است***کرد از آب و گل عشق بنای دل من

ای که از غرب افق میطلبی کرد اشراق***آفتاب ازل از شرق سمای دل من

دل من کشتی نوح است به دریای فنا***ناخدای دل کشتی است خدای دل من

من که این گونه نحیف هستم و بیمار وضعیف***حق غذای دل من گشت و دوی دل من

به رخ زرد من آن نرگس بیمار گشود***یار بگشود در دار شفای دل من(۱)

ص: ۳۷۴

[فإين عطف عليك برحمته و فضله قبل منك يسير الطاعة و أجزل لك عليها ثوبا كثيرا، و إن طالبك باستحقاقه الصدق و الإخلاص عدلا بك حجبتك و رد طاعتك و إن كثرت و هو فعال لما يريد]

امام صادق عليه السلام می فرماید:

اگر خداوند با تو با رحمت و فضلش رفتار کند، بدون شک طاعت کم و قلیل را از تو قبول کرده و در مقابلش ثواب زیاد به تو عنایت خواهد کرد.

و اگر خداوند عالم، فراخور عظمت و بزرگی خودش از تو درستی افعال و اعمال و صدق بخواند و در این زمینه با تو با عدلش معامله کند، به او راه پیدا نخواهی کرد و طاعت و عبادت تو مردود خواهد شد اگرچه بسیار زیاد باشد که آن حضرت هر چه بخواند انجام خواهد داد.

رحمت و فضل الهی

از آیات کریمه قرآن و روایات استفاده می شود که اگر عبد از روی تسلیم و اخلاص به اجرای فرمان حضرت دوست اقدام کند و از کبایر اجتناب نماید، یا اگر به اغوای شیطان و اضلال هوای نفس مرتکب کبایر شده، به پیشگاه مقدس حضرت او توبه آورد و سر اقرار ظلم به نفس و ذلت و خضوع بر خاک آستان گذارد،

ص: ۳۷۵

بدون هیچ تردید و بدون هیچ شک و ریب و به طور قطع و یقین مورد رحمت و فضل حضرت جانان قرار می گیرد و خداوند با این که فعال ما یشاء و فعال ما یرید است با عدل با او معامله نخواهد کرد؛ زیرا اگر با بندگانش با عدل معامله کند برای احدی حتی مقربین چیزی نخواهد ماند که عبادت کل موجودات را اگر روی هم بریزند و یک جا بخواهند تقدیم محضر مقدس او کنند، لایق و شایسته آن بزرگوار و خالق مهربان نیست. که تمام عبادات ما با همه رنجی که برای اقامه آن برده ایم، در مقابل عنایات و الطاف او قابل سخن نیست.

تمام عبادات ما با همه مشقتی که برای برپا داشتنش کشیدیم در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت او پیشیزی نیست و بلکه معصیت است.

کدام موجود-با هر قدرت و عظمتی که داشته باشد-می تواند حقّ عبادت آن جناب را به جای آورد؟!

و اصولاً- در برابر عظمت و بزرگی او کدام موجود را عظمت و بزرگی هست ؟ که تمام عالم و جهان هستی و کلیه موجودات خلقت در برابر او هم چون نقطه صفر در برابر وجودی بی نهایت در بی نهایت است.

تنها کاری که ما باید در پیشگاه مقدس او انجام دهیم، اقرار به کوچکی و حقارت و عظمت و بزرگی اوست و به خصوص بر ما واجب است از خود و همه شئون خود چشم پوشیده و فقط به عظمت و جلال آن جناب خیره شویم که به قول عارف وارسته، فیض بزرگوار:

خدایا مرا از من آزاد کن ***ضمیرم به عشق خود آباد کن

سرم را به یاد خودت زنده کن ***روان مرا منبع یاد کن

به روی خودت باز کن دیده ام ***دلم را به نظارهات شاد کن

خرابم کن از مستی و بی خودی ***وجودم به ویرانی آباد کن

به فردوس اعلاى راهى نما***به علم لدنيم ارشاد كن

دروم به اسرار معمور دار***بروم به طاعات آباد كن

ز شيطان و نفسم پناهى بده***ز جور اعدايم آزاد كن

بس اندوه و غم بر سر هم نشست***گشادى بده سينه را شاد كن

بود فيض در بند خود تا به كى***خدايا دلى از من آزاد كن

شيوه كسب رحمت در آيات

قرآن كريم به صراحت و قطعيت دلالت دارد بر اين كه هر كس در حد ظرفيت و امكان و استعدادش در خط پر برکت بندگى و مسير عبادت و دايره اطاعت قرار گيرد مشمول رحمت و فضل است:

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۱).

يقيناً كسانى كه ايمان آورده، و آنان كه هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا اميد دارند، و خدا بسيار آمرزنده و مهربان است.

[وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] (۲).

و اما آنان كه چهره هايشان سپيد گشته همواره در رحمت خدايند، و در آن جاودانه اند.

[فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مِنْهُ وَفَضْلِ]

ص: ۳۷۷

۱-۱) - بقره (۲): ۲۱۸.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۱۰۷.

و يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا [(۱)] .

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی آنان را در رحمت و فضلی از سوی خود در آورد، و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند.

[فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ] [(۲)] .

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

[قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ] [(۳)] .

بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند، بهتر است.

[وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ] [(۴)] .

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، هرگز احدی از شما [از عقاید باطل و اعمال و اخلاق ناپسند] پاک نمی شد، ولی خدا هر که را بخواهد پاک می کند و خدا شنوا و داناست.

در باب رحمت و فضل حضرت حق روایات زیاد و بسیار مهمی وارد شده که در طول مباحث آینده کتاب به خصوص در باب توبه به آن ها اشاره خواهد شد و در اینجا از باب نمونه به یک روایت اکتفا می شود:

ص: ۳۷۸

۱-۱ - نساء (۴): ۱۷۵.

۲-۲ - بقره (۲): ۶۴.

۳-۳ - یونس (۱۰): ۵۸.

۴-۴ - نور (۲۴): ۲۱.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ (۱).

از امام صادق علیه السلام آمده: زمانی که قیامت شود، از جانب حضرت حق آن چنان نشر رحمت شود که ابلیس هم در رحمت آن جناب طمع کند !!

بخل در عبودیت موجب دفع رحمت

در هر صورت بر انسان لازم است که وسایل رسیدن خود را به رحمت و فضل جناب دوست آماده کند که بخل در رحمت و عنایت و ارائه فضل در حضرت او نیست، این انسان است که از عبودیت بخل می ورزد و با پرده ظلمانی بخل خویش را از رحمت و فضل در حجاب سنگین فرو می برد!

عارف روشن ضمیر حاج شیخ حسن مصطفوی در رساله کم حجم و پر معنای «لقاء الله» می نویسد (۲):

راه دیگر برای تحصیل رضا عبودیت است، عبودیت عبارت است از اطاعت کردن که توأم با خضوع و تذلل باشد، عبودیت سالک به اختلاف مراحل فرق پیدا می کند.

عبودیت در مرحله دوم: در جهت اعمال و طاعات و عبادات است که وظائف و فرائض را به نیت اطاعت امر پروردگار متعال و قرب او به جا آورد.

عبودیت در مرحله سوم: گذشته از مرحله طاعات و عبادات، از نظر باطن و قلب نیز از صفات برخلاف بندگی پرهیز کرده و هیچ گونه صفات ریا و خودستایی

ص: ۳۷۹

۱ - ۱) - الأملی، صدوق: ۲۰۵، المجلس السابع والثلاثون، حدیث ۲؛ روضه الواعظین: ۵۰۲/۲، مجلس فی ذکر الرجاء؛ بحار الأنوار: ۲۸۷/۷، باب ۱۴، حدیث ۱.

۲ - ۲) - رساله لقاء الله: ۷۳.

و تکبر و تعلق به دنیا و حب جاه و غفلت و افساد، در دل او دیده نشود.

عبودیت در مرحله چهارم: گذشته از مراحل عبادات و صفات، نفس خود را نیز مغلوب و مقهور و فانی کرده و حتی عملی یا نیتی به عنوان نفس خود و انانیت انجام ندهد و برنامه او فقط و فقط برای مولا و به قصد اطاعت او بوده و از ظاهر و باطن و از صمیم دل به جز مولای خود چیزی نمی بیند.

و در اینجا سالک به حقیقت عبودیت نایل می شود و هرگز کوچک ترین نظر و غرض و کمترین مقصود و هدفی به جز انجام وظایف بندگی ندارد و حتی توجه ندارد که به مقامی برسد، قریب پیدا کند، مورد توجه و عنایت قرار بگیرد، از فیوضات و الطاف مولا بهره مند گردد.

در اینجا قرب و بعد و وصل و هجران و درد و درمان فرقی از نظر او نداشته و آنچه پیش آید خواه ملایم یا ناملایم باشد همه خوب و مرضی خواهد بود.

و این مقام عبودیت آخرین درجه سالک است که در قرآن مجید از این مرتبه به تعبیرات «عباد مخلصین»، «عباد مصطفین»، «عباد مؤمنان»، «عباد مرسلین» و «عباد صالحین»، تعبیر آورده است.

چون عبد بر اساس قدرت و توان و وسع و حال خود این راه باعظمت و بابرکت، یعنی راه عبودیت را طی کرد، بدون شک و ریب مشمول رحمت و فضل حضرت جانان خواهد شد.

طاعت قلیل و اجر جزیل

قبول طاعت کم و عطای اجر بزرگ، تنها مختص به حضرت حق است و اوست که از باب لطف و کرم و عنایت و فضل، عمل یسیر را در برابر مزد جزیل و اجر بی نهایت قرار می دهد!

در مدتی محدود، انسان در دنیا عبادت می کند و از معاصی و گناهان پرهیز می نماید و در آخرت از ثواب و اجر بی حساب بهره می برد و این نیست جز فضل و رحمت واسعه حضرت دوست.

امام عاشقان، سید ساجدان! حضرت زین العابدین علیه السلام در دعای سحر ماه رمضان بدین گونه از عنایات و کرم بی پایان حضرت باری تعالی سخن می گوید:

پروردگارا! عمل مرا از من بپذیر که پذیرنده ای جز تو نیست و یادم را والا و بلند گردان که کسی غیر تو یاد آدمی را به اعلا مرتبه نمی رساند، مرا درجه ای رفیع عنایت کن که فضل و رحمت و محبت و لطف، علو درجه ای مرا اقتضا می کند، بار گناهم را فرو ریز که با یک نظر مرحمت گناهانم بر باد رفته و پرونده ام پاک می شود، مرا با خطا و عصیانم یاد مکن و بهره نشستم را در یادت و گفتارم را در مسائلت و دعایم را در هنگام حال نیازم خشنودی و بهشت خود قرار ده.

آنچه از پیشگاه لطف و کرم درخواست دارم به من مرحمت فرما و از فضلت بر من فزونی بخش؛ من بنده ای هستم که به سوی تو رغبت و میل شدید دارم، ای صاحب تمام جهانیان!

پروردگارا! در کتابت اعلام کرده ای از کسی که به ما ستم کرده بگذریم، به خود ستم کرده ایم و جز تو کسی ما را عفو نمی کند، تنها تویی که باید از گناهان ما در گذری پس ما را ببخش، دستور داده ای نیازمند را از در خانه خود نرانیم و اکنون خود ما نیازمندانه به پیشگاهت آمده ایم، ما را جز با روا شدن حاجت از در خانه لطفت بر مگردان.

تو به ما امر کرده ای به زیر دست احسان کنیم، هم اکنون ما بردگان و زیردستان توایم ما را از آتش دوزخ رهایی ده.

ای پناهم به هنگام غمزدگی! ای فریاد رسم به وقت سختی! به تو پناه آورده ام

و از تو فریادرسی می طلبم، در پناه تو شدم که در پناه دیگری نروم، گشایش جز ز تو نجویم، پس به فریادم رس و مرا گشایش ده.

ای آزاد کننده اسیر و عفو کننده از گناه زیاد! عمل اندک مرا بپذیر و گناه بسیارم را عفو کن که تو بخشنده و آمرزنده ای.

آری، اقتضای کرم حضرت حق این است که در برابر عمل یسیر اجر کبیر و مزد بی نهایت عنایت کند؛ شما در آیات قرآن مجید و روایات و اخبار و معارف الهی دقت کنید، ببینید صریحاً اعلام شده که در برابر عبادت محدود بندگان در دنیایی که زمانش بسیار کم است، بهشت جاودان و عیش ابدی قرار داده شده است!

راستی کمال شقاوت و بدبختی و بی حیایی است که انسان چنین مولای کریم و خداوند مهربانی را بگذارد و به دنبال هوای نفس یا امیال و غرایز و هوای دیگران برود!

انسان لازم است نسبت به همه امور راه تفکر و اندیشه پیش گیرد و قدمی بدون تعقل و تفکر در عاقبت کار برندارد.

[وَاعْتَرِفْ بِعَجْزِكَ وَ قُصُورِكَ وَ تَقْصِيرِكَ وَ فِقْرِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَإِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ لَهُ وَ الْمُؤَانَسَةِ بِهِ]

چون به مسجد وارد شدی، به ناتوانی قصور، تقصیر و فقرت در مقابل حضرت او اعتراف کن که روی به عبادت و بندگی حضرت او آورده ای و می خواهی در مقام انس با آن جناب قرار بگیری و این مقام با غنا و خودبینی و خودپسندی و تکبر هیچ گونه مناسبتی ندارد و با این حالات شیطانی که ناشی از خودخواهی است، کسی را به پیشگاه مقدسش راه نیست !!

اظهار عجز هنگام ورود به مسجد

این مطلب از طریق معارف الهی و مسائل علمی به اثبات رسیده که انسان یکی از عاجزترین و ناتوان ترین موجودات روی زمین و بلکه عالم خلقت است.

روزگاری که در رحم مادر قرار داشت، قدرتی برای حفظ خود جز عنایت حضرت حق نداشت؛ روزی که می خواست متولد شود از خود در برابر حوادث احتمالی قوت دفاع نداشت.

چند سالی که در گهواره و دامن مادر و آغوش پدر و ایام صباوت بود، ارزیاب هیچ برنامه ای نبود و با مواظبت و محبت و لطف دیگران خود را به جوانی رساند.

در ایام جوانی در مقابل پیش آمدها چنان ناتوان بود که اگر وسایل علمی

و پزشکی و اجتماعی نبود جان سالم به در نمی برد!

و به وقت پیری و ضعف و عجز و ناتوانی حکومتی کامل بر او برقرار می کند و در یک لحظه ناگهان چراغ پر فروغ عمرش خاموش می شود.

این عاجز ناتوان، اگر وسایل مادی در اختیارش نبود، هیچ کاری از پیش نمی برد و تمام ادعاها و کبر و نخوت و خودبینی و خودخواهیش، طبل توخالی و کیسه ای نازک پر از باد هوا است.

عجز واقعی است که با آب و خاک انسان عجین است و در مقام مقایسه با موجودات زنده، شاید بتوان گفت که انسان از عاجزترین جنبندها صحنه خاک است!

عجز جسمی، عجز عقلی و عجز نفسی، از همراهی انسان دست بردار نیست و راه جبران عجز پناه آوردن به مسائل مادی و برنامه های دنیایی نیست، بلکه راه جبران عجز اتصال معنوی به قدرت لایزال است، همان راهی که تمام انبیا و امامان علیهم السلام و اولیا و عاشقان در آن سیر کردند، خلأ قدرت فقط با عنایت حضرت دوست قابل پر کردن است و بس که تمام وسایل قدرت ظاهری باد آورده و باد برنده است!!

برای رفع عجز و ناتوانی، باید به پیشگاه مقدس او به التماس و لابه و دعا و زاری نشست و عرضه داشت:

یا الهی دردمندان تویم***پای بند بند و زندان تویم

د، خلاصیام از این زندان و بند***رحم کن بگشای این صید از کمند

پادشاهها حکم و فرمان آن توست***این گدا یک لحظه ای مهمان توست

بخششی کن میهمان خویش را***از کرم کن مرغنی درویش را

بخشش تو هست انعام همه***کوس سلطانیت بر بام همه

رحم کن بر حال من ای پادشاه*** این چنین سرگشته را بنمای راه (۱)

انسان در قصور و تقصیر و فقرش نیز موجود عجیبی است که اگر برای جبران این سه مرحله مانند مرحله عجز دست توسل به دامن عنایت او نزنند و سر بندگی بر آستان با عظمت آن جناب نگذارد، جبرانش با هیچ برنامه دیگر امکان ندارد !!

ص: ۳۸۵

۱-۱) - لسان الغیب، عطار نیشابوری (مناجات).

[وَ أَعْرَضَ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ وَ لِيُعَلِّمَ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ عَلَانِيَتِهِمْ]

عرضه اسرار به محضر حضرت حق

در کمال شکستگی و انکسار و رقت قلب و اشک چشم، اسرار خود را بر حضرت او عرضه بدار و به تحقیق بدان که نهان و آشکار تمام خلائق به هیچ وجه از جناب او مخفی نیست و ظاهر و باطن تمام عالم و کلیه موجودات و همه هستی و آفرینش در پیشگاه علم آن حضرت حاضر است.

این معنی را قرآن و روایات با صراحت کامل بیان کرده و تمام جوانب این مسأله را روشن کرده اند:

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ] (۱).

یقیناً چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نیست.

[رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعَلِنُ وَ مَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ] (۲).

پروردگارا! یقیناً تو آنچه را ما پنهان می داریم و آنچه را آشکار می کنیم،

ص: ۳۸۶

۱-۱) - آل عمران (۳): ۵.

۲-۲) - ابراهیم (۱۴): ۳۸.

می دانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست.

[يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ] (۱).

روزی که همه آنان آشکار می شوند، [و چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند]. [و ندا آید: امروز فرمانروایی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهار است.

[إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ] (۲).

او آشکار و آنچه را پنهان است می داند.

[إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ] (۳).

مسلمان کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر می دهند [و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می شوند] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند، بهتر است یا کسی که روز قیامت در حال ایمنی می آید؟ هر چه می خواهید انجام دهید، بی تردید او به آنچه انجام می دهید، بیناست.

[وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ] (۴).

ص: ۳۸۷

۱-۱ - مؤمن (۴۰): ۱۶.

۲-۲ - اعلی (۸۷): ۷.

۳-۳ - فصلت (۴۱): ۴۰.

۴-۴ - ممتحنه (۶۰): ۱.

من به آنچه پنهان می داشتید و آنچه آشکار کردید داناتریم، و هر کس از شما با دشمنان من رابطه دوستی برقرار کند، مسلماً از راه راست منحرف شده است.

[قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمَهُ اللَّهُ وَ يَعْلَمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] (۱).

بگو: اگر آنچه [از نیت های فاسد و افکار باطل] در سینه های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خدا آن را می داند. و نیز آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، می داند و خدا بر هر چیز تواناست.

[لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ] (۲).

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و اگر آنچه [از نیت های فاسد و افکار باطل] در دل دارید آشکار کنید یا پنهان سازید، خدا شما را به آن محاسبه می کند.

علم حضرت حق

اشاره

در این مسأله که از دیرزمان میدان بحث فلاسفه بزرگ و عارفان عالم و اندیشمندان چیره دست بوده و هریک به فراخور دانش محدود خود و عقل مدار بسته خویش مطالبی گفته اند، لازم بلکه واجب و فریضه است که به کتاب حضرت حق یعنی قرآن مجید و روایات اصیل باب با عظمت توحید مراجعه شود که مراجعه کننده، در این مسأله از سردرگمی و دچار شدن به تناقض و تفصیل در علم

ص: ۳۸۸

۱-۱) - آل عمران (۳): ۲۹.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۸۴.

به کلیات و جزئیات، مصون و محفوظ خواهد ماند.

آنان که معارف را از قرآن و روایات چشیده اند و با ریاضت های شرعی راه را پیموده اند درباره علم حق تعالی به موجودات و باطن و ظاهر آنان می گویند:

ذات حضرت احدیت آگاه و عالم به تمام موجودات کلیه و جزئیه و بسیط و مرکب و فلکی و عنصری و زمانی و دهری و سرمدی و مجرد و مادی و برزخی است و از احاطه علم او ذره ای از ذرات «غیب و شهود» و آفرینش خارج نیست.

[وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ] (۱).

و به اندازه وزن ذره ای در زمین و آسمان از پروردگارت پوشیده نیست و نه کوچک تر از آن ذره و نه بزرگ تر از آن نیست، مگر آنکه در کتابی روشن ثبت است.

[يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ] (۲).

آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان نازل می شود، و آنچه را در آن بالا می رود می داند. و او با شماست هر جا که باشید.

«تفسیر تبیان» ذیل این آیه چنین توضیح داده است:

تمام چیزهایی که در زمین داخل می شود و در آن پنهان می گردد مانند حبه و هسته و آنچه که از زمین خارج می شود از نباتات و حیوانات و جمادات بر ذات اقدس الهی پوشیده نیست و خداوند به همه آن ها دانا و خبیر است.

ص: ۳۸۹

۱-۱) - یونس (۱۰): ۶۱.

۲-۲) - حدید (۵۷): ۴.

هم چنین آنچه که از آسمان فرود می آید از باران و غیر باران و آنچه که به آسمان بالا می رود از فرشتگان و اعمال مردم، خداوند به همه آن ها عالم و آگاه است (۱).

دستیابی بشر به حقایق علمی

از حضرت سجاد علیه السلام درباره توحید سؤال شد. در جواب فرمود:

خدا می دانست که در آخر زمان افراد عالم و مردان دقیق و کنجکاو خواهند آمد، خداوند [قل هو الله احد] و چند آیه از سوره حدید را تا [وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] (۲) نازل فرمود (۳).

جمله [وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا] (۴) از سوره حدید، جزء آیات پیش از [عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] است که در حدیث حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمده است.

این که امام سجاد علیه السلام در فهم این آیه به عمق دانش مردمی در آخر زمان اشاره می کند شاید ناظر به مطلبی باشد که دنیای امروز بدان متوجه شده است.

در فیزیک زیستی می گویند:

هوایی که کره زمین را در بر گرفته و قطر آن در حدود ۸۰۰ کیلومتر است و با سرعت صد هزار کیلومتر در ساعت، با حرکت زمین حرکت می کند، یکی از بزرگ ترین عواملی است که از جهات متعدد حافظ حیات موجودات کره زمین است و یکی از آن جهات سوزاندن و متلاشی کردن سنگ هایی است که علی الدوام

ص: ۳۹۰

۱-۱) -التبيان: ۵۱۹/۹-۵۲۰، ذیل آیه ۴ سوره حدید.

۲-۲) -حدید (۵۷): ۶.

۳-۳) -الكافي: ۹۱/۱، باب النسبه، حدیث ۳؛ التوحيد، صدوق: ۲۸۳، باب ۴۰، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۲۶۳/۳، باب ۹، حدیث ۲۱.

۴-۴) -حدید (۵۷): ۴.

از نقاط دور دست وارد اتمسفر زمین می شوند.

فرانک آلن استاد فیزیک زیستی می گوید:

جوی که از گازهای نگاهبان زندگی بر سطح کره زمین تشکیل شده، آن اندازه ضخامت و غلظت دارد که بتواند هم چون زرهی زمین را از شر مجموعه مرگبار بیست میلیون سنگ های آسمانی در روز که با سرعتی در حدود پنجاه کیلومتر در ثانیه به آن برخورد می کنند در امان نگاه دارد.

در اطراف خورشید و زمین، میلیون ها و هزارها میلیون سنگ های شهابی وجود دارد که به دور خورشید مانند زمین می گردند و چون سرد و منجمد هستند، فقط در نور خورشید می درخشند، ولی چون کوچک هستند مقدار نور منعکس آفتاب کافی نیست که ما آن ها را ببینیم.

زمین به علت قوه جاذبه ای که دارد هر روز میلیون ها از این سنگ های سماوی را که به دور خورشید می گردند، جذب می کند، بدین ترتیب که آن ها را به طرفی کشیده و مجذوب خود می سازد.

سرعت این سنگ ها به قدری زیاد است که گاهی تا هفتاد کیلومتر در ثانیه می رسد و به علت همین سرعت پس از برخورد با هوا، نه تنها داغ بلکه از حرارت سفید می شوند، به این جهت است که ما آن ها را گلوله های آتشین می بینیم.

امام سجاد علیه السلام در زمینه سؤال توحید، به آیات اول سوره حدید اشاره کرده و از مردم نکته سنج و عمیق دوره آخر زمان نام برده است.

این آیات، حاوی نکات بزرگ کتاب آفرینش است، در این آیات از خلقت کیهان، از موجودات ارضی و سماوی، از زندگی و مرگ از آغاز و انجام، از ظاهر و باطن، از واردات و صادرات زمین و خلاصه از مطالبی سخن گفته که هر یک از آن ها، در دنیای کنونی به عنوانین:

کیهان شناسی، زمین شناسی، گیاه شناسی، حیوان شناسی، بیوشیمی و بیوفیزیک، یک موضوع اساسی علمی دانشگاهی است؛ بسیاری از دانشمندان الهی امروزه با مطالعه و تحقیق در یکی از این مسائل به وجود آفریدگار جهان ایمان آورده اند.

در این آیات خداوند بزرگ به صفات: حکیم، حیات بخش، مرگ آفرین، توانا، بینا و دانا یاد شده است، درباره علم باری تعالی می گوید:

[يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا] (۱).

آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان نازل می شود، و آنچه را در آن بالا می رود می داند.

دیروز برای آنچه از آسمان بر زمین نازل می شود، به باران و ابرها مثل می زدند و همان طور که در ادعیه و اخبار آمده است، خداوند، به عدد قطرات باران آگاه و عالم است، ولی امروز با توجه به روایت امام سجاد علیه السلام و با توضیحی که درباره سنگ های سماوی و سوختن آن ها در جو زمین داده شد، می توان باریدن سنگ های کیهانی را نیز به عنوان مثال دیگری برای علم الهی ذکر کرد.

دانشمندان می گویند:

هر روز در حدود بیست میلیون سنگ های کوچک و بزرگ از آسمان به زمین نازل می شود، بیست میلیون یک عدد تقریبی است ولی خداوند به عدد واقعی آن ها عالم و آگاه است.

دانش امروز می گوید: گاهی سنگ های بزرگی وارد جو زمین می شوند که

ص: ۳۹۲

قسمتی از آن‌ها بر اثر برخورد با جو می‌سوزد و باقی مانده‌اش در خشکی یا دریا فرود می‌آید و کسی از عدد آن‌ها و محل فرود آمدن آن‌ها آگاهی ندارد، ولی خداوند از عدد واقعی و نقطه فرودشان آگاه است.

جالب آنکه سنگ‌های سوخته به صورت ذرات کوچک خاکستر در جو زمین پراکنده می‌شوند، بعضی از آن ذرات به زمین می‌رسند و بعضی هم چنان در جو زمین سرگردان می‌مانند، عدد سرسام‌آور آن ذرات بر احدی آشکار نیست، ولی خداوند از عدد آن‌ها نیز آگاه است.

دانش امروز می‌گوید:

کره زمین با نیروی جاذبه خود تمام اجسام کوچک و بزرگ را به طرف خود جذب می‌کند و با نیروی جاذبه تمام اشیا و ذرات در سطح کره زمین یا در جو آن که میدان جاذبه زمین است نگاهداری می‌شوند، ولی گاهی اتفاق می‌افتد که بر اثر شرایط ناشناخته و وضع و محاذات مخصوصی پاره‌ای از ذرات از محیط جاذبه زمین فرار می‌کنند و راه فضای بی‌کران کیهان را در پیش می‌گیرند.

با نویدی که حضرت سجاد علیه السلام داده است امید می‌رود در آینده با پیشرفت‌های سریع علمی، بشر به واقعیت‌های دیگری پی‌برد و بسیاری از مسائل مجهول و ناشناخته امروز برای مردم فردا معلوم گردد، در آن موقع دانشمندان الهی جمله:

[وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا] (۱).

آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن بیرون می‌آید.

را از دیده وسیع‌تری خواهند دید و در پیشگاه ذات اقدس الهی با خضوع بیشتری مراتب عبودیت و بندگی خود را ابراز خواهند داشت.

ص: ۳۹۳

درباره علم خداوند به ساختمان طبیعی انسان ها و تفاوت های گوناگونی که از نظر عقل، هوش، حافظه، اندام، سرشت و منش دارند و در رحم مادر پایه گذاری می شود قرآن شریف می فرماید:

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزِدَّادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ (۱).

خدا [حالات، صفات و زمان ولادت] جنین هایی را که هر انسان و حیوان ماده ای آبستن است، و آنچه را رحم ها [از زمان طبیعی حمل] می کاهند و آنچه را می افزایند، می داند و هر چیزی نزد او اندازه معینی دارد.

در کتاب «همبستگی امور» (۲) می خوانیم:

به طوری که تحقیقات اخیر دانشمندان اثبات کرده است:

هر سلول جنسی مربوط به انسان بیست و سه کروموزوم دارد و هر کروموزوم دارای قریب یک صد هزار ژن و هر ژن دارای یک مولکول درشت است و هر کدام از این مولکول ها ده هزار پله داشته و هر پله می تواند یک حالت به خود بگیرد.

پس با این حساب می توان گفت که حد اکثر صفات و مشخصات ارثی نوع انسان $23/000/000/000 * 100000 * 100/000 * 100$ خواهد بود.

این عدد فقط مربوط به مسأله کروموزوم است، تعداد سلول ها و کلیه اموری که حیات انسان بر آن استوار است اعم از امور ظاهری که تشکیل دهنده آن ها اتم ها

ص: ۳۹۴

۱- (۱) - رعد (۱۳): ۸.

۲- (۲) - همبستگی امور: ۱۱۹.

است و امور باطنی را در نظر بگیرید ببینید چه عدد می شود. عددی که هیچ ماشینی و ملتی و جمعیتی و حتی تمام انسان های ادوار تاریخ و تمام ملائکه از احصای آن عاجزند، ولی برای حضرت حق تمام واقعیت های با وزن و جرم و عدد کاملاً روشن است.

مگر دنیای اتم ها کم دنیایی است، دنیای اتم ها از بهت آورترین دنیاهایی است که بشر در صحنه عناصر و اجزای ذره بینی عالم دیده است.

در کتاب «از اتم تا ستاره» از قول مؤلف - که از دانشمندان به نام این علم است - می خوانیم:

خیال می کنم درباره بزرگی این اتم ها فکر می کنید، اگر به شما بگویم که اتم هم چون چیزی است که قطر آن نزدیک دو میلیون میلی متر است، شاید از این بیان زیاد به حقیقت اندازه آن پی نبرید.

به همین جهت به ذکر مثالی می پردازم، به سکه یک ریالی توجه کنید و بدانید که در کلفتی آن می توان ده میلیون اتم را روی یکدیگر قرار داد، در یک انگشتانه پر از هوا بیست و پنج میلیارد میلیارد اتم وجود دارد.

من راجع به میلیارد با شما سخن می گویم و می ترسم که به عظمت این عدد متوجه نباشید.

فرض کنید که در سال اول میلاد مسیح نیاکان شما ثروتی قارونی معادل بیست و پنج میلیارد میلیارد فرانک دارا بوده اند و نیز فرض کنید در خرج کردن این دارایی گشادبازی شده و در هر ثانیه چهارصد و هشت میلیون از آن به مصرف رسیده باشد با همه این احوال این ثروت شصت و یک سال دیگر تمام خواهد شد.

اگر بیست و پنج میلیارد میلیارد اتم را پهلوی یکدیگر قرار دهیم، زنجیری ساخته می شود که می تواند شصت بار دور کره زمین بپیچد !!

حالا خوب درک می کنید که اشیا به این اندازه کوچک را هرگز نمی توان زیر قوی ترین ذره بین ها تماشا کرد.

با ریزبین های خیلی قوی که اکنون داریم نمی توانیم چیزهای دقیق تر از ۲ ده هزارم میلی متر را ببینیم و این دو ده هزارم میلی متر نسبت به یک اتم هم چون موجود غول آسایی جلوه می کند !!

شما حساب کنید که تمام عوالم ظاهر از اتم تشکیل شده و عدد آن ها چه اندازه است؟ قرآن مجید می گوید. به تمام این اعداد و ارقام فقط خداوند عزیز آگاه و بینا و عالم است.

[إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] (۱).

یقیناً او به همه چیز داناست.

این شیئی که اسمش بسیار عظیم است، خود بس خرد می باشد، در هوای گرم اگر لیوان آبی به دست بگیرید چقدر اتم در این لیوان است؟

جواب این سؤال تقریباً عددی است مساوی با یک و در برابر او بیست و چهار صفر !!

این عدد برای هیچ کس معنای صحیحی ندارد، برای روشن تر شدن مسأله این طور باید گفت: به فرض چند صد میلیون از اتمی که در لیوان است بگیرید و آن را روی مربعی که دو و نیم سانتی متر مربع مساحت دارد قرار دهید، این کار را تکرار کنید، چندین بار صدها میلیون اتم را از لیوان گرفته و روی یک مربع دیگر به همین اندازه قرار دهید تا لیوان خالی شود. به زودی خواهید دانست که به این ترتیب با اتم های محتوی یک لیوان کلیه سطح زمین را پوشانیده اید !!

ص: ۳۹۶

آن وقت حساب کنید چه اندازه آب در عالم است و چقدر موجود که وجود همه آن ها از اتم مرکب است در صفحه هستی است، عدد این اتم ها را خیلی راحت و آسان خداوند بزرگ می داند آن هم به علم تفصیلی نه اجمالی!

بحث در علم الله فقط در اعداد و اوزان نیست، بلکه پروردگار بزرگ به همه چیز با تمام خصوصیاتش به طور تفصیل آگاه و بینا است.

کوشه ای دیگر از علم حق در آیات و روایات

قرآن درباره علم حق در آیات متعددی مسائل مهمی را طرح می کند، از جمله می فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ ﴾ [۱].

یقیناً خداست که دانش قیامت فقط نزد اوست، و [تنها او] باران را نازل می کند، و [اوضاع و احوال] آنچه را در رحم هاست می داند.

درباره علم خداوند به تمام اعمال خوب و بد و کارهای روا و ناروای مردم قرآن شریف می گوید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴾ [۲].

بی تردید خدا به آنچه انجام می دهند داناست.

درباره علم پروردگار به سرائر و ضمائر مردم و این که خداوند از نیات و افکار آنان آگاه است در قرآن مجید آیات متعددی آمده است:

ص: ۳۹۷

۱- ۱) - لقمان (۳۱): ۳۴.

۲- ۲) - فاطر (۳۵): ۸.

[يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ] (۱).

[او] چشم هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می نگرد و آنچه را سینه ها پنهان می دارند، می داند.

راوی حدیث از حضرت صادق علیه السلام معنی «خائنه الاعین» را پرسید. حضرت در پاسخ فرمود:

آیا ندیده ای که گاهی انسان چیزی را به طوری نگاه می کند که گویی آن را نمی بیند، این خائنه اعین است (۲).

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام معنی آیه [يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى] (۳) را پرسید، حضرت فرمود:

سر آن چیزی است که در ضمیرت وجود دارد و آن را پنهان نگاه می داری و اخفی آن چیزی است که زمانی به دلت خطور کرده، آن گاه آن را فراموش کرده ای (۴)!

شما اگر بخواهید به علم حضرت او آگاه شوید، ابتدا باید به قسمتی از هویت و هستی موجودات واقف گردید و دنیای اعجاب انگیز بعضی از مخلوقات را دقت کنید، سپس آن ها را نمونه کل هستی گرفته و با نظر به هستی و این که وسعت آن را تا قیامت و بعد از آن کسی آگاه نمی شود به دورنمایی بسیار دور از علم حق به موجودات آگاه شوید !!

ص: ۳۹۸

۱-۱ - غافر (۴۰): ۱۹.

۲-۲ - معانی الأخبار: ۱۴۷، باب معنی خائنه الاعین، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۴/۸۰، باب ۲، حدیث ۴.

۳-۳ - طه (۲۰): ۷.

۴-۴ - معانی الأخبار: ۱۴۳، باب معنی السر و اخفی، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۴/۷۹، باب ۲، حدیث ۲.

عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَفْيَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْقَصَّابُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْتَهَى عِلْمِهِ فَقَالَ: لَا تَقُلْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهَى (۱).

سليمان بن سفیان می گوید: ابو علی قصاب گفت: در محضر حضرت صادق علیه السلام بودم، پس گفتم: حمد خدای را به منتهای علمش. حضرت فرمود: این گونه مگو؛ زیرا برای علم او نقطه منتهای نیست.

امام صادق علیه السلام بنا بر نقل صدوق در کتاب «التوحید» می فرماید:

خداوند به تمام کائنات قبل از آفرینش آسمان ها و زمین آگاه بود (۲).

برای درک صفات حق به خصوص علم، قدرت و اراده، قبل از رجوع به کتب فلسفی، ضروری است به قرآن مجید و روایات اصیل اسلامی مراجعه کرد، آن گاه برای پی بردن به نقص و عیب کلام بعضی از فلاسفه در صفات حضرت حق به کتب فلسفه مراجعه نمود.

برای درک این گونه مسائل به نحو تفصیل به حکیمان و فیلسوفانی مراجعه کنید که تشنگی علمی خویش را از چشمه پر برکت علم انبیا و امامان علیهم السلام سیراب کرده اند.

این بزرگواران آنچه در کتب خود آورده اند، نتیجه زحمات و کوشش آنان، در آیات قرآن و روایات و آیات آفاق و انفس است.

در هر حال به فرموده حضرت صادق علیه السلام اسرار خود را به جناب او از باب عجز و شکستگی عرضه بدار و به یقین و حقیقت بدان که بر حضرت او چیزی از آشکار

ص: ۳۹۹

۱-۱) - التوحید، صدوق: ۱۳۴، باب ۱۰، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۳۷/۷، باب ۵۸، حدیث ۸۹۳۸؛ بحار الأنوار: ۸۳/۴، باب ۲، حدیث ۱۱.

۲-۲) - التوحید، صدوق: ۱۳۵، باب ۱۰، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۸۴/۴، باب ۲، حدیث ۱۴.

و نهان پنهان نیست.

او در عین این که واقف به اسرار و تمام اوضاع کیفی و کمی موجودات است، ولی علاقه دارد، عبد در پیشگاهش به تضرع و زاری برخیزد و ملتمسانه به دربارش اشک بریزد و با زبان سرّ، حال دل و روح خویش را به مولایش عرضه بدارد.

چنانچه به مسأله دعا در قرآن اشاره رفته و از بندگانش می خواهد به درگاهش بنالند و در حال دعا و زاری و توبه و انابه باشند.

ص: ۴۰۰

[وَ كُنْ كَأَفْقَرِ عِبَادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَخْلُ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَحْجُبُكَ عَنْ رَبِّكَ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَ الْأَخْلَصَ وَ انْظُرْ مِنْ أَيْ دِيوَانٍ يَخْرُجُ إِسْمُكَ]

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

چون به مسجد وارد شدی به حقیقت و راستی باید این معنی را نسبت به خود حس کنی که تو نیازمندترین فقیران و محتاجان و نیازمندان به پیشگاه او هستی و دل از آنچه تو را از مولایت مانع می شود و بین تو و محبوبت پرده می اندازد خالی کنی که حضرت او جز پاک ترین و خالص ترین عباد و برنامه ها را نمی پذیرد و مسأله مهم دیگر آن است که بینی عاقبت نامت از کدام دفتر و از کدام دیوان خارج می شود!!، دفتر و دیوان اهل سعادت یا دفتر و دیوان اشقیا.

توفیق درک محضر حق با سه موضوع

اشاره

در جملات نورانی بالا سه موضوع بسیار مهم گوشزد شده که با توجه به آن سه موضوع می توان خویش را لایق محضر آن جناب کرد:

۱- احساس فقر و نیاز در نقطه نهایی آن در پیشگاه حضرت حق.

۲- خالی کردن دل از آنچه که مانع بین انسان و خدا است.

۳- با بینایی کامل نظر کردن به خود که نام انسان از کدامیک از دو دیوان سُعدا یا اشقیا در عاقبت کار خارج خواهد شد.

ص: ۴۰۱

قبل از این که انسان با معارف عالیة الهیة روبرو شود و با تذکرات بسیار پر ارزشی که در آن معارف متوجه انسان است روبرو شود، اگر اندکی تأمل و مختصری فکر در حق خود کند در می یابد که به هیچ وجه مالک ملکی نیست و به هیچ وجه برای او به اندازه سر سوزنی قدرت و قوت نمی باشد.

از هنگام ولادت تا وقت خروج از دنیا غرق در فقر محض و آغشته به نیاز صرف و محکوم احتیاج به دیگری است.

نه در خلقت و آفرینش خود، او را اختیاری است و نه خروجش از دنیا به دست اراده اوست و نه آنچه در این مبدأ و انتها بر او می گذرد، مایه های اولی و استعداد های اصلی اش در اختیار اوست.

این همه که در خط تاریخ، در خود احساس غنا کرده اند، غنایی که متولد از حالات ابلیسی است، غنایی که منبع شرور و معاصی و گناهان و تخلفات و پستی هاست، همه و همه ناشی از غفلت انسان نسبت به خویش و خدای خویش است.

انسان اگر خود را بشناسد و اگر اندکی معرفت به خدای مهربان خویش پیدا کند هرگز در هیچ امری احساس غنا و بی نیازی نمی کند، بلکه به این معنی واقف می شود که در کمال فقر و در اوج نیازمندی و در نقطه کمال احتیاج است.

چون به این حقیقت واقف شود و به این معنی برسد که از خود، منیت و خودیتی ندارد و هویت و شخصیتش از او نیست، بلکه مملوک ضعیف و مسکینی ناتوان و نیازمندی دردمند و گدایی بی چیز در برابر مالکی قوی و آقایی عزیز و بی نیازی جمیل و صاحب غنایی بزرگ است، به آن جناب متوسل شده

و برای بیشتر شناختن فقر خود و مالکک غنی خویش دنبال معارف الهیه رفته و با تمام وجود به توفیق حضرت دوست به آنچه باید برسد، می رسد و آن حجاب و پرده که باید از خانه قلبش کنار رود، کنار می رود، آن زمان است که تمام لحظانش متوجه حضرت یار شده و با تمام هستی و وجودش به پیشگاه مقدس او عرضه می دارد:

خداوندا چو توفیقم فزودی***ره تحقیق را با من نمودی

همی خواهم بدین راهم بداری*** به فضل خویش آگاهم بداری

که تا گردد نهانی ها عیانم*** به فضل خویش گویا کن زبانم

به نورحق چوینا شد مرا چشم*** نیاید باطملم دیگر فراچشم

به حکمتها مزین کن دلم را*** گشاده کن تمامت مشکلم را(۱)

چون وارد دریای معرفت شود، با تمام وجود خود گوش گشته و صدای دلربای یار را در قرآن مجید و فرقان حکیم می شنود که حضرت دوست به تمام انسان ها خطاب می فرماید:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ] (۲)

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

این زمان است که برای جبران فقر و شکستگی و ضعف و مسکنت و ذلت و حقارت و نداری و پستی به دامن حضرت جانان می آویزد و آن دامن پر مهر و مرحمت و پر لطف و عنایت را رها نمی کند، تا مولای مهربان و آقای بزرگوارش ندای او را به غنای خود جبران نماید.

این زمان است که دگرگونی عجیبی در او پدید می آید و دل و قلب و جان

ص: ۴۰۳

(۱-۱) - عطار نیشابوری.

(۲-۲) - فاطر (۳۵): ۱۵.

و روحش حال دیگری پیدا کرده و از چیزی جز اتصال به حضرت دوست و مناجات با او لذت نمی برد و در این زمان است که جز او نخواهد و جز او نگوید و برای غیر او کاری نکند و به هر کاری دست بزند به عشق او دست بزند.

برای یافتن فقر و مسکنت خویش، به دعای با عظمت عرفه امام حسین علیه السلام و دعای ابو حمزه ثمالی در ارتباط با سحر ماه رمضان و دعای کمیل مراجعه کنید که در این سه دعا عاشقان حق و شیفتگان حقیقت، وضع انسان را آن طوری که هست بیان کرده اند.

۲- تخلیه دل از موانع وصال

خالی کردن دل از آنچه که مانع بین انسان و خداست، به تحصیل ایمان به خدا و روز قیامت از طریق آیات و روایات و معارف الهیه میسر است که چون قلب به تحصیل این دو حقیقت از طریق نبوت و امامت موفق شود، تمام حجاب ها از قبیل: کفر، شرک، نفاق، کینه بی جا، بغض و عداوت بی مورد، حسد، بخل، غرور و سایر اوصاف رذیله از دل برداشته شود و بین انسان و مقام قرب حضرت دوست بدون مانع می گردد؛ در این زمان است که دل مهبط انوار و منبع معرفت و سرای عشق معشوق حقیقی خواهد گشت.

اگر به دل برسید به همه چیز رسیده اید و اگر دل را رها کنید به جایی نرسیده و این صفحه پاک الهی و میدان آماده برای فیوضات ربانی را محل بدترین صفات و رذایل کرده و با دست خود وسیله فنا و هلاکت خویش را فراهم کرده اید!

راه رسیدن به مقام قرب از طریق دل می گذرد و بدون توجه به قلب راهی برای رسیدن به کمالات نیست.

قرآن مجید و روایات روی مسأله قلب نسبت به دیگر اعضا توجه ویژه ای دارند

و آن قدر که برای تزکیه و تصفیه دل از انبیا و ائمه و حکما و عرفا مطلب رسیده برای چیزی نرسیده است.

تنها محور بحث عاشقان و عارفان در طول تاریخ قلب بوده، قلب در عقیده آنان، عقیده ای که از وحی سرچشمه گرفته اگر به جانب صلاح رود، تمام هستی انسان رو به صلاح می رود و اگر به جانب فساد روی آورد، همه هستی و موجودیت انسان به فساد کشیده می شود !!

۳- ثبت نام در دیوان سعدا

اشاره

اصولا از آیات و روایات استفاده می شود که برای انسان ها دو نوع دیوان و دفتر هست: دفتر سعدا، دفتر اشقیا، یا به تعبیر قرآن دیوان نعیم و دیوان سجین.

انعکاس نام انسان در هریک از این دو دیوان به تمام معنی بستگی به اختیار و انتخاب خود انسان دارد.

وجود مقدس حضرت حق کلیه وسایل هدایت را اعم از نبوت، امامت، کتاب، عقل، فطرت، وجدان، اختیار و اراده برای انسان آماده فرموده است و به تمام معنی راه را از چاه برای تمام افراد نمایانده است و رشد را از غی روشن کرده است؛ این انسان است که باید با حسن اختیار، راه سلامت و سعادت و خیر را انتخاب کند و آن را تا لحظه خروج دنیا حفظ کرده و نسبت به آن ثابت قدم باشد تا نامش در دیوان اهل سعادت ثبت و از دفتر اشقیا محو گردد، ورنه به خاطر رها گذاشتن تمایلات، غرایز، خواسته ها، شهوات و افتادن در انواع گناهان و معاصی، از رحمت و عنایت حضرت حق محروم و ممنوع گشته و زمانی خواهد آمد که توفیق توبه را از دست نهاده و نامش در دیوان اشقیا ثبت خواهد شد !!

در وضع قلب و نحوه اندیشه و عمل آن با دقت کامل و بصیرت تمام اندیشه

کن، سپس خود را با ترازوی عالی حق یعنی قرآن مجید بسنج تا بر تو معلوم گردد، نامت جزء کدامیک از دو دیوان است، اگر جزء اشقیایی سعی کامل کن تا خویش را از این سیه روزی و تیره بختی نجات دهی و اگر نامت جزء دیوان سعدا است، در این زمینه هم کوشش تمام به خرج بده که تا هنگام خروج از دنیا این نام را در آن دفتر حفظ نمایی!

آری، این انسان است که به دست خود نامش را در دفتر اهل سعادت می برد و از دیوان اشقیا محو می کند و نیز این انسان است که با اراده و اختیار، نامش را از دفتر اهل سعادت محو کرده و در دیوان اشقیا ثبت می کند! در زمینه حسن اختیار و سوء اختیار داستان های مهمی در تاریخ بشر اتفاق افتاده که راستی عبرت انگیز است.

شقاوت ابدی

صاحب کتاب با عظمت «مکاتیب الائمة»، مرحوم فیض کاشانی، داستانی را نقل می کند که هر انسانی نسبت به آن مات و مبهوت می شود:

زمانی که عثمان کشته شد و از دار دنیا به عالم بقا منتقل گشت، مردم با امیر المؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند.

مردی بود به نام حبیب بن منتجب که از طرف عثمان فرماندار قسمتی از نواحی یمن بود، امام علیه السلام او را بر مقامش ابقا کرد و نامه ای به این مضمون به او نوشت:

به نام خداوند بخشاینده مهربان

از بنده خدا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به حبیب بن منتجب:

درود بر تو، من خدایی را که جز او خدایی نیست سپاس می گویم و بر عبد و فرستاده اش محمد صلی الله علیه و آله صلوات می فرستم.

ای حبیب بن منتجب! تو را بر کاری که داری ابقا می کنم، بر عمل و برنامه ات

پابرجا باش و سفارشم به تو این است که با رعیت به عدالت رفتار کن و اهل مرز و بومت را زیر پوشش احسان بگیر و بدان که اگر کسی سرپرست ده مسلمان شود و عدالت را در میان آنان رعایت نکند، در قیامت در حالی که دو دستش به گردش بسته، محشور می شود و تنها راه نجات در این مهلکه عدالت است، چون نامه ام به تو رسید بر کسانی که از اهل یمن می پذیرند بخوان و از آنان برای من بیعت بگیر، اگر همانند بیعت رضوان با تو عمل شد، بر فرمانداریت پابرجا باش، ده نفر از عقلا و فصحا و افراد مورد اطمینان و آنان که در فهم و شجاعت بهترین کمک مردمند و عارف به حق و عالم به دین و آگاه به نفع و ضرر و خوش رأی ترین آنان است به سوی من گسیل کن، بر تو و بر ایشان سلام.

نامه را بست و مهر کرد و به دست عربی داد تا به والی یمن برساند. او نامه را رساند، حبیب نامه را گرفت و آن را بوسید و بر چشم و سرش گذاشت، آن گاه بر فراز منبر قرار گرفت، پس از حمد و ثنای حضرت حق و درود بر پیامبر و آتش گفت:

ای مردم! عثمان از دار دنیا در گذشت، مردم پس از او با عبد صالح، امام ناصح، برادر و خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از همه سزاوارتر به خلافت بود، آن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله با او عقد اخوت بست، آن مردی که غم و رنج از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دور کرد، شوهر دخترش و وصیش و پدر دو سبطش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند، اکنون شما مردم یمن نسبت به این بیعت چه می گوئید و چه نظر دارید؟

راوی می گوید: صدای ناله مردم برخاست، اشک شوق بر چشمشان دوید، از شدت خوشحالی به صدای بلند گریه کردند و گفتند:

«سمعاً و طاعة و حباً و کرامه لله و لرسوله و لآخی رسوله»!!

مردم به عنوان علی علیه السلام با حبیب بیعت کردند، پس از بیعت از آنان خواست

طبق شرایط امیر المؤمنین علیه السلام ده نفر را انتخاب کنند، شرایط این چنین بود:

عادل، فصیح، ثقه، فهیم، شجاع، عارف بالله، عالم به دین، آگاه به نفع و ضرر، تیز رأی، تا پس از انتخاب از یمن به مدینه روند و محضر مقدس مولای عاشقان را جهت دستور گرفتن برای اوضاع یمن درک کنند.

انتخابات شروع شد، از میان تمام مردم صد نفر واجد شرایط انتخاب شدند، از صد نفر هفتاد نفر، از هفتاد نفر سی نفر، از سی نفر ده نفر که در میان آن ده نفر یکی از چهره های شاخص عبد الرحمن بن ملجم مرادی بود!

و او هم به عنوان سخنگوی هیئت ده نفره شناخته شد، از یمن حرکت کردند و در مدینه به حضور پیشوای پرهیزکاران رسیدند و بر او به خلافت و حکومت سلام کرده و تهنیت گفتند. حضرت جواب آنان را داد و به همه خوش آمد گفت، آن گاه پسر مرادی از جای برخاست و به عنوان سخنگوی هیئت چنین گفت:

سلام بر تو ای امام عدالت پیشه و چهره نورانی کامل و شیر بیشه شجاعت و سخاوت! و ای قهرمان نیرومند و ای سوار دریادل و ای کسی که خداوند بزرگ او را بر تمام مردم برتری داده! درود خدا بر تو و آل بزرگوارت، به صدق و حقیقت شهادت می دهم که تو پیشوای تمام مؤمنانی و تو جانشین پیامبری و خلیفه پس از اوایی و وارث علم رسول اسلامی، خدا لعنت کند کسی که حق تو را انکار کند و مقامت را منکر باشد، چه نیکوست که امروز امیر مردم و پایه حیات و زندگی هستی، عدلت در میان مردم چون خورشید می درخشد و فضل و عنایتت چون باران پی در پی بر مردم می بارد، ابر رحمت و رأفتت بر سر مردم سایه افکنده، حبیب بن منتجب ما را به سوی تو فرستاده و ما از این آمدن سخت خوشحالیم و امید است در این دیدار برای ما و تو مبارک باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام پس از شنیدن این سخنرانی و بیانات جالب و فصیح، دو

چشم بر پسر مرادی دوخت، آن گاه نظری به هیئت انداخت، سپس به آنان خیلی نزدیک شد و نامه فرماندار خود را از آنان گرفت و باز کرد و خواند و خوشحال شد، آن گاه امر کرد به هریک از آن ده نفر یک حلهٔ یمانی و ردای عدنی عنایت شود و دستور داد آن ده نفر را با کمال محبت پذیرایی کنند، وقتی هیئت از نزد امام برخاست ابن ملجم بلافاصله سه خط شعر عالی در مدح حضرت سرود که مضمونش این است:

تو بزرگوار و پاکیزه و صاحب بخششی و فرزند شیران نر در مرحلهٔ عالی و بلند شجاعتی، ای وصی محمد! خداوند تو را به واقعیت های مختص فرموده و فضل و مقام تو را در قرآن مجیدش ستوده، زهرا علیها السلام آن بلند مرتبه عالی همت و دختر نبی گرامی را خداوند بزرگ جهت همسری تو قرار داده.

سپس گفت: یا علی! آنچه از برنامه های الهی و اجتماعی از ما می خواهی بخواه، تا بینی که چگونه اطاعت ما از تو باعث خوشحالی تو خواهد شد، به خدا قسم در بین ما نیست مگر قهرمان پر قوت و با اندیشهٔ زرنگ و رزم جوی پیکارگر، ما این صفات را از آبا و اجداد خود به ارث برده و به فرزندان شایستهٔ خویش به ارث داده ایم. امام در میان آن هیئت ده نفره از سخنرانی او بسی خشنود شد و کلام او را در تمام زمینه ها پسندید، سپس به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: نامم عبد الرحمن است. فرمود: فرزند کیستی؟ گفت: پسر ملجم مرادی هستم. حضرت فرمود: تو مرادی هستی؟ عرض کرد: آری یا امیر المؤمنین. امام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» (۱).

حضرت مرتب چهرهٔ او را نگریست و دست روی دست زد و کلمهٔ استرجاع بر

ص: ۴۰۹

زبان جاری کرد، سپس فرمود: آه تو مرادی هستی؟ عرضه داشت: آری!! (۱) راستی چه اندازه عجیب است، فردی از اهل یمن، این گونه نسبت به علی علیه السلام دارای معرفت باشد و از این طریق تمام وسایل سعادت و هدایت در اختیارش باشد، ولی در عاقبت کار نام نجس و کثیفش در دیوان اشقیاء آن هم تحت عنوان اشقیاء ثبت شود و برای او شقاوت ابدی و ننگ همیشگی بماند!!

بلاهای عجیب و غریبی که هوای نفس بر سر انسان می آورد، قابل شمردن نیست، چاه نفس چاهی است که هرکس در آن افتاد، نجاتش مشکل یا غیر ممکن شد.

هوای نفس وقتی بر انسان غلبه کند، تمام حقایق را از انسان می پوشاند و خودش به تنهایی یکه تاز میدان حیات آدمی می گردد!

عطار نیشابوری در کتاب «مفتاح الاراده» درباره نفس چه زیبا سروده:

نباید بود از او غافل زمانی***اگر غافل شوی یابی زیانی

به صورت گرچه او بیگانه توست***به معنا در میان خانه توست

چو خصم اندر میان خانه باشد***از او غافل مگر دیوانه باشد

هزاران مکر و تلبیس آورد پیش***که گرداند تو را از صورت خویش

ص: ۴۱۰

مخالف باش و با او جنگ می کن***به جنگش هر نفس آهنگ میکن

مگر با توبه راه تو درآید***مسلمان گردد و کارت برآید

اگر از خواب غفلت گردد آگاه***بسا یاری کز او یابی درین راه

اگر از طبع تو میلش بگردد***بسا منزل که با تو در نوردد

سعادت ابدی

دنیا محیط بسیار عجیبی است، وقایع فوق العاده مهمی که در آن اتفاق افتاده برای اهل دل بهترین عبرت و پند است گاهی افرادی بسیار نیک و آراسته به صلاح و سداد و عفت و تقوا دچار شقاوت ابدی و ننگ همیشگی شدند و گاهی افراد شقی و آلوده به فساد و افساد، اتصال به سعادت ابدی و آبروی دنیا و آخرت پیدا کردند!

در داستان بهت انگیز و حیرت آور کربلا با وضوحی چون روز روشن این دو نوع چهره را می بینیم.

افرادی که مرغ سعادت ابدی بر بالای سرشان پرواز می کرد و درهای بهشت به روی آنان باز بود و بلکه در یک قدمی بهشت بودند، ولی با سر به درکات جهنم درافتادند!

و افرادی که باز شکاری و پر قدرت شقاوت برای ربودن آنان آماده بود، ولی با نهیب عشق و ایمان و بیداری و بصیرت از خطر آن جستند و برای ابد نامی پاک و جاویدان از خود باقی گذاشتند.

به این داستان عبرت انگیز توجه کنید:

حسین علیه السلام پس از تنها شدن و از دست دادن بهترین یاران و عزیزانش یک تنه بر سپاه دشمن زد و جناح راست کوفیان را مورد حمله قرار داد و فریاد زد:

مرگ از زندگی ننگین بهتر است و ننگ از دوزخی شدن برتر... چون شیر ژیان می غرید و شمشیر می زد.

سربازان دشمن چون مور و ملخ از پیش تیغش می گریختند. ابن عمار می گوید:

حسین علیه السلام را دیدم وقتی که یکه و تنها شده بود و کوفیان گردش را گرفته بودند، چنان سخت بر جناح راست سپاه کوفه بتاخت که همگی گریختند، به خدا سوگند رنج کشیده و مصیبت چشیده ای چون حسین علیه السلام ندیدم که فرزندانش جلو رویش کشته شده باشند و یارانش همگی کشته شده باشند و این قدر نیرومند و قوی قلب باشد!!

حسین علیه السلام دگرباره حمله کرد و این بار بر جناح چپ دشمن بتاخت، در جنگ هم عدالت را پیشه ساخت، دوباره به جناح راست حمله نکرد، حضرتش رجز می خواند و فریاد می کرد:

من حسین هستم پسر علی، سوگند می خورم که راه خود را ادامه خواهم داد، سپاه دشمن بر وی حمله کرد، همه را با شمشیر پراکنده گردانید و گروهشان را تار و مار کرد و به جای خود بازگشت و گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

حسین علیه السلام که تنها ماند، ندا در داد: آیا کسی هست مرا یاری کند؟ آیا کسی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟

این ندا ابو الحتوف و برادرش سعد را به خود آورد، آن دو از فرقه خوارج و دشمن امام علی علیه السلام بودند که با سپاه یزید برای کشتن حسین علیه السلام به کربلا آمده بودند.

با خود گفتند: شعار ما این است: «لا حکم الا لله و لا طاعه لمن عصى الله»، این حسین است پسر پیغمبر، در قیامت امید شفاعت جدش داریم، چرا با او بجنگیم؟

آیا شایسته است یگه و تنها در برابر دشمنش قرار دهیم، به حضور حسین علیه السلام شرفیاب شده اجازه جهاد گرفتند، پس شمشیر کشیده به جهاد پرداختند، عده ای را کشتند و عده ای را زخمی کردند، تا به شهادت رسیدند!!

آری، این است سعادت ابدی که گاهی در لحظات آخر عمر انسان نصیب فرزند آدم می شود (۱).

در واقعه ای دیگر می خوانیم:

مسعود تیمی از شیعیان به نام بود، پسرش عبد الرحمن نیز، پدر و پسر از شخصیت های برجسته کوفه بودند، هر دو شجاع، هر دو دلیر و در جنگ های مسلمانان از خود نامی به یادگار گذارده بودند، خواستند به سوی حسین علیه السلام شتابند راه را بسته یافتند، نقشه ای طرح کرده و آن را خوب پیاده کردند و خود را به حسین علیه السلام رسانیدند؛ یاران حسین علیه السلام زیرک بودند و هشیار و مردم با ایمان چنین بوده و هستند.

خود را در زمره سپاه یزید قرار دادند، از کوفه با سپاه بیرون شدند، به کربلا رسیدند و در برابر سپاه حسین علیه السلام قرار گرفتند و منتظر فرصت بودند و غفلت همکاران را خواهان، تا آن ساعت فرا رسید و فرصت پیدا شد و آن سه روز قبل از شهادت بود، فرصت را مغتنم شمرده به سوی حسین علیه السلام دویدند و به خدمتش رسیدند.

فرصت را مغتنم شمردن از شایستگی های عالی انسانیت است، بیشتر موفقیت

ص: ۴۱۳

کسان در اثر بهره برداری از فرصت است، بسیاری از شکست ها در اثر غفلت از فرصت می باشد.

وقتی که پسر و پدر شرفیاب شدند، سلام کردند، حسین علیه السلام جواب داد، این سلام و جواب نشانه موفقیت در نقشه بود، آمادگی خود را برای شهادت عرضه داشتند و در خدمت حسین علیه السلام بماندند.

روز شهادت به جانبازی پرداختند، آن دو در زمره مدافعان نخستین حمله سپاه یزید قرار داشتند، سخت کوشیدند، پایداری کردند، تا شربت شهادت نوشیدند.

جابر بن حجاج تیمی نیز چنین کرد، از کوفه به کربلا آمد، در زمره سپاه یزید قرار گرفت و به کوی شهادت رهسپار شد، در ساعت فرصت خود را به حسین علیه السلام رسانید و در خدمتش بماند تا شهید گردید !!

از دو نفر دیگر بشنوید که یکی نامش را در دفتر نیک بختان برای ابد ثبت کرد و دیگری اسمش را با ننگی بزرگ در دفتر اشقیاء در حالی که هر دو برادر بودند آن هم از یک پدر و مادر !

یکی به نام عمرو و دیگری به نام علی، پدرشان قرظۀ انصاری از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پس از وفات آن حضرت در زمره یاران امیر المؤمنین علیه السلام شد و در رکاب علی جهاد کرد و از طرف آن حضرت به فرمانفرمایی فارس منصوب گردید، هر دو برادر از کوفه به کربلا آمدند، راه هر دو یکی بود ولی هدف آن ها دو تا !!

عمرو به سوی حسین علیه السلام آمد و علی به سوی یزید ! آن برای خدا گام برداشت و این برای خرما !

عمرو، تحت فرماندهی عباس قرار گرفت و علی تحت فرماندهی عمر سعد ! آن بهشت را برگزید و این به دوزخ رفت !!

برادری دوستی متقابل است، از شدت دوستی دو تن که بخواهند خبر دهند،

گویند: برادرند، برادرها از یک ریشه و جدایی ناپذیر و هر کدام یار دیگری است.

عرب به نژاد و تبار پای بند است و تعصب نژادی در وی قوی است و برادری در میان عرب استحکامی بیشتر و نفوذی عمیق تر دارد.

عمرو و علی از این قانون جدا بودند و تبصره استثنایی آن هستند، هر دو برادر بودند ولی در دو صف قرار گرفتند، صف حق و صف باطل.

قضیه کربلا- نمونه ای از اجتماع بزرگ بشری است و الگویی است از آزادی مذهب و راهنمایی است برای نشان دادن آنکه سعادت و شقاوت هر کس در دست خود اوست تا کدام را بخواهد و میلش به چه باشد و مذهب جبر باطل است.

عمرو به سپاه حسین علیه السلام ملحق شد و در خدمتش بماند تا به شهادت رسید، در آغاز از طرف آن حضرت به مأموریت سیاسی رفت و پیامبر حسین علیه السلام به سوی عمر سعد بود و چند بار میان دو لشکر کوفه و حجاز رفت و آمد داشت و وظیفه سیاسی انجام می داد.

روز شهادت اجازت گرفت و به میدان شتافت و ساعتی بجنگید؛ پس به سوی حسین علیه السلام بازگشت و خود را در برابر تیرها سپر حسین علیه السلام قرار داد و نگذاشت تیری به پیشوای شهیدان اصابت کند.

عمرو سراپا سپر حسین علیه السلام بود، سپر زنده، سپر به پای خود ایستاده، سپر با اراده، چهره اش سپر بود، دستش سپر بود، تنش سپر بود، جانش سپر بود، تیر می خورد ولی شمشیر نمی زد، زخمی فراوان برداشت، مقاومتش که پایان یافت بر زمین افتاد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا من وفا کردم!!؟

حسین علیه السلام فرمود: آری تو در بهشت پیش روی من خواهی بود، سلام مرا به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان و بگوی من از پی تو خواهم آمد، عمرو به زودی جان داد تا سلام حسین علیه السلام و پیام حسین علیه السلام را به نیای حسین علیه السلام برساند.

اینجا نیز پیامبر حسین علیه السلام بود، پیامبری که رفت و برگشت، چقدر زود ترفیع درجه یافت! و یک شبه ره صد ساله رفت، نخست پیامبر حسین علیه السلام به سوی عمر به سوی جهنم بود، پس پیامبر حسین علیه السلام به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی بهشت شد، سرعت سیری از سرعت نور بیشتر از آخرین نقطه بی نهایت به اولین نقطه بی نهایت!!

برادرش علی از شهادت برادر آگاهی یافت، به میدان آمد و فریاد زد: حسین! ای کذاب! برادرم را گول زدی و کشتی!!

پاسخ حسین علیه السلام چنین بود: من برادرت را گول نزدم، خدای او را هدایت کرد و تو را گمراه ساخت.

علی گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم و یا کشته شوم و سوی حسین علیه السلام تاخت آورد، یکی از یاران حسین علیه السلام راه بر او گرفت و با نیزه به او حمله کرد و بر زمینش انداخت کوفیان رسیدند و از مرگ نجاتش دادند و بردند و زخمش را درمان کردند.

آن برادر زخمی برداشت و این برادر زخمی، درمان آن برادر گونه ای بود و درمان این برادر گونه ای، صدها سال از هر دو می گذرد. آن در خوشبختی به سر می برد، خوشبختی ابدی و جاویدان، این در بدبختی به سر می برد بدبختی پایدار و همیشگی [\(۱\)](#).

هر دو برادر بودند، و هر دو نام اسلام بر خود نهاده بودند، هر دو کربلا آمده بودند، هر دو با حسین علیه السلام سخن گفته بودند، ولی این کجا و آن کجا؟!

عقل و عشق و دین و معرفت و بینایی وقتی به هم درآمیزند، انسان را از

ص: ۴۱۶

حضیض عالم خاک تا آخرین مرحله عالم پاک می برند و وقتی حماقت بر انسان مسلط شود و بند هوا و هوس و لذت گرایی بر گردن جان بیفتد، آدمی را از عالم پاک به آخرین مرحله درکات جهنم می کشاند.

آری، چون ایمان و اسلام و عقل و عشق تمام هستی آدمی را مسخر کنند، انسان برای ثبت نام خویش در دفتر سعدا به جهد و کوشش خواهد آمد.

در هر صورت به فرموده حضرت صادق علیه السلام به هنگام ورود به مسجد فکر کن و دقت به خرج بده و اندیشه نما و با بصیرت تام نظر کن که نامت از کدام دیوان بیرون خواهد آمد؟ از دیوان سعدا یا العیاذ باللّه از دیوان اشقیا!!

بدون شک وقتی با توسن اندیشه در میدان حیات به حرکت آمدی و در خود نیک نظر کردی به خود واقف شده و به نقص و عیب پی میبری؛ در این حال به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرت به رفع عیب برخواهی خاست و به حسنات آراسته خواهی شد و بدین صورت از دفتر اشقیا درآمده و به دیوان اهل سعادت اسم و رسمت با عظمت ثبت خواهد شد.

[فَإِنْ ذُقْتَ مِنْ حَلَاوِهِ مُنَاجَاتِهِ وَ لَذِيذِ مُخَاطَبَاتِهِ وَ شَرِبْتَ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَ كَرَامَتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبَالِهِ وَ إِجَابَتِهِ فَقَدْ صَيَّرَ لِحَدِّمَتِهِ فَادْخُلْ فَلَكَ الْإِذْنُ وَ الْأَمَانُ]

ورود به مسجد بعد از کسب فضایل

اشاره

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

پس از آراستن وجودت به طهارت و صداقت و اعتراف به عجز و قصور و تقصیر و ارائه اسرار به حضرت دوست و توجه به این که آن جناب به ظاهر و باطن تمام هستی آگاه است و نظر به این که نامت از کدام دیوان بیرون خواهد آمد؛ اکنون در جنب درب ورودی مسجد اگر در دل خویش شیرینی مناجات با او را درک می کنی و از مخاطبات حضرت او به نحو حقیقی احساس لذت می کنی و می یابی که در حال چشیدن از شربت رحمت او هستی و صاحب بیت-با این همه کوچکی و ناتوانی و عیب تو-به جانب تو اقبال دارد و آماده پاسخ گفتن به خواسته تو است، پس در تو صلاحیت خدمت به پیشگاه آن جناب هست، اکنون داخل مسجد شو و پای بر بساط قرب گذار که همه این ها علامت رخصت و اجازه ورود به محضر اوست و بدان که به هنگام دخول به مسجد پس از تحقق آن همه واقعیت از سخط او در دنیا و آخرت در امان خواهی بود.

ص: ۴۱۸

انسان اگر از مناجات با او، در کام خود شیرینی حس نکند و از خطابات حضرت دوست لذت نبرد، باید گفت که به وادی معرفت نرسیده و در نتیجه عاشق آن جناب نگشته که درک شیرینی و حلاوت مناجات و لذت مخاطبات مخصوص عاشقان است و بدون شک بدون اتصال به عشق، چشیدن حلاوت مناجات و لذت بردن از مخاطبات امکان ندارد.

به قول مولوی:

لذتِ تخصیص تو وقتِ خطاب*** آن کند که ناید از صد تن شراب

البته برای تحقق عشق معشوق حقیقی طی مراحل و قطع منازل و مقدماتی لازم است که اهم آن تزکیه نفس از رذایل و آراستن آن به حسنات است و برای این مسأله هیچ راهی جز رجوع به شرع مطهر نیست و شرع مطهر مجموعه آیات قرآن و روایات وارده از معصومین علیهم السلام است.

در رساله شریفه «لقاء الله» در مسأله تحلیه و صفات روحانی می خوانیم (۱):

چون سالک در اثر مجاهدت و توفیق ربانی از قسمت اول که تنزیه و تطهیر باطن از صفات خبیثه و مکروهه بود، فراغت پیدا کرد و توانست در این جهت تسلط و حکومت خود را بر جنود شیطانی و قوای او بدست آورد، اتصاف به صفات روحانی شروع می شود.

به طوری که معلوم گردید، صفات رذیله خبیثه، به مناسبت و به اقتضای زندگی مادی محدود تاریک صورت می گرفت و هرچه سالک از تعلق و وابستگی و محبت

ص: ۴۱۹

حیات دنیا منقطع گردید، زمینه برای حیات آخرت روحانی و نورانی فراهم می شود.

در اینجا سالک از مضیقه و محدودیت عالم مادی تخلص پیدا کرده و وارد می شود به جهان وسیع روشن روحانی.

اینجا منزل منور و آزاد و دور از ابتلائات و قیود جهان مادی بوده و مسافر آن با کمال انبساط روحی و آزادی در عمل و روشنایی محیط و امن خاطر و دور از اضطراب و وحشت و ناملايمات و ابتلائات عالم ماده زندگی کرده و مهبیای آموزش و شناسایی معارف الهی و حقایق غیبی و جذبات روحانی خواهد شد.

پس به مقتضای خصوصیات و صفاتی که برای عالم روحانی هست، صفاتی در قلب انسان پدید و آشکار می شود.

در اینجا مقام فتح و ظفر به جنود کفر و ابلیس ظاهر شده و آغاز مرتبه عین الیقین در ایمان خواهد بود.

[تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ] (۱).

آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی خواهند و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

[يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ] (۲).

ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالایی بی ارزش و زودگذر است، و بی تردید

ص: ۴۲۰

۱-۱ - قصص (۲۸): ۸۳.

۲-۲ - غافر (۴۰): ۳۹.

آخرت سرای همیشگی و پایدار است.

[وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً] (۱).

و در قلب کسانی که از او پیروی می کردند رأفت و رحمت قرار دادیم.

[وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ] (۲).

و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند.

[وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ] (۳).

و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است] دعوت می کند.

آری، در عالم آخرت اثری از خودبینی و بزرگ منشی و تکبر نیست، در آنجا سوء نیت و قصد فساد و خرابکاری نباشد، آنجا جای برقرار شدن و پاینده بودن و مقام گرفتن است، در آنجا قلوب و دل ها با همدیگر با کمال مهربانی و عطوفت و محبت خالص رفتار کرده و اثری از کدورت و اختلاف و نفاق نباشد، در آنجا خطاها و لغزش های گذشته آمرزیده شده و از عصیان و تمرد و خلاف اثری نیست، آنجا محیط سلامتی و صفا بوده و هرگز کدورت و گرفتگی و ناراحتی دیده نخواهد شد.

پس به اقتضای این چنین محیط روحانی، قهراً صفات و حالات هر انسانی نیز لازم است با وضع آن محیط سازش داشته باشد.

مالکیت مطلق و حکومت و بزرگواری تمام ذاتی پروردگار متعال در عالم آخرت ظاهر و هویدا می شود و قهراً کسی به مقام خودبینی و خودنمایی و خودستایی

ص: ۴۲۱

۱-۱ - حدید (۵۷): ۲۷.

۲-۲ - بقره (۲): ۲۲۱.

۳-۳ - یونس (۱۰): ۲۵.

و مباحثات کردن و افتخار نمودن و خود را بالا- گرفتن برنیامده و بالطبع صفات فروتنی و خضوع و خشوع و تعظیم و تجلیل پروردگار متعال و حقیقت و خوف و خشیت در وجود او ظاهر می شود.

این همه نمونه ای بسیار اندک از اوضاع عالی روز قیامت است که در ارتباط با اهل بهشت است و در این دنیا به صورت صفات الهی در باطن انسان که آخرت وجود انسان است ظهور می کند و در آن عالم به صورت جامع و کامل آشکار گشته و آدمی به خاطر آن در نعمت ابدی حق قرار می گیرد.

چون آلودگی ها از نفس شسته شود و صفات الهی به جایش نقش بندد، آدمی حلاوت مناجات را چشیده و لذت مخاطبات را درک می کند و شربت رحمت و کرامت از دست دوست می نوشد و حضرت یار به انسان اقبال کرده و آغوش قبول باز می کند و انسان را در بساط خدمت پذیرفته و اذن و امان می دهد.

این فقیر دل شکسته و مسکین دست و پا بسته در این زمینه از قول عاشقان حضرت دوست گفته ام: شراب عشق او در کام کردم ***خود و جان و دلم بینام کردم

گرفتم جا در آغوش خوش یار *** سراپا خویش را گمنام کردم

من از خم خانه عشق و ولایش *** چه شیرین جرعهها در کام کردم

دل وحشیتتر از وحش بیابان *** به عشق حضرتش در دام کردم

پیام وصل جانان چون شنیدم *** دل گریان خود آرام کردم

زدم بر سینه نامحرمان دست *** جدایی من زخاص و عام کردم

زغیر او بریدم دل به عالم *** همین یک کار را اتمام کردم

چو مسکین در ره عشقش فتادم *** پس آنگه ترک کام و نام کردم

[وَ إِلَّا فَقِفْ وَقُوفَ مُضْطَرٍّ قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ الْجَيْلُ وَقَصِرَ عَنْهُ الْأَمَلُ وَقُضِيَ الْأَجَلُ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْإِتِجَاءِ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَاللُّطْفِ وَوَفَّقَكَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرَامَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَرِّينَ إِلَيْهِ الْمُحْدِقِينَ عَلَيْهِ بَابِهِ لَطَلَبَ مَرْضَاتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ] (١)

وارد نشدن به مسجد بدون فضایل

در پایان روایت، امام صادق علیه السلام می فرماید:

اگر شیرینی مناجات را نچشیدی و لذت مخاطبات را نیافتی و شربت رحمت و کرامت از دست حضرت محبوب نوشیدی و حس کردی آن جناب به تو اقبال ندارد، کنار در مسجد بایست که تو لایق دخول به آن محیط مقدس و مبارک نیستی؛ در جنب در مانند انسانی متحیر و مضطر باش و همانند کسی که چاره کار نداند و امیدش از همه جا قطع شده باشد و مدت عمرش رو به اتمام است، در این حالت اگر صاحب خانه بر دلت نظر کند و ببیند که تو از دل و جان و با کمال اخلاص و تضرع و زاری و توبه و انابه به او ملتجی شده ای از باب آقایی و بزرگواریش با

ص: ۴۲۳

چشم مهربانی و رحمت و لطف به تو نظر خواهد کرد و تو را به آنچه دوست داری و راضی هستی، موفق خواهد کرد؛ چرا که حضرت حق کریم و بزرگوار است و کرامت نسبت به بیچارگان و آویختگان به بابش را دوست دارد در قرآن مجید فرموده: اجابت کننده خواسته مضطر و برطرف کننده سوء از بنده غم دیده، کسی غیر او نیست.

خداوندا! ما را از غوغای مادیت نجات بخش و ما را از ظلمات وساوس و خیالات رهایی ده، آلودگی ها را از جان ما بشوی و روان ما را به حسنات اخلاقی بیارای که اگر لطف و کرامت تو نباشد در بساط ما چیزی نخواهد بود و چیزی نخواهد ماند، خداوندا، توفیق ادامه شرح کتاب «مصباح الشریعه» را از این گدای درگاه دریغ مدار. آمین یا ربّ العالمین.

ص: ۴۲۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

